کوروش بزرگ

تألیف و تصنیف
عباس خلیلی

باهتمام: دکتر سادات ناصری
بتصحیح: دکتر مهیار خلیلی

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

37430

کوروش بزرگ

تألیف و تصنیف

عبّاس خلیلی

باهتمام: دکتر سادات ناصری

بتصحیح: دکتر: مهیار خلیلی

ناشر:

ELMI

مؤسسه مطبوعاتی علمی

۱۳۴۴

مقدمهٔ مؤلف

مبحث فلسفی تاریخی

بحث در تاریخ ممالك و ملل بیشتر برای انسان یك نحو اشباع خاص نفس وایجاد لذت اطلاع براحوال و اوضاع درهرزمان ومکان پدید آورده فکر او را از فلسفهٔ تاریخ و توجه بعبرت روزگار بجهات دیگری منحرف میکند بدین سبب کمتر کسی در صدد کشف حقایق مختلفه بر آمده که از فهم آنها نتیجهٔ سودمند گرفته برای حیات قوم وروشن کردن اذهان وعبرت از گذشته بکار بسته فواید تاریخ را شرح دهد. بیشترخوانندگان بافسانه‌های گوناگون که مخالف حقیقت است میل مفرط دارند و داستانهای عجیب را بر اصل تاریخ و ادراك فلسفهٔ آن ترجیح می‌دهند. چنین میل وعلاقهٔ بقصص وحکایات بلکه‌حتی اوهام وخرافات بسته بتعصب یك فرد یا قوم برای ملت و بلاد خود نمی‌باشد زیرا اغلب افراد یا جماعات بتاریخ یا حکایات ملت دیگری ولو دور یامندرس باشد توجه می کنند مثلا در اقصی نقاط امریکا که‌شاید مردم آن حتی بر وضع عادی ایران کنونی اطلاع ندارند تاریخ ایران باستان‌را میخوانند واستادانی هم یافت می‌شوند که‌بر آن تاریخ شاخ و برك بسیار بگذارند و برای جلب توجه بیشتری در وقایع آن

تصرفات گونان کرده بر مباحث و اکتشافات و تغییر حوادث می افزایند خصوصاً اگر گوش شنوا یا میل برای استماع و اطلاع بیابند و بدین جهت امروز تاریخ قدیم ایران در نقاط دور و نزدیك عالم مورد بحث و اهتمام عالی و دانی واقع شده وهمیشه در اندك اکتشافی که پدید می آید گفتگو می کنند و مطبوعات هم خصوصاً کتب و مجلاتی که بنشر این قبیل اکتشافات و مباحث اختصاص دارد با آب و تاب موضوع را بسط می‌دهند که مثلا در حفریات بابل یا آشور فلان خشتی پیدا شده که تاریخ کوروش و فتح بابل یا آزادی یهود یا جهانگیری ایرانیان را روشن می کند. آنگاه با کشف چنین اثری حتی اگر اندك و ناچیز باشد در مقایسه و تطبیق تاریخ قدیم بر اسناد مکشوفه بحث می کنند و گاهی باندازهٔ افکار و قرایح بکار می‌رود که خواننده مقصود خودرا گم می کند، اینجاست که نام هرودوت و گزنفون و سایر مورخین بزرگ و کوچك ظاهر و عقاید و مباحث آنها تایید یا نقض می‌شود. چون ما در تاریخ ایران بحث می کنیم از سایر ممالك و ملل مثلا مصر و یونان و چین شاهد و مثال نیاورده‌ایم و باید دانست که تاریخ آنها و تاریخ تمام ملل دنیا بمانند اوضاع کنونی بحث و اکتشاف و تحقیق و مقایسه و تطبیق دچار می باشد که مثلا در فلان هرم مصر یك اثر مهم تاریخی بسیار روشن پیدا شده که اغلب کتب و آثار و مباحث قبل را نقض می کند یا کاملا تغییر می‌دهد، تاریخ ایران نیز چنین است که همواره در حال تغییر و تبدیل و نقض و تعدیل می‌باشد. بنا بر این مولف تاریخ ایران در یك سال قبل که مدارك او کتب تازه و دیرین با اکتشافات زمان خود بوده با پیدایش یك خشت یا یك سنگ تازه در حفریات بابل و اور و نیپور تمام مساعی یا اغلب مجاهدات خود را هدر می کند زیرا سند تازه بدست آمده که همه چیز را حتی نام و نشان و شخص و زمان را تغییر می‌دهد. تاریخ ایران در عهد قدیم هم ناقص و هم مشوش و مغشوش و هم بانواع

خرافات یاتخیلات مقرون‌شده و باین‌زودی انتظار نمی‌رود که ازهرحیث روشن‌شود ولی چنداثر مهم‌در آن یافت می‌شود که‌هرگز قابل‌نقص ودچار نقض‌نمیشود و آن وجود یك‌عامل بزرگ ومؤثر وشاخص نمایان غیرقابل انکاراست که یك یاچند انسان بوده که کوروش و داریوش در مقدمه آنها می باشند. مثلاا گر گزنفون در کتاب « سیروپیدی » نطق کوروش‌رادر بابل‌نقل کرده وباتخیلات و تصرفات‌فلسفه آمیزوعبرت‌انگیز خودآنرا پرورانیده خواننده‌هوشمند درصحت‌آن‌تردیدمی کند که‌آیادر آن زمان کسی‌بوده که‌چنین نطق‌و بیان‌را نقل‌وتدوین کرده‌است باعلم باینکه وسایل کم بوده ونویسندگان و مورخین‌هم کمتر بودندچگونه تعبداً آن خطبه‌را تصدین کند؟ ولی‌اگر بعدازبیست‌وچهارقرن ازتاریخ گزنفون یك‌اثر بارز کشف‌شود واعلامیه کوروش‌راثابت کند‌مسلم‌میشود که‌نطق‌منقول درتاریخ بااستیل مکشوف در بابل متقارب‌است ومعلوم میشود مورخین قدیم علاوه برافسانه‌ها و خرافات‌واوهام وباور کردن حکایات‌مخالف عقل ونقل وتدوین آنها بـرای مردم بصورت یك تاریخ‌حقیقی‌چیزهائی‌هم‌بوده یاحقایق‌غیرقابل انکارهم‌درجنب‌مجازات ثبت‌شده ومؤیدآنهاهمین‌اکتشافات‌است وتابشردرحال و کنجـکاوی کشف وتحقیق وجستجوی یك‌اثرتازه است‌تاریخ قدیم‌درتحول وتبدل‌وتوسعه‌می باشد. بنابراین‌یك یاچندمورخ ولوکاملا مطلع‌ومحقق بـاشندقادر برتدوین تاریخ‌دیرین‌ایران نمی‌- باشند اگرچه بعضی‌حقایق بارز ونمایان‌است وآثاری برای‌اثبات یادوام‌آنهابررغم تصرف روزگاردائم‌وپایداراست وآن‌حقایق‌در عالم معنویات‌مانند مادیات که‌مشهود عموم‌است بزرگترین‌شاهد وجودیك تاریخ روشن وشریف وپرعظمت وافتخار می‌- باشد وآن‌عبارت ازعدالت پادشاهان ایران‌است که کوروش بزرگ سرآمـد آنها بود . عدالت کوروش که مقرون بیك تمدن حقیقی‌ونظم وانسا نپروری علاوه بر افکار واذهان در کتب مقدسه‌دین هم ذکر وتدوین شده که‌امروز ملت یهود بوجود

چنین شاهنشاه دادگر مباهات ونام اورا مانند پیشوایان دین تقدیس ونام فرزندان خودرا باسم اوموسوم می کنند. بنا براین ملت دیگری که حتی ازحیث نژاد باملت ایران مختلف است پیشوای او را تمجید می کند یك شاهد عادل تاریخی غیر قابل تردیداست که ایران چنین مصلح بزرگواری داشته وهرقدر تاریخ تغییر کند یا اکتشافات بیشتر ومعلومات فزونتر شود براین علم افزوده نمی شود که در تاریخ عالم مردی بنام کوروش بوده برای اصلاح حال بشر مانندیك پیغمبر پدید آمده واین افتخار با ایران اختصاص وانحصار دارد پس چنین کشور ومردمی که بوجود وظهور چنین پیشوای بزرگی مفتخر شده باید بر توسعه تاریخ آن افزوده شود وما بنوبت خود مکلف هستیم که اثری بنام کوروش بطور اخص یا ایران بطور اعم بگذاریم ومنتظر اکتشافات وتحقیقات تازه نشویم وهمین وسایل ومدارك که امروز درهمه جا برای همه کس میسر وفراوان است بکار خود ببریم ومانیز باصطلاح عرب «الق دلوك فی الدلاء» توهم کاری مانند دیگران انجام بده باین کار اقدام می کنیم ولو تکرار مکررات باشد که مشك یاقند مکرر است. «هوالمسك ما کررته یتضوع» تاچه پسند افتد وچه در نظر آید.

چگونه کورش راشناختم

از کودکی با فرط احساس وتعصب ایرانی، مطالعهٔ تاریخ نادرمبادرت کردم وسبب آن‌هم این‌بود که : درهمان‌زمان که قادر براداء سخن‌نبودم بسبب تعصب پدر واغلب بزرگان خانواده‌ادب‌ایران را باتمام فنون آن باادب‌عرب تواماً آموختم بلکه‌ادب پارسی و بالاخص‌حماسه فردوسی‌رامقدم می‌داشتم یاپدرم مرابترجیح آن وادارمی کرد . معلم‌هم برای ادب‌فارسی بر گزیده شده و من‌منشات میرزا مهدی خان راباخط‌شکسته وبی‌نقطه تعبداً وباتکلف بسیار طوطی وار می‌آموختم. تابحفظ منظومهٔ میرزامهدی‌خان که اول آن این‌بود رسیدم :

شنیدم که در دولت معتصم اسیری گرفتار شد از عجم

معلم سالخورده باینجارسید ودروحل‌ماند :

توئی‌شمع‌روشن بفانوس ملک . بتومی‌رسد :

چون نقطه نداشت چنین‌بود «سك» اونتوانست بخواند وبگوید و بیاموزد . بفردا موکول کرد . شب بامطالعه وتفکر بعقیده خود مشکل راحل و گم شده را پیدا کرد.وبانهایت‌تبخترو‌تکبر گفت‌پیدا کردم. بتومی‌رسد «سك»وناموس‌ملك ء نیز باحماسه وغرور مشت‌خودرا حواله‌می کرد ومی گفت سك‌چنین است . البته باکاف عربی‌وبمعنی عامی متداول سك‌زدن است . من‌هم آن شعر را حفظ کردم . شب

مانند هرشب درس خودرا نزدپدر اعاده می کردم این کلمه را «سك» خواندم ومانند معلم هم مشت حواله کردم . پدر باتعجب وغضب پرسید که بتوچنین آموخته ؟ گفتم استادسالخورده . گفت: چنین نیست ، بتومی رسد ننگ وناموس ملك . سپس اشعار را خواند وتاریخ نادرو نجات اسراء ایرانی وتجدید استقلال ایران راشرح داد . من بر اثر توجه بآن غلط بتاریخ پرافتخار نادر توجه کردم و باصغرسن وتکلف بتعلم منشآت سخت منشی نادریك نحو تعصب وعشق مفرط بتاریخ نادر وجهانگیری اومیل وعلاقه پیدا کردم . آنچه راجع بنادر نوشته شده وبرای من میسرمی شد جمع کرده ومتدرجاً مطالعه نمودم وتصور نمی کردم که مردی مانند نادردرتاریج ایران بوده . این عشق ازنادر تجاوز کردو بتاریخ قدیم ایران کشید . بیشتر بانوشیروان داد گر پرداختم که نام اودرتاریخ عرب بسیار آمده ومخصوصاً این حدیث مرا بتحقیق تاریخ انوشیروان وادار کرد که پیغمبر فرمود «ولدت فی زمن العادل انوشیروان» سفری هم پیش آمد که ایوان کسری درمد این رادیدم وبرای نخستین بار ازپدرم شعر خاقانی راشنیدم که باحماسه وهیجان ومباهات می خواند

هان ای دل عبرت بین ازدیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آینهٔ عبرت دان

تعصب وحب قوم ومباهات بخسروان عجم درمن دمید و برشدت خود افزود ومقارن همان احوال که بتعلم ادب عرب اشتغال داشتم شعر مهیار دیلمی را حفظ نمودم که:

و ابی کسری و ذاایوانه   من له بین الوری مثل ابی

همین تعصب هم پس ازسالها باعث شد که فرزندم رابنام مهیار موسوم بدارم . من مست احساسات غرور آمیز بودم از آنجا با کشتی باتفاق پدرم سفر کردم در کشتی مستشرقی دیدم که پدرم بااو آشناشد ومرا بنقل اشعار فارسی و عربی وادار کردومن همان اشعارخاقانی ومهیاردیلمی را که عدالت انوشیروانی را می ستودندبا

حماسه وغرور کودکانه خواندم ، آن خاورشناس دانشمند گفت:

آیا تصور نمی کنی که از انوشیروان پادشاهی دادگرتر وبزرگتر بوده من ازروی، تعصب . باهیجان گفتم: هرگز . او به تعصب وغرور وشاید جهل من هم پی برد وبآرامی گفت : تندمرو اگرهست آن هم ایرانی وشاهنشاه است . من با انکار وتعجب پرسیدم کیست وچگونه ؟ گفت : سیروس ومن برای نخستین بار نام سیروس راشنیدم · ازاومعلومات دیگری خواستم و اومانند یك استاد کریم ومهربان هرچه می دانست گفت . چون نزدماچای نوشیده بودوچای مارا پسندید من ازپدرم چند بسته چای گرفته نزداو درغرفه کشتی که در آن زمان « قماره » نامیده می شد رفتم · باوتقدیم داشتم وافزایش اطلاعات رادرخواست نمودم . او از عالم کودکی من خندیدو گفت توبمن چای دادی ، من هم بتو کنیاك می دهم که تاابد مست شوی . من نام کنیاك نشنیده بودم واوهم می دانست که من آن ماده مستی را نمی دانم . بمن گفت من بتو داستانی ازسیروس می دهم که تاعمرداری مست آن باشی . سپس سیروس را وصف کرد والحق من ازهمان زمان مست کوروش شدم . همیشه درجستجوی اخبار وآثار او بودم کمتر میسرمی شدزیرا بحث درپیرامون او بدرجه امروز نرسیده بود تاآنکه درسنه هزارودویست ونودوهشت درطهران برای دیدن فیلم سیروس دعوت شدم فیلم صامت بود امابار وح حساس بخوبی سخن می گفت . عظیم فیلمی بود که عظمت کوروش را مجسم ومحسوس می کرد . دیدن آن فیلم مؤثر ودلنشین ومهیب و غرور انگیز درروح مستعدمن تأثیرمهمی داشت . در آن زمان بقدر امکان وبامخارج گزاف ورنج بسیارو بکاربردن وسایل گوناگون سیروس را نمایش دادند . یك نکته که هنوز درمغز پریشم کارگراست این بود که سیروس شهر بابل راباخیانت یك دختر و جاسوس بومیان فتح نمودواین افسانه درآن زمان شایع ومتداول وتدوین شده بود که تحمل آن برای من بسیار ناگوار بود که همان سبب شد در پیرامون فتح بابل در

سنوات بعد بیشتر تحقیق کنم می کوشیدم که بدون جهل و تعصب حقیقت را بدانم و برای من‌میسر شد . چیزیکه برحماسه وهیجان وغرور ملی‌من افزود این بود که بامشاهدهٔ سپاه‌عظیم کوروش و نظم وترتیب وسلاح وجنبش واطاعت سپاهیان ودلیری آنان خودرا یکی ازسپاهیان آن زمان دانستم که بمانند تعصب کودکی نزد آن خاورشناس دانشمند دچار شده بودم و همیشه او را بیادآورده با ثنا روان اورا شاد می کردم . چون برای من میسر نمی‌شد که خودرا سپاهی کوروش کنم وبحمل سلاح آن زمان مباهات نمایم این‌آرزو را داشتم که اگرروزگار نیزه را در کارزار بدستم نداده ومرا از پی‌روان و سپاهی لشکر آن بزرگوار نکرده لااقل خامه را بدستم بسپارد که من هم در میدان تمدن نه جنگ وخونخواری بتوانم باقلم‌مجاهده کنم وعدالت کوروش را که سرچشمه دادگری انوشیروان بلکه مایه عدالت جهانیان است شرح بدهم . باهمان بادهٔ مستی بخش که‌آن دانشمند ایران پرست بمن داده ومرا مست کرده بتوانم ملت نجیب ایران را بفضایل و مکارم کوروش هشیار ومباهی کنم . نام کوروش برتمام نامها غلبه کرد وبرای سایر بزرگان وپادشاهان‌مجال مقایسه نگذاشت‌ولی بایداعتراف کنم که دلیری وایران پرستی وعظمت نادرهنوزدر مغزم کارگراست . نادر چندین هزار اسیر ایرانی را نجات داد وآزادی بخشید واستقلال ایران را تجدید نمود ولی عشق کوروش دگرگون‌است. غم‌عشق آمدوغمهای دگرپاك ببرد سوزنی باید کزپای‌در آردخاری

شاید این مثل هم خوب نباشد ولی گفته شده : « لامشاحة فی الامثال » در مثل مناقشه نیست . نام بزرگتربر کوچکتر غلبه می کند و کوروش باآن‌عظمت وبزرگواری وعدالت وجهانگیری وعفو وسیاست وتدبیر یك افتخار ابدی برای ایرانیان بلکه تمام جهانیان گذاشت ، دور نشویم که در آن فیلم . پس از دعوت سپاهیان بفتح بابل ودعا برای پیروزی کوروش برزمین سجده کرد . سپاهیان هم

همه باخضوع ونیایش برزمین افتادند . اسب سفید کوروش هم زانوزد وسجده کرد. منظره بس مهیب وعجیب وهیجان آمیز وغرورانگیز بود سجده انسان وحیوان برای عظمت ایران بود . عظمتی که سرمایهٔ افتخار دول و ملل شده بحدیکه ژنرال سایکس مؤرخ شهیر ومرد منصف دانشمند در ذکر کوروش نتوانست از این مباهات خودداری کند که : کوروش بزرگترین افتخار ملل اروپائی نژاد است وما آریائی‌ها بوجود آن مرد بزرگ مباهات می کنیم . البته باید گفت : او آریائی‌ها رابالاتر ازملل دیگروتمام بشرمی‌دانست پس بالطبع کوروش بزرگترین افتخار بشر است ودراین مقدمه نمی‌خواهیم ادعای ساده وروشن خودرا باذکر سند ودلیل ثابت کنیم ومسلماً درضمن مطالعه تاریخ کوروش همه چیز برای خواننده روشن ومبرهن می‌شود. همین قدرمی گوئیم . قبل ازظهور ونبوغ کوروش عالم دچاریک نحوتوحش و خونخواری وبلا وقسوت شده بود . آشوریها وسکائی‌ها وبابلیها و ملل دیگر در ریختن خون بشروتخریب شهرها وارتکاب انواع فجایع افراط می کردند . طبیعت چهارمرد انسان دوست آفریدوبرانگیخت . اشعیاء، بودا ، کونفوشیوس و کوروش . امتیازشخص اخیرالذکراین است که اوباسلاح ونیرو رافت وعدالت و انسانیت را تعمیم کرد وآنها بانصایح ومواعظ . کوروش باابرازقدرت عفومی کرد و با تسلط ملل راآزاد می نمود که یهود درمقدمهٔ آنها بودند . حتی بابلیها را بحال خودآزاد گذاشت وطمع بثروت ونعمت آنهانکرد . دین وآئین آنها را تغییر نداد ودرعین یکتاپرستی بآئین بت پرستی آنها تاج گذاری کرد پس اوبیشتربعواطف بشرتوجه می کرد. اوحتی پارسیان که قوم ومورد اعتماد واتکاء او و یگانه نیروی حامی و فاتح بودبردیگران مقدم نکردبلکه آنهارا مادون مادیها وارمنیها ومتحدین دیگر قرارداد ودرتقسیم غنایم درصف عقب تر گذاشت که دیگران برآنها برتری داشتند. کوروش اسراء دشمن رابا احسان رها می کرد. نسبت بدشمنان کینه نداشت ، همه

را بامهر وعاطفه واغماض تربیت می کرد . عفت وناموس و دین وهرچه در نظر بشر محترم بود بیش ازمدعی خود احترام می نمود .

دیدن آن فیلم که امید تجدید آن و بهتراز آنرا داریم درمن تأثیر عمیق وعزت بخش نمود . درچند سال پیش از متصدیان جشنهای شاهنشاهی بمن تکلیف شد که درقبال اجرت گزاف ازطرف یك شرکت فیلم برداری نمایش نامه کوروش را بنویسیم وخودهم بخرج آن شرکت سفر کنم و مراقب باشیم . نمایشنامه را نوشتم وتقدیم کردم وبرای بحث در آن تشکیلات گوناگون شد وبتصویب همه رسید ولی شرکت منحل گردید که آن اثر بدون عمل ماند. بعداز آن تالیف کتابی بنام «کوروش نامه» بطور اختصاصی باین نویسنده تکلیف شد که درا ندك مدتی انجام وتقدیم جشنهای شاهنشاهی شد . حق تألیف آنرا هم دریافت کردم که اگر بدون حق هم بود باز بانجام آن مبادرت می کردم که پس از ترجمه بچندین زبان برای طبع تقدیم گردید چون تألیف آن مختصر برای اطفاء التهاب نویسنده کافی نیست خود جداگانه بتالیف تاریخ ایران که در مقدمه آن تاریخ کورش بزرگ است اقدام نمودم . این نکته را هم ذکر می کنم . شادروان مرحوم مشیر الدوله حسن پیرنیا که باید گفت : قدس سره . بنوشتن تاریخ ایران باستان شروع کرد که اول مختصر بود و بعد مفصل تر. چون درعالم سیاست هردو گوشه نشین بودیم اغلب اوقات را باهم صرف می کردیم روزی ازمن پرسید : نام «قصان» که درشام سلطنت داشتند آیا با قاف وصاد صحیح است ؟ او باهمین وصف طبع کرده بود زیرا ازلغت خارجی ترجمه شده ومعلوم نبود چگونه باید باشد . گفتم : «غسان» باغین وسین است . فوراً هرچه چاپ شده بود معدوم وصحیح را طبع نمود، یك روزدیگرهم بطورحکایت گفت : ایرانیان در قدیم آفتاب پرست بوده که میترا باشد. بعد مهرشد . درعقود و عهود خود نام مهر را می بردند که گواه باشد. مهریه هم درزناشویی از آن است . گفتم : مهریه از

مهر بفتح میم واین کلمه عربی می باشد اوسخت پریشان شد و فوراً برای نخستین بارشخصاً بمطبعه مجلس رفت وهرچه طبع شده‌معدوم و کلمه را تصحیح نمود .

این پیش آمد باعث‌شد که در بسیاری‌از کارهای تحقیقی گفتگو کنیم وچون‌دانستم تاریخ کوروش را دردست دارد بیشتر بآن دانشمند بزرك پاك سرشت نزدیك شدم . ازمن خواست نام کورش را در کتب عربی جستجو کنم و کردم چنانکه در مقدمه تاریخ ایران باستان ذکرشده . اما تنها ذکرنام کوروش برای من کــه عاشق و دلباخته یامست داستان اوچنانکه خاورشناس گفته کافی نبود . کوروش در بعضی کتب عربی ذکرشده ولی مؤلفین ایرانی که بعربی تألیف کرده‌اند تااندازهٔ بیشتر وبهتر ازعرب بودند زیرا می‌دانستند کوروش بوده‌نه نام تحریف شده دیگر. بعضی هم اورا درصف پادشاهان دیگرقرار داده‌اند مثلا نبوکد نصرو نبونید وبعد از او کوروش توجه نداشتنه که اوشاهنشاه ایران وفاتح بابل است . پس‌از کتب‌عربی نتیجه سودمند برای این نویسنده حاصل نمی‌شد ناگزیر از کتب خارجی قدیم و جدید باید استفاده کرد واین نحواستفاده برای مرحوم مشیرالدوله کاملا میسر بود که‌هم زبان می‌دانست وهم استطاعت داشت کــه حتی گاهی برای استفسار و دانستن یك موضوع بدانشمندان عالم یا سفارتخانه‌ها تلگراف می کرد و ازآنها بخرج خودپاسخ‌می‌خواست . آن مرد محقق شریف که الحق درتمام احوال‌شریف بود چه درسیاست وچه درتاریخ توانست کتابی بااین عظمت بنام «ایران‌باستان» تألیف و تدوین ومنتشر کند که بعد ازاوهم بــکرات طبع شده این نویسنده بنــام عظمت کوروش که بزرگترین موهبت ونعمت ایرانیان ازآن دانشمند بزرگ که باآن سن‌وضعف مجاهده‌نموده وچنین اثری بزرگ ازخود بیادگار گذاشته سپاس گذاری کرده برای روان پاك او شادی میخواهم که این شادی سرمایه مسرت و وسعادت عموم ایرانیان است که امروز کوروش را می‌شناسند ودرشناختن و تقدیس

اوازملت یهود که حق اورا ادا می کند عقب مانده‌اند زیرا نمی‌دانند که کوروش درصف پیغمبران وفرشتگان قرار گرفته نه درمقدمه پادشاهان ونیزاز احمدابو-الکلام آزاد که کوروش‌را ذوالقرنین دانسته وبصف انبیاء رسانیده تشکرمی کنیم وبرای روح او شادی ومغفرت میخواهیم.

بنابراین ما کوروش را ازحیث جهانگیری بعدازنادر وازحیث دادگری بعد ازانوشیروان شناختیم ولی اونه تنها برآن دو مقدم بوده بلکه برتمام سروران و وپادشاهان عالم برتری داشته ونام او بانام ایران تا آخر روزگار جاویدان خواهد ماند.

فلسفهٔ تاریخ

کمتر کسی از خوانندگان تاریخ بطور مطلق هر تاریخی که باشد اعم از تاریخ بلاد وقوم خویش یا ممالك وملل دیگر بفلسفه تاریخ و نتایج مطلوبه از آن توجه می کند بلکه حتی اغلب مؤرخین هم بمقصود خود از نوشتن وزیروزبر کردن آثار کهن کمتر پی می برند که برای چه مثلا در شرح حال فلان پادشاه یا ویاوصف فلان جنگ یا تعریف فلان کشور این همه اوراق راسیاه می کنند ؟

باصرف نظر از مؤرخین بزرگ قدیم بمؤرخین ایرانی اعم از آنهائیکه بفارسی تاریخ نوشته یا نظم کرده اند یا بعربی نگاه می کنیم درمیان آنها فقط یك دانشمند می توان شناخت که موهبت و فهم و ادراك و عقل حقیقت جو و فلسفه پسند او بالاتر از همه بوده و او ابن مسکویه است که این شهرت هم غلط بوده زیرا ابن نبوده بلکه خود مسکویه یا صحیح آن قبل از تعریب مشکویه بفتح واو برخلاف غلط مشهور که تصور شده باید بضم باشد و حتی آل بویه را هم بویه از (بو) بضم خوانده اند وحال اینکه مسلماً بفتح است که تصور کرده اند. سیبویه از بوی سیب مثلا گرفته شده است وحال اینکه این لغت از به آمده نه بو مانند روزبه که قرب مخرج باء وواو موجب تبدیل واستعمال یك حرف بحرف دیگر می باشد که خارج از موضوع بحث ماست ولی چون تصور فایده شده بدین توضیح

پرداختییم که این‌هم‌یکی از مباحث فلسفه تاریخ باشد (١)

درهرحال مسکویه که زردشتی بود واسلام را پذیرفت ویکی از بزرگترین دانشمندان آل بویه که در دستگاه آن دولت کاتب ومنشی بود کتابی درفلسفه‌تاریخ از خود بیادگار گذاشته بنام «تجارب الامم» که از تعریف بی نیاز است . این کتاب وقایع‌زمان عصر خودرا بیان‌می کند وازنام آن معلوم‌میشود که فلسفهٔ تاریخ راشرح می‌دهد وحتی‌مؤلف دانشمند آن در بعضی‌وقایع تصریح می کند که که چون‌شرح این واقعه تجربه و فایده ندارد ازذکر آن خود داری می کنیم . پس‌اودانسته بود که تاریخ رابرای‌تجربه وفلسفه باید نوشت و برای همین منظور هم بایدخواند نه اینکه‌ذهن وفکرخواننده رابظواهر فریبنده وقصص و حکایات مختلفه‌مشوب‌یامشغول کند ولوازوقایع شگفت انگیزلذت ببردوشوق وشعف وولع بخواندن تاریخ‌پیدا کند که‌یك نحو سر گرمی باحق و باطل‌وصدق و کذب‌ومبالغه واختصاربیابد که‌اوقات‌خودرا خصوصاً شبهای دراز بمطالعه کتب تاریخ‌صرف ومغز خویش‌را باوهام‌واخبار سلف آکنده یا پریش نماید . تاریخ را فقط برای فلسفهٔ تاریخ و کسب‌تجربه بایدآموخت که‌لذت تجارب عبرت‌انگیز وحقایق‌تربیت آمیز و مواعظ و پندهای سودمند بیشتر از داستانهای گوناگون و مبالغات غیر قابل قبول باشد .

این نکته را هم از کتاب تجارب‌الامم نقل‌می کنیم که مؤید بحث فلسفی تاریخی‌ما باشد .

البته آنچه‌درذهن‌باقی‌مانده‌نه‌عین‌عبارت. مسکویه گوید:«من بافرزندرکن‌الدوله

---

(١) استاد صادق کیا که حقاً شایستهٔ این مباحث مفیده است در این لغت تحقیقاتی نموده و حتی مهر های زمان ساسانیان را در نظر گرفته که ویه خود به می باشد .

در اصفهان بودم ، سپاه خراسان دلیرانه شهر را گرفت و من با ولی‌نعمت خود تادلیجان (بهمین نام هم بوده) گریختیم . رکن‌الدوله آگاه‌شد و برای پس گرفتن اصفهان لشکر کشید. بسبب فزونی عده و نیروی خراسانی قادر بجنگ نبود .

ابن‌عمید که در آن زمان هنوز وزیر نشده بود برای من (مسکویه) چنین نقل کرد ، روزی رکن‌الدوله بمن گفت: ما جنگ‌را باخراسانیان آغاز می کنیم و حتماً پیروزی نصیب‌ما خواهدبود زیرا من‌دیشب درعالم رؤیاوخواب یك انگشتر فیروزه پیدا کردم و حتماً فیروز خواهیم‌شد .

مسکویه که کتاب خودرا بعربی تألیف کرده چنین گوید، فیروزی درعربی بمعنی ظفر است (معناه‌الظفر) . اگر دانشمندی مانند ابن‌عمید که موثق و محل اعتماد است این حکایت راکه خود شاهدوناظرومباشر آن‌بوده نقل‌نمی کردهرگز من این را نقل‌نمیکردم » زیرا باور نمی کرد و آن‌را افسانه و دروغ میدانست‌و بااینکه دارای عبرت و متضمن فلسفه تاریخ‌است باتصریح باینکه موهوم بوده در نقل وبیان آن مردد بود و ازهمین داستان اندازه صدق آن‌دانشمند درتاریخ خود و بحث درفلسفهٔ تاریخ و عرض فوایدآن معلوم میشود

یکی‌دیگر ازمورخین عالم‌اسلام ابن خلدون است که مقدمه او بفارسی هم ترجمه‌شده ازتعریف بی‌نیاز است . او مانند یك‌فیلسوف‌بزرگ در فواید و نتایج تاریخ بحث‌نموده و کتابی‌ارجمند برای‌فهم حقایق و شناختن ملل و ذکر طبایع و علل ترقی و انحطاط و وصف‌اخلاق و عادات بشر تألیف نموده و الحق چیزی باقی‌نگذاشته حتی درفلسفه شعر غور کرده بااینکه او ازنژاد خالص عرب بوده توحش اعراب وعدم‌شایستگی آنهارا برای تمدن شرح‌داده که مثلا میگوید : یك فصل درتوحش‌اعراب که بهرجا میرسندکاخها را ویران میکنند و سنگ عمارت را زیر دیگ مینهند (بطورمثل) زیرا بیابان گردی وچادرنشینی آنها چنین اقتضا

میکند » . کسی که این‌مقدمه را خوانده براندازهٔ عظمت مبحث فلسفی تاریخی آن دانشمندکاملا واقف میشود . او تاریخ‌بزرگ «عبر و احوال‌بشر» را نوشته‌اما محققین تصریح کرده‌اند که درقبال مقدمه که برای همان تاریخ نوشته شده خود تاریخ ارج‌ندارد. فقط مقدمهٔاو ارجمندبود که بنام‌او معروف گردید.

مورخین‌بزرگ ایران ومطلق عالم‌اسلام بااینکه کتب‌معتبرهٔ تاریخ‌را بارنج بسیار و بحث‌دائم تدوین نموده‌اند متوجه فلسفهٔ تاریخ نشده‌اند . علاوه بر غفلت آنها ازعبرت تاریخ و درس فلسفی اجتماعی کتب آنها پر ازخرافات و اوهام است مثلا جلد اول تاریخ‌طبری که تاریخ‌او بزرگترین اثـر معتبر است مملو است از افسانه‌های غیرقابل‌تصدیق و مفسدعقل و گمراه کننده خواننده‌است. کامل‌ابن‌اثیر که ما ترجمهٔدوجلد ازآن‌را انجام‌داده بطبع‌رسانیده‌ایم کمتر ازپیشوای‌خودنبوده ولی یك‌نکته‌را که غیرمصدق است باانتقاد و تردید بلکه تکذیب‌نقل کرده و آن بدنباله تاریخ ضحاك و امثال‌او جهانگیری عرب‌را شرح‌داده که شمر نامی پادشاه یمن بوده وسپاهی که عده آنها صدها هزار یا ملیونهـا بوده بایران کشید و سراسر ایران‌را تسخیر کرد و ازترکستان هم گذشت و بچین رسید وصدها هزار یا میلیونها نفوس کشت که ابن‌الاثیر میگوید. کی بوده وکجا بوده و این‌صدها هزارها پشه بودند که او بآسانی آنهارا کشت و بالاخره تردید یاتکذیب‌میکند برخلاف طبری که تعبداً آن و امثال آنرانقل کرده و هردو خرافات دیگررازیب جلد او نموده‌اند و سایر مورخین هم مانند آنها بوده چه قبل و چه بعد ازآنها ، مردم‌زمان‌هم آن‌اخبار وحکایات‌را تعبداً قبول میکردند. نوع مردم افسانه‌پسند و دروغ پذیر بودند و خصوصاً دروغی که باعث تعجب و تسکین خـاطر آشفته باشد . امروز هم اوهـام بالمره زایل نشده و حتی میان ملل متمدنه که ازحیث صنعت‌وفن وهنروآسایش‌بشر به‌اوج‌عظمت‌رسیده‌اند. خرافات ملازم‌اغلب‌احوال آنها

می باشد خصوصاً در مذهب و دین و تسلط روحانیین و نفوذ آنها حتی تاریخ حقیقی را مسخ کرده و برای اخبار سلف عبرت یا فلسفه نگذاشته‌اند و نوع مردم در وادی ظلمت و جهل گمراهند با اینکه نشر علوم و آداب باعث هدایت میشود و طبقهٔ فاضله بر شیوع خرافات و رسوخ اوهام میان خاص و عام آگاه است ولی قادر بر دفع و قلع و قمع آنها نمیباشد زیرا اکثر مردم نادان و گمراه و کم خرد می باشند و این خرافات از دین تجاوز کرده بسیاست هم احاطه می کند و لی درقدیم جهل بیشتر و تعبد فزونتر و اوهام خریدار داشت و بسبب عادت وسوء تربیت و نفوذ جهالی که بصورت عالم در آمده یا رهنمائی که خود گمراه و نادان بوده یا اقتضای محیط و وضع معیشت یا دوام تبلیغ باطل مردم قادر بر فهم حقایق و کشف دقایق نبودند و از علم و ادب یا تاریخ نتایج لازمه را حاصل نمی کردند و نمی توانستند بدانند مورخ در ذکر فلان واقعه چه مقصودی داشته و شاید خود مورخ هم از مقصود خود غافل بوده و حیات مردم از حیث تعلیم و تعلم ناقص بوده و اگر علمی هم بدست میآمد بکار بسته نمیشد و زندگانی عمومی مبنی بر تعبد و قید و تقلید و نقل خبر قابل تردید و ذکر داستان مجازی غیر مفید بوده.

بدنباله حکایت تعلیم نخستین خود این نکته را هم ذکر می کنیم. معلم این نویسنده در کودکی همان سالخورده که ننگ را سك خوانده و با مشت خود «سك» را نمایش می‌داد و مانند اغلب معلمین اجتماع اعم از روساء دین یا سیاست که عقاید فاسده خود را بامشت و «سك» تحمیل می کنند این شعر را از بوستان بمن تعلیم می کرد:

قضا را من و شخصی از فاریاب رسیدیم در خاك مغرب بآب
مرا یك درم بود بر داشتند بکشتی و درویش بگذاشتند

چون باینجا رسید که آن درویش پارسا سجاده را برآب انداخت و خود بر آن قرار گرفت و از دریا گذشت.

من درعالم کود کی گفتم : دروغ است . چگونه‌چنین کاری ممکن شود .او باهمان سك یا باعصا مرا نواخت‌و گفت . تو کود کی که هنوز هررا از بر نمی‌دانی تواین‌را دانستی وسعدی ندانسته که می گوئی‌دروغ گفته؟ باید گفت . درآن‌زمان اوهام چنین‌رسوخ یافته بود که سعدی نمی‌دانست حتی‌بعدازچند قرن کود کی‌پیدا شود که چنین افسانه را باور نکند . البته‌مقام‌سعدی‌و ادب‌سعدی که‌یك‌قرآن‌پارسی می‌باشد بالاتر و ارجمندتر ازاین‌بود و بطور مثال آن‌حکایت را گفته وبطور مثال‌هم آنرا آورده‌ایم که تعبد در اوهام‌در آن‌زمان‌وهرزمان حتی‌عصر حاضر تاچه‌اندازه است و تاریخ یا فلسفه وعبرت مطلوبه از تاریخ نتوانسته این‌خرافات رامحو کند با یك نگاه بروحانیون بودا یا مسیح یا سایرادیان‌و تظاهر و تکلف و تسلط آنها این تعبد ثابت و مبرهن می‌شود . اعتبار تاریخ باشرح فلسفه آن برای‌اصلاح‌حال احتماع آمده نه برای سر گرمی و کسب‌لذت‌و اتلاف‌وقت درمطالعه‌حکایات‌شیرین و بی‌فایده است . بازهم بطورمثال بداستانهای فردوسی‌وزال وسی‌مرغ‌و امثال آنها اشاره می کنیم البته‌ذکر آنها درشعرهم لذت‌دیگری دارد که قدرت وبلاغت شاعر هم دررسوخ آنها مؤثر است. فردوسی‌خودهم‌اعتراف میکرد که تاریخ راباتصرفات و تخیلات گونا گون بسط داده که می گوید .

که رستم یلی بود در سیستان   منش کرده‌ام رستم داستان

شاید آن شاعر بزرگ ازآرایش چنین پهلوانی فلسفه تاریخ وعبرت‌خواننده را درنظر داشته زیرا ایجاد یك‌قهرمان‌یاتعظیم یك‌پهلوان موجود و افزایش‌صفات و مواهب خارق‌العاده دلیری او و ستایش نیروی مؤثر و مظفر یك انسان عادی برای این بوده که رسم پهلوانی و دلیری و آئین شجاعت و تفوق بیشتر توسعه یابد و دلیران متعدد بوجودیك پهلوان درآینده و مردم نوعاًازتربیت‌شخص‌شجاع درس‌عبرت‌آمیز گرفته خودشجاع باشند . امافایده دلیری وقهرمانی و جوانمردی

درهمان تبلیغ ودعوت بشجاعت ومدح وثنای دلیران ومبالغه درنیرووقدرت آنان و ذکر وقایع خارق‌العاده حتی افسانه‌های غیرمصدق این است که دلیران خود از قوم خویش واستقلال ملت ومملکت دفاع کنند و نگذارند ستمگران برمردم آرام تسلط یابند ومال وجان وعرض آنان را دچارمطامع وشهوات خود کنند پس تبلیغ یامبالغه دروصف دلیران یك فلسفه تاریخی دیگری هم دارد که عبارت از حمایت مظلوم ودفع ظالم ونگهداری ضعفاء ازتجاوز اقویاء باشد وبا شرح چنین تاریخی اعم‌ازمنظوم و منثوریك درس عبرت آمیز برای جامعه حاصل می‌شود وفلسفهٔ تاریخ وبیان وقایع خوب وبد برای همین مقصودآمده . اما وقایع دیگرهم ممکن است بدون قصد ذکرشده وهم میتوان گفت : جعل‌شده وجعل آنها ناشی ازجهل‌مؤرخ‌یا خواننده است وهردودریك محیط مستعد نشوونمو خرافات واوهام زیست کرده وآثارمسخره‌آمیز آنها ناشی ازسوء تربیت وغلبهٔ جهل بوده و می‌توان گفت امروز هم آن جهل زایل نشده است . برمی گردیم بتاریخ قدیم که ما بشرح آن دراین کتاب می‌پردازیم مثلا هرودت در تاریخ کوروش تصریح کرده که اژدهاك دانسته بود که او باعث انقراض پادشاهی او خواهد بود و این دریك داستان‌مفصل آمده بدین‌سبب امرداد که اورا بکشند واین‌کاررا بهارپاك وزیرخود محول نمود و او کوروش را که نوادهٔ ولی‌نعمت خود بود بچوپانی سپرد والی آخر بعد اژدهاك‌پسر هارپاك را کشت و کباب کرد و بخورد پدر داد و گفت : این گوشت فرزند تست این قبیل افسانه‌ها بسیار است که مؤرخین تعبداً بصورت وقایع مسلمه وارد کرده‌اند ونظایرواشباه آنها بطوریکه اشاره کردیم درشاهنامه‌آمده واز این گذشته در کتب ادب هم افسانه‌های بسیار ذکرشده اعم از گلستان و بوستان و مثنوی و امثال آنها که ذکر یاحتی اشاره بآنها موجب تطویل است . اگر نقل آنهادرتاریخ چه شعر و چه نثر برای درس عبرت وتعلیم فضیلت و تربیت جامعه و تقویت روح

دلیران وحمایت مظلوم و نشر عدالت و آسایش مردم آمده که مقصود مؤرخ یا ناظم همان فلسفه است که بدان اشاره می کنیم مسلماً خواندن و بکار بردن تعالیم آنها بسیار مفید وضروری می باشد و گرنه ذکر اوهام و نشر خرافات جز ضرر چیزی ندارد وحتی الامکان باید این قبیل آثار زیان آور محو شود. در قبال هرودت گزنفون هم بود. او تاریخ خود را مبنی بر تخیلات نموده وممکن است چیزهای واقع نشده را ساخته و بصورت یك تاریخ حقیقی در آورده است ولی چون او فیلسوف ودانشمند بوده نتایج مفیده را از تاریخ خود بدست مردم داده. بملل و بالاخص ملت یونان تعلیم داده که چگونه در عالم سیاست واجتماع و نظام باید زیست و بملت پارس اقتدا وتاسی نماید و کوروش را مثال عدالت و فضیلت وتربیت وحسن اداره یك ملت قرارداده. در کتاب « سیروپیدی » این قبیل تعالیم را بحد اکمل داده است بنا براین اگر تاریخ او تخیل محض هم بوده بسیار مفید وعبرت آور ودارای فلسفه تعلیم و شایسته تقدیس بوده و هست. این نکته را هم ذکر می کنیم تا اندازهٔ تاثیر او معلوم شود. روزی سقراط وارد یك قصبه شد. گرسنه بود و خواست نان بخرد و بخورد. شخصی از نجبا را دید که باتبختر وتکبر می خرامید او گزنفون بود که ازمشاهیر اعیان آن زمان بشمار می‌رفت. سقراط ازاو پرسید: جائی که نان می‌پزند کجاست؟ گزنفون با تکبر اشاره بمحل کرد وخواست بگذرد. سقراط عصای خود را دراز کرده مانع رفتن او شده پرسید: جائی که آدم می‌سازند کجاست؟ گزنفون تعجب کرد و با حیرت ایستاد. سقراط گفت: اگر نمی‌دانی بامن بیا. ازهمان ساعت اوشاگرد سقراط وقرین افلاطون شد که سقراط او را هوشمندتر از سایرین می‌دانست. پس چنین فیلسوفی هرچند که سردار بزرگ هم بود اگر تاریخ بنویسد می‌داند چگونه باید فلسفه تاریخ را بنویسد بعضی از استادان تاریخ قدیم درعصر حاضر از تدریس کتاب او خود داری میکنند

وبالعکس اوهام دیگران را شرح میدهند واین‌هم ناشی ازرسوخ اوهام است حتی دراین زمان که علم‌و فضل آن باعلی درجه رسیده است . پس سقراط دریك کلمه خواست آدم بسازد وشاگرد اوخواست با یك کتاب یك ملت‌بسازد بدین سبب تمام تاریخ خود را سرمشق تربیت ملل نمـود و امتیاز اوهـم همین بود وبسیاری از اطلاعات در آن کتاب وارد شده که درجای دیگر نیست مثلا: کوروش که‌خود نوادهٔ اژدهاك یا بقول یونانیها استیاك بود برخلاف شایعات پدربزرگ خود را نکشته وحبس وتبعید هم نکرده بلکه وارث او کیاکسار دوم کوروش را دعوت کرده و دخترخود را هم‌باو داده وما در این روایت بسیار تحقیق کردیم تا بیك حقیقت رسیدیم وآن عبارت ازذکرنام پنج پادشاه مادی باشد کـه آخر آنـها کیاکسار مذکوراست واستادتاریخ دردانشگاه شیکاگو« ا . ت . اومستد » بوجود کیاکسار دوم تصریح نموده وبعید بنظرمی‌رسد که گزنفون باقرب عهداو بزمان کوروش که یك قرن بیشتر نبود چنین اشتباهی را کرده باشد وخود نیزدرسفر کوچ دادن ده‌هزارسرباز ایران را ازنزدیك دیده بود .

دراینجا مثالی بعنوان شاهد فلسفه تاریخ ازیك مورخ معاصرذکرمیکنیم تا فایدهٔ ایـن بحث مفید کاملا ثـابت شود . گـروسه دانشمند شهیر فرانسوی چنین گوید :

« دوران آرامشی که پس ازجنگها وخونریزی های بـابل وآشور بـوسیله هخامنشی درشرق ایجاد شده (۳۳٤ ـ ۵۳۹) بحقیقت موجب نیکنامی و افتخار تاریخ بود . این آرامش برای کشورهای آسیای مقدم که بصورت میدانهای‌جنگ دائم در آمده و همه جنگجویان و دلاوران آن زمان درآنجـا یکدیـگر را از پـای در آورده بودند کمـال ضرورت را داشت و بـرای دنـیای‌قدیم دورهٔ آسایش محسوب می شد . سیاحان و مسافرین که بایران رفته اند همه در

پرسپولیس بارگاه جلال وعظمت و دربارشکوه هخامنشی، مکانی که او امر شاهنشاهان ایران از آنجا بر سراسر دنیای آن روز حکومت می کرد تعظیم و تحسین فرود آورده اند . امپراطوری هخامنشی توسعهٔ تمدن وفرهنگ مادی ، بابل و آشور را در آسیای مقدم واز یوسفور تاسند تعقیب کرد .

چنانکه امپراطوری روم نیز بعد ببسط تمدن یونان از بریتانیا تا ارمنستان مشغول شد . دراین مورد یکی ازقوانین مهم وقاطع تاریخ جلب نظر می کند . کشورهائی که باین ترتیب درصدد توسعه طلبی و بسط اراضی خویش هستند تمدن آنها یك قسمت از نفوذ عمقی ومعنوی خودرا ازدست خواهدداد . این اصل که در تاریخ مکرر با آن مواجه می شویم یکی ازغرامات سنگین توسعه طلبی محسوب می شود .

درواقع با تمام محاسنی که حکومت واحد هخامنشی در برداشت بگفتهٔ «اویس» از مدتها پیش زمینه انتقال « چنین رهبری و هدایت تاریخ از آسیای مقدم بیونان فراهم بود» ،

ازاین گفته اندازهٔ بحث مورخ مز بوردر فلسفه تاریخ وداوری او کاملا معلوم می شود . اونخواسته وقایع را بدون توضیح فوایدآنها نقل و بشرح حوادث خونین باداستانهای سطحی اکتفا کند بلکه خواننده را بحقیقت تاریخ هدایت می کندوخود نیز داوری کرده می گوید : «تحقیق موجب نیکنامی وافتخار تاریخ بود» وآرامش آن زمان برای تسکین الام بشرضرورت داشت وحصول واستقرار آرامش ازروزگار کوروش آغاز شده وعالم متمدن آن زمان را فرا گرفته و سالها دوام یافته بود . ونیز بویرانهٔ کاخهای هخامنشی اشاره می کند که چگونه سیاحان ومسافرین سر تعظیم فرودآورده بربانی آن آفرین می گویند . البته مقصوداز آن بنای ارجمندیاویرانه های باقی مانده تعظیم سنگ وخشت نمی باشد بلکه تعظیم و تکریم عدالت و انسانیت

وحریت بشری می باشد که بدست کوروش برای عالم آشفته و تشنه آرامش ایجاد شده بود که مظالم آن روزگار و خونخواری و کشتار از حد گذشته بود و افتخار ایجاد آرامش وعدالت و بسط فرهنگ و تساوی بشر در حقوق را کوروش ربوده و تا ابد بنام ایران جاویدان گذاشته است .

بنابراین اندازهٔ تعمق آن مؤرخ دانشمند در فلسفه تاریخ و ذکر فواید آن معلوم میشود که چگونه در آن زمان آشفته و تشنه خون بشر ملل آسیای مقدم بجان یکدیگر افتاده قتل و غارت و تحریك را بزرگترین سرمایه حیات زور آفرین خود نموده و برای دشمنان خود که آنها نیز دارای همان صفات خونخواری و کینه جوئی بوده حق حیات قائل نشده بودند و در تسلط خود نسبت بیك دولت یا ملت اثری از آثار حیات نمی گذاشتند که جانوران را هم از بقاء محروم می کردند چنانکه آشوریها در ایلام کردند . پس طبیعت برای اطفاء آتش سرکش کین کوروش را بوجود آورد واز تاریخ خونین معاصر خویش عبرت گرفته بخاموش کردن آن آتش کوشید و برای ملت خویش وعموم بشر رسم و اثر تشریف مقرون بنام نیك وافتخار جاوید گذاشت .

البته بحث در علل ومقدمات ونتایج وفواید یا مضرات تاریخ حوادث ووقایع ضرورت دارد ومؤرخ حقیقی و هوشمند بمنزلهٔ استاد بشر است که بمردم رسم و آئین یك زندگانی شریف و آرام را می آموزد وعنوان تعلیم را از همان وقایع ومقایسهٔ از منه وشرح فجایع اقتباس می کند که خوب را درذات خود خوب وصف کند و بد را درحد خود بد بداند وسوء اثر آنرا شرح بدهد .

وقتی یك مورخ با قصد و فهم شرح حال یك یهودی را بنویسد که مثلا در کنار رود فرات زیر سایهٔ کاخهای بلند که پایه آنها سر ستمدیدگان است نشسته آلت موسیقی را نواخته وفلان شعر را گفته : که چگونه نبوکد نصر مبانی پر افتخار یهود را ویران و مردم فلسطین را گرفتار و پریشان کرده تا بجائی برسد که یگانه معشونه

یا جفت و یار خود را بدست دشمن خونخوار گرفتار دیده دشمن عفت او را ربوده ، معبد یهود را منهدم کرده ، اموال یك ملت را بتاراج برده و قوم آن‌شاعر یهودی‌را بخون کشیده که خود ناظر قتل پدر وبرادر بوده ، اشك می‌ریخت وخاطرات خودرا با نغمهٔ‌ساز ابرازمیکرد. دست‌او که مظلوم‌بود بهیچ چیز جز شعر وموسیقی و آه وناله نمی‌رسید بعد مردی بنام کوروش بروز واسراء را آزادمیکند و اموال منهوبه‌را برمیگرداند و معشوقه‌را مثلا بعاشق یا زن‌را به شوهر یا خواهررا ببرادر یا مادررا بفرزند و امثال‌اینها برساند این‌مرد تا چه اندازه‌در نظر اوشایسته‌تقدیس میباشد؟این تقدیس‌و احترام و پرستش از مجموع‌افراد بیك‌جامعهٔ ستم کشیده می‌رسد ویك‌ملت نه‌تنها به‌شعر نجات‌دهنده خودرا بلکه‌حتی در کتاب‌مقدس‌خویش ستایش‌مینماید وملت‌حق‌شناس یهود بیشتر ازقومی که کوروش را بوجودآورده ودرآغوش‌پرورانیده‌اند بتقدیس وتعظیم‌او مبادرت‌میکند و جشن عدالت اورا یك‌سنت غیر قابل‌زوال میداند وآن نغمهٔ‌شاعر که باید درفضا پخش‌شود بصورت یك‌تاریخ‌حقیقی تدوین‌شده و ظلم‌را زشت‌وعدالت‌را مایهٔ‌حیات‌افراد واقوام دانسته وبرای‌ملل‌دیگر نسلا بعد نسل عبرت ازفلسفه تاریخ‌میگذارد که امروز ما بفواید این‌فلسمه اشاره یا تصریح‌میکنیم و هرچه دراین‌مباحث‌بیشتروارد میشویم بشررا بیشتر تشنهٔ‌عدالت می بینیم خصوصاً دراین‌زمان که‌اسلحهٔ تخریب‌وقتل‌نفوس اختراع و کشف‌شده و بمب‌اتم عالم را بفنا تهدید میکند که دیگر آشور بانیپال احتیاج بنمك‌پاشی برزمین ندارد تا حتی جانورهم‌زندگانی نکند. عالم‌بزوال‌تهدید میشود وسازمان‌ملل قادر بردفع آشورهای کنونی نمی‌باشد ولی‌چیزی که ازتاریخ برای‌ما میداند منشور حقوق بشر است که کوروش آنرا بوجود آورده و برسنگ نقش‌نموده که امروز برقلوب مردم نقش‌بسته وباتوجه بفلسفه‌تاریخ‌وعبرت گرفتن ازوقایع اندازهٔ عظمت مردتاریخ که کوروش‌باشد معلوم میشود بنابراین بحث در

وقایع‌دیرین و زمان کنونی یکسان‌است و باید بنتایج‌مطلوب ازتاریخ توجه شود وعبرت گرفت و احتراز کرد وفاجعه هیروشیما را مثلا مانند واقعهٔ ایلام وویرانی آن‌دیار دانست بتفاوت‌اینکه آن‌هجوم توحش‌آمیز درآن زمان چنان بود و این بمباران تمدن‌آمیز دراین‌عصر چنین‌است و اگر یك‌شاعر درآن زمان فاجعه را وصف‌میکرد دراین‌زمان شعراء و نویسندگان و علما و مورخین و صلح‌پرستان باید برعالم انسانیت ندبه بگویند و فجایع بمب‌اتم را همیشه مایهٔ‌تسکین طغیان جنگجویان نمایند . تاریخ چه درقدیم و چه درحال‌حاضر باید فلسفه و عبرت‌یك نحو اثر مفید برای احساسات بشر داشته‌باشد و ما میکوشیم در مقالات خود این فلسفه‌را حتی‌الامکان درضمن تحقیقات‌تاریخی بیان کنیم تا بتوان برزخم انسانیت مرهمی گذاشت و آلام اسف‌انگیز بشررا تخفیف‌داد و تاریخ اثرخودرا در عبرت از گذشته ظاهر کند.

کشور ماد و پادشاهی کورش کبیر

باید دانست کوروش بر چه کشوری فرمانروائی داشت و چگونه دو کشور ماد و پارس را یکی کرده بایجاد شاهنشاهی آغاز نمود • تاریخ پارس و انشان مبهم و مجهول است• اگر نامی از آن دو ایالت یا مملکت برده شده فقط بسبب کوروش وجانشینان او بود• انشان که قسمتی از ایلام بوده ومستقلا معروف نبود و اگر چیزی در باره آن ذکر شود در تاریخ ایلام مستهلك می گردد و عجب این است که تاریخ خود ایلام با آشور و بابل مخلوط شده • مثل اینکه این سه مملکت دارای يك سر نوشت بوده • هریکی ازاقوامی که ساکن سه کشور بودند بردیگری غلبه کرده مقدرات مغلوبین را بااحوال خود یکسان می نمودند بسیاری از مؤرخین در شرح تاریخی آنها چنین می نویسند. «تاریخ آشور وایلام و بابل» بدون تفکیك مگر آنهائیکه فقط يك موضوع مخصوص را درنظر گرفته بحث در تاریخ بابل یا آشور می کردند علت این است که قوم هرسه کشور همواره درحال تسلط بریکدیگر

و اختلاط غالب ومغلوب بودند. اکنون این بحث‌را بوقت دیگری موکول می‌کنیم هرچند اول باید بکشور کوروش که پارس وانشان باشد توجه نمود ولی چون هردو دارای تاریخ مستقل و روشن نمی‌باشند ناگزیر باید ایلام را شرح داد و بحث درایلام بالطبع بآشور وبابل می کشد . مؤرخین هم ایلام‌را ازایران جدامیدانند وحال آنکه وضع جغرافی آن اقتضا دارد که از ایران شناخته شود وچون قسمت انشان از خود ایلام است نمی‌توان آنرا خارج از ایران دانست درهرحال چون ما در بارهٔ شاهنشاهی کوروش بحث‌می کنیم اعم ازاینکه ایلام در قدیم جزءایران بود یانبود مسلماً ایلام و دو کشور دیگر آشور وبابل باضافه ممالك دیگر ایران بزرگ تشکیل می‌داد . اکنون بتاریخ ماد مجملا می‌پردازیم که آن کشور اساس پادشاهی کوروش‌را محکم واستوار نمود .

آغاز تاریخ ماد

باید دانست که دوقوم مادوپارس یکی بوده وازهندواروپ باسایراقوام آریائی مهاجرت نمودندواقوامی بسند وهندرفته وقبایلی بایران آمده که همه ازیك نژاد می باشند . دراصل مادیهاوطریق مهاجرت آنها اختلاف است (اپـر) (Oppert) خاورشناس فرانسوی مادیهارا «التائی» می‌دانست‌وسایرین باشتباه اوپی برده‌اند . «هروزنی» در کتاب «آسیای‌مقدم» خلاف‌این عقیده‌را دارد وطریق مهاجرت آنهارا رود ارس دانسته ویك‌نقشه‌بسیار مفید برای مهاجرت تمام‌آریائی ها ضمیمه کتاب خود نموده که‌هرقومی‌رابخوبی نشان‌می‌دهد ازچه‌طریقی‌عبور کرده‌وچگونه‌بمحل رسیده که فقط مادیها وپارسیهارادرنظر می گیریم.

اطلاعـات مورخین‌نسبت بکشور ماد کم می باشد ولی بااینکه درپـارس شش پادشاه قبل‌از کوروش بوده ماد تاریخ‌روشنتری‌داشته و بیشتروقایع آن‌ضمن‌حوادث وحملات آشور آمده آن‌هم‌در کتیبه‌ها«تیگلات پالسر» اول (بزبان‌آشوری-تو کول پل‌شر) که تقریباً یازده‌قرن قبل‌ازمیلاد بکردستان که‌بعد ضمیمه ماد گردیدلشکر کشید. شلم‌نصر درسال ۸۳۸ ق.م بنزدیك«پارسوا» که بپارس تعبیرشده رسید واز (آمادای) بیست‌وهشت امیریاپادشاه‌اسیر کرد ودرآن‌جنگ برای‌نخستین‌بار نام‌ماد

آمدولی مسلم نشد که مقصود از «پارسوا» پارس باشد. (شمسی اداد) نام‌ماد رابرده که کشوررا تسخیر نمود. ازفزونی عدهٔ اسراء که درمیان آنها بیست‌وهشت فرمانروا یا پادشاه بود واز کثرت غنایم معلوم‌میشود که کشور مادهم‌پرجمعیت وهم آبادبود. در آن‌زمان یك نکته‌ازتاریخ ذکرشده وآن‌عبارت ازاین‌است که «آدادنیراری» سیم درسنه ۸۱۰ ق.م بمادلشکر کشید ونقاط‌غربی‌ایران‌را گشود وآن‌نکته‌این است که زن داستانی‌او (تمورامات) شاهزاده‌بانوی‌بابلی همراه‌او بود این‌زن «سمیرامیس» ملکه جهان که‌تاامروز شهرت اوعالم‌را گرفته[۱] بعد که پادشاه‌ماد قدرتی‌یافت در قبال آن‌ملکه بابلی که کشورایران‌را گشودخودیك ملکه بمملکت‌بابل‌فرستاد که زن بخت‌النصر (نبوخذنصر) ودختر(هووخشتر) ونام‌وی «امی‌تیس بود»[۲]. این‌قبیل زنها درآن‌روزگار خود باندازه‌یك جهان ویك‌زمان دارای عظمت وتاریخ بودند ولی جزافسانه‌های فریبنده ازآنهاتاریخ مفصل‌حقیقی نمانده وازنام آنها می‌توان بعظمت‌ماد پی‌برد که یکی‌عروس جهانگشا ودیگری عروس کشورستان بودندودر زمان‌همین‌عروس‌ایرانی عظمت کشور مادباوج رسیدوپادشاهان ستمگر آشورپامال

۱- Semiramis بعضی محققین سمیرامیس‌را مادر اداد نیراری دانسته که زن شمس آداد بوده‌واین بحقیقت نزدیکتراست وگویادوجنك‌واقع‌شده که درهردو سمیرامیس بوده یکی باشوهر ودیگری باپسرخویش

۲- بخت‌النصر (نبوخذ) باغهای معلق بابل که‌یکی‌از عجایب‌هفتگانه دنیاباشد برای زن خود«آمی‌تیس» دختر «هووخشتر» ساخت‌ویکی‌ازغرایب اتفاقات شهرت غلطی که‌بنام «سمیرامیس» شایع‌شده که باغهارا اوساخته‌است وحال‌اینکه بنام‌شهبانوی‌ایران وعمه‌مادری کوروش بودبنابراین دوعروس مزبور ازآن‌روزگارتاکنون شاغل افکار جهانیان شده و امروز آثارجدیدی هم‌بنام‌آنها احداث می‌شود مثلا بزرگترین مهمانخانه یاسینما بنام «سمیرامیس»می‌باشد واگرمجال بیشتری داشتیم داستان‌هردوزن‌را نقل‌می‌کردیم

سطوت مادیان که پارسیان هم با آنها شرکت نمودند گردید و پادشاه نامبرده مادجد مادری کوروش بود که عظمت خودرا میراث او نمود . چون بحث در تاریخ ماد قبل از تشکیل سلطنت اجداد کوروش مفصل و خارج از موضوع ماست از شرح آن می گذریم بتاریخ پادشاهان آریائی که دودمان کوروش ازحیث مادر باشند مجملا می پردازیم.

بنیاد پادشاهی ماد

نخستین پادشاهی که سلف اجداد مادری کوروش را تأسیس نمود «دیو کس» (Diokes) بود (۷۰۸-۶۵۵) که تقریبا بیش از یك قرن قبل از کوروش بود. آن مرد فرزند دهقانی بود که بحسن اداره ولیاقت و کدخدائی معروف شد و خود مردی عادل ومدبر ودانا ومتین بود که غالبا مشکلات مردم را بآسانی حل وضعفاء وزیردستان را حمایت وازهجوم دزدان وراهزنان جلو گیری می نمود وجوداو برای عموم مردم که در پیرامون قریه او زیست می کردند مغتنم شده صیت او بهمه جارسیده وچون در آن زمان آشور همواره بماد حمله وتجاوز می کرد مادیها یك قائد داناو توانا لازم داشتند قوه و تدبیر وحسن اداره رادر او احراز کرده بودند همه نسبت باو اطاعت وتمکین می نمودند اودر کارهای مردم هیچ اجر ومزد نمی گرفت نا گزیر ازرسید گی بکارهای خویش بازمانده و آسایش وزندگانی کشاورزی خودرا فدای اجتماع کرده بود وضع زندگانی خودرا بهانه کرده از رسیدگی بکارهای مردم خودداری نمود که ناگاه حوادثی ازقبیل دزدی وغارت واختلاف وجنگ وجدال رخداد مردم ناگزیر باو توسل نمودند واو پناه آنهارا مغتنم شمرده شرایطی پیشنهاد کرد که شخصی را بعنوان پادشاهی انتخاب کنند او نیز اسبابی فراهم کرد که خود بر گزیده شود واوضاع هم فقط برای او میسر می شد وازهمان تدابیر حسن سیاست ولیاقت وتفوق او برهمگنان نمایان

گردید. دیو کس پادشاه شدوفوراً بمردم تکلیف کرد که یك شهر بزرگ احداث و بنا کنند آنها شهر همدان راساختند.

(هگمتان) (یاا کباتان)[1] ولی مسلم شده که احداث آن شهر قبل از او بود زیرا نام آن در یازده قرن قبل ازمیلاد در کتیبهٔ آشور ذکر شده است:

۱ـ معنی این کلمه محل التقای طرق می باشد که مرکز کشور مادشده و بهمه جا از چهار جهت راه داشت .

احداث شهر و بنای کاخ شاهی

شاه فرمود که یك کاخ بلند بتقلید معبد معروف «بیرس ـ نمرود» [1] بسازند چیزیکه موجب شگفت است ترقی سریع تمدن ماد باترقی و ازدیادعظمت آن پادشاه بود که آن قصر بامجاهده برپا شد ویکی از موارد اعجاب مورخین گردید که «هرودت» و سایرین آنرا خوب وصف نموده اند . آن قصر هفت قلعه تو بتو داشت که هفت دیوار یکی بدیگری احاطه می نمود . و نیز بتقلید آثار یا معابد بابل و بالاخص معبد بیرس برای هریکی از دیوارها رنگی ایجاد کرده بودند . دیوار اول سفید و دوم سیاه و سیم سرخ تند وچهارم آبی وپنجم سرخ بازو ششم سیمین (نقره) و هفتم زرین بود که این رنگهادر بابل علامت سیارات سبعه بود . خزائن شاه هم در درون قلعه هفتم محفوظ شده . این کاخ تفصیلات دیگری دارد که موجب درازای سخن و خروج از موضوع می باشد همین قدر باید دانست که هر نحو تفصیلی که داشت بافتخار اقامت کوروش در ایام کودکی مقرون بود ودر همان دربارعظیم که از روز نخست بعظمت و فراخی آن اهتمام شده بود مرد تاریخ پرورش یافت واگر

۱ـ هنوز این معبد نزدیك شهر حله در بین النهرین کنار رود فرات وپنج فرسنك دور از کربلا موجود و بهمین نام معروف است (بیرس ـ نمرود) مولف هم آنرا دیده وحفریات بابل را عیناً مشاهده نموده است که یکی ازآثار تمدن عظیم بابل می باشد.

نام کوروش نمی بود نامی از این کاخ نمیآوردیم . آن کاخ با آن بلندی ویران و نابود گردید ولی نام کوروش روز بروز ورد زبان خاص و عام می گردد .

اگر مشاهده ویرانه آن کاخ که مدتی مسکن کوروش بود برای کسی میسر نشود بنای عدل و داد که هنوز بنیاد آن سر بآسمان می‌ساید منظور ومشهود علاقه‌مندان بآزادی و آبادی و انسانیت می گردد . آری کوروش بتصدیق مورخین که درعقاید خود مختلف و درمحل اقامت کوروش در این کاخ متفق می باشند همان کاخ که بعد دربار جدمادری او « استیاك» شده بود بوجود داعی فضیلت و حامی انسانیت و ناشر عدالت مزین شده بود و بهترین رنگهای آن رنگ حریت بود که کوروش را از آن دیوارها بلکه زندانها آزاد کرده سر بکوه و بیابان داده بنجات بشر و آزادی گرفتاران و زندانیان کوشید. او صحرا و فضای آزاد را بر کاخها ترجیح می‌داد و تمام عمر خودرا صرف احسان وعمران نمود . کوروش در همان کودکی بزرگ بود که بزرگواری او بیش از اندازه آن کاخ بود بلکه بیش از فضای غیر محدود هم بدین‌سبب همان بزرگواری از آن‌زمان تااین عهد کشید وسراسر جهان قدیم و جدید را پر ازوجود کوروش نمود . هنوز ترانه‌های آزادی‌بخش کوروش و نغمهٔ عدالت و حقوق بشر درفضا طنین انداز ونشاط آور وروان پرور است که امروز بزرگان هرملتی که نام اورا می برند بدین‌عنوان مباهات می کنند که او آریائی بود و اگر هیچ بهرهٔ از فضیلت او نبرند بهمین اکتفا می‌نمایند که ما هم آریائی و از این‌حیث بسی افتخار می کنیم . این‌مرد آریائی باعث مباهات سامی و حامی هم شده بود که سامیان راآزادی و آسایش وسعادت بخشید گنجهای غارت‌شده آنهارا هم پس‌داده که خود گنج نام نیک‌را تاابد احراز نمود .

شرح درودیوارو ذکر رنگهای گوناگون کاخ بلکه تفصیل تاریخ‌ماد و پارس اینها همه بهانه است . مقصودما کوروش بزرگ‌واز کوروش مرام بزرگ ایرانیان

است که عدالت و حریت وفضیلت وانسانیت را بصورت یك انسان بلکه فرشته مجسم نموده مثال تقوی وعفت وشرف قرار داد . اومرد آسیا بود که چهار قاره دیگر امروز از حیث افتخار مستعمرهٔ همان مرد آسیائی می باشد . دانشمندان و بزرگان هرقومی بفضایل کوروش و مبادی انسانیت تمتع می کنندو میدانند که بیست وپنج قرن پیش چنین بزرگواری اصول عدالت و حقوق بشررا وضع کرده وتادنیا باقی است اصول کوروش جاویدان خواهد بود. زهی مردی که مردانگی رامایهٔ زندگانی جاوید نمود .

باز برمی گردیم بتاریخ تا بخوانندگان مجال داده از هرحرفی که نوشته می‌شود خود درمغزخویش یك عالم انسانیت بسپارند و بپرورانند و از قلم نویسنده بی‌نیاز باشند اینك بقیه آن :

ایجاد سپاه و تنسیق لشکر

دیو کس برای ماد سپاه ایجاد کرد . سپاهیان رامنظم نمود . برای قصریکه ذکر شدنگهبانان معین وطوایف ماد را باتحاد دعوت نمود . حدود کشوررا نگهداشت همه‌جا دیدبان گذاشت . پیکها را بیکدیگر پیوست. اسلحه را ساخت و پرداخت و از حسن تصادف درآن هنگام پادشاه آشور (سناخریب) سرگرم جنگ ایلام بود و او مجال آبادی بلاد و توسعه عمران و ایجاد نظام عام یافت . ارتش منظمی هم بوجود آورد .

او بکارهای رعیت شخصاً رسیدگی می کرد وضع دادخواهی و حل مشکلات را تغییر نداد ولی مردم را که همج ووحشی بودند تربیت و بآداب ورسوم ولزوم احترام بزرگان وادار نمود که ازحال هرج ومرج وسوءادب و گستاخی وخودسری و بی باکی درآمدند و در عداد ملل متمدنه آن‌زمان محسوب شدند ازهمان‌زمان گاهی خودرا از انظار مردم پنهان می کرد تاازسوء معاشرت احتراز شود. آنگاه

مردم دانستند که پادشاه باید موجود دیگری باشدولی این‌میراث‌را کوروش‌قبول نکرد و خود راازاین حیث مرد دیگری دانست که از صف ستمگران و پادشاهان خود خواه کنار بکشد و با مردم بیامیزد و برابری و برادری رابجای احتراز و اختفا در قصر و افراط در عیش ونوش بکاربرد و این امتیاز را ازاین حیث داشت که خود میان‌رعیت یك‌موجودعادی باشد و وجودخودرا منوط بهستی‌مردم بداند.

آشور غافل از قدرت ماد بود و شاه برای مزید اغفال باج مقرر پیش را می‌پرداخت و چون خودرا ازهرحیث نیرومندديد یکباره باج وخراج را برید که آشور حملهٔ کرد و تا کرمانشاهان‌امروزرسید وچون قوهٔ غیرمنتظره مادرامشاهده نمود ناامید گردید . این‌نخستین‌باربود که عظمت پادشاه ماد اشتهار یافت‌واقتدار آن دولت ازآن روزگار برقرار گردید . چندجمله‌ازتاریخ یاقول مورخین‌دیگر هم نقل میشود که ازهرحیث‌سودمند است خصوصاً از حیث مقایسه اخلاق کوروش با دیگران .

آداب و رسوم ماد

هرودت این روایت را کرده و ازمؤرخین دیگر تایید نشده است :

«دیو کس» بقدرت رسید و بعدالت هم مشهور گردید ولی در همان حین وحال آغاز استبداد و خودکامگی نمود . یکی از فرمانهای او این بود که: «هیچ کس بحضور شاه بارنیابد . هر که هر کاری دارد باید باپیغام یا نامه بشاه برساند کسی حق خندیدن یا آب دهان وآب بینی برزمین انداختن درحضورشاه ندارد . مقصود او این بود که مردم شاه‌را عنصر دیگری غیر از سایرین بدانند و اگر از دیدار دائم شاه محروم‌شوند طبیعت‌اورا بالاتر بدانند ویك‌طبیعت و مزیت دیگری برای اوتصور کنند .

دراینجا دو نکته‌موردتوجه‌است. یکی‌این‌است که‌مردم‌را تادیب وتربیت‌می‌کرد وشاید تربیت ایرانیان درقبال بزرگان ازهمان زمان پدید آمده بود که نزد ملل دور ونزدیك‌معروف ومشهور گردید. دیگر این‌است که باعلم کوروش باخلاق واحوال ملوك ورعایا و مشاهدهٔ همان اوضاع که عبارت از جداشدن شاه از مردم وخودرا بالا بردن‌واحترازازفزونی ملاقات‌ودخول دراجتماع خود ضدآن عمل کرد واخلاق دیگری آورد که شبیه باخلاق پیغمبران‌است وازاختلاط با مردم‌ومساوات فواید بسیاری ربود. دیو کس جداعلای کوروش می کوشید خود را بالا ببرد که

مردم باور نرسند و کوروش سعی می کرد که مردم را بالا ببرد که باور برسند. فرق بسیار است مابین ترقی فرد و تنزل اجتماع و عکس آن که ترقی اجتماع باشد بدین سبب شاهنشاهی کوروش دو قرن ماند و باز بعد از آن تجدید شد و باز چند قرن در پارسیان ماند ولی سلطنت دیگران زود نابود می‌شد[1]. این را هم از محقق دانشمند «ویل دورانت» نقل می کنیم. «اکباتانا (Acbatana) در درهٔ زیبائی[2] واقع شده

۱- یکی از عجایب روایات عوام این است که در همان کشور قدیم ماد که در پیرامون شهر کرمانشاهان باشد یك تپه بلند که معلوم است خاك دستی ریخته شده و غیر طبیعی باشد معروف بتپه «مراد حاصل» و عوام گویند چون عده‌ای از مظلومین در اطراف کاخ شاه جمع شده و خواستند شاه بتظلم آنها رسیدگی کند و کسی نمی‌توانست بشاه برسد ناگزیر خاك از زمین برداشته و در آن محل ریخته و بتدریج آن محل را بالا بردند و خود بر آن محل ایستادهٔ مشرف بقصر شاه شدند. شاه چون وضع تازه را دید که چنین جای مرتفع نبود علت را پرسید گفتند: «اینها فلان مردمی هستند که تظلم می‌کنند» او بکار آنها رسیدگی کرده مراد آنها حاصل شد که آن تپه از همان زمان بنام «تپه مراد حاصل» معروف شد. این افسانه مؤید روایات آن زمان و حاکی اخلاق پادشاهان خودخواه و متکبر می‌باشد و همین حکایت برای مردم یك ملکه‌شده که باید طبیعت شاه بزعم هرودوت غیر از طبیعت مردم شناخته شود ولی عوام نمی‌دانند که این داستان در کدام زمان و آن شاه کدامیك از پادشاهان بود همین قدر می‌دانند باید قبل از اسلام و در آغاز تاریخ باشد اما خود تپه باید چنین باشد که در ازمنه قدیم در هر مسافتی یك تپه ساختگی برای دیده بانی و خبر و برحذر کردن مردم یا سپاهیان از خطر حمله ناگهانی دشمن بود که شبها بر آن آتش می‌افروختند. مؤلف خود هم محل را دیده و هم افسانه را از مردم شنیده که مدعی بودند دهان بدهان از پیران نقل شده است. امثال آن تپه‌ها همه جا میباشد.

۲- امروز یکی از دره‌های زیبا «دره مراد بیگ» معروف است.

و آبی که از ذوب برف از کوههای بلند جاری میشود باعث خرمی و حاصلخیزی آن می گردد . نخستین پادشاه ماد «دیوکس» (Dioces) پایتخت خودرا در آنجا نهاد. کاخ عظیم پادشاهی بر آن دره مشرف بود که دو کیلومتر بنای آن بود». چون بتاریخ آغاز سلطنت در ایران می‌رسیم و خوانندگان باید بر اساس آن آگاه شوند باز چند جمله از تاریخ تمدن بقلم همان مؤرخ نقل می کنیم که بسیار خوب تتبع کرده است :

«این دولت، مستعجل مجالی پیدا نکرد که در بنای تمدن عالم سهم بزرگ و کافی داشته باشد. تنها کاری که کرد آن بود که راه‌را برای فرهنگ و تمدن ایرانیان هموار نمود. ایرانیان زبان آریائی و الفبای سی‌وشش حرفی خودرا از مردم ماد آموختند و مادیها سبب شدند که ایرانیان بجای لوح گلی کاغذ پوستی و قلم را بکار ببرند. در آبادی وشهر و کاخ سازی بنصب ستونها پرداختند . وهم از مادیها این قانون را آموختند که باید هنگام صلح وسلم بکارهای کشاورزی وصنایع بپردازند و در وقت جنگ و دفاع دلیر باشند. ونیز کیش زردشت و اعتقاد باهورامزدا و اهریمن وشرایع آن دین درماد باعث احترام پادشاه شده که او را پدرجامعه می‌دانستند وپدر درشریعت زردشت رئیس خانواده و بالطبع محترم است تعدد زوجات هم آمده و کلیه قوانین ایران باقانون ماد شباهت تامه داشته در کتاب دانیال این آیه آمده : تا موافق شریعت مادیان و پارسیانی که منسوخ نمی‌شود الی آخر» همه جا ذکر پارسیان ومادیها باهم می آید زیرا ریشه همه همان ماداست ولی افسوس که از ادبیات ماد حتی یك پاره سنگ هم نمانده‌است که برای ما سند تاریخی باشد[1]

۱ـ نه تنها پاره سنك نمانده بلکه آن کاخ عظیم ویران شده و از آن حتی یك اثر عادی نمانده است زیرا بنیاد آن با خشت بوده است فقط یك مجسمه شیرسنگی باقی است که در باره آن اختلاف بسیار است و مؤرخین اسلامی اعم از عرب و ایرانی آنرا طلسم حافظ شهر دانسته‌اند! (موهوم)

(ایرانیان کوروش‌را پدرمی گفتند چنانکه بدان اشاره‌شده).

بعدازاو «فرورتیش» (۶۵۵–۶۶۳– ق.م) که پسرش باشد بسلطنت رسید. (هرودوت–فرا ارتس خوانده ولی در کتیبه بیستون نام‌او همین‌است‌ویونانیها همیشه تصحیف وتحریف می کردند). این پادشاه بعظمت‌ماد افزود واوتوانست پارس‌را با ماد متحد یاتابع ومطیع کند: درزمان‌او ایلام‌هم‌ویران وباخاك‌یکسان گردید. «آشور بانی‌پال» درسنه ۶۴۵قبل ازمیلاد ازفتح‌وتخریب ایلام فراغت‌یافت‌بگرفتن باج ازماد اکتفا کرده سر گرم عیش و نوش وبنای معابد وقصور گردیدومادوپارس بسبب غفلت او برای استحکام مبانی پادشاهی مجالی پیدا کردند وبرتمدن‌وآبادی کشور خود افزودند. مدت پادشاهی او ۲۲ سال بود ماد وپارس نه‌تنها ازحملات آشورآسوده شده‌بودند بلکه خودرا آماده یك هجوم برآشور و انتقام ازآن مردم خونخوار می‌نمودند

چون بعقیده آن پادشاه وقت‌رهائی ازتسلط‌آشور رسیده بود باج را منع و جنگ‌را آغاز کرد ولی ارتش دلیرورزیده‌آشور پیروزشد وباز مادراخاضع ومطیع نمود تا زمان فرزنداو که روزگارآشوربرگشت وضمیمه کشور ایران گردید.

«هووخشتر» (۵۳۳–۵۸۵ق.م)(هرودت–کوآکسار)

در زمان این‌پادشاه وبااتحاد مادوپارس ایران دارای عظمتی شد که پیش از آن نبود و می‌توان گفت با تسلط همین پادشاه بر اطراف، شاهنشاهی در شرف تشکیل بود و بعد بدست کوروش تکمیل یافت. پادشاه ماد از شکست پدر خود عبرت گرفته شروع بتشکیلات سپاهی قوی و عظیم نمود. سواران ماد راکه بعد معروف‌شدند ودرلشکر کشی کوروش امتیاز داشتند بهمت او تربیت‌شدند. اسبهای ماد مخصوصاً اسبهای نسا (نیسایه) بزیبائی وتندروی وتاب وتوان معروف‌بودند. سواران هم فن جنگ را خـوب آمـوختند و تیـر اندازی از پشت اسب

یکی ازهنرهای آنها بود ، چون سپاه پیاده را که هم تیرانداز وهم شمشیرزن بودند بسپاه سوار نظام پیوست وازاین حیث دارای نیروی کافی شدند بکین آشور برخاست وسپاه شکست ناپذیر آشوررا باحملات پی درپی که از آنها انتظار نمی‌رفت پرا کنده ومجبور بمحاصره درشهر نینوا نمودند . این جنگ یك رعب بی‌سابقه دردل اقوام مختلفه انداخت وبسیاری از ملل که مغلوب آشور بودند شادی نمودند خصوصاً یهود درتورات کتاب « ناحوم باب دوم » دروصف این جنگ باندازه هنرنمائی و قدرت ادبی وشعری بکاررفته که‌خود بهترین نمونهٔ لذت‌بخش تاریخ است ومامحض احتراز ازتطویل ازنقل آن خودداری می کنیم. همین‌قدر بلباس ارغوانی مادیها و گردونه‌ها که معلوم میشود مادیها بسیاری ازآنهارا بکار برده بودند واسلحه خوب و شمشیرها ونیزه‌ها اشارهٔ می کنیم که مادیها درپیروزی خود هنرنمائی کرده بودند . آشوریها در پایتخت آباد ومحکم وعجیب که مرکزغارت بشر و گنج ثروت مغلوبین بود محاصره شدند نزدیك بودمادیها شهررافتح کنند که خبرهجوم سکاها بایران‌رسید. مادیها ناگزیرشهررا درحال محاصره گذاشته برای دفع دشمن بزرگ بآذربایجان رفتند .

« آشورحیدین » دخترخودرا بسردار سکائی داده بود وحمله آنهاناشی از تدبیرسیاسی بود . درجنگ آنها پادشاه مادشکست‌خورد ولی بالیاقت خود توانست با آنهاصلح و آنهارا ازایران‌دور کند . درآن‌زمان سیاست دوطرف متحارب‌درقسمت عمدهٔ آسیا وقسمتی ازافریقاکار گربود . ازبابل تالیدیه واسرائیل و مصر تسلط و رعب آشورکارگر بود ودر پیروزی مادیها هم بی‌اثرنبود زیراهمه انتظار داشتند که آشوربدست‌ماد وپارس معدوم شود چنانکه شد . چون‌شاه مادازسکاها فراغت یافت دوباره آشورو نینوارا قصدنمود . « هووخشتر » باپادشاه‌بابل « نبوپالاس سار» متحد شده حمله خودرا باشور ادامه‌داد . شهرکالاه را که درتورات بنام « کالح » آمده

ویران کردو پایتخت را که «نینوا» بود گشودولی قبل از فتح آن پادشاه «آشور» دستور آتش داد که قصر و خزائن یکسره سوخت . چنان آن شهرها و آن کشور ویران گردید که تاامروز هنوز ویرانه است. «گزنفون» مورخ شهر که هنگام عقب نشانده ده هزار سپاهی یونانی از آنجا می گذشت چنین گوید : « آن جا خرابه های شهر بزرگی بود که آنرا لاریسامی نامیدند ودرزمان قدیم مساکن مادیها بود » درذهن آن مورخ خطور نکرده بود که آنجا بزرگترین پایتخت دولتی بود که مقدرات دول وملل در آنجاقرارداشت . (یونانیان کالاه و نینوارا «لاریسا» و «میس پیلا« می نامیدند) پادشاه ماداز آن تاریخ بر چندین مملکت مسلط شد و بسارد هم رسید . ایران عظمتی یافت که قبل از آن تصور نمی شد زیرا دولت غالب رامغلوب نمود . دراینجا یك جمله ازعقیده مورخ شهیر ومحقق بزرگ (ویل دورانت) نقل می کنیم که برای شاهنشاهی ایران بهترین گواه است او گوید : «درزمان پادشاهی خود کشورماد را ازصورت ایالت آن هم در تصرف کشوردیگری بصورت امپراطوری بزرگی درآورد که آشورومادوایران را شامل بود» ازاین جمله مسلم میشود که شاهنشاهی ایران درآن زمان شروع وتکمیل آن بدست کوروش انجام گرفت . کوروش شاهنشاهی ایران رابحدی رسانید که در آن زمان یگانه امپراطوری ونخستین شاهنشاهی عالم محسوب شد. او نه تنها شاهنشاه بزرگ تاریخی ایران بود بلکه شاهنشاه بی مانند سراسر عالم وقبل از او کسی بعظمت و جهانگیری او نرسیده بود باصرف نظر ازاصول عدالت وانسانیت . تاریخ مادرا بعنوان یك مقدمه برای شاهنشاهی کوروش مختصراً نقل نمودیم و گرنه باید آغاز عظمت و امپراطوری ایران رادرهمین فصل شرح دهیم وممکن است درفرصت دیگری جنگهای ماد بالیدیه ومشروح تسخیر آشور رانقل کنیم که خودلذت تاریخی دیگری دارد .

بعدازاو پسر او آستیاگس - اژدهاك وارث همان امپراطوری شد . نبونید

پادشاه بابل در یادداشتهای تاریخی والواحی که در حفریات بابل کشف شده نام اورا « ایخ توویکو » نگاشته که باید مصحف اژدهاك باشد . چون نام نبونید آمد باید در همین جا عاقبت کار این پادشاه راذکر کرد . او گوید . پادشاه ماد (خطراو بابل را تهدید می کرد) بدست کوروش اسیرشد . اغلب مورخین همین عقیده را دارند فقط بعضی از آنها قتل اورا در جنگ ارمنستان بدست « تیگران » [۱] تصریح کرده ولی « گزنفون» عقیده دیگری دارد وآن عبارت ازانتقال سلطنت ازاژدهاك بفرزند او« کیا کسار» واو در بدوامر سرداری کل ایران را بکوروش داد و بعد پادشاهی را باو واگذار کرد ودخترش زن کوروش بود . این موضوع مبهم وتاریك است فقط نقطه روشن آن انتقال پادشاهی ماد بکوروش می باشد. بعضی معتقدند که کوروش با جنگ وغلبه ملك ماد را گرفت وبرخی قائلند که «آستیا گس» خود اول بپارس حمله نمود وبسبب خیانت « هارپاك » سپاه او تسلیم کوروش شد و چون اسیرشد نواده او که کوروش بود با اوخوشرفتاری ومهربانی کرد وبعضی هم گویند اورا بگرگان تبعید کرد سپس درخفا فرمان قتل اورا داد باتمام این اختلافات عقیدهٔ گزنفون را بر گزیده ازاو نقل خواهیم کرد وآن عبارت از انتقال سلطنت بفرزند او « کیا کسار» وواگذاری آن بکوروش می باشد زیرا اغلب مورخین وقوع جنگ و خونریزی بین مادو پارس راتکذیب یا درآن تردید کرده تسلط کوروش را با مسالمت و تسلیم سپاه دانسته ودرهمه جا نام هارپاك آمده که او بتدبیر کارها می پرداخت ، ادله بسیاری بر تصدیق گزنفون وتطبیق تاریخ او باحقیقت ذکرشده اگرچه سندنبونید که یك لوح گلی پخته ازآثار بابل کشف شده قابل انکار نیست

---

(۱) تیگران را پادشاه ارمنستان دانسته وحال آنکه او ولیعهد وسردار ودوست کوروش بود که بعد نام اوخواهد آمد .چون مورخ که (مارآیاس) ارمنی باشد نام تیگران را آورده ومورخین دیگروجود ودوستی اوبا کوروش را تصدیق وتایید نموده اند احتمال داده می شود که چنین امری واقع شده اگرچه مخالف عقاید دیگران است .

ولی او درعالم خیال ورویا برای نجات بابل پیشگوئی کرده که «ایخ توویکو» که اژدهاك وجد کوروش باشد مغلوب یا اسیر پارس خواهد شد. درهرحال و هرچه بوده پادشاهی ماد بپایان رسید وتمام تشکیلات دولت بدون کم و کاست بکوروش منتقل گردید. مقصود شرح انتقال سلطنت ماد و آغاز شاهنشاهی کوروش است نه بحث دراختلاف روایات که فایده برای خواننده ندارد.

اما وضع مادیها باید دانست براثر غلبه وتسلط برآشور ولیدیه و اطراف و بالاخره اطاعت دشمنان بزرگ مانند سکاها و امتداد سلطنت ایران تا شرق واذعان ملل مختلفه که درپیرامون آن بودند عموم مادیها صاحب ثروت شده و درعیش ونوش وتن پروری افراط می کردند سیم وزر باندازهٔ مبتذل شده بود که تن اسبها را بدان مزین می کردند، مردان همه لباس وشلوارهای زر دوزمی پوشیدند وزنان تن خود را باجواهرزیب میدادند وتجمل وتنعم و افراط و اسراف درهمه چیزازحد گذشت. بندگان و گرفتاران بسیاری هم داشتند که کارهای پرمشقت را انجام می دادند وخود که قومی گله دار و کشاورز وچوپان ورنجبر بودند باوج ترقی وغروررسیدند. «آستیاگس» نیزدست بستم دراز کرد وتکبر وجبروت اوموجب اهمال کارها واختلال امور گردید واگرافسانه قتل فرزند هارپاك و کباب کردن او وبخورد پدر دادن که باجماع مؤرخین باستثناء کزنفون و کتزیاك نقل شده و حتی معاصرین مانند «ویل دورانت» وسایرین آنرا باور کرده اند تا اندازهٔ تعبداً تصدیق شود و بربریت وقساوت وافراط درخونخواری بلکه جنون اوثابت شود و همان جنون باعث تسلط کوروش برماد واستقبال مادیها گردید وهمه او راازجد بلکه دائی او که «کیاکسار» باشداحق و اولی دانستند. یکی از عجایب افراط درتن اسائی وتفنن درتمدن همان پادشاه این بود که باغ وحشی فقط برای شکار نزدیك قصرخود ایجاد کرده بود که بآسانی بتواند حیوانات آرام راصید کند

شاید این ابتکار یا این کار ننگ آور از او بپادشاهان اروپا منتقل شده که تا همین عصرهم باغهای شکار درجنب قصور آنها ی باشدو خود برای صیددرحرم وحریم مشغول‌شکارخانگی می‌شدند ! شاید لازم‌باشد که‌دراین موضوع و جنگهای مادیها با ملل ودول‌دیگر بیشتر بحث وغور کنیم زیرا همین ماد باعث ایجادعظمت وشاهنشاهی کوروش شده بود وا گر کشورماد باآن همه ثروت وسلاح و استعداد برایگان بدست کوروش نمی‌افتاد تسخیر بلاد وعباد مشکل بود اگر چه نبوغ و عظمت کوروش بالاتر از آن بود که بدان ملك نیازمند باشد . باید دانست . مادرا دونحودانسته‌اند . یکی‌ماد بزرگ‌ودیگری ماد کوچك. کشور بزرگ ماد تقریباً شامل تمام ایران بود وحدود شرقی‌آن تاجیحون و بعضی تا سیحون هم دانسته‌اند بعضی‌هم گیلان ومازندران را ماد می‌دانستند و درهر حال اگر بنام کشورماد معروف نشده مسلماً تابع و خاضع ماد بود . سفرائیکه درعهد تیمورازاروپا بایران‌آمده بودند اقصی‌نقاط خراسان را ماد می‌خواندند و درسفر نامه‌های‌خود اغلب شهرها را بنام مادیاد کرده‌اند وحال اینکه تقریباً چهارده‌قرن گذشته که پارس برماد غلبه کرده ونام پارس همه‌جا بوده بسیاری ازمؤرخین بعد ازشاهنشاهی کوروش وتسلط پارسیان باز درشرح حال هخامنشیان مملك آنها را می گفتند وبالعکس بعضی هم قبل‌ازاشتهارپارس بغلبه وفتح تاریخ مادرا بنام‌پارس آورده‌اند که این نحو مباحث مختلفه خارج از موضوع ماست فقط برای اشاره بعظمت کشورماد اکتفا می کنیم حد دیگرماد ازطرف مغرب برود « هالیس » که امروز « قزل‌آیرماق » نامیده میشود می‌رسید . این رود درجنگ کوروش وعبور سپاه ایران ازآن شهرت دارد که دروقت خودخواهد آمد . آنچه مسلم است بعداز غلبه ماد برآشورایلام که حزویرانه بیش نبود تابع ماد گردید بنابراین حدود آن کشورازجنوب تا خوزستان امروز می‌رسید وبالطبع هم انشان وپارس هم تابع

ومتحد ماد بود . ازطرف جنوب غربی هم ببابل می‌رسید واضطراب بابلیان ازتسلط ماد بهمین سبب بود خصوصاً بعد ازاضمحلال آشور. ازطرف شمال هم وان وارمنستان ضمیمه این کشور گردید . ماد بزرگ همهمین است وماد کوچك شامل آذربایجان و کردستان وعراق عجم وری واطراف آن بود . بنابراین ایران قبل از کوروش یك کشوروسیع امپراطوری بود که حتی لیدیه تحت قدرت آن بود وسپاه ماد تاسارد رسید . درتاریخ گزنفون سفراءازهندوستان هم بمادآمده بودند ودرزمان کوروش هم ملاقاتی باآنها بعمل آمد ومعلوم است ملل دیگر که ازغلبه وتسلط مادبرآشور شاد بودند مراوده وسفارت داشتند ولی نامی ازآنها نیامده است که نقل شودماد کوچك یا ماد مرکزی ازحیث طبیعت هم آباد وهم درخورآبادی بود وازفزونی عده سکنه آن که بدان اشاره شد اندازه آبادی و عمران معلوم میشود . پارسیان که تحت سالاری کوروش بدان کشور رسیدند ازمحل کم حاصل بیرون آمده داخل کشورپر نعمت شده بودند وتجمل وتتمع ولباس رنگارنگ وزنان زیوردارو غازه بردار و خوراك گوارا وبالاخره مرکب رهوار وسیم وزر و انواع اموال و اسباب عیش ونوش را دیدند ودانستند آنها همه نتیجه فتح وپیروزی و کشور گشائی می باشد ، آرزوی حصول آنها را داشتند کوروش مخصوصاً درهمه‌جا آثار نعمت و لذت را بقوم خود می‌نمود ووعده بدست آوردن امثال آنها یا بیشتر وبهترازآنهارا می‌داد . زنان پارسی هم بطورعادت آن زمان باسپاه همراه بودند و تجمل وافراط زنان ماددرزر وزیور و گوهر وپوشاك ومرکب و گردونه وخدم وحشم وجاه وجلال می‌دیدند از مردان خود توقع امثال آنرا داشتند وآنها را درپیروزی وپایداری و جانبازی دلیرمی کردند . کوروش یك رمزدیگر برای فتح وظفربآنها می آموخت وآن عبارت ازصبرواطاعت وپرهیزازگریزاست که آنها ازدیار خود آواره شده و

درفرارپناهگاه وحامی نخواهند داشت   این بودآغاز عظمت کوروش واین است
اسرار تفوق وغلبه واستقامت پارسیان که شهرت جهانگیری و دلیری رازیر لوای
یك قائد توانا . عادل ومدبرو مال‌اندیش ومهربان احرازنمودند که نام اوهمیشه
جاویدان خواهد بودزیرا او کوروش کبیراست و کوروش یگانه مرد تاریخ جهان
بوده وخواهد بود .

کوروش در کشور ماد

پس از وصف اجمالی کشور ماد و بیان اینکه پادشاهان آن سامان مؤسس پادشاهی یا شبه شاهنشاهی ایران بودند اینک باستقرار کوروش در آن کشور باالحاق مملکت فراخ و آباد ماد بایالت پارس شروع می کنیم. پس از اینکه انشان و پارس تابع ماد شد با تسلط کوروش عکس آن بعمل آمد و ماد خاضع و تابع پارس گردید و از همان تاریخ نام پارس برسراسر ممالك ایران غلبه یافت و همه چیز از حیث ارتش (ارتشتار) وسیاست واستعمار و جنك و کشورستانی بنام پارس معروف و مشهور گردید.

در یکی از الواح نبونید پادشاه بابل معاصر کوروش که بعد خود اسیر کوروش شد قبل از فتح بابل جنین آمده: «درهشتمین سال پادشاهی کوروش مادرا تسخیر نمود» هرودت «تسخیر ماد را چنین نگاشته :« کوروش در دربار پدر خود کمبوجیه (که پادشاه پارس و دست نشانده ماد بود) بزرگ شد. در ابتداء او در خیال شورانیدن پارس بر ماد یا تاسیس سلطنت بزرگی نبود ولی هارپاك که همواره در صدد بود انتقام پسر خود را از

شاه بکشد وخبر جودت وجلادت کوروش‌را می‌شنید درنهان بااومکاتبه کرده‌هدایائی برای اومی‌فرستادودائماً اورا ضدشاه‌ماد تحریك‌می کرد، بعد باین‌هم اکتفا نکرده بنفع کوروش‌ازبزرگان‌ماد کنکاشی ترتیب داد چه بزرگان مادازنخوت وشدت عمل شاهشان ناراضی بودند . وقتی که‌هارپاك دیددرمادزمینه برای کوروش تهیه‌شده عازم گشت کوروش‌را بخروج دعوت کند و با این مقصود نامه باونوشته در شکم خرگوش پنهان کرد. بعدخرگوش‌را بیکی ازخادمین خودداده و باولباس شکار پوشانیده بطرف‌پارس‌فرستاد. گذشتن‌ازسرحد ماد ودخول بحدود پارس‌مشکل بود چه شاه ماد بااینکه مغها گفته‌بودندتعبیر خواب‌او واقع‌شده افکاری مشوش داشت ونمی گذاشت بین‌ممالك‌مادوپارس آزادانه‌مراوده‌شود[1] رسول بواسطه لباس‌شکارچی وخرگوشی که‌بدست گرفته‌بود مستحفظین حدودرا فریب داده‌بطرف‌پارس گذشت وپیغام هارپاك‌راراجع بااینکه‌خود کوروش‌درخفاشکم‌خرگوش‌را بگشاید باورسانید پس‌ازآن کوروش‌دانست که بایدبرشاه‌قیام کندودردربار مادعلاوه برهارپاك کسانی هستند که‌باو کمك خواهند کرد مضمون‌نامه این‌بود: « ای‌پسرکامبیز! خداترا حفظ می کندوالا تواین‌قدر بلندنمی‌شدی. از استیاکس قاتل خودانتقام‌بکش اومرگ‌ترا میخواست واگرتوزنده‌ماندی ازخداو بعدازاوازمن است گمان می کنم که ازقضیه

۱ـ دراینجا اشاره‌می کندبموضوع ولادت کوروش واینکه‌آستیاگس درخواب دیده بودکه اودولت مادرا منقرض‌می کندکه فرمان‌قتل‌اورا بهارپاك دادکه‌او بچوپان سپرد و بعدکه‌کوروش زنده‌ماند و آستیاگس اوراشناخت دوباره ازمغها نظرخواست که‌آنهاگفتند موضوع منتفی‌شده وباین افسانه‌پیش‌ازاین‌اشاره‌نموده‌بودیم ونقل‌آن‌تکرارمکررات است و نیزازاین‌حکایت‌معلوم‌میشود که‌کوروش‌خواندن‌را آموخته‌بوداگرچه‌شکی درآن‌نیست ولی ازروایت بعضی‌ازمورخین شایداحتمال امی‌بودن اوبرود که‌سوادنداشت. درهرحال این افسانه‌درذهن‌اغلب مورخین‌رسوخ یافته‌است.

مطلعی و نیز از اینکه با توچه نوع رفتار کردند وچگونه مجازات شدم از این جهت که نخواستم ترا بکشم و ترا بچوپانی سپردم اگر بمن اعتماد کنی شاه تمام ممالکی خواهی بود که آستیاگس بر آنها حکمرانی می کند پارسیها را بقیام وادار و بجنگ مادیها بیار اگر آستیاگس مرا سردار ارتش کند کار بدلخواه تو انجام خواهد یافت و هرگاه دیگری را از مادیها باین کار بگمارد تفاوت نخواهد کرد چه نجبای ماد از همه زودتر از او برخواهند گشت و با تو اورا از تخت بزیر خواهند کشید چون در اینجا تمام تهیه ها دیده شده اقدام کن زود هرچه زودتر» این روایت بافسانه نزدیکتر است تا بحقیقت واز تکلف مورخ هم معلوم میشود که با تصنع ساخته شده وممکن است هرودت باز همان حکایت را بدنباله افسانه تولد و تصمیم بر قتل کوروش از ایرانیان زمان نقل کرده باشد و بدون تحقیق و تعمق و تمییز صدق و کذب نقل کرده باشد ولی در همین روایت چند نکته هست یکی این است که در ماد علاوه بر هارپاك کسانی بودند که هواخواه کوروش بودند واین مؤید روایت مادر تربیت کوروش و اقامت او درماد واعتماد بر دوستان که در باب اول گذشت و برحسب روایت دیگر کوروش هنگام مراجعت بپارس سن او بپانزده سال و بیشتر رسیده بود واین بلوغ مؤید نبوغ او بود که در همان زمان در ماد دوستانی برای خود پرورش داده وحتی رجال سیاست را بخود جلب کرده بود که یکی از آنها هارپاك بوده که باو اعتماد داشته که چنین نامهٔ نگاشته و تمام مورخین که وقایع کوروش را شرح داده اند بدوستان ایام کودکی کوروش در ماد تصریح کرده اند که فلان سردار از عهد طفولیت یار یا هم شکار او بود که نام بعضی از آنها برده شده. مابین روایت هرودت و گزنفون که بعقیده ما اصح روایات است در مقدمه تسلط کوروش وتسخیر ماد چندان تفاوتی نیست چنانکه ذکر خواهد شد و هردو معتقد بودند که کوروش پارسیان را ضد ماد برانگیخت فقط تفاوت اینجاست که گزنفون نام کیاکسار دائی کوروش و جانشین آستیاگس را برده که هرودت

بدان اشاره نکرده ولی هردو برزوال دولت ماد بدست کوروش بیک‌صورت تقریبی متفق بودند .

اینک بقیه روایت هردوت :

قیام کوروش برای تسخیر ماد

کوروش مصمم شد پارس را برماد بشوراند وبرای این‌فکر نامه‌ای خطاب بخود از طرف پادشاه ماد ساخت بدین مضمون که شاه مزبور تمام پارس را باو می‌سپارد وتمام مردم پارس باید ازاو اطاعت کنند. پس ازآن بزرگان پارس را جمع کرده نامه را برای آنها خواند ! هردوت غافل ازاین بود که مردم پارس و انشان بالطبع مطیع کوروش‌وپدراو کمبوجیه پادشاه آن کشور بودند‌وتاریخ والواح مکشوفه ونوشته صریح مورخین مؤید این می‌باشد احتیاج نداشت که از طرف آستیاکس، نامه جعل کند ! ازاین گذشته دروغ درنظرمردم پارس بزرگترین گناه بود آن‌هم ازطرف مردی که خود مثال راستی ودرستی بوده . اگرتا آن اندازه که ذکر کرده مردم پارس مطیع آستیاگس بوده که اگر بگوید و بنویسد کوروش را اطاعت کنید قبول و امتثال کنند بطریق اولی هنگام مقابله از شخص خوداستیاك اطاعت می کردند که او اول امر بدان اطاعت داده وامردهنده باطاعت غیر بالطبع خود بیشتر ازغیرمطاع است . واگر باعتراف هرودوت خودمردم ماداز پادشاه‌خود تنفروانزجارداشتند وهارپاك وعدهٔ اطاعت آنهارا نسبت بکوروش داده کسی که در ملك خود مطاع وقادر بردفاع نباشد چگونه در کشورخصم یابالاخره متحد بتواند

امر باطاعت بدهد وامراو اجراشود ؟ درهرحال از شرح اوضاع ماد وپارس مسلم میشود که اوضاع برای شاهنشاهی کوروش بدون خونریزی آماده بود و روایت گزنفون که خواهدآمد بعقل نزدیکتراست وشواهد بسیاری هست که تصرف ماد بآسانی وبدون خونریزی انجام گرفته . برای تکمیل روایت بنقل بقیه می‌پردازیم.

(هرودوت گوید :)

« کوروش فوراً بتمام رؤساء طوایف امر کرد که مردان خودرا بداس مسلح کرده نزد او آرند . همینکه آمدند امر کرد بیست استاد (۳۷۰۰ گز) زمین را از علف هرزه وخارپاك کنند . آنها چنین کردند . روزدیگر آنها را بسور دعوت کرد وتمام حشم خودرا سربریده ناهارخوبی بآنها داد[1] پس ازاینکه آنها خوب خوردند استراحت کردند . کوروش آنها را نزد خودخواند و گفت : کدام روز را خوشتر دارید ؟ امروزیادیروزرا؟ آنها گفتند : شکی نیست که امروزرا . چه دیروزازرنج بسیار بکلی خسته بودیم وامروزغذای لذیذ خورده استراحت کردیم . کوروش گفت: دیروزشماحاکی ازرقیت وبندگی‌شماست نسبت بماد وامروزشما شبیه‌آتیه‌تان اگربحرف من رفته وبرمادشوریده خودراآزاد کنید چه شما ازحیث صفات‌جنگی کمترنیستیدچون‌مردم‌پارس مدتها بود ازتسلط مادیها ناراضی بودند سخن کوروش بسیارمؤثر افتاد ، قیام پارس برماد شروع و کوروش سردار پارسیان گردید پس

---

(۱) معلوم میشود کمبوجیه پدر کوروش درآن زمان بوده واین اشاره باتصریح گزنفون کاملا توافق دارد ولی سربریدن تمام حشم موجب شك می‌باشد وممکن است تمام حشم بآن قوم اختصاص داده که برای بسیج ذخیره خوراك باشد مگر اینکه حشم پادشاه اندك بوده درهرحال عبارات این روایت مانند اغلب حکایات روان نمی‌باشد و باید نقص وعیب در ترجمه باشد . همین روایت عقیدهٔ مورخ را در باره جعل نامه از طرف کوروش نقض می کند .

خبر بشاه مادرسید واو کوروش را نزدخود خواند کوروش جواب‌داد که جدش زود تر از آنچه تصورمیکند اورا خواهدديد ، استیاك درتهیه جنگ شد و سپهسالاری لشکرخودرا بهمان‌هارپاك که باطناً خصومت‌شدید نسبت‌باومی‌ورزید و کنکاش علیه او ترتیب‌داده‌بود سپرددولشکر بهم رسیدند وبراثر کنکاشی که شده‌بود قسمتی از لشکرماد بطرف کوروش رفت‌وقسمت اعظم‌سپاه چون نخواست جنگ کند شکست خورده فرار کرد . وقتی‌این‌خبر بشاه‌رسید درخشم وغضب بی‌پایان فرورفته گفت: کوروش ازین واقعه جان بدر نبرد و مغهائی را که گفته بودند تعبیر خوابهای واقع شده گرفت و کشت پس ازآن بالشکری مرکب ازمادیها پیرو برنا بطرف پارس شتافت در این جنگ هم شاه شکست خورده اسیر گردید و مادیهائی که نسبت بشاه باوفا بودند کشته شدند . هارپاك ازفرط‌شادی نتوانست خودداری کند وبشاه دشنام داد و گفت ، «روزی که تومرا بمهمانی طلبیدی‌و گوشت پسرم‌را بمن خوراندی روزبدی بودولی پیش‌چنین‌روزی که توازمقام شاه بزرگ بحال‌بندگی تنزل کرده هیچ‌است» استیاك نگاهی‌باو کرده گفت : «معلوم میشود که تودراین کار دست‌داشته ای» هارپاك‌جواب داد : «بلی وشرح قضیه‌را برای او بیان کرد ، چون بیان‌او بآخررسید استیاك بدو گفت . هارپاك ! تو بسیار احمقی و هم بی وجدان . احمقی زیراتمام کارهارا تو کرده ای‌ولی برای دیگری واین قدر عرضه نداشتی که تخت‌وتاج‌را خودت تصاحب کنی ، بی‌وجدانی زیرا برای کینه جوئی راضی‌شده ای‌قوم خودرا دست‌نشاندهٔ پارسیها کنی‌اگرلازم‌بود کسی دیگر بجای‌من باشد میخواستی همین‌کار را که کردی برای‌یکنفرمادی بکنی» در خاتمه هرودت گوید: «چنین‌بودعاقبت کاراستیاك که ۳۵سال سلطنت کرد وبواسطهٔ شقاوت هایش مادیهاازاو بر گشتند ولی‌بعد نادم‌شدند کوروش باستیاك آسیبی نرسانید واو را نزد

خودنگاهداشت (۱)

کتزیاس (در کتاب فوتیوس ـ معروف بکتابخانه) چنین گوید (مضمون نقل شده) کوروش فرزند چوپانی ازطایفه‌مردها ترقی کرده با استیگاس(استیاکس) آخرین پادشاه مادهیچ گونه‌قرابتی نداشت باتفاق دوست‌او «ابارس» بر پادشاه ماد قیام کرد واول«استیاك» غالب شد سپس مغلوب گردید نزد دخترش «آمی تیس» ودامادش «پس‌تاماس» مخفی‌شد کوروش بهمدان رسید ودختر اوراخواست شکنجه دهد خودشاه نزد کوروش‌رفت وابارس‌اورا بند کردولی کوروش زود پشیمان شده اورارها کرد ونسبت باو احترامات پدری‌بجاآورد» بعد کتزیاس روایت خود را با افسانه‌بدرقه کرد. بااینکه‌مورخ مدتی درایران وپزشك‌مخصوص دربارهخامنشی بوده روایت او ازهرحیث مردوداست. تمام مؤرخین ازهرمکان وازهرقوم در هر زمان اجماع‌نموده اند که کوروش نواده استیاکس وخودزادهٔ پادشاهان انشان‌بود تنهاچیزیکه ازاین‌روایت استفاده میشودنام «ابارس» دوست‌وسردار کوروش‌میباشد شاید این‌مورخ که نوشته‌او نادر وغیرمقبول است‌دارای کینه وغرض‌بوده‌است.

درهرحال نوشته‌سایرمؤرخین که بسیاری ازآنها ازهرودت نقل کرده اند تقریباً یکسان یامتقارب می‌باشد واین‌روایت فقط‌برای نمونه‌نقل شده‌تافایده‌تاریخ وامانت درروایت محفوظ‌وملحوظ گردد. بعقیده‌ماروایت گزنفون‌اصح‌روایات ودر

---

(۱) مؤلف مسئول انشاء این‌نوشته یاترجمه نمی باشد وعیناً ازکتاب تاریخ «ایران باستان» تالیف شاد روان پیرنیا نقل‌شده. دراین روایت هم محاوره و مذاکره بصورت تخیل‌آمده ومعلوم‌میشود نه‌تنهاگزنفون تاریخ خودرا بصورت‌بحث ومجادله وسؤال‌وجواب تدوین کرده بلکه هرودت پدر مؤرخین‌هم چنین کرده بتفاوت اینکه گزنفون حقایق را بسط وتوسعه داده و هرودوت مجازات. وگزنفون می‌توانست افسانه را ازواقعه جدا کند وهردودت مغلوب اوهام‌بود.

نظر بسیار معقول ومقبول می باشد وا گرچه در اغلب جاها مقرون بوصف مفصل یا تخیل باشد حتماً مجزا ازافسانه وخرافات است وازیك نویسندهٔ محقق ومجرب وحکیم که خودشاهد وناظر اغلب اوضاع وعملا درجریان بوده چنین انتظار می رود که تاریخ را صریح بنویسد و شاخ وبرگ آنرا برای توضیح ورسوخ حقایق می باشد . اینك قسمتی از نوشته گزنفون مخصوص فتح یا تسخیر همدان نقل می شود: پس ازمراجعت بپارس کوروش یکسال درطبقهٔ کودکان ماند بعد درزمرهٔ نوجوانان داخل شدواز جهت ورزشها و بردباری ازهمگنان خود گذشت . درابتدا رفقای پارسی کوروش گمان میکردند که او بواسطهٔ توقف طولانی درماد سست شده و بزندگانی باتجمل عادت کرده ولی بعد دیدند او قناعت ومیانه روی راازدست نداده همه بااحترام باو نگریستند. پس از چندی آستیاك پادشاه ماد در گذشت و کیاکسار پسراو که دائی کوروش بود زمام امور را بدست گرفت ، در این اوان پادشاه آسور که بر سوریه استیلا یافته ، پادشاه اعراب را باجگذار و گرگان رامطیع کرده بودباباختر می جنگید[1] و می پنداشت اگر مادرا ضعیف کند بسهولت خواهد توانست ازعهده مردمان اطراف این مملکت برآید با این مقصود او رسولانی نزد ملل تابعه ونزد کرزوس پادشاه لیدیه، پادشاه کاپادوکیه ، مردمان دوفریکیه ، پافلاگونی ها ، هندیها ، کیلیکیها فرستاده بمادیها و پارس افترا زد و گفت دومردم بزرگ وقوی با یکدیگر متحد و بواسطهٔ زواج مانند دوروح دریك بدن شده اند . اگرماجلوگیری نکنیم بزودی اینها برماغلبه کنند براثر این حرف بعضی از روی عقیده و برخی بواسطه هدایا طرفدار آسور گشتند .

از این روایت مسلم میشود که کوروش مادرا بمسالمت تسخیر کرده و در آن

۱ـ شادروان پیرنیا درتفسیر کلمه باخترچنین آورده : استعمال کلمه «باختر» در اینجا باعث حیرت است بعضی تصور کرده اند که باختر گزنفون ولایتی بوده که در قرون بعد بختیاریها اشغال کردند .

عهد دائی او کیاکسار جانشین پدر بوده و خود کوروش رادعوت کرده و استیاك‌هم در گذشته بود . باز گزنفون گوید :

« کوروش بخواهش کیاکسار دائی او برای نجات ماد ازپارس بمادشتافت مبادا ماد ازطرف دشمنان که در پیرامون آن بطمع‌غلبه وفتح آماده جنگ‌شده‌ماد را تسخیر کنند. کیاکسار که‌پادشاه‌ضعیف‌وسردار ناتوان بود دختر خودرا بکوروش داد و کشور ماد را بعنوان جهاز عروسی باوسپرد . او(کیاکسار) کاهل و تن‌پرور و ضعیف بود . کوروش هم کشور ماد راحفظ کرد و هم‌جنگ‌ها کرده پیروز شد ».

مقصود تصرف و تملك ماد بسلم وصلح بدون خونریزی می‌باشد . نام این پادشاه کیاکسار ازطرف گزنفون مکرراً آمده و حتی هنگامیکه کوروش در ماد نزد جدخود بود کیاکسارعهده‌دار تربیت ومحافظت او بود و بارها باتفاق‌او برای شکاررفته و از همان تاریخ‌موردعلاقه‌وتوجه او بود و بعدازآن‌هم خوددرشهرهمدان مانده و کوروش در اطراف کشور بجنگ مشغول بود و کیاکسار برای او مدد و ذخیره وسلاح وخوار بار می‌فرستاد تاآنکه‌در گذشت و کوروش مستقلا بشاهنشاهی ایران منصوب ومستقر گردید .

روایت گزنفون بسیار مفصل وشیرین وروشن ولذت‌بخش وبالاخره خیالـی می‌باشد از هیچ نکته که‌وضع آن‌روزگار را روشن کند غفلت نکرده . سیاست ، سپاهیگری ، لشکرکشی ،سلاح، خوراك ، بهداشت، نظم‌و همه چیز رابخوبی شرح داده و ازیك‌مورخ که بخواهد تمام نکات لازمه را بیان نماید همین انتظارمی‌رود بسیاری از معلومات که برهمه مجهول بوددربیانات مشروحه او آمده ومحققین‌را از کنجکاوی بیهوده بی‌نیازنمود و اغلب‌مورخین معاصر باواستناد کرده برای‌تاریخ او ارج فراوان قائل هستند و ماشرح‌اورا باتواریخ دیگرمقایسه کرده ازهربیانی که بعقل وطبیعت وصحت نزدیکتر است استفاده می کنیم .

لشکر کشی کورش و غلبه بر ماد

مؤرخین معاصر غالباً بالواح مکشوفه در حفریات بابل استناد می کنند . لوحیکه تاریخ کوروش ولشکر کشی اورا بماد صریحاً ذکر کرده و در نظر معتبر می باشد همانا لوح نبونید پادشاه بابل[1] معاصر کورش میباشد. اوچنین نقش کرده: «او (استیاگس) باسپاهی که جمع کرده بود بطرف کوروش پادشاه انشان حرکت کرد . اما سپاه استیاگس براو تمرد و عصیان نموده او را گرفته تسلیم کوروش نمودند. کوروش عازم دارالسلطنه اکباتان گردید و سیم و زر و اسباب و اموال دیگرا کباتان را بیغما گرفته بولایت انشان برد». عاقبت کار استیاگس را ننوشته و یادداشت او باشرحیکه کزنفون وارد کرده مباین می باشد وغارت سیم وزر

۱- Light From the east» P) Z 19» بارها باین لوح والواح دیگر پادشاه بابل اشاره نمودیم. محققین که بیشتر باین قبیل آثار اعتماد می کنند محق می باشند زیرا سندی بهتر از این آثار بدست نمی آید آن هم از یك پادشاه معاصر که برای حفظ کشور خود همواره مراقب اعمال کوروش بود واو هم بر خلاف کنفزیاس پادشاهی کوروش را در انشان تصریح کرده است .

مسلم نشده وحتی مؤرخین دیگر هم غلبه کوروش را باجنگ نوشته‌اند بیغما ور بودن اموال وانتقال آنها بانشان تصریح نکرده‌اند. دریادداشت دیگر نبونید که پیش هم بدان اشاره شد که پس از هشت سال ازپادشاهی کوروش درانشان بفتح ماد اقدام نمود این نقش باروایت گزنفون توافق دارد.

تاریخ فتح ماد برحسب روایات معتبره مؤکداً درسنه ٥٥٠ قبل ازمیلاد بود. پادشاهی او درانشان هم درسنه ٥٤٩ ق.م تصریح شده و درسنه ٤٤٦ عنوان پادشاهی پارس وانشان برای او مسلم شده معلوم میشود که پارس چنانکه پیش هم ذکر شده بخاندان داریوش واگذارشده بود ولی عنوان پادشاهی نداشتند وداریوش هم این موضوع را صریحاً در کتیبه‌ها یادآورشده که ویشتاسب شاه محسوب نمی‌شد اگرچه بطوریکه بیان شد، ویشتاسب شاه بزرگ خوانده‌شده ولی مسلماً اوتابع کوروش پسرعم خود پادشاه انشان بودو کوروش درتاریخ مذکور بر هردو ایالت یا کشور مسلط شد و چیزیکه درخور بحث می‌باشد کمبوجیه پدر کوروش هم در همان زمان زنده و خود شاه بوده وهرچه بود کوروش ازطرف پدر سردار وفرمانده سپاه پارس برای تسخیر ماد بود ودر مادهم علاوه برسپاه پارس وانشان خودازطرف دائی وپدرزن وجانشین پادشاهان ماد بعنوان سپهسالار کل ایران بودا گرچه نام اودرهمان زمان ودرلوح نبونید و کتب تاریخ بعنوان پادشاه هرسه کشور آمده ولی شکی نیست که بعداز کیاکسار دائی و آخرین پادشاه و بعد از پدر خود کمبوجیه پادشاه انشان شخص کوروش بشاهنشاهی ایران رسید وبسبب قدرت ونفوذ بعنوان پادشاه مشهور گردید.

چنین استنباط ومفهوم می‌شود که هارپاك در رأس گروهی از بزرگان ماد و یاران کوروش درا کباتان کوروش را برای اداره کردن امور کشور که از دشمنان تهدید می‌شد دعوت کرده بودندو کیاکسار دائی کوروش وپادشاه وقت از اختلال امور وطمع ملل مجاور سخت پریشان شده ومدد ازخواهرزاده خود خواسته واین نحو امداد او

درزمان پدران اوهم معمول بود و پارسیان همیشه دوش بدوش مادیها وارد میدان جنگ می شدند خود کیا کسار از بیم زوال ملك کوروش را برای استلام زمام امور ماد دعوت نمود واز نحو دعوت معلوم می شود که همه چیزرا اعم از اموال واسلحـه وضروریات بذل نموده وچون کوروش باسپاه پارس رسید بوعدهٔ خود وفا نمود ومخارج لشکر کشی ونگهداری سپاه را داد و کوروش را دلگرم وامیـدوار کرد و مصاهرت اورا در ازدواج بادختر خود مغتنم شمرد وخود کوروش هیچ گونه رفتاری که مشعر بر خلاف میل کیا کسار باشد بعمل نیاورد وخودرا ابین پدر که کمبوجیه وپادشاه انشان باشد ودائی که کیا کسار پدر زن وپادشاه مادیك سپهسالار وجانشین ووارث بالاستحقاق ابوین دانست وحتی در بسیاری از کارهای کوچك می کوشید کـه خودرا وفادار و نگهدار رسوم وحقوق بزرگتران نشان دهد ودرهر امری که کیا کسار تکلیف می کرد چنانکه مخالف عقیده یاذوق وسلیقه او باشد باعذر موجه آنرا دفع می کرد وسخت می کوشید خشنودی دائی خودرا جلب واحترام اورارعایت کند که او در پایتخت بتن آسانی وخوشگذرانی مشغول بوده واین نحو رفتار در تاریخ مفصلا ذکر شده وبازچنین معلوم میشود ارتباط بین مادوپارس یا بین دودربارهردو کشور جاری و محفوظ بود . کوروش در کشورخود ومیان سران سپاه ورجال دولت دارای نفوذ مقرون بمحبت وایمان شده بود .

مکارم اخلاق او پس ازمراجعت ازدربار ماد بحد کمال رسیده و برخلاف تصور پارسیان که احتمال تغییروضع وحال می دادند تواضع و گذشت وآمیزش او باتمام طبقات باضافه ورزش ودلیری ومردم داری واجتماع مداوم باسپاهیان ومواسات اویك نحواحترام مقرون بخضوع وفرمانبرداری زیردستان ایجاد نمود وآن اخلاق موجب اشتهار او بحسن تدبیر گردید وبزرگان ماد بزمامداری و سیاستمداری ولشکر کشی بلکه کشورستانی اوامیدواری وایمان داشتند. بدعوت او کوشیدند ودر

عین حال ازاوسپاه ومددهم خواستند زیرا وضع ایران درهمه‌جا پریشان ودشمنان درچهارجهت مملکت سر بلند کرده ومتحدین پیمانها راشکسته وبعضی قبایل آغاز حمله وغارت نموده وبیم آن می‌رفت که نعمت مادیها و آن همه ثروت وسیم وزر وگوهر که ازغارت بدست آورده بودند ازبین برود وخودمردم هم بسبب آسایش و رفاه وترك جنگ جبان وتن پرور شده بودند برخلاف مردم پارس که بقناعت و سختی‌وجنبش وجا نبازی عادت کرده بودندودرجنگهای آشور بشرکت مادیهاامتحان خوب داده ولی‌شهرت رامادیها ربوده ونامی برای متحدین خود نگذاشته بودند چنانکه بهرهٔ ازیغماهم بآنها نمی‌دادند وآن گنجهائیکه بدست‌آورده بحدافراط و اسراف زینت اسبهامی کردند که زین مرصع ومطلاولگام زرین وروپوش زرکش برای اسب بکارمی‌بردند تاچه رسدبزنان !

کوروش پس از مشورت باپدرومادر ومطالعه احوال واوضاع آماده لشکر کشی گردید و کمبوجیه ثروت و گله وحشم خودرا تحت اختیار فرزند گذاشت . تعالیم ونصایح وتجارب پدر وپیروان جهان‌دیده را بکاربست . اول سران سپاه و رؤساء طوایف را دعوت ویك مهمانی وسور بزرگی برپا کرد . گله‌های پدر راپس ازبهره‌برداری برای اطعام بآنهاوا گذارنمود که قوت آنهارا در لشکرکشی تامین کند . آنچه میسرمیشد ازاسلحه وآلات جنگ آماده نمود . پس‌ازآن بیاناتبسیار مؤثری کرد و وعده داد مردم پارس را از هرحیث سیروثروتمند کند وباوج ترقی برساند . دعوت پادشاه ماد وهارپاك وسایر بزرگان مادرا هم مطرح و آنهـا را تشویق وتشجیع وامیدوار نمود . همه دعوت اورا لبیك گفته آماده بسیج شدند . عـده سپاهیـان پارس در آن هنگـام بتصریح مورخین و بـالاخص گزنفون بالغ برصدوبیست هزارسپاهی شده‌بود. اگرچه‌این‌عده‌مدتی‌قبل‌از بسیج بودو بعدهم بر آن افزوده‌شد .در آن‌سپاه زنان‌وخانواده‌ها هم‌شرکت می کردند . وسایل حمل

اسب وشتر وسایر چهارپایان بود ارابه‌ها هم بکارمی‌رفت ووجود ارابه‌ها هم‌ازروزگار مهاجرت پارسیان بودولی بسیار ساده وچرخهای نتراشیده داشت. عدهٔ پیران‌وپزشکان وداس‌داران وزنان هم بسیار بود.

سپاه کوروش بایك نظم کم‌مانند که در آن زمان چندان متداول نبود وبرای نخستین بار باتجربه‌ومشاهدات کوروش درماد بعمل آمده بود بسیج‌شدو بزرگترین وبهترین سرمایهٔ نظم آن‌سپاه‌ایمان بکوروش واطاعت‌واذعان بود. پیران‌ومردانیکه درلشکرکشی وجنگهای‌ماد‌ودیگران شرکت کرده وتجربه واطلاع‌داشته فکر و تجربه خود را خوب بکار می‌بردند. در آن سپاه از حیث تسلیحات نقص بود ومردم پارس فقیر بودند اغلب سپرهاازترکه‌های بید بافته‌شده ولی اسلحه‌فلزی‌هم خوب وهم کافی‌بود وبعضی‌هاازحمل سپر بی‌نیاز بودند که‌هردو دست را بکار نبرد می‌بردند واغلب آنهاحامل دوزوبین بودند که یکی‌برای افکندن‌ازدور که در آن مهارت داشتندودیگری‌برای‌مواجهه روبروبکار می‌رفت. شمشیر وتبر وساطور هم داشتند همچنین نیزه‌های کوتاه. تیر و کمان هم بهترین سلاح بود ودر تیراندازی ورزیده‌بودند ومخصوصاً درآن‌فن‌انواع ورزشهارا بکار می‌بردند که در کشیدن زه نیرومند ودراصابت‌هدف هشیارودقیق ودرقوه‌بازوممتاز بودند. فلاخن‌هم‌سلاح مؤثر بود که رجاله آنرا بکارمی‌بردندو گاهی‌هم باهمان‌سلاح‌حقیر دشمن قوی‌راپراکنده تباه می‌نمودند.

یکی ازبزرگترین وبهترین تعالیم کمبوجیه وپیران‌مجرب این بود که بیش زهرچیزوجود پزشکان حاذق‌درسپاه ضروری بود. آنها نه‌تنها مجروحین‌را هنگام جنگ معالجه‌می کردند بلکه‌علاج بیماران‌وخستگان‌هم بعهده آنها بودوسعی می‌شد که برعدهٔ آنهاافزوده‌شود. کوروش آن نصیحت وتجربه را ضروری می‌دانست و هرچه می‌توانست برعدهٔ اطباءسپاه می‌افزودولی بهمان ناصحین می گفت:

آیا بهتر این نیست که ما از خود مرض احتراز کنیم تا بدوا و طبیب کمتر احتیاج داشته باشیم. چون از او پرسیدند آیا پرهیز از بیماری چگونه بعمل می آید پاسخ داد در انتخاب محل اقامت و احتراز از خوراك بدو اعتدال در طعام و شراب وخودداری از خستگی شدید و بالاخره حتی پرهیز از اماکن وباخیز ودوری از حشرات و جانوران زهرافشان یا هجوم درندگان و بالاخره حفظ تمام افراد بشر از مقابله با انواع مخاطرات ومضرات. بنابراین مفتشین ترتیب داده که در اطراف سپاه خوب مراقبت کنند. پزشکان هم که در آن سپاه محترم بودند قبل از وقوع واقعه مواظبت می کردند. در آن سپاه دسته‌های داسداران بسیار مؤثر و کارگر بودند. در بدو امر تصور می‌شد که آنها کارگران ساده فقط برای درو کردن علف هرزه وهموار نمودن محل اقامت سپاه بکار می‌رفتند بعد پیران مجرب و پزشکان و رهنمایان و کسانیکه بر اوضاع واحوال زمین وراه و چاه و طبیعت بلاد و محل شکار و آب خوب و بد آگاه بودند در راس آن گروه قرار گرفته باهدایت و تعلیم آنها عمل می‌شد پس مجربین و رهنمایان و پزشکان اول محل راانتخاب می کردند و بعد داس‌داران بپاك کردن وچیدن خار و جمع سنگ می‌ـ پرداختند. در تمام سیر و سفر منازل تعدیل می‌شد که یا دو روز مثلا راه دراز برای انتخاب منزل و مکان طی می‌شد و یك یا چندروز راه کوتاه و محل نزدیك بر گزیده می‌شد ودر تمام اوقات خستگان و ناتوانان وزنان و پیران تفقد میشد نه البته پیوستن پیران بآن سپاه عادی و بدون اجبار بود فقط چندسالخورده که فرمانده مجرب و کارآگاه بودند ریاست وسالاری یا مشورت و رهنمائی داشتند. یا اینکه از هر حیث خوار بار و گله و ضروریات تدارك شده بود. پیش‌روان بآبادیهای دور و نزدیك رفته برای منازل بعد علیق وطعام تهیه می کردند و برای اقتصاد وصرفه‌جوئی بیشتر بشکار می پرداختند و شکار باید موقعی بکار آید که سپاه خسته نباشد یا یك گروه مخصوص بصید کمر بندند وسپاه را سیر کنند. مشکهای آب وانبانهای آرد هم بسیار بود ومشك‌داران هم برای سیر و سفر وهم برای

وقت‌جنگ بوظایف‌خود مشغول می‌شدند ودر آن رحل‌واقامت‌زنان‌هم بسیاری‌ازکار-های‌سخت‌را انجام می‌دادند. چادرهم کم‌بود ومقاومت با آفتاب و باران‌هم بعمل‌می‌آمد. سواران هم کم بودند وپیاد گان فزونی‌داشتند. بطوریکه مورخین نوشته‌اند سرود در آن‌زمان برای‌سپاهیان ضروری بودوهمه‌خستگی‌را با حماسه وسرود دفع می کردند وبعد که درموقع خود خواهدآمد درهروضع سختی خصوصاً درکارزارو احساس‌غلبه دشمن شخص کوروش فرمان سرود می‌داد واز سرود خواندن و ابراز احساسات حماسه‌آمیز نتایج بسیار خوبی حاصل می‌شد. علم کوروش هم عقاب‌بود که بالهای خودرا گشوده و آماده حمله‌بود. شاید امروز مانند آن علم و علامت که میان دول و ملل‌اروپا بکارمیرود میراث‌نژاد آریائی باشد ویك‌نحو اشتراك‌در این علم‌بوده وهست . معلوم‌نشده که درفشهای دیگری در آن‌زمان بوده و نیز باید دانست همان علم هم درماد‌بوده پس هردوقوم آریائی یکی بودند وهمه چیز آنها یکسان بود .

طریق‌لشکر کشی کوروش‌ازپارس‌وانشان بمادبرمامجهول‌است‌وتا کنون‌بطور تحقیق یك‌وضع روشن کشف نشده و کسی‌ننوشته که از کدام راه این سپاه بکشور ماد رسید وفاصله تا چه‌اندازه‌بوده وچه‌موانعی درکاربود یا کدام راه هموار و در خورلشکر کشی بوده وارابه‌ها چگونه از کوه و دره گذشت !اینها مسائلی‌است که بحث در آنهامشکل‌می باشد ونمی‌توان‌باحدس راه‌رامعین کردچنانکه‌طریق‌مهاجرت پارسیان بپارس در آن‌زمان‌وانشعاب آنهاازمادیها برمامجهول‌است‌اگرچه نوشته‌شده ازراه ایلام بود وراه‌ایلام‌در آن‌زمان‌بسیارسخت وعبور گردونه‌ها از آن‌مشکل بود ولی خود ایلام‌درزمان «هووخشتر» جداعلای کوروش بعد از ویرانی بدست‌آشور در تصرف‌ماددر آمد وشکی‌نیست که ضمیمه هردو کشورپارس‌وماد گردید.

چون کوروش پادشاه انشان‌بودوانشان‌قسمتی از ایلام بوده احتمال سوق-

الجیشی ازهمان کوهستان می‌رود ولی صعب‌العبور وراندن گردونه‌ها مشکل بود.
از نظم حرکت سپاه اطلاع صحیحی بدست نیامده که آیا در آن زمان سپاهیان صف بصف ودسته بدسته حرکت می کردند یاغیر منظم. فقط این‌را می توان نوشت که هنگام ورود بماد یك نحو نظم داشتند وهر گروهی باهر نوع سلاحی که دردست گرفته جدا صف بسته حرکت می کردند. مثلاازو بین‌دارها؛ شمشیرزنها ـ نیزه بازها ـ وبالاخره فلاخن‌داران‌ولی غالباً تیر کمان‌داشتند که آنرا سلاح همیشگی وضروری می‌دانستند کمانهای بسیار بلندرا بردوش می‌انداختند وتر کشهارا برپشت و کنارحمل می نمودند سر کمانها ازشانه نمایان بود. همه‌هم بیك طرف کمانها را می گـرفتند ولی در آن زمان اسلحه یکسان و یکنوع نبود واختلاف درقطع وقدونوع بود که بعد این نقص بتدریج رفع‌شدو باایجاد نظام‌کامل ورفع آن نقص باز بعضی پهلوانان ازحیث حجم سلاح و بزرگی‌وسنگینی آن امتیاز داشتند وبدان مباهات می کردند.

لشکر کشی کوروش تا اندازهٔ مدت بیشتر از سفرعادی بطول کشید که‌چند علت داشت‌یکی‌این‌است که نمی‌خواست‌سپاهیان‌خسته‌شوندودیگر تهیه‌خوار باروعلیق مانع سرعت بود و ازهمه‌مهمتر انتظاروصول اخبار مادرا داشت که پیکها همیشه درحال رفت‌وآمد بودند. موضوع‌پیکها وجواسیس‌هم ازروز نخست‌لشکر کشی‌در نظر کوروش و مشاورین بسیار مهم‌بود. پیش‌آهنگان (پیش‌قراول ـ کشف‌قولی)در همه‌جا بتجسس می‌پرداختند مقدمه الجیش از بهترین پهلوانان و سواران چابك انتخاب می‌شدند وباتمام این‌احتیاط وقوع‌جنگ در نظر کوروش بعیدبود ولی‌خود بسیار محتاط ومدبر بود. چون شب می‌رسید. نـگهبانان بنوبت اطراف سپاه را احاطه می کردند وسپاهیان باطمینان محافظین بخواب عمیق فرو می‌رفتند زیـرا خواب برای جنگجویان ضرورت داشت ولی‌بعد از آن این قاعده بنظام دیگری تبدیل شد که خواب برای تمام‌لشکر بنوبت بود باین معنی نصف سپاه‌می‌خوابیدند

ونصف دیگر بـا اسلحه مراقبت می‌نمودند ودر اوقـات شدت جنگ خواب نبود
ولی در آن لشکر کشی چون جنگ را غیرواقع می‌دانستندازخواب نوشین‌محروم
نمی‌شدند . هرچند تحمل سختی وعدم اعتنا بخورد و خواب برای قنـاعت‌وصبر
سپاه ضرورت داشت ولی پیران وفرماندهان بسپاهیان تلقین می کردند کـه در
چنین هنگامی ودرحین امن می‌توان باندازه لزوم تمتع بخورد وخواب نـمود تا
قوای خود را برای نبرد ذخیره کنند . پندهائی کـه پیران می‌دادنـد بصورت
داستان بود واین قبیل وعظ واندرزو داستان لذتبخش ونقل حکایت پهلوانان هر
شب میان هر گروهی که گرد هم جمع می‌شدند از طـرف مجربین سالخورده و
ناقلین اخبـار جاری می‌شد . جوانـان و مـردان بـاخبار سلف و داستان
پهلوانـان و تـلقین دلیـری وراد مردی توجـه کـامل داشتند وآن قـبیل
تعلیمات و تبـلیغات بـرای سپاه بسیار مفید بـود و گـاهی کـوروش
درآن مجامع مانند یك مستمع حاضرمی‌شد وحضوراو برمحبت وخضوع‌واطاعت
می‌افزود . مخصوصاً مربیان و فرمـاندهان برای اثبات عظمت پـارسیان درنظر
مادیها بنصیحت‌وتربیت وتعلیم سپاهیان می کـوشیدند و هرعیب ونقصی که بنظر
آنها می‌رسید ازآن نهی میکردند ودراخلاق جوانمردی وشجاعت یك نحومسابقه
عملی بکارمی‌بـ.ـند وازپهلوانان قدردانی واحترام می کردند تـا همه بدانند که
دلیری برای مرد مبارزبهترین وسیله شهرت و بـزرگی و عظمت می‌باشد وبطـور
مثال نام فرماندهان را می‌بردند وبرای کارهای سخت آنها قائل بمزایا و مراتب
بودند وچون مردان کارجزنبرد هنردیگری نداشتند دراین هنر بسیار مبالغه و در
مسابقه هنرخود را نمایان‌می کردند ووعدهٔیـاداشتهای خوب بـآنها داده میشد .
همچنین هنگام شکار قوت لشکررا فراهم کند اوپهلوان بشمار می‌آمد و خوان

احسان اوحتی نزد زنان گسترده می‌شد وزنان در سپاه بزرگترین وسیله تشویق و تشجیع بودند و حتی هنگامیکه مردان درجنك سست یا مغلوب می‌شدند زنان با حالات هیجان آوروحماسه آمیز آنها را تقویت می کردند و گاهی‌هم خود دربعضی وقایع شرکت‌می نمودند ومداخله آنها بحدی می‌رسید که جلوفراریان رامیگرفتند وخود تنبیه می نمودند که بعد ازاین ضمن جنگهای آینده حوادث شگفت انگیز جنك و گریزذکرخواهد شد و بزرگترین علت حمل زنان وهمراهی‌خانواده‌ها با سپاه این بود که جنگجویان بیشتر برای حمایت ونگهداری آنان تن بنبردوجان‌ـ فشانی می‌دادند وازبیم اینکه آنها گرفتاریا بی‌پناه شوند برمجاهده‌وجانبازی‌خود می‌افزودند وخود زنان خواه مادریا خـواهر وهمسر همیشه حماسه را بـگوش جوانان ومردان خود می‌خوانـدند و بسی مادران کـه بفرزندان خود می گفتند زخم توباید درسینه باشد نه درپشت وآرزو دارم که کشته بخون آغشته ترا ببینم نه سستی و گریزترا بنابراین خود زنان علاوه برانجام کارهای معاونت و تهیه خوراك وحتی بستن باروحمل آن ونقل مجروحین ودادن آب ویاری خستگان یك سپاه دیگر بشمارمی‌رفتند وسیاهی لشکرازآن آمده که جواسیس ازدورعده سپاه را بیش ازخود سپاه پنداشته مرعوب شوند واین عادت تا ازمنه بعدهم ماند ودرجنگ حتی ملکه هم سوارمی‌شد وشرکت می‌نمود ولی دراین لشکرکشی نامی ازهمسر کوروش برده نشده‌اگرچه بعضی مورخین‌ادعا می کنند که اودرپارس زن گرفته بود و برفرض صحت‌آن که بعد خواهدآمد اگرهم بعد ازآن دختر کیاکسار را گرفت منافات نداشت زیرا درآن‌زمان قائل بتعدد زوجات بـودند اکنون ایـن مبحث را بوقت دیگرمیگذاریم .

بالاخره سپاه کوروش وارد کشورماد شد . کیاکساربا بزرگان که هارپاك

درمقدمهٔ آنان بود باستقبال خواهرزاده وظاهراً ولیعهد وجانشین‌خودشتاب نمود .
پس ازمصافحه وباصطلاح آن زمان بغل کشی یکدیگر را بوسیدند در آن زمان
معانقه معمول و یکی از عـادات ایرانیان بود کـه یونانیان آنرا بـا تعجب
نقل می کـردند . نخستین کـاری کـه کیاکسار بعمل آورد تامین آسایش
سپاه بود .

دودمان و آغاز کار کوروش

کوروش که ما نام اورا زیب این نامه نموده بزرگترین مایـهٔ افتخار و سرفرازی جاویدان ایران بوده وتاابد خواهد بود.هرچند که مادراین تاریخ‌مهم ولذت بخش بدون هیچ تکلف وپیرایه حقایق را نگاشته بزرگترین اثـر روان پرور را زنده داشته بخوانندهٔ که میخواهد بلذات مطالعه و اطلاع تمتع کند بهترین مایه زندگانی راتقدیم می کنیم ولی‌پیش ازهمه‌میل‌داریم اوراشریك‌غنیمت حیات نموده ازرنج خود درتحقیق دورسازیم واگر پاداشی برای مؤلف باشد باین اکتفامی کنیم که خواننده سراپاهوش باشد که نه تنهااین داستان حقیقی راباچشم وازراه دیده درمغز بسپارد و بپروراندوازآن عبرت گیرد بلکه‌تمام اعضاء پیکرخود را بمنزلهٔ چشم دانسته روح سخن را ربوده یك حیات نو که از هرحیث در خور زندگان باشد ازاین داسـتان کسب وجلب نماید زیرا کوروش نه تنهـا در مقدمه پادشاهان وقائدجهانگیران‌بود بلکه درصف فرشتگان ودرعداد پیغمبران محسوب شده واوهنگامیکه ظهور کردعالم‌تشنه عدالت ورافت بود ودرهمان‌زمان چندتن‌از بزرگان مانند بودا و کنفوشیوس واشعیا بوجودآمدند که کوروش از حیث عقل و عدل و مروت و رافت و عفو درحین‌قدرت و اصلاح عالـم وتهذیب اخلاق یکی از بزرگترین مصلحین بشماررفته ودرمقدمه آنان محسوب شده که خود اشعیای‌نبی‌او

را مسیح‌الله و برگزیدهٔ خداوند خوانده بود وحتی محققین این عصراورا پیغمبر دانسته‌اند[1] همچنین مؤرخین ومحققین ازعصرقدیم تاکنون او را بابهترین خصال ستوده‌اند که اکنون این مبحث مهم رابرای فرصت دیگری می گذاریم فقط باین اشاره می کنیم تاخواننده بداند که بزرگترین موضوع تاریخی رادردست دارد و نظراوهرچه باشد بهترین مساعدبرای مباهات ایرانیان باین عنوان خواهدبود که نه ازحیث شاهنشاهی وجهانگیری کوروش بلکه ازحیث عدالت و نظم وعمران که موجب افتخارجاویدان ایران‌است وهرچه‌ایران داشته حتی عدالت انوشیروان از کوروش بزرگ‌بوده وتاابد خواهد بود . اینك نام‌ونشان آن شاهنشاه عظیم‌الشان مجملا بیان می‌شود .

کوروش سیم . فرزند کمبوجیه دوم . پسر کوروش دوم ، زادهٔ چیش‌پش دوم : پسر کوروش اول ، پسر کمبوجیه اول ، پسرچیش‌پش اول . پسرهخامنش سردودمان این خاندان. پدران کوروش جزسرسلسله آنها شش‌پادشاه بزرگ‌انشان که قسمتی ازایلام بوده محسوب می‌شوند . خود کوروش دراعلامیه بابل که‌پس ازفتح‌صادرشده و لوح آن درحفریات آن‌سامان بدست‌آمده تصریح کرده که اجداد من پادشاه بزرگ‌انشان بوده ولی فقط‌تاچیش‌پش نام‌آنهارا برده ومسلماً هخامنش پادشاه نبوده ولی رئیس قبایل ومؤسس بوده (بتصدیق مورخین) درهمان اعلامیه کوروش فقط‌نام انشان رابرده وازپارس نامی نیاورده مثل اینکه عظمت‌انشان که یك قسمت‌آباد ازیك کشورعظیم ایلام بوده پارس را تحت‌الشعاع گذاشته . انشان

---

(۱) ابوالکلام احمد درتحقیق علمی وتطبیق آن باقرآن بعنوان « ذوالقرنین » کتابی بنام‌کوروش منتشرنموده . احمدآزاد خود یکی از دانشمندان بزرگ و سالها وزیرفرهنگ هندوستان بود . مابابن موضوع مکرراشاره نمودیم

یا « انزان » هم بعد ازفتح وغلبه « آشور بانیپال »[1] بدست هخامنشیان افتاد که باحتمـال قوی درزمان چیش‌پش بوده و پادشاهـی کوروش در همان کشور آغاز گردید[2] .

شکی نیست که ازاجداد کوروش فقط شش تن پادشاهی کرده وداریوش هم در کتیبه‌های خودهمه‌جااین نسب واین سلطنت را تایید نموده خصوصاً در کتیبه بیستون که خودرا نهمین پادشاه هخامنشی‌دانسته زیرا هفتمین کوروش و هشتمین کمبوجیه[3] فرزند او و نهمین داریوش که ازبنی‌اعمام کوروش بود[4] .

این دودمان ازحیث پدربدون اندك تردیدی ذکر شده و بعد باقوام پارس خواهیم رسید .

اما نسب کوروش ازحیث مادر چنین‌آمده :

کوروش فرزند «ماندانا» « **MANDAN** » شاهدخت «آستاگس» آخرین پادشاه ماد که چون پارس وانشان تابع ایشان بود بمنزله شاهنشاه زمان محسوب می‌شد ولی‌شاهنشاهی پس ازجهانگیری فقط بنام کوروش‌آمده واوبنیاد گذاربود. پدر «آستیاگس» مذکور که‌نام صحیح او«اژدهاك» بود «هووخِ شتر» (کوآکسار-

---

(۱) تاریخ ایلام وفجایع آشوریان درضمن تاریخ جهانگیری کوروش مفصلا ذکر خواهد شد .

(۲) لوحی که درسالهای اخیر دربابل کشف شده معروف باستوانه کوروش است که بسیاری ازنکات را توضیح داده ودرآینده عین‌نقش باترجمه را نقل خواهیم کرد .

(۳) برحسب تحقیق دانشمندان که شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله) یکی‌ازآنها می‌باشد . کبوجیه صحیح است (بدون میم ـ کمبوجیه ـ کمبیز) .

(٤) داریوش فرزند «ویشتاسب» واوفرزند «ارشام» واو زادهٔ «اریامنا» که جداو وکوروش بزرگ چیش‌پش دوم بود .

هرودوت) (۶۳۳-۵۸۵ ق . م) واوپسر «فرورتیش» (فرارتس - هرودت) (۶۵۵-۶۳۳ ق.م) واوفرزند « دیو کس » (۷۰۸ - ۶۵۵ - ق . م) که مؤسس پادشاهی ماد ومانند « چیش‌پش » در انشان وپارس بود . همان طور که هخامنشی سر دودمان کوروش بود . «فرورتیش» که جد فرورتیش و پدردیو کس سرسلسله پادشاهان ماد بودولی آن‌خاندان بنام اومعروف نشد . اودهقان وامیرقوم خودبود که فرزند او «دیو کس» بسبب‌عدالت ولیاقت وکاردانی وحل مشکلات قبیله بمقام پادشاهی رسید وتوانست حملات آشوررا دفع کند که بعدبشرح حال‌او وتاریخ ماد خواهیم رسید . تاریخ پادشاهی «آستیا گس» اژدهاك[1] هم‌چنین بوده (۵۸۴ - ۵۵۰ - ق . م) که ازهمان‌تاریخ که ۵۵۰ قبل از میلاد باشد پادشاهی ماد و تمام ایران بکوروش منتقل گردید .

بنابراین کوروش کبیر ازدوطرف زادهٔ پادشاهان ایران و وارث سلطنت دو خانواده وحقاً جانشین پادشاهان ماد وپارس وانشان‌بود ولی نبوغ و عظمت فطری اوبالاترازنژاد ودودمان بود بدین‌سبب تاریخ عظمت ایران ازشاهنشاهی اوشروع می‌شود واواصل وماقبل‌وما بعدازاوفرع بود علاوه برتصریح مورخین که هردوت‌در راس‌آنهابودالواح مکشوفه و کتیبه‌ها نسب کوروش را تایید میکند : لوح نبونید پادشاه بابل که‌وقایع عصرخودرااخصوصاً جنگهای کوروش وتاریخ انتقال پادشاهی مـاد باو را نقش کرده که از حفریات بابل بدست‌آمده وبعد ازاین مضمون آنرا

---

(۱) « مارآپاس » مورخ ارمنی نام اورا « آشدهاك » نوشته ودر الواح مکشوفه بابل خصوصاً لوح نبونیدآخرین پادشاه بابل چنین‌آمده « ایخ توویکو » که در تلفظ و اصطلاح بابلیها چنین بود . بعضی ازافسانه نویسان هم او را «ضحاك» دانسته‌که اژدهاك بتازی چنین‌آمده وبسبب ظلم میان اعراب بدان نام مشهورشده ولی اومادی بود وتاریخ ضحاك افسانه غیرقابل تصدیق است .

نقل خواهیم کرد . همین نسب را تایید می کند .

بیانیه شخص کـوروش که پس از فتح بابل نقش شده و معروف بـاستوانه کوروش است ودر آنجا نسب پدران خودرا ذکر وهمه را پادشاه بزرگ دانسته جز هخامنش که نام اورا نبرده است. کتیبهٔ داریوش اول در کوه بیستون [۱] . اردشیر دوم که از دودمان هخامنشی بوده همچنین اردشیرسیم هریك در کتیبه خود همین نسب را ذکر و تصریح وتائید کرده‌اند ودیگرشك وتردید نمی‌ماند . نام صحیح کوروش همین بوده کـه درتمام کتیبه‌های پارسی قـدیم آمده و گاهی هم بحذف شین « کورو» ودرصیغهٔ اضافه هم « کورائوش » ذکرشده ودرلوح نبونید هم بکسر راء ودرتورية مانند پارسی بضم راء و گاهی هم بکسر راء آمده ودر یـونانی شین بسین تبدیل شده (کوروس) ومورخین اسلام و عرب غالباً همان تلفظ فارسی را نقل کرده‌اند فقط مسعودی درمروج الذهب ازیونان تقلید کرده (کوروس) طبری هم « واو» را بیـاء تبدیل نموده (کیرش) وسایرین مانند ابن الاثیراز او نـقل کرده‌اند . حمزه اصفهانی فارسی صحیح را ذکر کرده (کوروش) . ابوالفرج و ابوریحان هم چنین آورده اند [۲] این نام در کشور روم تحریف و« سیروس »

---

(۱) بعد ترجمه یا نقش آن باترجمه نقل خواهد شد . (۲) در تحقیقاتی که نویسنده ازکتب تاریخ عربی کرده باین نکته مورخین اسلام و عرب که تاریخ بابل را شرح داده اند نام«کوروش » را درعداد پادشاهان اصلی بابل هم آورده‌اند بدون توجه بفتح او یـا اینکه کـوروش ایرانی بوده وبـابل یکی ازممالك ومستعمرات اوبود وگویا درفهرست پادشاهان بدان صورت ذکرشده واهالی بابل هم پادشاهی او را تصدیق نمودند وبعد از آن مدت دوقرن هم سلطنت ایرانیان درآن سامان مستقر گردید وچون زایل شد دوباره تجدید گردید وخسروان ساسانی تاآخردر بین النهرین اقامت نمودند .

خوانده شد و ازآن هنگام در اغلب ممالك متمدنه بهمین لفظ معروف و مشهور گردید[1] برای اینکه حتی در کوچکترین مسائل اندك نقص نماند عقیدهٔ غیر مقبوله «سترابون» را هم نقل می کنیم او گوید : نام اصلی کوروش(آگراداتس)[2] بوده و بعد نام اورودی که در نزدیکی تخت جمشید روان است (پرس پولیس) برای خود انتخاب کرد که (کور) باشد . اوغافل ازاین‌است که اجداد کوروش هم بهمین نام موسوم بودند وممکن است عکس آن باشد که همان رود بنام کوروش معروف شد که بعقل نزدیکتراست .

مقصود ازشرح این موضوع اهتمام بتمام تاریخ پرافتخار کوروش است نه بنام ونشان وبازهم می‌توان قبیلهٔ اورا ذکر کرد .

هخامنش ازقبیلهٔ پاسار گادیان بود . این‌قبیله ودوقبیله‌دیگر بنام«مرفیان» و« ماسپیان» برتمام قبایل پارس مقدم بوده وبهمین جهت هخامنش برسایر قبایل ریاست داشت . قبایل بزرگ پارس بعقیدهٔ هرودوت ده‌قبیله بودند که نام‌آنها بعد ازسه قبیله مذکورچنین است :

« پانتالیان» « دروسیان » « گرمانیان » این سه قبیله باسه طایفهٔ قبلی شهر نشین وده‌نشین بودند . شاید امتیاز سه قبیله اول بر سایرین بسبب اختلاف نژاد بوده زیرا همان سه طایفه اول از نژاد اریانی بودند و ممکن است سایرین بسبب

---

(۱) نام سیروس حتی درخود ایران درزمان اخیر بجای اسم صحیح گفته می‌شود و اسامی اشخاص که تاکنون هم شایع است بتقلید دیگران بهمین لفظ آمده وکلیمیان که بکوروش ایمان دارند نام‌فرزندان خودرا سیروس می گذارند . در چهل وچند سال‌پیش ازین هم یك‌فیلم عظیم که شاهکارعصر بود بنام سیروس داده اندك اندك محققین نام‌صحیح را منتشرومردم را آگاه نمودند . (۲) Agyadates این نام هم در آن زمان برای سایرین بوده وسترابو آنرا جعل نکرده فقط اشتباه نموده است .

اختلاط باعناصر دیگر فاقد نژاد خالص شده وازحیث عادات واخلاق پست‌تر محسوب می‌شدند . چهارطایفه دیگر بیابان گرد وچادرنشین بودند وبالطبع از حیث تمدن عقب مانده که‌نام آنها بدین قراراست :« دائیها » «مردها» «دروپیک‌ها» « ساکارتیها » این عقیده « هرودوت » است که آنها را بدین نحوتقسیم نموده و برای دودمان کوروش و طایفه اوقائل بمرتبه وامتیاز شده است . گزنفون قبایل پارس را دوازده طایفه دانسته ولی نام دو طایفه دیگررا نبرده « گرمانیان » هم بزعم بعضی کرمانیان باشند [۱]

بعضی محققین [۲] معتقدند که : نام پارسیان در کتیبه آشور آمده که در جنگ «خلوله» پارسواش (مردم‌پارسی) واهل«انشان» بیاری‌ایلامیهاقیام کرده‌اند. در هر حال « فرورتیش » پادشاه ماد و جد اعلای مادری کوروش در تاریخ

---

(۱) «ازایران باستان » تالیف شادروان پیرنیا وتاریخ ایران تالیف(سرپرسی‌ـ سایکس » وتاریخ تمدن تألیف « ویل دورانت » با مقایسهٔ تحقیقات وفزونی اختلافات نقل شده . این نکته هم نقل می‌شود که ازآغازجنك بین‌الملل واشتهارملت « جرمانی » (آلمان) درایران میان مدعیان فضل وتحقیق این عقیده شایع شده بودکه . جرمانیان همان گرمانیان باگاف پارسی یاکرمانیان است زیرا اصل نژاد هندو اروپ یا اریانی یکی بوده این مدعیان‌که هیچ سندی جزتشا به‌لفظ ندارند برای ازدیاد عظمت ایران اضافه‌کرده‌اندکه ملت جرمانی خود ازکرمان مهاجرت‌کرده است ! بعقیده ما این ادعا بالطبع مردود و حتی غیرقابل ذکر است وازاین اوهام چه در قدیم وچه در عصرحاضر بسیار است .

(۲) « راولین سن » « Rawhnson » و « هم مل » « hommel » و « پراشك » Praschck این ادعا را تایید کرده‌اند .

(۶۶۵_۶۴۳ ق . م)[1] پارس‌را تابع ومطیع خود نمود .

یکی ازطوایف چادر نشین «دائیها» منتسب بسکائی بود زیرا طایفهٔ از سکاها در شمال گرگان و ساحل جنوبی دریای خزر سکنی داشته که بهمین نام «داه» معروف بوده وبزبان آوستائی «داا» خوانده می‌شوند که بعدبپارس منتقل‌شده اند این‌موضوع ازحیث‌فلسفه تاریخ فاقدفایده می‌باشدوبیش‌از این‌درخور بحث‌نیست فقطاگر گاهی باخلاق وروحیات وعادات بعضی‌ازقبایل پارس توجه‌شود و پس از مطالعه برای تجهیز ارتش کوروش بتوان احوال آنها رااز حیث دلیری وپایداری وصبروقناعت وتحمل‌مشقات واطاعت وانضباط معلوماتی بدست‌آورد سودمندمیباشد وباید چنین‌باشد زیراجهانگشائی کوروش بجانبازی و کوشش ونیروی‌طبیعی بدوی آنها بدست آمده و اگر اطلاعات دیگری مزید و بروصف شجاعت و قناعت آنها حاصل‌می‌شدمیتوانستیم نتایج خوبی‌درتاریخ‌عظمت‌ایران‌وپیروزی کوروش بدست آریم اکنون‌بهمین حال واجمال باین موضوع خاتمه می دهیم وبعد خواهیم دید پارسیان یاقوم کوروش چه‌شهرت وعظمت‌وپیروزی درسراسرعالم احراز کرده اند که فقط‌لفظ پارس‌شامل وحاکی شاهنشاهی مادی و معنوی ایران بود و بمجرد ذکرآن هر مطلعی انواع فضایل ومحاسن را بخاطر آورده عدالت و جوانمردی وفضیلت وپرهیز گاری وعمران ومردم داری کوروش‌را بزرگترین مایه انسانیت می‌دانند وحتی‌دشمنان ایران نام پارس را با نهایت تکریم برده برای ملل خود آرزوی مواهب واخلاق این‌قوم را می کنند [2] وازهمان‌زمان بسبب‌تفوق پارسیان

---

(۱) یك‌قرن قبل‌ازقیام وغلبه کوروش برماد بود .

(۲) بعضی‌ازمحققین معتقدهستند که‌کلمه پرسنل وپرسان از پرس وپارس گرفته‌شده زیرادرشمردن اشخاص وسواران‌پارسی ازهمین لغت اشتقاق شده وباتوجه باصل این‌کلمه اعم‌از اینکه‌لاتینی بوده یانبوده نمی‌توان هرادعائی راقبول‌کرد ولی این عقیده میان←

نام«پرس» برایران غلبه نمود .

باذکر دودمان واینکه کوروش وارث پادشاهی دوقوم مختلف یا متحد ماد وپارس بوده همچنین قبایل پارس وطرزمعیشت بدویان وچادرنشینان وتحمل مشقات دررحل واقامت وصبر برسختی‌ها ومقاومت باحوادث از قبیل برف وباران و سیل وطوفان وسرماوگرما ودفاع ازحملات جانوران وماران وانواع وحوش ودرندگان وبالاخره قناعت در خوراك و اعتماد برشکار و شرکت زن ومرد وبزرگ و خرد درتهیه وسایل حیات می‌توان اندازهٔ استعداد کوروش را دانست که با همان قوم دلیروبردبار مردم تن‌پرور وخوشگذران مادرا تسخیر ومطیع نمود .

زیرا مادیها بعد ازپیروزی ودلیری مدتی بتنعم وتن آسانی پرداخته ودوام صلح پادشاهان آن زمان آنها را کاهل وجبان کرده بود وبا همان قبایلی که نام آنها درپارس ذکرشده کوروش توانست قدرت‌خودرا بکشور های دور و نزدیك بسط وشاهنشاهی ایران‌را مسلم بداردوبازمادیها درجنگهای کوروش ابرازشجاعت نمودند .

قبایل ده یا دوازده گانه مذکور بطور جمع و اختلاط بدون اندك تمایز واختلاف بدعوت کوروش لبیك گفتند ودرآغاز کار بارنج بسیار بدون اطلاع بر سرنوشت وآینده پربیم باامید مطیع قائد بزرگ خودشده وحتی پس از پیروزی وکشورگشائی برای‌مدتی ازغنایم‌محروم بوده واندك اعتراض‌یا بی تابی‌نمیکردند زیراکوروش درجنگهاعفت وعدالت‌را رعایت‌می کرد و چون غنایم بآسانی بدست می‌آمد اول میان‌مادیها و بعد متحدین وبعد مزدوران تقسیم می نمود سپس اگر

← درلغت‌عرب‌فارس‌فقط بمعنی سوار آمده‌است که‌می‌گویند فلان «فارس بغله» یعنی‌سوار استرباخر وغیره می باشد نویسنده این موضوع را درلغت عرب تحقیق کرده وبعضی هم معتقدند که‌خود اسب که فرس‌باشد از ایران بکشور عرب رفته « انما استقت الفوارس من‌فارس» .

چیزی‌می‌ماند بپارسیان میداد و آنها این‌عمل را بمصلحت وسود خود می دانستند وچنین هم‌بود تاآنکه فزونی غنایم واسلحه وچهارپایان ازنیازهمه گذشت و بهره بسیار بپارسیان رسیدآنگاه همه بانواع اسلحه مسلح وبراسبهای‌افراد خانواده ها که همواره‌با آنها درهمه جابودند بانواع‌نعم تمتع وتنعم نمودند وباتمام‌این‌احوال برای‌مدتی‌درازاخلاق خودراحفظ کرده ودراوضاع وروحیات پارسیان محفوظ‌ماند وچون درزمان داراروحیات واخلاق تغییر کرد ونژادماننند افراد روبضعف وسستی نهاد اسکندر برایرانیان‌وبالاخص‌پارسیان غلبه‌نمود. این‌مبحث مهم بآینده‌موکول می‌شود که مفصلا درآن بحث خواهدشد .

کوروش هنگام کودکی

درپیرامون ولادت وزادگاه وتربیت اولیه کوروش باندازهٔ روایات مختلف ذکر شده و بحدی مورخین افسانه های غیر قابل قبول بصورت یك تاریخ حقیقی نقل کرده اند که می توان گفت آن حکایات کمتر ازوقایع وجنگهای کوروش نبود و هیچ یك از آنها دارای فایده و اعتبار نمی باشد ولی برای تکمیل تحقیق ناگزیر درحاشیه بعضی از آنهارا نقل کنیم[1] یك نکته ازهرودوت ذکر می شود و بامراجعه بحاشیه معلوم میشود

۱ــ هرودوت در کتاب اول (فصل ۱۰۷ــ۱۳۲) چنین گوید: «آستیاگس» (اژدهاك) درخواب چنین دید که ازدختر خود«ماندان مادر کوروش» آبی روان شد که شهر «اکباتان» و کشور مادوسراسر آسیارا گرفته همه راغرق نمود. تعبیرخواب را ازمغها خواست. آنها گفتند مولودی ازاو بوجود خواهد آمد که برماد غلبه خواهد کرد. شاه در آینده دختر خود اندیشید وترسیداورا بیکی از بزرگان ماد بدهد ناگزیر بپادشاه پارس که «کمبوجیه» (کامبیز) باشد بزنی داد. (دراینجا هرودوت گوید: کمبوجیه ازخانواده نجیب پارسی ومطیع بود پادشاهی برای اوقائل نبوده وحال درموارد دیگر پادشاهی او مسلم شده) ونیز گوید:

(شاه ماداورا (یعنی کمبوجیه) درحدوسط ازیك مردمادی کمتر وپستتر میدانست و کمبوجیه هم مطیع وآرام وخونسرد بود). پس ازازدواج ماندان باردارشد. باز آستیاکس درخواب دید که تاکی از آن دختر رویید و باشاخ و برك خود تمام آسیارا پوشید. از آن خواب پریشان ←

که کوروش در حال گمنامی و اختفا تا سن ده‌سالگی در ماد بوده و پدر و مادر او از حیات فرزند خود اطلاعی نداشتند همچنین پادشاه ماد که جد او بود بعد آستیاگس

← شده باز بمغها تکلیف تعبیر نمود. آنها گفتند: فرزند او بر آسیا مسلط خواهد شد و او بیشتر ترسید و دختر خود را تا هنگام وضع حمل بهمدان احضار کرد و مانند یک زندانی تحت نظر گرفت. پس از آن پسری بوجود آمد که شاه بر هلاک او تصمیم گرفت. هارپاک خویش و محرم خود را (وزیر و سپهسالار) خوانده مولود را (کوروش) باو داده که نابود کند. هارپاک طفل را بخانه آورد و راز او را بهمسر خویش گفت. زن او پرسید چه خواهی کرد؟ پاسخ داد هرگز بچنین کاری مبادرت نخواهم کرد زیرا پادشاه فرزندان متعدد ندارد و ممکن است ماندان جانشین او شود آنگاه مرا بخون نخواهی کودک خویش خواهد کشت.

یکی از چوپانهای شاه را بنام مهرداد (میترادات) خواسته طفل را باو داد و گفت: او را در جنگل بگذار که طعام درندگان باشد. چوپان او را بخانه خود برد و زن او (سپاکو) که تازه زائیده بود او را بفرزندی پذیرفت. چوپان نزد هارپاک رفته انجام کار را گذارش داد هارپاک همچون خواست جسد طفل را تحویل گیرد کودک مرده یا کشته چوپان را در جنگل نهاده بجای کوروش باو دادند و او مرده را که فرزند چوپان بود در مقبره شاهی بخاک سپرد. کوروش در خانه چوپان بزرگ شد تا بسن ده‌سالگی رسید و بفرزند چوپان معروف شد. او با کودکان دیگر همبازی بود و از روی فطرت و خوی پادشاهی بر همگنان خود مسلط شده پادشاهی می‌کرد و فرمان می‌داد اتفاقاً میان کودکان یکی از شاهزادگان ماد بود (فرزند آرتم بارس) از اجراء حکم کوروش تمرد کرد کوروش او را کیفر داد و او نزد پدر خود رفته شکایت از کوروش کرد. پادشاه او را احضار کرد و پرسید چگونه جسارت کردی که فرزند شخصی را مجازات نمودی که بعد از من پادشاه خواهد شد و حال اینکه تو چوپان‌زاده‌ای هستی؟ کوروش گفت. چون مرا بپادشاهی برگزیده بودند چنین حقی داشتم که آن کار را کردم. «آستیاگس» خوب در احوال و اخلاق او تامل کرد و از شباهت او بخود دانست که او باید فرزند ماندان باشد. این گفتگو در حضور «آرتم بارس» بود. شاه او را دور کرد و کوروش را باندرون برد. سپس چوپان را احضار و او انکار و ادعا کرد که آن طفل فرزند من و مادر او هم زن چوپان و زنده است ولی شاه سخت ←

بنگهداری و تربیت او می کوشد سپس می گوید: «کوروش در دربار پدر خود کمبوجیه

شکنجه داد و بالاخره اعتراف نمود که آن طفل را هارپاك باو داده که بکشد و او نگهداری نمود. هارپاك را نزد خود خواسته و کوروش را از او مطالبه نمود. او هم اعتراف کرد ولی «آستیاگس» سخت خشمگین شد و بعد فرزند هارپاك را بعنوان همبازی با کوروش باندرون برد و سوری آماده کرده یك طعام مخصوص تهیه نمود و هارپاك را بخوردن آن تکلیف کرد و بعد از او پرسید آیا این خوراك گوارا است؟ او گفت: بسیار لذیذ است سپس شاه سبدی که حاوی سر و دست و پای فرزند هارپاك بود باو داد و چون سرپوش را برداشت سر کودك خود را دید و چون شاه از او پرسید پاسخ داد «هر چه شاه می کند پسندیده است» و او ندانسته گوشت فرزند خود را خورده. این داستان را هرودوت نقل کرده و بصورت یك تاریخ حقیقی عبرت آور آورده و بر آن وقایع مهمه سیاسی و لشکر کشی بنا نموده که علت غلبه کوروش بر مادرا خیانت هارپاك دانسته که او برای انتقام از شاه مادارتش را باطاعت کوروش وادار نمود و قضایای بسیار مفصل دیگر که قسمتی از تاریخ کوروش را بیك افسانه بیهوده مبدل نموده است. همچنین مورخین دیگر باستثناء «کتزیاس» و «گزنفون» همان افسانه دراز دور از خرد را نقل کرده اند و حتی مؤرخین معاصر که «ویل دورانت» در مقدمه آنهاست آن را بصورت تاریخ مختصراً نقل کرده و شادروان پیرنیا با تصدیق افسانه بودن مفصلا بنقل و ترجمه آن اقدام نموده که شاغل یك فصل مهم از کتاب «ایران باستان» می باشد (البته محض امانت در تاریخ بوده) همچنین «سر پرسی سایکس» در تاریخ ایران و اگر احاطه و لزوم اطلاع بر مجمل احوال و اوضاع نبود باین مختصر نقل قول مبادرت نمی-کردیم زیرا باندازهٔ این موضوع غیر معقول است که حتی تصور آن موجب استهزاء و باعث اتلاف وقت طرفین ناقل و خواننده می باشد. همین یك نکته برای رد آن کافی می باشد که پادشاه مقتدر و مستبد و ظالم که یکی از کارهای او کشتن فرزند وزیر خود و کباب کردن گوشت او و بخورد پدر دادن است چگونه وقت و فکر خود را دریك امر کودکانه صرف نموده و بمحاکمه طفل چوپان در حضور جانشین خود بپردازد و اگر چنین امری تصور شود لااقل

(که پادشاه پارس و دست نشانده ماد بود) بزرگ شده» ممکن است این تناقض

←

باید از یك پادشاه دادگر بروز کند و آن‌هم غیر مقبول است زیرا باندازه این کار حقیر و کودکانه است که شایان وقوع و نقل نمی‌باشد . ما این افسانه را با تصرف واختصار نقل نموده‌ایم و اگر موضوع آن که نام هارپاك در آن آمده یکی از مبادی رستگاری کوروش وشرکت هارپاك در آن نمی‌بود هرگز بدان توجه نمی‌شد. ولی برای توجه باطراف تاریخ حتی افسانه‌ها بدین داستان مجملا اشاره نمودیم ونیز برای تکمیل اطلاع این نکته‌را هم باختصار نقل‌می‌کنیم. کوروش را در جنگل یا کوه گذاشتند ویك سك‌ماده (سپاکو) باو شیر می‌داد. کمبوجیه پدرومانداان مادر کوروش بعداز پیدا شدن اوخواستند آن واقعه را یك امر خارق‌العاده جلوه دهند و برای بقای اوکرامت و معجزه قائل شوند در اطراف آن تبلیغات بسیاری نمودند. توضیح آنکه (سپاکو) در زبان مادی بمعنی ماده سك می‌باشد و معلوم است هرودوت این افسانه‌را ازقول‌ایرانیان نقل‌وخود بصورت‌یك‌حادثه‌حقیقی تاریخی تلقی‌کرده واین‌قبیل افسانه‌ها بسیار است که شامل تاریخ ایران می‌باشد از قبیل شیرسك وشیر گرك و بالاخره سیمرغ وافکندن کودکان در کوه و جنگل «کتزیاس» برخلاف همهٔ مؤرخین کوروش‌را یك‌جوان‌عادی ودرآغاز کار دزدوراهزن‌دانسته واخلاق‌او ازهرحیث بدوپست و اورا مزوروغدار خوانده که باحیله ودسیسه سلطنت‌مادرا ربوده ومنکر خویشی‌او با شاه‌ماد می‌باشد درضمن‌هم نام «ابارسی» سردار معروف اوراآورده که ازهنگام‌جوانی بااوراهزنی می کرد. این‌عقیده باندازه مردود وحتی غیرقابل‌نقل‌است که‌احتیاج بردودفاع‌ندارد زیرا هیچ‌یك از مؤرخین درانتساب کوروش بپادشاه‌ماد واینکه اوفرزند کمبوجیه پادشاه پارس‌و انشان بود اندك تردیدی نداشته وممکن‌است «کتزیاس» از روی کینه وغرض برخلاف‌تمام مؤرخین بجعل‌آن پرداخته وصفات حمیدهٔ اورا بعبارات زشت نفی وحتی پستی و راهزنی اورا تصریح نموده واگراین موضوع در کتاب «ایران باستان» تألیف‌شادروان پیرنیا‌وارد نشده بود هرگز بدان‌اشاره‌نمی‌کردیم ولی‌امانت در حفظ‌تاریخ‌و بیان‌حقایق‌موجب‌نقل‌ودفاع ازآن اتهام شرم‌آور گردید.

را توجیه کرده بگوئیم بعد از مدتی او را نزد پدر ومادر فرستادند ودر پارس تربیت و بزرگ شده تا هنگام قیام. «گزنفون» که در این مورد بالخصوص چنین حکایت می کند: کوروش باتفاق مادرخود ماندان ازپارس بماد احضارشده و بعدازمدتی مادراو نزدشوهر (کمبوجیه) بر گشته وخود کوروش دردربار ماد مانده و جداو بایك اهتمام شایان افتخار بتربیت وتعلیم اوقیام کرد وحتی دائی (خال او- کیا کسار) اورا بمحافظت ومراقبت او وادار کرده بود. «گزنفون» در «سیرو بیدی» داستان پرورش کوروش را باحکایات لذت بخش وعبرت آمیز مقرون بآداب و رسوم دربارماد و آغازعظمت ونبوغ کوروش نقل کرده که اگر درتاریخ ایران هیچ اثری جز آن یافت نشود همان موضوع مهم و بحث انتقادی حکمت آموز برای حیات ملل یك درس مفید وبرای ایران یك اثر عبرت آور می باشد. چون نمی توان بهیچ یك از تواریخ مختلفه خصوصاً افسانه ها اعتماد نمود. پس ازمطالعه ومقایسه عقاید متباینه وتطبیق بر احوال واوضاع ووقایع وحوادث می توان آغاز کار وولادت وتربیت اولیه کوروش را بدین نحو مجملا بیان کرد ودرعین حال بایددانست که گزنفون شرح حال کوروش را بصورت داستان در آورده و آن داستان مخلوق فکر وقریحهٔ او بوده ومقصوداو نشر تعالیم وفضایل بود.

کوروش درپارس ومحل «پاسارگاد» (گزنفون-الوترا قصر پادشاهی کوروش وکمبوجیه دانسته) متولد شد[1].

۱_ بسیاری ازمحققین در محل ولادت او شك و تردید نموده و بعضی زادگاه اورا «انشان» دانسته اند واستناد آنها باعلامیه خود کوروش است معروف باستوانه کوروش که در بابل کشف شده زیرا اوخودرا پادشاه انشان دانسته و نامی ازپارس نیاورده وچنین می گویند که چون او پادشاه آن کشور بوده باید زادگاه او هم انشان باشد ولی چون هخامنش که خود رئیس قبیله «پاسارگاد» بود وشهری بنام همان قبیله در پارس پایتخت ←

آستیاك ازروی محبت واشتیاق دختر و نوادهٔ خود را بدربار ماد دعوت کرد. پس از مدتی ماندان مادر کوروش بمحل خود بر گشت و کوروش تنها نزد جد خود ماند. نبوغ کوروش از اوان کودکی درماد ظاهر شد. دراینجا باید گفت وراثت در او اثر خوبی داشت و پیوند دو خانواده پادشاهی (تلقیح) یك نابغه بزرگ بوجود آورده که ازحیث خون وخوی وصحت بدن واعتدال وسلامت مزاج وجمال و کمال مانند نداشت. کوروش ازحیث زیبائی ومنظر وصباحت وبشاست مثال جمال بشر بود وتمام کسانیکه حیات وشرح حال اورا نوشته اند نه تنها باین اوصاف ومزایا اعتراف کرده اند بلکه مبالغاتی درشکل واندام وزیبائی او کرده اند وحتی یکی ازعلل تسلط و تاثیر نفوذ عمیق او درافکار وروحیات اتباع و سران سپاه همان صباحت وخوشروئی را دانسته اند. مسلم است مزاج سالم واندام معتدل واعضاء متناسب و خون دو خانوادهٔ تندرست ونیرومند دارای یك روح قوی وفکر صحیح ونفوذ عمیق وتسلط وسیع می‌باشد. علاوه برصحت مزاج وبردباری غیرمحدود وعفت فطری او ازدو تربیت مختلف بهره مند شده بود وتربیت اولیه او نزد پدر ومیان قوم ساده وقانع وصبور بوده که در آن هنگام آبادی وعمران وثروت وتنعم وغارت وخوشگذرانی واسراف درهمه چیز هنوز قبایل پارس و در بار آن بلاد را فاسد نکرده بود. در ابتداء تعلیم وتربیت بهترین درسی را که آموخت راستی و راستگوئی و حمایت زیر دستان و جانبازی برای نجات ضعفاء و بالاخره عدالت نسبت برعایا و تمام بشر جوانمردی و دلیری ونام جوئی و پهلوانی بهترین سرمایه قبایل بدوی و بیابان

← کمبوجیه بود و ماندان نیز درهمانجا بود بالطبع محل ولادت اوهمان شهر یا همان محل بود و باز مؤرخین دیگر تصریح کرده اند که چون پادشاه ماد خواست کوروش را با جنك مطیع کند ازماد مستقیماً قصد انشان نمود که کوروش با ارتش خود درآنجا بوده. پس محل اقامت و تولد او انشان بود.

گردان پارس بود(درهمه‌جا و میان تمام قبایل). زندگانی بدویان که همیشه در حال نقل‌و انتقال و درمعرض مخاطرات گوناگون بوده چه‌درحمله‌و دفاع نسبت بدشمن و متجاوز وچه درقبال سباع ودرندگان که در آن زمان بسیار بوده و چه برای معاونت دربارکشی‌وحمل‌ونقل و اختیارمرتع‌ورعایت حال‌ضعفاء وافتادگان و بالاخره تهیه‌قوت قبیله چه‌باشکار وچه باکار مستلزم بروزیك‌مرد شجاع‌وپهلوان قوی میباشد وهرقبیله قهرمان خودرا بحدپرستش تقدیس وتشویق وتشجیع‌میکند و می کوشد عدد پهلوانان‌وجنگجویان‌بیشتر باشد و بتعلیم فنون‌جنگ‌وتیراندازی ونیزه‌بازی و شمشیرزنی سعی بلیغ می‌نماید وقائد قبیله ازهمین‌نوع دلیران پیدا میشود ونیروی‌قبایل درحال اصطکاك یا تمایز بوده تاآنکه قوی‌غالب وقائدپادشاه شود . این‌نحو زندگانی در پارس بیشتر احتیاج بمردشجاع داشت تا مرد عالم . بنابراین علم وکتابت حتی میان طبقات ممتازه دردرجه دوم واقع بود و باوجود این کوروش ازاین حیث هم بهره‌کافی داشت همانطورکه خانواده یاقبایل پهلوان تربیت می کردند در بار قهرمان وقائد می‌پروراندند که‌علاوه برتربیت پهلوانی‌یك نحوتربیت دیگر بفرزندان پادشاه می‌دادند وآن‌عبارت از حفظ نیروی مادی و معنوی باشدکه چون مرددلیر غالب ومسلط شود برای حفظ غلبه و ادامه تسلط مواهب دیگری لازم دارد وآن‌عبارت از معنویات و فضائل و اخلاق است که در رأس تمام آنها عدالت وانصاف ورأفت ومروت بود زیرا اگر دوره‌پهلوانی و بکار بردن نیروی جسمی ومادی بگذرد حتماً قهرمان یا قائد و پادشاه‌نیروی دیگری برای حفظ تسلط لازم دارد وآن‌فضایل‌ومعنویات است کوروش‌هم‌نزدریش‌سفیدان وهم نزد شخص پدر خود تعالیم مردم‌داری و دادخواهی و عفت نسبت بهمه چیز خصوصاً زنان زیبا که تعلق بدیگران داشتندکاملا آموخت . همچنین خودداری‌از خشم و بردباری در کلیه اموورعایت حال ضعفاء و تفقداحوال رعیت و دستگیری

از افتادگان یك خوی اکتسابی بود . مظاهر این تربیت از آثار مورخین خصوصاً
گزنفون کاملا نمایان است و در مذاکره و محاوره کمبوجیه با کوروش هنگام تودیع
عنوان این تعالیم یك بیك گفته شده مثل اینکه کوروش تمام دروس خودرا نزد پدر که
یك آموزگار دانا وماهر بود اعاده می نمود و حتی وقتیکه کمبوجیه یکی از فنون
جنگ را که مبنی بر خدعه بود باو میآموخت و میگفت باید دشمن را اغفال کرد و باو
دروغ گفت کوروش باتعجب و اعتراض گفت: مگر نگفته بودی «هرگز دروغ مگو!»
دروغ نزد ایرانیان چنانکه از تمام تواریخ و کتیبه‌ها معلوم میشود بزرگترین گناه
بوده . کوروش باهمان تعالیم ومواهب سرشار مقرون بفطرت نیك وخون پاك و
خوی طبیعی وارد دربار ماد شد که همه چیز آنجارا برخلاف مبادی مقدسه خود دید.
« آستیاك» هم می کوشید که نوادهٔ خودرا بتعلیم وتربیت درباری عادت دهد .وصف
عادات واخلاق مردم ماد احتیاج بشرح تاریخ مفصل آن دیار دارد که بفرصت دیگری
موکول میشود و اکنون فقط بعهد کودکی کوروش می پردازیم ، کوروش نخستین
تکلفی را که در دربار دید بفساد آن وانحطاط مردم آن سامان توجه نمود. زیرا در
دربار پادشاهان پارس وانشان. هیچ قید و تکلفی نبود و مردم ساده آن کشور از روی محبت و
ایمان همیشه بادرباریان نزدیك بودند . حاجب و دربان و نگهبانان خشن و جامد و
سخت گیر در دربار ماد بسیار بودند حتی مهماندار وخوان سالار و آبدار همه مقید
بعادات سخت ومخالف ضرورت حیات بودند و از همه بدتر مراقبت، طعام وشراب
شاه بود که مبادا دشمنان در آن سم بگذارند و همین یك نکته موجب هشیاری کوروش
شده بود که دشمن دراینجا چگونه نفوذ دارد ؟ دشمن باید علناً باسلاح قصد دشمن
کند پس حتماً باید دراینجا دشمنان دیگری وجود داشته باشند که شاه از آنها بیمناك
است ! آنها باید در نهان بکار عداوت بپردازند. پس آنها خائن و دروغگو هستند. خود
را یار وغمخوار شاه نموده ودرخفا قصد حیات شاه رادارند . در باریکه باین اندازه

محل خیانت ودروغ و خدعه است حتماً باید فاسدو بدوغیر قابل اعتماد باشد . این فساد هم ریشه‌دارد و باید ریشه آنرا جستجو وقطع نمود .

برای نخستین بار که کوروش باحضور مادر خود برخوان پادشاه نشست و احتیاط و بیم‌شاه رادرطعام‌وشراب دید واینکه‌همه‌چیز بایدتحت مراقبت و تفتیش‌در آید بسیارتعجب کردو آن‌موضوع را بامادرخوددرمیان گذاشت واو گفت : دراین کشورسادگی وصدق که درپارس میباشد بکارنمیآید ، بهر نحوی که‌جدتو مقتضی بداند بایدتن‌بدهی و بتربیت مادعادت کنی. هرقومی‌یك‌نحو اخلاق دارند و باید بمقتضیات زمان‌ومکان عمل نمود.

آستیاگس برای تربیت کوروش بتکالیف و تقالید سخت پرداخت و کوروش از تمام آنها با چشم باز و هوش سرشار و فطرت نیك و بالاخره تربیت ساده پدر تنفر می کرد . برای تسلی خود بشکار پرداخت و یك صید بزرگ بشاه تقدیم کرد که هنر ولیاقت خودرا ثابت کند شاه ازبیم‌خطر که ممکن‌است کوروش‌را دچار کند خشمگین‌شد و خواست او را از تکرار آن کار منع کند ولی بااصرار کوروش اورا تحت نظر « کیاکسار» فرزند خود قرار داد[1] و او ازتکالیف دربار بشکار پناه میبرد. درهمان زمان کوروش بر ارتش ماد آگاه شد وچون فنون جنگ‌راازکودکی‌درپارس آموخته‌بود اختلاف نمایان‌مابین تعالیم دو کشور دید و بصحت تعلیم‌جنگی پارس بیشتر ایمان‌پیدا کرد ولی‌اسبهای

۱ـ اغلب مورخین نامی‌از« کیاکسار» نیاورده‌اند مثل اینکه وجود اورا منکر شده و آستیاگس را بلاعقب می‌دانند وماوجود وتأثیر اورا مسلم می‌دانیم وگزنفون هم وقایع و احوال اورا مفصلا ذکر کرده‌ودروقت خود این‌موضوع با ادله بسیارروشن‌خواهد‌آمد که کیاکسار دائی و پدرزن کوروش و جانشین اژدهاك بود که کشور مادرا بکوروش بخشید .

مادی که در آن زمان هم خوب و هم بسیار و هم معروف بود باچهارپایان پارسی قابل‌قیاس نبود. کوروش درورزش و بکار بردن فنون‌جنگی گاهی بسپاهیان اعتراض‌میکرد وکارهای آنهارا انتقاد وتعالیم پارس را بآنها میآموخت و چون عملا امتحان میداد آنها ازقدرت وهوش وکاردانی‌او تعجب میکردند. کوروش با سادگی و تواضع‌خود قلوب‌را جلب‌نمود. نبوغ کوروش درهمان‌زمان نمایان شد. در اینجا بشرح افسانهٔ هرودت نیازی‌نیست (درحاشیه) او گوید در کودکی خودرا شاه کرده و امرونهی مینمود. گزنفون نیز درتربیت کوروش و شکار و جسارت و اعمال بزرگ اورا که از کودکی‌دلیل عظمت‌بود مبالغه و اغراق‌نموده ومااز‌تمام آنها و مباحث‌دیگر مورخین قدیم و جدید چنین استباط می کنیم که: نبوغ کوروش بدین‌نحو ظاهر ومسلم گردید: او درهمان حین‌وحال دانست که‌دوستانی ازهمگنان‌خودلازم‌دارد که همیشه‌یارویاور او باشند خود بانتخاب‌دوستان‌اقدام کرد و جداو هم فرزندان بزرگان مادرا برگزید که بعنوان معاشروهمبازی‌او باشند. دراینجا مورخین نام بعضی ازآنهارا آورده ومخصوصاً آنها را دوست ایام کودکی و اقامت درماد ذکر کرده‌اند علاوه برتمام‌آنها «کتزیاس» که اورا مغرض‌یاجاهل باوضاع دانسته‌ایم نام یکی‌ازآنهارا «ابارس» میبرد. اینکه ازمیان تمام مورخین اورا نام‌برده‌ایم برای‌اثبات یك‌حقیقت‌تاریخی‌میباشد که همه بدان‌تصریح کرده‌اند ولی نکته‌حاکی‌نبوغ کوروش اینجاست که اگر کسی نام دوستان عهد کودکی و یاران‌مادی کوروش‌را آورده متوجه اصل‌موضوع نبوده و آن عبارت ازاین‌است که کوروش بواسطه هوش ولیاقت و پیش‌بینی و مآل‌اندیشی دوستانی برای خود از بزرگان وبزرگ‌زادگان بوجودآورده که درهمه‌جا با او بوده و از بزرگترین سرداران‌فاتح محسوب‌میشدند جز یکی‌ازآنها که بسبب یك‌خطا البته‌نه نسبت‌بخود کوروش ازاو دورشد که باز باهمان‌محبت‌تبعید گردید و او «آراسپ» بود. دراینجا

چون بصفات ومکارم اخلاق کوروش میپردازیم مجملا بگناه «آراسپ» اشاره میکنیم که چون آراسپ قصد تجاوز بعفت (پان‌ته‌آ) زن زیبای اسیر و پناهنده کوروش نمود که نگهداری وی بعهده او بود، کوروش اورا دور کرد .

دراینجا دو نکته ازمواهب کوروش نمایان است: یکی اینکه عفت و شرف و رعایت حال پناهندگان ناشی از فطرت نیك و تربیت او بود که اکنون بیان میشود و دیگر عفو و اغماض از گناهکاران است خصوصاً دوستان. نام «ابارس» و «آراسپ» دراینجا بطورمثال آمده و تعداد دوستان کوروش موکول بوقت دیگر خواهد بود. نبوغ کوروش از کودکی محدود بانتخاب و تسخیر دوستان نبود بلکه ازحد بازی و معاشرت بافرزندان رجال و ایجاد یك گروه معتقد ومطیع تجاوز کرده بزرگترین شخص دربار را تسخیر وتحت‌تأثیر قرار داد و او «هارپاك» که بمنزله صدر اعظم آن زمان و سپهسالار ماد بود. گذشته ازافسانه قتل فرزند و تصمیم بر انتقام نام او همیشه درجهانگیری کوروش، باعظمت آمده وتدابیر او درپیروزی ولشکر کشی و کشور گشائی مؤثر بوده چنانکه خواهد آمد ازهمان‌هنگام معتقد بعظمت کوروش بود وهمیشه نسبت باو نهایت احترام مقرون بتعجب بجامیآورد و پیش بینی کرده بود که آن نابغه پادشاه مادخواهد بود اثر آن احترام بلکه حتی معاشرت و تقرب در وقت خود کاملا ظاهر شد که «هارپاك» کوروش را برای تسخیر ماد دعوت نمود و نوشت که من همه‌چیز را برای‌تو آماده و رام کرده‌ام . پس آن کودك نه‌تنها همزادگان و همگنان خودرا تحت‌تأثیر قرارداده بود بلکه پیران مجرب و بزرگان دربار را هم جلب نموده بود و هارپاك باخلاق و اوضاع واحوال او کاملا آشنا بود.

کوروش تربیت پارس را باتجاربی که در ماد بدست آورده مقرون نموده و برای خود بزرگترین ذخائر عظمت وجهانگشائی را اندوخت وچون بفارس بر گشت دوستانی هم باخود برد که همه درتاریخ سردار فاتح بوده ودرضمن وقایع نام آنهاذکر

خواهد شد .

این مجملی ازمفصل احوال کودکی کوروش است که بدست آمده و ازداستان مهم تربیت وزندگانی نخستین او که باتخیلات دلنشین «گزنفون» شرح داده شده صرف نظر میکنیم اخلاق و صفات پسندیدهٔ او که باوقایع مهمه تاریخ دروقت خود بامدارك لازمه خواهد آمد فقط دراینجایك نکته ذکر میشود. «ویل دورانت» درتاریخ تمدن چنین آورده : «کمبوجیه» قساوت را ازپدر خود کوروش بارث برده» جای تعجب است که این نویسنده برخلاف تمام مورخین که باجماع فضایل کوروش را وارد نموده اند چگونه این صفت را استنباط کرده و دلیل وسند هم برای اثبات آن نیاورده است. اگرچه درمیان حوادث وجنگهای کوروش چنین آمده : «زنی ازسکاهاهنگام نبرد وغلبه کوروش برشرق خطاب باو کرده گفت: «تاکی وتاچنداین خونریزی» و باحتمال قوی آن زن ملکه سکاها بود که بعد شرح حال وی خواهد آمد و شاید تاریخ «کتزیاس» چنانکه نوشتیم مغرض وبدبین یاجاهل باوضاع بوده در نویسنده تأثیر کرده که خود بزرگترین مؤلف تاریخ تمدن است وچون این صفت تابع فطرت وتربیت اولیه کوروش میباشد دراین بخش نقل شده[1] وبهترین نیروی دفاع ما ازاین اتهام حقایق تاریخ وبیان وقایع مهمه خواهدبود .

۱ــ برای حفظ امانت تاریخ همه‌چیزرا نقل‌میکنیم وچنانچه توضیح یا دفاعی لازم باشد بدون تعصب بکار برده‌میشود. این نکته هم درضمن‌مطالعات چندساله جلب توجه نموده وتعیین صفحه یا فصل آن برای ناقل مشکل‌میباشد.

کشور کوروش و مردم پارس

کوروش ازماد بکشور خود ومحل سلطنت اجداد خویش مراجعت نمود. مدت اقامت وزمان بر گشت وسن او در تاریخ مجهول است و آنچه مسلم است دوباره بتربیت پارس تمتع کرده واز گروه کودکان خارج ودر صف جوانان داخل شده وما بین تعالیم جنگی ماد و پارس مقایسه نموده و بر ایمان او نسبت بتربیت پارس افزوده شده است. در اینجا نمی‌توان بطور قطع ویقین این نکته را ذکر نمود که آیا هنگام مراجعت همان دوستانی که در ماد جمع کرده و با آنها عهد مودت بسته با او بکشور پارس آمده یا آنکه درمحل مانده تا کوروش ماد را گشود زیرا در هیچ تاریخی نام هیچیك از آنها در پارس بادقت لشکرکشی درعرض راه نیامده ولی بعداز فتح ماد همیشه اسم آنها یگان یگان بعنوان دوست ایام کودکی وسردار مادی مکرراً ذکر شده وهریك از آنها دارای مقام ارجمند بوده چه در زمان جنگ وچه بعداز آن ومعلوم شده که آنها بر تمام رجال پارس مقدم بوده که فقط سرداران مادی بفرمانفرمائی ممالك و مستعمرات منصوب می‌شدند از این اختصاص ثابت می‌شود که آنها ازحیث اطلاع بر اوضاع وتمدن و کشور داری وسیاست مداری واجد مزایا ومعلومات بوده بر خلاف پارسیان که تازه داخل میدان سیاست وجهانداری شده بودند و کمتر نام یك والی پارسی آمده وحتی درجنگ عدهٔ

سران سپاه کمتر بوده ولی نام پارس بر همه غلبه کرد زیرا کوروش فاتح بزرگ پارس بود و بعدازمدتی مادیها گمنام شده وهمه چیز بنام پارس مشهورشد. در اینجا این نکته هم ذکر می‌شود که بعضی ازمورخین یونان که تاریخ مادرا قبل از کوروش نوشته‌اند نام پارس راحتی بر ماد قبل ازاشتهار پارس منطبق کرده که درشرح وقایع ماد کشور ومردم مادرا پارس خوانده‌اندواین معلوم است که آنها بعد ازجهانگیری کوروش و عظمت پارس تاریخ خودرا تدوین کرده و بسبب شیوع واشتهارپارس همان نام‌را بماد داده‌اند واین نحو بیان در علم بلاغت «تغلیب» خوانده میشود که شهرت غالب‌را بمغلوب می‌دهند.

در اینجا نمی‌خواهیم اوضاع جغرافی پارس یا نژاد مردم آن سامان‌را شرح دهیم واگرهم بخواهیم مدارك واسناد لازمه‌را دلیل بحث واثبات عقیدهٔ خود نمائیم بایداعتراف کرد که یك سندحقیقی قبل از کوروش بدست نیامده وتمام توجه‌واهتمام مورخین یونان بعداز آن زمان بوده و در آثاروحفریات هم چیزی کشف نشده که بتوان بدان اعتماد کردواگراثری یالوح و کتیبه یاویرانه باشد تاریخ آن عصر تاریك راروشن نمی‌کند افسانه‌های ایران هم که درتاریخ اسلامی منعکس می باشد باندازه درهم ومبهم وغیر قابل مطالعه و نقل است که ذکر بعضی از آنها موجب تأسف وانفعال است. اماوضع جغرافی ازاین حیث شایان بحث نیست که بلادهمان است که بود اعم از کوه‌ودشت وجنگل ورودفقط ممکن است حدودتغییر کرده و کشور کوروش در آن روزگار غیرازپارس امروز باشد ازجهت تنگی وفراخی یاویرانی وآبادی امامردم آن مملکت که‌خود معرف عظمت کوروش بودند و بسبب نیروی خود تفوق و برتری وسیادت یافتند که‌باید گفت؟ اصل آنها مانندمادیهاازهند واروپ و نژاد آریائی بوده واین گفته‌را محققین باادله‌و براهین ثابت کرده‌اند وطرق مهاجرت وعلل رحل و اقامت‌واشتراك دراخلاق‌ولغات و صفات‌حتی آلات وادوات‌را مانند ظروف سفالین

مکشوفه وغیرها در کتب، مربوطه باین بحث کاملا تدوین شده وما نیازی بنقل بعضی از آنها نداریم .

قبایل و طوایف پارسی هم همان ده یادوازده گانه است که گذشت ولی در اینجا یك نکته هست که باید بدان اشاره شود که بومیان پارس وانشان قوم دیگری بودند که نژاد مهاجر آریائی بر آنها غلبه کرد وحتی امتیاز قبیلهٔ کوروش که پاسارگاد بوده همچنین دو قبیله دیگر «مرفیان» و«ماسپیان» نسبت بسایر قبایل آریائی کاملا محسوس ونمایان بود وعلت راچنین گفته اند که قبایل مذکوره بانژاد بومی مخلوط شده وصفات وملکات قوم خودرا ازدست داده بدین جهت پست تر ازسه طایفهٔ دیگر محسوب میشدند و بهمین سبب هخامنش بر آنها سلطه و سیادت یافته بود. محققین اکثر اقوام بومی پارس وانشانرا ازنژاد «اتیوبی» دانسته اند وادله بسیار قوی هم آورده اند .

ولی معلوم نیست این نژاد ازچه زمانی وچگونه یا بچه وسیله وازچه طریقی بدان کشور آمده یادر محل پیداشده ؟ بقایای همانقوم تا کنون درسواحل خلیج فارس زیست میکنند وچرده سیاه آنها هم مؤید این ادعامی باشد .[1]

---

(۱) شادروان پیرنیا در کتاب «ایران باستان» هم این عقیده را ثابت کرده ژنرال سرپرسی سایکس درکتاب «تاریخ ایران» وجود نژاد حبشی را مبرهن نموده وحتی خود او عیاناً همان قوم رادرسواحل خلیج فارس ودر بلوچستان دیده ودر این موضوع بحث نموده پیرنیادر نقل عقایدواقوال محققین محل اقامت آنهارادرسراسر خوزستان «انشان» تا بندرلنگه دانسته وسرپرسی سایکس امتداد آن راتابلوچستان وسند نوشته ودراین مبحث مطالعات بسیاری ازمحققین ونژاد شناسان وارد شده . یك نکته ازتاریخ اسلامی عربی نقل می‌شود : درتاریخ طبری واغلب کتب تاریخ قیام صاحب الزنج مفصلاشرح داده شده واوسید علوی مقیم ایران بوده (معاندین اورا ایرانی دانسته اند) که دربین النهرین غلامان سیاه را ضدمالکین واعیان بر انگیخته وازنژاد سیاه یك سپاه قوی تجهیز نمود وبصره واطراف خوزستان را تصرف و خلافت بنی العباس را متزلزل ومدت درازی جنگ وغلبه نمود بعضی ازایرانیان هم اورا یاری کردند ←

بعضی هم معتقدهستند که تمام سکنه ایران (ایثوبی) . زشت وخشن بوده که اکنون این مبحث خارج ازموضوع مخصوص پارس می باشد .

میتوان گفت محققین تقریباً اتفاق واجماع براین دارند که نژاد آرایانی ازقفقاز وماوراءِ بحرخزر ازشمال دریای سیاه تاترکستان بفلات ایران مهاجرت کرده وباحتمال قوی مردم پارس وماد متفقاً ازیك نژاد وازطریق رود ارس و دشت مغان بمادوپارس مهاجرت کرده وازماد بدوقسمت منشعب شده که هریك ازآن دو بهرسرزمین که رسیدند بومیان را تاتوانستند کشتند وبازماندگان را برده و بنده نمودند وبرای کارهای پرزحمت و کشاورزی تسخیرمیکردند .

تاریخ این مهاجرت حداقل دوهزار سال قبل ازمیلادبود (تاهزارسال) با صرف نظر ازاقوام دیگرهند واروپ که ازطریق ترکستان واردفلات ایران شدند. قوم مهاجر ومهاجم نسبت باهالی قدیم و بومی دارای تمدن و نیروی مادی ومعنوی بوده وسلاح فلزی داشتند و گردونه واسب را بکار می بردند ودرآن هنگام اسب در بین النهرین وجزیرةالعرب نبود چنانکه قبل ازین هم اشاره شدوفرس هم از پرس

← تمام سیاهان که عده آنها بسیاروشامل تمام سپاه او بودند درجنگ شرکت نمودند . اغلب آن سیاهان آزاد وکارگر وبسیاری ازآنها درعصارخانه ها مشغول بودند . چون نمی توان گفت فقط بندگان سیه چرده تجهیزشده بودند باید پرسید آن عده چندهزار تن چه مردمی بودند ؟ آیا می توان عقیدهٔ محققین را مؤید تجهیزسیاهان دانست وآنها همان قوم مورد بحث می باشند . بدین سبب وباانحصار سپاه او بسیاهان (جز چندتن ایرانی) بصاحب الزنج معروف و بالاخره پس ازجنگهای سخت وشکست مکرر ارتش بنی العباس که خطر انقراضی آنهارا تهدیدمی کرد نزدیك بغداد کشته وسیاهان زنگی پراکنده شدند . قبل ازاسلام هم حبشیان بریمن وجزیرةالعرب غلبه یافته نژادایثوبی درهمه جامسلط شده بودوشایدازجزیرةالعرب مستقیما بخوزستان وسواحل خلیج فارس آمده یا ازدریاعبور کرده یا خود یك نژاد اصلی بومی سیاه بوده واین عقیده ارجح است وبعضی ازعلماء افریقارامرکز اصل بشردانسته اند.

(فرس) (اسب) بدانجا رفته و باهمان نیروی بدوی توانستند تمدن عظیم بابل را منهدم کنند . بنابراین باتوجه بکتیبه آشوری که نام پارسوا را آورده و پارسیان را مقیم وملازم حدود ماد دانسته که در جنگها شرکت می کردند این احتمال بدین نحو تایید میشود که پارسیان ازمادیها جداشده وازطریق ایلام بپارس وانشان یاراه دیگر رفته بودند و بازارتباط خودرا بامادیها حفظ کرده وقبل از ظهور کوروش یك سلطنت متحده ایجاد و بنام پادشاهان ماد فرمانروائی میکردند و خویشاوندی طرفین مؤید آن می باشد . چون تاریخ پارس برتمام مورخین مجهول است و همچنین اغلب بلاد ایران واگر گاهی نامی ازپارس یاپارت یاسکاها برده میشد فقط مجمل بوده و بیك اشاره اکتفامیکردند در کتب دینی ایران هم ازاشاره تجاوز نمیشدنا گزیر برای تحقیق تاریخ پارس بمطالعات کتب مختلفه وتتبع آثار سلف پرداخته بعضی ازعقاید واقوال مورخین عرب واسلام را نقل می کنیم .

نوع روایات عرب همان افسانه های ایرانی غیرمعقول بوده که معلوم میشود ناقلین هر قدر شهرت درعقل وفضل ودانش داشتند قادر برفهم حقایق نبوده و خرافات واوهام را بصورت یك تاریخ مسلم وارد کرده وازاین روایات می توان شاعرملی خود راازنقل تاریخ تبرئه کرد زیراقبل ازاینکه فردوسی بوجود آید همان افسانه هارا که بنظم در آورده است در تاریخ «الامم والملوك» ابوجعفر طبری آمده و معلوم میشود آنهادووسه قرن یاازاول غلبه اعراب ازفارسی بعربی ترجمه شده ومانند طبری وبلکه اغلب دانشمندان آن زمان بآن خرافات توجه نکرده وفهم آنها قاصر ازین بود که تصور کنند مثلافلان پادشاه چندین قرن زیسته و پادشاهی کرده واین نحو اوهام برای تمام پادشاهان ذکرشده بنابراین ازتاریخ مفصل ایران در کتب اسلامی که بصورت یك تاریخ مهم تدوین شده اندك استفاده نمیشود و تاریخ پارس را هم بیشتر مبهم کرده اند . ازین مقدمه که برای مزید اطلاع وتوضیح است فقط یك نکته بدست

آمده‌وآن ذکر تاریخ «ویشتاسب» که‌طبری‌اورا «بشتاشب» خوانده (مخرج‌واو ـ باء یکی‌میباشد ودر فارسی‌هم تبدیل‌میشود) . چون خواستیم ازرنج‌مطالعه وتحقیق یك‌نتیجه ازتاریخ ایران بیفزائیم این‌موضوع را بامقایسه با تاریخ یونان کشف نمودیم و اینك‌مختصراً باحذف زوائد ترجمه می‌شود : [1] طبری گوید : [2] علماء که تاریخ سلف‌وعهد قدیم رانگاشته‌اند .

وچنین آورده‌اند. چون بشتاسب برسریر ملك(پارس) نشست گفت:«ما اندیشه‌وکار خودرا بنکوکاری‌وآبادی می گماریم». اوشهری‌در کشور پارس‌بنام «فسا» ایجاد و آباد نمود .معبدی‌هم‌دراستخرساخت بازرنقش ونگار یافته که‌بنام«در بیشت»معروف ود.اوهفت‌تن‌ازبزرگان پارس‌بر گزیدو‌بهریکی‌ازآنها سالاری وفرمانروائی داد. یکی‌ازآنهازاده «زرین»بود. (همه‌رابانام‌ونشان‌ذکر کرده که ازنقل آن خودداری شده). بعدباترکان که‌پادشاه آنها «خرزاسپ» بودجنگ‌نمود. کیش زردشت‌را قبول نکرد وبدین‌خود «صائبه» باقی‌ماند. نام‌ونشان آن هفت‌تن‌را «بهکابیذ» نهاد . این داستان بسیارمفصل ومملوازخرافات‌است چون‌دارای یك‌نکته قابل‌توجه بودمجملا

---

(۱) افسانه های ایران که اغلب بلکه تمام ملل بمانند آنها دچار بوده و حتی مورخین یونان هم‌بمثل آنها یا بد تر ازآنهادرتاریخ‌ایران‌ذکر کرده‌اند تمام آنهاداستان های قهرمانی آریانی بوده ودربعضی ازآنها هندیهاهم شریك هستندکه هردو ملت ایران وهند ازیك نژاد آریائی (هند واروپ) بوده وبسیاری ازنامهای پارسی درلغت و افسانه هندی آمده و درعهد قدیم آن افسانه میان هر دوقوم متداول بوده و فردوسی هم در نقل افسانه ها باسناد ناقلین وموبدان استناد کرده‌واز این حیث نمی‌توان براو ایراد گرفت وشاهکار اوفقطدرنظم وحماسه ملی‌می‌باشد نه‌درتاریخ .

(۲) جلد اول‌تاریخ « الامم و الملوك » ۳۹۹ . چاپ قاهره سنه ۱۳۵۷هجری ۱۹۳۹میلادی .

بدان اشاره‌شده‌و آن‌عبارت‌از این‌است درمحل‌ولادت وسلطنت کوروش‌اختلاف‌نمایان مشاهده می‌شود . مورخین عموماً باستثناء «نبونید» آخرین‌پادشاه بابل که بدست کوروش‌منقرض شده‌مرکز ومحل‌پادشاهی ومقام‌اصلی کوروش‌را پارس‌ذکر کرده وحتی‌شهروکاخ‌اورا نام برده‌است‌چنانکه گذشت. خود کوروش دراعلامیه خود که بدان‌اشاره‌شدخود وپدران خویش‌راپادشاه انشان گفته .

مورخین معاصر چنین استنباط کرده‌اند که بایدمنشا ومولد او انشان باشد زیرا نامی‌از پارس نبرده‌است. شادروان‌پیرنیا وژنرال سرپرسی سایکس این‌موضوع راچنین‌توجیه کرده‌اند.

خاندان هخامنشی بعدازچیش پش‌بدو شعبه‌منقسم شدند . دوبرادریکی جد کوروش کبیر که کوروش اول بودودیگری‌جدداریوش که«اریامنا» بود . چیش‌پش پادشاهی‌انشان‌را بر کوروش اول‌وسلطنت‌پارس‌را «باریامنا» داد(دوفرزند) بعدازاو آرشام‌و بعد «ویشتاسب» درپارس پادشاهی نمودند. دراینجا سرپرسی‌سایکس گوید : «درهرصورت می‌دانیم که ویشتاسب پدرداریوش هیچوقت سلطنت نکرده بااینکه پسرارشام (ارسامس) بوده‌است‌وممکن‌است صغیر بوده واز بین‌افتاده‌باشد اگرروایت طبری که‌ازحیث تاریخ‌باهمان‌عصر کاملاتطبیق‌و باروایت « کتزیاس» مقایسه‌وتصدیق شود تااندازه‌مقرون بحقیقت‌باشدو آن‌ویشتاسپ‌همان ویشتاسپ هخامنشی باشدصغیر بودن‌او نافی‌سلطنت نخواهدبود و کسی که دارای فرزندبوده نمی‌توان‌اورا صغیر دانست ولی‌بعقیده‌سرپرسی‌سایکس شاه‌نبود وحتماً بایدچنین باشد زیراحتی‌فرزنداو داریوش‌اورا درعدادپادشاهان‌ذکر نکرده .

روایت طبری ازاین‌حیث نزدیك بحقیقت‌می‌باشد که‌ویشتاسب معاصر نبوخذ نصر(بخت‌النصر) بودواین‌حقیقت‌بدون‌شك‌وتردید است‌زیرا درهمان زمان‌یعنی‌قبل ازپادشاهی کوروش نبوخذ نصرپادشاه بابل‌بود واو بطوریکه ذکرشد با کوروش از

حیث مادرخویش بود. ولی اگرچنین باشدنمی‌توان باور کرد که عمر ویشتاسب کوتاه بوده وعقیده‌سایکس مبنی برحدس واحتمال است واگر باصغرسن در گذشته روایت طبری نقض می‌شود زیرا بایدعمراو باندازه‌باشد که‌زمان نبوخذنصررا ادراك کرده. مویدعقیده‌طبری‌هم‌تاریخ «کتزیاس» می باشد واویکی ازسه مورخ بزرگ یونان بوده که‌سیمین کسی بعداز هرودت و گزنفون محومیشد وجزاو کسی باین موضوع توجه‌نکرده که‌درزمان پادشاهان‌مادیك قائدبزرگ پارسی‌درجنگ سکاها شهرت وعظمت‌داشت ولی‌نام اوراذکر نکرده واگرجنگ ویشتاسپ درشرق ایران یاترکستان مسلم‌باشد می توان گفت‌وجود چنین‌سردار پارسی بر ویشتاسب منطبق می‌شود. وباعلم‌باینکه کمبوجیه دامادپادشاه‌ماد بوده پسرعم‌او ویشتاسپ هم مقرب بوده. همین‌روایت‌هم دریك نام‌دیگری باروایت طبری مطابقت دارد که گذشته از تصریح وتوافق هردوباینکه‌آن‌قائد پارسی ودرجنگ خاور ایران فاتح ونام‌دار بوده وآن نام‌عبارت از لفظ «زرین» است درتاریخ طبری آمده و«زارین» در تاریخ کتزیاس‌می باشد بااین‌اختلاف که‌طبری اورامردودرصف‌ویشتاسب نوشته و کتزیاس اورازن ودر گروه‌دشمن ذکرنموده [1].

باتمام ین‌احوال این‌قبیل روایات دارای اعتبار نمی‌باشد فقط برای اثبات تاریکی تاریخ پارس‌قبل‌از کوروش ذکرشده واین تاریکی تاابد خواهدماند زیرا اگردرآینده دوریا نزدیك آثاری‌درحفریات یافت‌شودجزیك نحواشاره نخواهد داشت وهرچه بدست‌می آید نتیجهٔ‌استنباط (باصطلاح دانشمندان تخرصات) خواهد

۱ــ این ویشتاسب همان گشتاسب‌است که درشاهنامه آمده و ظهور زردشت درزمان اوبوده وطبری‌هم شرحی درتاریخ ظهور اونوشته وداستان هردو مشهوراست‌فقط بمناسبت پارس واینکه اوقبل ازکوروش درهمان کشور بوده بذکر او بانهایت اختصار اقدام شده والااوپادشاه دیگری بوده

بود پس بهتر این است که بموضوع اصلی بپردازیم و آن عبارت از تاریخ شخص کوروش است که خود تاریخ پر افتخار ایران می باشد و هر چه حاصل شده اعم از مادیات و معنویات ناشی از وجود و نبوغ او می باشد و بمناسبت تاریخ او هر یك از ممالکی که ذکر می شود و خود دارای تمدن و تاریخ باشد وصف خواهد شد تا فواید این کتاب جامع تکمیل وسودمند باشد .

زندگانی کوروش و تربیت مردم پارس

پس از اینکه قبایل آریائی وارد پارس شدند با اینکه بیابان گرد و مهاجر بودند کوشیدند حتی‌الامکان از کشتن بومیان خودداری نمایند یا در قتل و غارت اسراف نکنند و چون بالنسبه دارای یك نحو نظم و تمدن بودند خواستند از کار و نیروی مغلوبین استفاده و آنها را برای کشت و کار تسخیر کنند زیرا آنها پی محل مناسب و محیط ملایم برای اقامت می گشتند و توجه بکشور پارس برای یغما نبود بلکه برای زندگانی و با ایجاد پناه گاه بود. آنها قبل از بومیان پارس فلز را کشف و از آن اسلحه و ضروریات دیگر ایجاد کرده بودند و بدین سبب بر آن قوم مسلط شدند علاوه بر آن دارای گله‌های گاو و گوسفند و اسب بودند و با اینکه بعضی مورخین در آغاز جهانگیری پارسیان را فاقد گردونه می‌دانستند در تاریخ ذکر شده که مهاجرت آنها با ارابه بوده که غالباً خانه متحرك آنها بود ولی هنگامیکه تصمیم گرفتند در پارس اقامت کنند شروع بساختمان قلعه و شهر نمودند و اول بنا چنین بود: درون قلعه را بدو قسمت متمایز تقسیم نموده یك محل برای سکنی و یك محل برای مواشی و عده‌ٔ را موظف کرده که بمحافظت سکنه و حمایت خانواده‌ها و مراقبت حشم و اموال قیام کنند زیرا بومیان وحشی که بیگانگان قوی و مزاحم را دیده بحمله و دفاع مبادرت می نمودند و همواره شبیخون

زده بکینه‌جوئی و انتقام اقدام می کردند. مهاجرین هم برای مساعدت ویاری یکدیگر همیشه آتش روشن می کردند که چون مهاجمین می‌رسیدند موکلین بحفظ آتش آنرا تیزتر کرده قوم خودرا از دورو نزدیك آگاه ودعوت بنبرد می نمودند شاید هم علت تقدیس آتش همان ضرورت بوده که هم از آن برای معیشت وطبخ ودفع سرما وایجاد روشنائی استفاده می کردند وهم بوسیلهٔ آن آماده دفاع می‌شدند و عقیده تقدیس نور وعبادت اجرام روشن مانند مهروماه واختر ازقدیم بوده ودرعقایددین هم باهندوان مشترك هستند که درمبحث دیانت خواهد آمد.

پارسیان بعدازاستقرار برمبانی تمدن ونظم نگهبانان افزودند تاامارت را بسلطنت تبدیل کرده ومانندسایر ملل دارای پادشاه شدند وچنین معلوم میشود که تاسیس سلطنت آریانی درپارس قبل ازماد بودزیرا قبل از آستیاگس آخرین پادشاه ماد فقطسه پادشاه بود ولی قبل از کوروش شش پادشاه بوده ولی محیط ماد ازچندجهت دارای عظمت بیشتری بود که پارس تابع آن گردید ومجاورت باممالك آباد یکی از آنها بود.

چون سلطنت خانواده هخامنشی بوجود آمد جمع بین عادات و اخلاق بدوی وشهر نشینان نمودند که همان رویه و عادتی که در زمان بیابان گردی داشتند درکاخ پادشاهی بکاربردند وآن عبارت از مشورت باپیران مجرب وریش سفیدان بود ودردربار هخامنشی باین نحو مشورت اهتمام شایان مباهات می کردند وپادشاه همیشه بتدبیر وتجربه وخرد آنها عمل می کرد و ازاین حیث یك نحو دمکراسی ساده وبدون تکلف پدید آمد و تا بعد از کوروش دوام یافت ولی بالعکس درمهاد نهایت خود پرستی و استبداد وستم و تکبر و غرور بکار می‌رفت.

چون تشکیلات قبایل پارس ازحیث محافظت شهر و دفاع ازحملات دشمن بومی بحد اکمل رسیدودولت هخامنشی ازامارت درآمده صورت یك سلطنت یافت پادشاه ومشاورین اوشروع بیك نظام بی‌مانندی درتمام امورزندگانی نموده نظام خود را بر اصل عدالت وجوانمردی ومصلحت ومعیشت بنا کردند . دراینجا یك شاهد صادق از مکتشفین و محققین اخیر که تاریخ را بیشتراز مشاهدات محسوسه خود مانند یك عمل واقعی مجسم نموده‌اند وارد می کنیم و «ارثر آپهام پوپ» دانشمند ومکتشف مشهوردرمقدمه آنهاست که چنین گوید : «شاهنشاهی هخامنشی بر اصول اخلاقی و مذهبی بسیار متینی استوار شده ..... اساس این سیاست رفق ومدارای نژادی و مذهبی بود . آشور دستگاه شاهنشاهی خودرا بر اساس وحشت گذاشته بود ... دولت آشور باسرعتی شگفت انگیز زوال یافت ... اما شاهنشاهی هخامنشی ... درسراسرزمینهای پهناور باآسایش وفراوانی نعمت فرمان راند ... بزرگترین مراحل پیشرفت تمدن دراین دوران طی شد ... تعهدشاهنشاه بآسایش اتباع خودهمه‌جا ابلاغ واجرا گردید ... شاهنشاهی هخامنشی «دولت آزادگان» بدقیقترین معنی این کلمه بود . بزرگواری و راستی و صفای باطن و حسن انتظام و احساس مسئولیت و لطف روابط اجتماعی با دینی شریف صفات برجسته دوره‌هخامنشی بود وهمه آنهادر هنراین دوره تجلی کرده است» تاجائیکه می گوید: «مورخین یونان که نسبت بایران حس کینه جوئی وانتقام داشتند بتاریخ ایران ظلم کرده ومحاسن را مکتوم داشته اند فقط هرودت و گزنفون بالنسبه تا اندازهٔ انصاف داده‌اند» این اساس که‌ازروز نخست پایدارشده قبل از کوروش بوده وخود کوروش بر آن بنانهاد پس اول تربیت قوم واجداد او بوده که حتی در عهد بدوی دارای اصول اخلاقی ودینی وعدالت و جوانمردی بودند و کوروش علاوه برفطرت‌خوب تربیت خوب را ازآباء خودا کتساب نمود وتعالیم اولیه بزرگان قوم

در فکر و روح او اثر عمیق گذاشت و شاید شرح تعلیم و تربیت هخامنشی حمل بر تعیین وجعل بشود ولی با مطالعه در احوال و اوضاع وروحیات و تشکیلات اولیه آن قوم وذکر موارد مختلفه صحت نوشته گزنفون مسلم و مبرهن می‌شود که او یگانه شخص منصفی بود که تربیت هخامنشی را بصورت تخیلات در آورده وسرمشق تربیت یونان نموده و بنام «سیروبیدی» یك گنج شایان افتخار بملت خود تقدیم نموده و باصرف نظر از محاورات ومذاکرات ما بین کوروش وجداو آستیاك که ما آنها را کنار گذاشته‌ایم توجه باصول تربیت هخامنشی که برمصالح و زندگانی شریف استوار شده یکی از مباحث کنونی ما می‌باشد وبا اطلاع براحوال و اوضاع آن قوم یك امر مهم حیاتی ثابت می‌شود و آن عبارت از اهتمام رجال آن زمان بایجاد قواعد زندگانی بود ودر بدو امر مقصودی برای جهانگیری و کشور گشائی نداشتند فقط برای نظم امور معیشت وحفظ مردم از تجاوز دشمن داخلی وخارجی وپرهیز از وقوع شر و فساد میان قوم خود وایجاد آسایش ورفاه وتعلیم عدالت اصولی وضع کردند که موجب ازدیاد عمر آن وباعث تمتع بیك حیات آرام باشد وآن اصول بتدریج توسعه وتکمیل یافت وبصورت تعالیم اولیه برای تمام افراد ملت پارس در آمد وبسیار جای تعجب است اگر بگوئیم همان تعالیم درمحیطی بکار برده می‌شد که مدرسه یا مدرسه مانند بود و گزنفون تصریح کرده که «دبستان» بود وباصرف نظر از چگونگی آن دبستان یا بنیان ووضع آن باید گفت : تعالیم بتوسط استادان مجرب وخردمند منتشر می‌شد وآنها پیران وریش سفیدان ومعموین ومجربین بودند که کاری از آنها جز هدایت و تلقین وتبلیغ وتربیت وبالاخره تعلیم فنون جنگ و نقل حکایات مربوط بوقایع قوم خود وآوردن امثله وشواهد وبالاخره نشر فضیلت وعدالت وعفت وجوانمردی ساخته نمی‌شد وآنها نخستین مکتب فضیلت وعدالت را تاسیس وایجاد نمودند نخستین پادشاه هخامنشی (چیش‌پش اول) دوازده مرد مجرب ازقوم خود بر گزید . شاید

آنها نماینده دوازده قبیله بوده . آنها مشاور و سالار و فرمانفرما بودند . چون احساس کردند که حراست وحفظ قوم احتیاج بتشکیلات منظم دارد و نگهبانان باید بنوبت پاسپانی کنند و بکسی تحمیل فوق الطاقه نشود عدهٔ سپاهیان را بچند گروه و دسته تقسیم کرده ومحافظین قصر سلطنت یاشهررا بنوبت مرتب نمودند وچون در حین خطروهجوم غیر منتظر عموم افراد قوم باید دفاع کنند تعلیم جنگی را تعمیم دادند ولی برای تمام مردم قائل بمراتب شدند که هر گروهی بهرسنی قادر بریك نحوعمل یاشایسته وسزاواریك وظیفه وکاربودند وحتماً سالخوردگان قادر برجنگ نمی باشند زیرا نیروی جوانی راازدست داده ولی آنهادارای فکر وخرد و تجربه می باشند پس باید ازقوه فکر آنها استفاده کرد وخرد پیران را بانیروی جوانان توام نمود وباز این عقیده ازعهدبدوی مانده بود . پس پیران باصطلاح امروزمعلم وجوانان متعلم بودند وبرای تعلیم حتماً باید محل باشد اعم ازاینکه دارای بنیان سقف وحجره باشد یانباشد فقط محل اجتماع منظور بود ولو بیابان باشدبنابراین پیرامون کاخ سلطنتی را بر گزیدند باصرف نظراز محل سلطنت که آیا پاسار گاد بوده یاکاخ « الوترا » محل وسیع درنزدیك قصراختیار کرده که شاه هم در آن حضورداشت وشاهزادگان باجبار بایدمانند سایر متعلمین در آن دبستان طبیعی بدوی شرکت کنند ومطیع فرماندهان یامدرسین باشند و کوروش هم یکی ازآنها بود زندگانی مدنی اشکال مختلف دارد ودرآن زمان که شهرها ساخته وبازرگانان ازهر کشوروشهر بدانجا آمد ورفت می کردندوشترها یاارابه ها وچهارپایان درحال رحل واقامت بوده وسوداگران غوغا وهیاهو برپا کرده وبازار داد و ستد گرم بوده ومردم مختلف ازنژادها وشهرهای گوناگون وارد می شدند مشاورین تصمیم گرفتند که قصرپادشاه ومحل تعلیم یادبستان باید دوراز کشاکش وازدحام باشد . بنابراین کاخ « الوترا » دریك دشت مناسب نزدیك شهر و محل اجتماع بناشد .

بطور تحقیق ویقین بنای آن کاخ وحتی شهر معلوم نشده ولی مسلم است که بتدریج ساخته وقبل از کوروش وحتی کمبوجیه بوده وخود کوروش یکی ازشاگردان آن دبستان بوده که قبل ازمسافرت بدربار ماد وباحتمال قوی تاسن ده سالگی در آن تربیت شده بود وآن دبستان ازحیث عدالت وشرف وایمان در تمام جهان مانند نداشته واستادان معمرومجرب باانـواع وسایل فضایل را بیك صورت عملی بسیار مؤثر ونافذ درروح متعلمین تزریق وتلقین می نمودند .

مردم البته غیرازسوداگران وچهارپا داران وحتی کشاورزان بچهارطبقه و وگروه تقسیم می‌شدند اول کودکان تاسن ۱۷سالگی (بقولی ۱۸ ولی گزنفون‌از شانزده تا هفده دانسته) درهمان محیط ساده‌دسته‌دسته جمع‌می‌شدند . نوجوانان ازسن هفده تابیست‌وپنج سال درصف‌سپاهیان ورزیـده وفن جنگ‌آموخته قـرار می گرفتند . مردان ازبیست‌وپنج تاهنگام کهولت که درعداد لشکریان پخته و جنگ دیده وهنرنمائی کرده محسوب می‌شدند پیران هم یك‌طبقه ممتاز که دارای ریاست وتفوق وتقدم بوده بالاترازهمه بودند .

درتربیت کودکان باندازه مراقبت ومواظبت بـعمل می آمد کـه تـربیت و تعلیم آنها را بزرگترین آرزوی قوم می‌دانستند وحیات‌قائم باستعداد ولیاقت آنان بود . هیچ تصورنمی‌شود که که ملتی باندازهٔپارسیان باین اندازه بموضوع تربیت وتعلیم فنی اهتمام می کرد زیـراروح اجتماع و نیروی ایمان وشرف و عاطفه و عدالت وبالاخره جوانمردی وعفت را بآنها آموخته که یك نسل قوی وشریف و عادل ایجاد می‌نمودند . گزنفون کـه بسیاری ازتخیلات او را حذف کـرده‌ایم قائل‌باین‌بود که کودکان‌خواندن‌رامی آموختند ولی بنوشتن اشاره نکرده و ماهم مدرکی برای تعلیم عمومی خط دردست‌نداریم همین قدر می‌دانیم اگرتعلیمی در کاربوده بیشتر برای ضروریات حیات بود ودرآن زمان بفن جنگ و دفاع تـوجه

داشتند . بدین سبب تیراندازی و نیزه‌بازی وافکندن زوبین را در همان زمان کودکی می آموختند و بعد که درصف جوانان داخل‌می‌شدند آن فن‌را عملا بکار می‌بردند . اگرخواندن و نوشتن درکار بود بعدهٔ معدود منحصر بود .

آموزگاریا سرپرست کودکان درتعلیم‌مهارت ولیاقتی بکارمی‌برد که‌شاهکار فن‌آموختن وتلقین فضایل بود وامروزبعد ازبیست وپنج قرن در بعضی ممالك متمدنه مانندآن رویه و فن بعمل می آید وزندگانی را بر تمام فنون غیرمفیده ترجیح می‌دهند که مقصود ازعلم وتعلیم حیات است وهرچیزی که برای معیشت لازم باشد برقواعددیگرمقدم است .همان کودکان بکارهای‌سودمند وادارمی‌شدند وساعاتی برای کارمعین داشتند . بالطبع میان کودکان حوادثی رخ می‌دهدمانند دزدی، تجاوز،ضرب، دشنام، تهمت، فریب‌و گناههای‌دیگر. اینها درخور کیفراست و ودراینجا مهارتی که سرپرست بکار می‌برد داوری وحکم و اجراء عدالت بود و موضوع عدالت یکی ازبزرگترین اصول‌تربیت‌بودو کوروش هم بهمان اصل‌مقدس آشنا شده و آنرا میان دوست ودشمن تعمیم داده‌بود . اصل‌دیگرصدق است واغلب مطلعین می‌دانند که بهترین صفت ایرانیان و بالاخص پارسیان راستی وراستگوئی و کتیبه‌پادشاهان درهمه جا حاکی توجه واهتمام باین موضوع است که میگویند «فلان دروغ گفت یادروغ گناه بزرگ است» و این اصل روح قوی ایمان را در همه‌جا مجسم میکند . بنابراین کودکان مرتکب بزه مجازات می‌شدند و طریق مجازات بسیارسهل بود که آسیب مادی بکسی نمی‌رسید ولی اثرشرم‌آورمعنوی آن نمایان می‌شد وخجلت وانفعال میان همگنان تاثیرعمیقی در روحیات کودکان داشت که مثلاستمگر، درغگو، هرگزجوانمرد نمی‌شودوصفات زشت درخورعجزه وضعفا ، ومخالف‌شهامت محسوب می‌شد مفتری هم بکیفرمی‌رسید . یك صفت‌دیگر شاید از آن نظم واطاعت را درنظر داشتند وآن عبارت از وفاداری و حق‌شناسی

بود . کسی که حق احسان را نمی‌شناخت در خورحیات وشهامت نبود وبرای حق-
شناسی قائل بیك مجازات سخت بودند وادعا میکردند که سرچشمه تمام تقصیرات
عدم وفا وحق ناشناسی می‌باشد و نتایج خوبی درنظم سپاهیان ازآن می گرفتند
که ارتش پارس نسبت بکوروش وفادارو حق شناس و مطیع بود . این حق‌شناسی
نسبت بسرپرست وآموزگار مقدم برهمه بود زیـرا مقصود در حین رشد احترام
فرمانده وسالار بوده که بمنزله‌آموزگارمحسوب می‌شد . همان حق‌شناسی نسبت
بوالدین مرعی ومحفوظ بود زیرا پدر ومادر حیات فرزند را تامین می کردند و
بالاتر از همه آفـریدگار و خالق روشنائی بود که خداوند همه بالطبع هم بر
والدین و هم بـر فرزنـد و هم بـر آموزگـار و هم بـر تمام شاگردان
آن و نـوع بشر حق عظیم آفـرینش‌و احسان و رهنمـائی و روشنائی دارد
ودر کلیه تعالیم می گفتند : خداچنین‌خواسته‌وخداچنین کرده وخدا چنین فرموده
وچون بایدحق‌نعمت خدارا بشناسد بآنچه میخواهد ایمان داشتند و خواسته خدا
فضیلت وعدالت وصدق ومروت است‌ویکی ازمبادی‌ایمان‌میهن‌پرستی بود که‌اثرآن
چندین قرن باقی‌و درادیان دیگرهم‌کار گر شده بود[1] دوستان وهم‌تیمان هم حق
معاشرت داشتند وحق آنهاباید رعایت شودو برای کودکان یك مثال طبیعی از انس
حیوانات میآوردند که مثلااگر دویا چنداسب دریك اصطبل باشند باهم انس‌پیدا
میکنند و انسان که بهتر وهوشیارتر از حیوان است این‌انس را بیشتر تلقی میکند
و همین قاعده را کوروش درلشکر کشی بکار برد و همین جمله را هم بزبان‌آورد
و مقررنمود که سپاهیان‌هرصدتن باهم باشندومخصوصاًوقت‌تناول‌طعام بحال‌اجتماع
و رفاقت غذارا بخورند . کودکان ازهمان‌زمان‌دبستان‌طعام‌را باهم تناول‌میکردند
و خوراك آنهاغالباً نان وخورش هم «بولاغ‌اوتی» که گیاه ساده بود وهر یکی از

۱ـ در حدیث آمده : «حب‌الوطن من‌الایمان»

آنها طعام خودرا ازخانه‌خود میآوردند و« گزنفون » اضافه کرده که هر یك باید جامی برای‌نوشیدن آب داشته باشند و آب‌را از رودخانه میبردند. (این روایت منحصر بگزنفون است وباید چنین باشد زیرادرمواقع دیگرافرادوبالاخص‌سپاهیان جامهای آب وظروف دیگررا گاهی با خودحمل می کردند).«این نکته راهم‌عیناً از «سیرو بیدی نقل می کنیم » حق‌ناشناس رفیق بی‌حیائی است . واقعاً هم‌چنین است زیرا این‌صفت رهنمای مطمئنی است بطرف‌هرچیزی که‌شرم‌آور می باشد ».

پیران متین و باوقارو مجرب تربیت وتعلیم کودکان را برعهده می گرفتند از رفتار و کردار ودلسوزی آنهامعلوم میشود که قبل‌ازهمه‌چیز بفوائد اجتماع و اتحاد اهتمام میکردندو اثر آن‌ازروزگار بیابان گردی ودفاع از حملات دشمن مانده بود زیرا شهرنشینان بسبب اعتماد برتمدن‌فاقدآن صفت‌بودند وهمان اثردر پیشرفت هخامنشیان و عموم پارسیان مدت‌درازی‌سودمند بود که‌خودرایك‌خانواده می‌دانستندبنابراین‌سالخوردگان‌بتربیت خردسالان مانندفرزندان‌خودمیکوشیدند زیرا همه را فرزندجامعه و جامعه رایك‌خانواده می‌دانستند . یکی ازقواعدتربیت اعتدال «میانه‌روی» بودباین‌قاعده‌بسیارتوجه‌داشتندو برای‌رسوخ آن‌درذهن کودکان امثله بسیارمیآوردند وخودپیران‌آموزگار عملامیانه‌روی را ثابت کرده‌در معرض افکار میگذاشتند تااطفال درهمان‌حین وحال ازافراط وتفریط خودداری کنند فقط این قاعده‌را درشجاعت نقض میکردند که هرانسانی می‌تواندرر میدان جنگ بهر صورتی که پیش میآید دردلیری افراط و تهور کندپس اعتدال همه جاخوب است مگر درمبارزه‌و دفاع که‌اختیاردرکار نباشد موضوع‌دیگر اطاعت و فرمانبرداری بود . که خودپیران هم‌نسبت بکسی که‌لیاقت فرماندهی‌راداشت مطیع بودند.

یکی‌دیگر مواسات درطعام وقناعت‌درخوراك وشکیبائی وخشنودی ازماحضر بود و برای اندك قوتی‌ولوخود بآسانی بدست میآوردند بایدسپاس کنندواین‌سپاس

همه چیز را گوارا می کرد (زردشتیان هم در تناول طعام زمزمه می کنند) [1] تناول خوراك هم وقت معین واجازه لازم داشت واین قاعده نه تنها درمحل تربیت بکارمیرفت بلکه درخانه وهمه جا تربیت درنظر پارسیان یك امرمهم حیاتی بود که فواید بسیاری از آن بدست میآوردند وبدان مباهات میکردند واعتدال نونهال درنظر آنها بدست باغبان مجرب دلسوز بعمل میآید ودر کودکی هر نقشی که داشتند در نفوس پاك و ساده کودکان مینگاشتند. بسیاری ازمورخین یونان آداب ورسوم ایرانیان را نقل کرده اند. در قیام ونفوذ و مقابله شاه یادوستان واحترام ابوین و بالاخره حتی پرهیز ازانداختن آب دهان وبینی وخودداری ازخندهٔ بیجا نزد بزرگان وحرکات دیگر که نقل آنهارا غیرلازم میدانیم وشاید همین آداب هم نزد پارسیان بوده بلکه حتماً چنین بوده و ما آنهارا باآنچه تتبع کرده ایم مخلوط نمیکنیم تا امانت تاریخ کاملا حفظ شود.

کودکان صبح زودبدبستان حاضر میشدند و بسیاری از اوقات را پس از آموختن قواعد بکارهای زندگانی مصروف میکردند ومانحو کاررا نمیدانیم و نمی توانیم وصف کنیم وشاید تیراندازی ونیزه بازی باشد. وقت انصراف آنهاراهم نمیدانیم همینقدر یقین داریم که هنگام تناول طعام حتماً باید باجتماع بپردازند چنانکه ذکر شد.

در پیرامون کاخ «الوترا» چهارجهت بود که یکی از آنها برای کودکان و دیگری برای نوجوانان که مختصراً بوصف آنها می پردازیم. نوجوانان مدت ده

۱ـ آورده اند: هنگامیکه عم خلیفه عباسی بعبدالله بن مقفع تکلیف اسلام نمود و او قبول کرد که روز بعد مسلمان شود شب برخوان طعام زمزمه کرد. باو گفت: مگر تو نگفتی که فردا مسلمان خواهم شد این زمزمه زردشتی چیست؟ گفت نخواستم یك شب بی دین باشم نام عبدالله روزبه بود که بسیاری از آثار ایران را ترجمه ومنتشر نمود.

سال درصف جوانان داخل شده ودر آن هنگام هم وظایف سربازی راانجام میدادندو هم عملا فنون جنگ رامیآموختند وچون درزمان سلم وصلح نبردی درکار نبودوتنها بورزش وتمرین یاحمله و گریز فریبنده نبایدا کتفا کرد حتماً بایدبشکار رفت و با اجتماع بصید بپردازندو در آنجا باید فرماندهان وشخص شاه باشند و شکارگاه را بصورت میدان جنگ درآورده آموزشگاه فنون حرب میدانستند وحضور شاه برای تشویق وتشجیع ومراقبت هنرمندان بودآنجا هر یکی ازدلیران باثبات شجاعت و لیاقت میکوشیدندو بشاه وخشنودی او توجه کامل داشتند وخودشاه نیز حتماً بایددلیری و هنرنمائی کند و ازخستگی وخطر نپرهیزدو این کاردرنفوس جوانان تأثیر بسیار عمیق داشت ومواسات ومساوات در آن حال بحد کمال می‌رسید وبدان سبب حکومت پارسیان را حکومت «آزاد مردان» نامیدند.

شاه جوانان را دودسته می کرد، یك دسته را برای حراست درمحل ابقاء می‌نمود و دسته دیگر را همراه خود می برد. آن دسته که آسوده می ماندند بر آن دسته که تحمل رنج وخطر وپیاده رفتن ودویدن می کردند غبطه می بردند ولواینکه مطمئن بودند که دفعهٔ دیگر خواهندرفت ولی درهمان زمان برعدم اشتراك درشکار افسوس می‌خوردند و این هم یك نحوسیاست برای تحریك احساس شهامت بود.

اسلحه جوانان عبارت ازیك کمان وترکش. شمشیرغلاف دار یاتبر یا دو زوبین یکی برای افکندن ودیگری برای ضرب. سپرهم ازترکه بیدبافته. پیاده صبح زود بلکه سحر برخاسته بشکارگاه می‌رفتند ودر آن زمان انواع حیوانات بسیار بود. شکاراجتماعی هم نقشه وفکرواطلاع لازم داشت ودرآنجا بازپیران وفرماندهان نقشه وفکروتجربه خودرا بکارمی بردندو بجوانان می گفتند تنها دلیری سودی ندارد بلکه فکرهم موثراست وشجاعت غیرازتهوراست که شجاعت یك نحودلیری مقرون بفکرو تدبیر واحتیاط درکارزارمی باشد وتهورعبارت ازعدم مبالات بلکه جنون است وبرای

احتراز ازغلبه‌احتیاط وضعف نفس می گفتند: درجنگ هم تهورلازم‌است و آن جنون مقدس می‌باشد و تمام حالات دلیری بهتر از جبن و ترس و ضعف نفس می‌باشد. آنجا بود که اگر یك حیوان قوی یا درنده خطرناك پیدا می‌شد انسان باید در نبرد آن حیوان تهور بکار برد والا مغلوب می‌شود. در چنین هنگامی جوانان درصیدحیوان مسابقه‌می کردندوهریك از آنها هنرنمائی‌وقدرت‌را ابرازو باطرافیان خود خصوصاً فرماندهان‌وشاه رو می برد،وتشجیع وتشویق‌یا پاداش‌معنوی‌را انتظار داشت. رقابت درمبارزه وتفوق در شجاعت کاملاظاهرمی‌شد وجوانی که‌ابرازلیاقت می کرد انگشت‌نما می گردید واو با آن امتیاز مباهات‌می کردوازهمان‌دلیران‌یك صف‌مقدم‌شجاع انتخاب می کردندودرهمان‌شکار گاه بآنها می آموختند که فرار از کارزار ننگ‌وعاراست بدین‌سبب‌وقتی که‌پارسیان درجنگ‌لیدیه‌اول کارمغلوب‌شدند پشت‌بدشمن‌نکردند بلکه آهسته‌رو بدشمن‌داشته عقب‌می نشستند برخلاف سایرین. وازهمان‌جوانان‌ومردان‌آزموده توانستند یك‌ارتش پیروزتشکیل بدهند.

درشکار گاه حق‌حمل‌بیشتر ازیك‌وعده‌غذا نداشتند ودرحین کارزار وصیدشکار هرقدرمدت درازباشد بایدتحمل گرسنگی‌وخستگی‌را بکنند تارستگاروغالب‌شوند واگریك‌وعده‌غذا بعدازفراغت صرف‌شود بایدفقط بصیداعتمادوا کتفا کنند. این نحو عادت‌وتربیت برای‌این‌بود که درجنگ فقط‌مقدار کمی قوت‌همراه‌داشته وبفیروزی امیدوارباشند که‌قوت‌خودرا باغلبه بردشمن تحصیل کنند والااول‌وآخرمرگ‌خواهد بود چه‌با کشته‌شدن وچه‌با گرسنگی‌پس تحمل‌خستگی‌مداوم‌و گرسنگی‌ودوام‌وطول مدت شکار برای‌جوانان تمرین‌جنگی‌بودویکی از اوامر پیران احتراز از انتفاع فردی بشکاراست و بایدمابین‌عموم افراد تقسیم‌شودوهمین تربیت وعادت برای آنها ملکه‌شده بود که‌درمیدان‌جنگ‌ازغارت خودداری‌می کردند ونبردرا تاپایان ادامه داده یغما وهرچه‌غنیمت‌می‌شد بدستورفرماندهان بالتساوی قسمت می‌شد وبعدا: پیروزی کوروش‌همان‌تربیت‌بکارمی‌رفت وپس‌ازبهرهٔ متحدین اگرچیزی می‌ماند

بپارسیان یکسان می‌دادند.

جوانان شهرنشین پس از تربیت کودکی بورزش آزاد و تمرین فنون جنگی می‌پرداختند تا نیروی مادی و معنوی را حفظ کنند تمام جوانان برای تفوق و برتری واشتهار بجوانمردی ودلیری مسابقه دائم داشتند وهر که امتیازی بدست می‌آورد سرفراز ونام‌جو ومحترم می‌شد. طوایف هم بداشتن جوانان شجاع ودانا ومطیع مباهات می‌کردند بیشتر مقرب ومورد تمجید واقع می‌شدند و چون جوانان هر گروهی موجب افتخار و عزت قوم خود می‌شدند جوانان دیگر می‌کوشیدند که باعث سربلندی ومباهات قوم خود بشوند وازاین حیث مسابقات همیشه در کار بود و امتیازات احراز وجوائز اعطا می‌شد. نوع جوائز معلوم نشده و مورخین فقط اشاره کرده‌اند جوانانیکه در پیرامون کاخ زیست می‌کردند همیشه آماده کارزار بودند. پاسبانی می‌کردند. دزدان وراهزنان دور ونزدیك را پی می‌نمودند. بکشف اسرار می‌پرداختند ودرمیان آنها دسته‌هائی تربیت شده که فقط پیك یا جاسوس یا خبرگذار ودیده‌بان باشند. آنانیکه مجرد بودند درمحل خود اقامت می‌کردند و آنهائیکه دارای زن وفرزند بودند شب درخانه خود می‌غنودند زناشوئی هم تشویق وتاکید می‌شد ولی سپاهیان حق تعلل ازحضور نداشتند خصوصاً هنگام جنگ. آنها می‌توانستند زنان وفرزندان خودرا همراه ببرند وازاین حیث آزاد وخرسند بودند. یکی از امتیازات جوانان سرعت و چابکی و آمادگی برای تعقیب دشمن وادامه تعقیب بدون خستگی تا حصول پیروزی عده‌ئی هم بنوبت شبانه پاسداری می‌کردند وجابجا دیده‌بان و کمین ترتیب می‌دادند تادشمن نتواند شبیخون زده آنها را غافل گیر کند واین ترتیب حتی در حین امن واطمینان معمول بود و گاهی برای امتحان یك نحو هجوم کاذب بعمل می‌آمد وتمرین می‌کردند.

این وضع مدتی با آرامش وسکون دوام یافت ولی تمرین را ازدست ندادند تا

قیام کوروش که همان تربیت وعادت وورزش بکار آمد.

جوانان پس از تکمیل تمرین و امتحان بعداز ۰ـه سال بسن بیست وهفت داخل صف مردان می‌شدند که آنها مردم مجرب و پخته ودلیر و کاردان بودند وجنگهای مهم وحصول پیروزی بعهده همان طبقه بود.

مردان برای جنگهای بزرگ ومبارزهٔ تن بتن آماده می‌شدند. آنها از تیراندازی وافکندن زوبین عار داشتند و آن کاررا کودکانه می‌پنداشتند حتی نیزه را کمتر بکار می‌بردند یا حمل نمی کردند. سلاح آنها یك سپر بادست چپ گرفته ویك شمشیر یا ساطور یا تبرزین در دست راست وباین کار تمرین کرده بجنگ تن بتن ومردامردمی-پرداختند بیشتر امید کوروش بآنها بود که درجنگ فقط یك راه داشتند، پیشرفت بدون عقب نشینی ورویاروی بدون پشت وزدن وافکندن وپابر کشته یا مجروح نهادن وپیش رفتن بود. جوشن هم زیر یاروی لباس داشتند ولی معلوم نشد که نوع آن چه بوده زیرا زره آهنین با اینکه درممالك دیگر متداول بود در پارس نبود و با اینکه از فلز بسیار استفاده می کردند از آن زره نمی‌ساختند، و حتی سپر آنها ترکه بید بود واز تصریح مورخین بوجود جوشن احتمال قوی می‌رود که از پوست یا نمد یا امثال امثال آن بوده . این مردان مدت بیست، وپنج سال بعد ازخروج از صف جوانان تحت اختیار دولت آن زمان بودند بنابراین تاسن پنجاه ودوسال مکلف بخدمت بودند وبعداز آن اختیار بقاء تامدتی که می‌توانستند داشتند والاداخل صف پیران می‌شدند ودرعین حال مردان درکارهای زندگانی آزاد بودند ولی هرگز وظایف مردانگی وکارگزاری وسپاهی را ازدست نمی‌دادند . تا کسی مکتب کودکان و صف جوانان راندیده باشد مرد محسوب نمی‌شد باین معنی نمی‌توانست داخل صف مردان بشود

پیران هم ازسن پنجاه ودوسال از تمام خدمات آسوده وشهرنشین می‌شدند

ولی دسته‌هائی از آنها بمیل ورغبت تعلیم کودکان وسایر طبقات را برعهده‌می گیرند وبزرگان آنها بااینکه باید دروطن خود باشند همیشه درارتش دارای مقام‌ارجمند بودندوهرعده که‌مایل بودند باسپاه همراه باشند بانهایت‌احترام پذیرفته می‌شدند وبرخی‌هم خود فرمانده مجرب ودلیربودند ودرحال پیری کارهای دلیری را انجام می‌دادند . ازهمان پیران فرماندهان ومشاورین و داوران انتخاب می‌شدند وفقط داوران سالخورده می‌توانستند حکم اعدام کسی را صادر کنند . احترام پیران وریش سفیدان درنظرتمام طبقات منظورومرعی بود وشاه هم بانهایت‌تجلیل وقدرشناسی وتکریم باآنها معامله می کرد .

این‌نحوتربیت بااین تشکیلات ونظامات‌ساده درپارس معمول‌بود و کوروش در دوطبقه کودکان و نوجوانان تربیت پارسیان را بحداکمل نایل شد وعلاوه برآن پندهای بسیاری، بااطلاع براوضاع ورموز پادشاهی ماد و پارس هم خود بدست‌آورد وهم پدرومادر اونصایح وتعالیم را باو تلقین کردند خصوصاً پدر او کمبوجیه .

کوروش بزعم گزنفون بسن دوازده سالگی بماد رفت وبعدازمدتی برگشت ولی مورخین دیگرسن اورا درآن هنگام ده سال می‌دانند چنانکه گذشت درهر حال اوباز بپارس برگشت وبازباکودکان در همان دبستان که ذکر شد بتربیت پارسی تمتع کرد وداخل صف جوانان شد . هوش واستعداد ومزاج سالم وخرداو بامشاهداتی که دردربار کرده درحال رشد وورزش و کمال بود . او هر نقصی که دراخلاق وعادات وتکالیف وقیود بیهوده ماد دیده بود درپارس از آن احتراز کرد وبارهامعایب ومفاسدمادیهارا بخاطر آورده بین آنهاواخلاق‌وفضایل‌پارس‌مقایسه کرد وازهرعادت‌زشت‌وخوی بد پرهیز نمود وسادگی وصفاو آزادی‌پارسیان‌راستود وبآن اعتماد نمودوهمیشه‌درفکراین‌بود که اخلاق‌مادیهارا تهذیب کندو گفته‌می‌شد که‌او

جانشین جدخودخواهد بود پس در بار و مردم آن دیار راهم باید اصلاح کند. روابط او بادوستان عهد کودکی و با بزرگان مادی که آرزوی پادشاهی اورا داشتند که هارپاك درمقدمه آنها بود محفوظ بود و با اینکه پدر او کمبوجیه پادشاه و زنده بود اعتماد مادیها که اورا از نزدیك دیده بودند منحصر بشخص او بود و یگانه نجات دهنده ملك وملت کوروش بود که بعد نجات دهنده ملل و آباد کننده ممالك و ناشر عدالت وحافظ حقوق بشر گردید.

اینها حقایق تاریخ است که مایه عبرت می شود و در تمام ازمنه خصوصاً در این عصر که علم و تربیت بحد اعلی رسیده مقبول خاص وعام می باشد که می توان گفت آن تعالیم و آن فضایل یا صفات برای حیات بشر ضرورت دارد.

اخلاق و فضایل کوروش

در اینجا باید یك فصل جدا و مفصل نوشت زیرا شاهکار تاریخ شاهنشاهی ومنشاء عظمت ایران در این فصل می باشد هرچند صفات ومزایای شخصی که کتاب ما بنام او تدوین شده بالطبع ضمن شرح وقایع ومقدمات یا نتایج جنگ ظاهر میشود واخلاق کوروش بامدارك زنده که بمنزله شواهد وارد میشود برای خوانندگان نمایان بلکه باتجسم فضایل اومجسم و محسوس می گردد ولی از چند جهت لازم است قبل از نقل حوادث جنگ بذکر مکارم اخلاق کوروش بپردازیم زیرا خواننده بایدبداند که تاریخ چه‌مردبزرگی رامطالعه می کند وذهن اودرهریکی ازفصول تاریخ آماده تلقی حقایق باشدآنگاه خود می‌تواند هریکی ازصفات ومواهب‌مرد تاریخ را بآسانی بر کردار ورفتاراو تطبیق کند مثلا اگرعدالت کوروش بااسناد ثابت شود می‌توان دروقت خود همان عدالترا تصدیق وبروقایع تطبیق کند . از این گذشته آنچه را که اکنون نقل می کنیم ازحیث زمان مقدم برفتوح وجنگهای کوروش است زیرا گفته بزرگان قبل ازظهور کوروش یامقارن قیام اوبوده وبعضی پیشگوئی‌هم بوده که بعدازپیروزی وتسلط اومصداق یافته بود . اقوال دیگر هم نقل می‌شود ازحیث زمان درتمام مدت بیست وپنج قرن تفاوت ندارد باین معنی

ذکرمحامد ومحاسن وفضایل کوروش چه‌درقدیم وچه درعصر حاضر همیشه بوده وبعداز این‌خواهدبودوماعلاوه بر عقیده سلف قول‌وتحقیق واعتقاد مورخین‌ومحققین این‌روزگارراهم دراین مبحث‌واردمی کنیم وهرقدر در این موضوع بحث یا ادله وبراهین‌وارد کنیم نمیتوانیم حق آنرا ادا و فایده مطلوبه‌را استیفا نمائیم .

قبل ازهمه چیزچند نکته ازعقاید سلف مختصراً نقل‌می کنیم و اگر مجال تتبع واقتباس بیشتری می‌داشتیم ، حتماً بحقایق دیگری برخورده از تحقیقات دیگری برخوردار می شدیم . اینك از چند مورخ قدیم چند نکته نقل‌میشود. از این توضیح هم نمیتوان چشم پوشید که مورخین آن زمان که این سه مرد بزرگ درمقدمه آنان بوده « هرودت »« گزنفون » « دیودور سیسیلی » خود در صف دشمن که یونان‌باشد بودند و مجرد از کینه و انتقام و عداوت تمام ایرانیان نبودند زیرا کوروش‌فاتح لیدیه‌بود که بمنزله یك‌عضو یونانی‌محسوب می‌شد وبعد ازاوهم یونان بسبب‌حمله ایرانیان‌دگرگون گردید و با احساس دشمنی و بروز بدبینی‌نتوانستندحقایق را مکتوم‌بدارندخصوصاً« گزنفون» که‌باشرح‌حال کوروش در«سیروبیدی»(تربیت کوروش)انصاف‌داده وذکراونزد بزرگان معاصر همواره‌با ستایش‌جاری‌میشود چنانکه‌خواهدآمد«هرودت» گوید : کوروش‌پادشاهی‌بزرگوار بخشنده وباگذشت.وآسان گیربود . مانندخسروان دیگرچشم بمال ومنال‌نداشت دربذل و کرم و عدل افراط می کرد . بداد ستمکشان می‌رسید و دادخواه بود . آنچه سعادت وخیر خلق درآن بود هدف خودمی‌نمود» .

« گزنفون»می‌نویسید : کوروش پادشاهی هشیار و بخشنده و مهربان بود . بانبوغ‌پادشاهی‌دارای ملکات وفضائل‌حکماء بود . حکمت وعدل ورافت با سلطنت دراوجمع شده بود · اومی کوشید کشور خودرا باوج عظمت برساند . بخشش او

بر جبروت وجلال اورجحان داشت . خدمت نوع بشر را شعار خودقرار داده .
خوی نیك و دادگستری و حمایت مظلوم و احقاق حق ، فروتنی ، و نرم دلی
وخوشروئی وبردباری ازصفات خوب اوبود . تواضع او برای کبر وغرور جائی
نگذاشته بود » .

از این‌دوجمله که بمنزله دوشاهدعادل می باشد مسلم‌ومعلوم میشود که‌مردم
آن‌زمان برای کوروش قائل بصفات ممتازه دیگری‌بودند که‌اورا بالاتروبزرگتر
ازپادشاهان‌دیگر بلکه ازنوع خود می‌نمود زیرابادا‌شتن قدرت فاقدغروروباتسلط
واستیلاء دارای‌عفو وعدل ورافت‌بود و باتمام آن اخلاق متوجه سعادت و آسایش
خلق و آبادی مطلق بلاداعم ازایران‌وکشورهای دیگرشده بودوهیچ‌هدفی غیر از
اصلاح وعمران ورفاه ملل‌نداشت .

اینك‌اندك اندك‌عقاید دیگران‌ذکر می‌شود که کوروش را ازصف‌مردم‌عادی
کشیده بگروه پیغمبران می‌رساند ولی‌باز شاهدی ازمورخین معاصر آورده وبعد
باقوال‌دیگران می‌پردازیم :

مستر گرندی استادبزرگ دانشگاه «اکسفورد» که‌یگانه محقق‌تاریخ‌قدیم
وبهترین مرجع موثق شناخته شده وتاریخ‌مهم و گرانبهای او «جنگ‌بزرگ»پارس
یك اثرسودمندبلکه یك گنج کم ماننده‌می‌باشد درهمان کتاب می گوید :

«بدون‌شك وریب‌شخص کوروش نادربلکه بی‌نظیروغیرعادی بود . کوروش
درقلوب ملل‌عصرخود یك‌اثرعمیق گذاشته که همه‌را مبهوت‌می کند . «گزنفون»
شاگرد سقراط تاریخ حیات‌اورا پس‌ازصدوپنجاه سال تدوین کرده. درتمام‌روایات
فضائل وملکات کوروش رابحدا کمل نمایان ومبرهن نموده . اعم‌از اینکه‌ما باین
مباحث اهتمام بکنیم یا بگذاریم وبگذریم . ناگزیر باید اعتراف کرد که رشتهٔ
سیاست کشورداری مربوط بمکارم اخلاق وملکات‌فاضله وعدالت فطری شخص او

بود. اگر رفتار و کردار اورا با اعمال شرم آور پادشاهان سلف مانند پادشاه بابل و آشور مقایسه کنیم (هرچند که خوب با بد درخور قیاس نیست) می بینیم عظمت و تفوق و درخشندگی کوروش باسایر پادشاهان قابل مقایسه نیست و اوشخص دیگری بوده که بالاتر از همه قرار گرفته (ممکن است درترجمه اندك تغییر در تعبیر شده باشد) . رستگاری و پیروزی کوروش دارای ارج بسیار عظیم بود . اوقبل ازاحراز جهانگیری تقریباً دوازده سال پیش حاکم ولایت کوچکی بنام «انشان» بود .

(دراینجا مورخ پادشاهی اورا بیك حکومت و کشور انشان را بیك ولایت تعبیر کرده و نامی هم از پارس نیاورده -- دراهمال نام پارس معذوراست زیرا خود کوروش هم آنرا اهمال کرده ولی در تحقیر ایالت یا کشور شاید مقصودی جز تعظیم کوروش نداشته زیرا اهمت وعظمت اوراچنین وصف کرده که ازمقام حقیر بمقام عظیم رسیده و این برخلاف تصریح خود کوروش می باشد که پدران اوپادشاه بزرگ بودند همچنین سایرین ازداریوش گرفته الی اردشیر که عظمت پادشاهی اجداد کوروش را ذکر کرده اند) دنباله گفته مورخ« با اینکه اوچنین بود یکباره حکام نیرومند و بزرگ درقبال اوزانوزدند» .

« آنها کشور هائی (مقصود پادشاهان یا بقول او حکام بزرگ) بودند که روزی دم از امپراطوری جهان می زدند . سرزمین « ساراگون » پادشاه افسانه کشور «آکاد» (مقصود از افسانه مبالغه درعظمت غیرقابل تصور او که شبیه بافسانه باشد) همچنین امپراطوری بخت النصر (نبوخذنصر) در بابل. درقبال امپراطوری جدید (کوروش) سر تسلیم وخضوع فرود آوردند . کوروش نه تنها فاتح بزرگ بلکه حاکم عادل ومقتدر برای ممالك مفتوحه محسوب میشد»

ملل مغلوبه نه تنها شاهنشاهی (رژیم) تازه را پذیرفتند بلکه از آن بسیار خرسند شده بودند وروی موافق نشان دادند در مدت تسلط کوروش بر بابل که ده سال

تا پایان عمرا و کشید هیچ شورش و جنبشی در بابل رخ نداد و این دلیل خشنودی می باشد»

«درست است که ملل نا گزیر تسلیم یك فاتح مقتدر شده بودند ولی تسلیم و تمکین آنها در قبال یك مرد خودخواه وسنگدل نبود زیرا در حکومت کوروش قتل و غارت ورنج وتبعید وعذاب نبود واو منزه از آن اعمال بود»

کوروش قتل عام بلکه خاص هم نمی کرد، یغمارا هم اجازه نمی‌داد مردم را بتبعید ودوری ازوطن خود تهدید نمی کرد. کسی را گرفتار نمی نمود واسراء را آزادی می بخشید وحتی در کیفر بگناهکار تازیانه نمی‌زد. این تسلیم دلیل خرسندی و نتیجه امن و آسایش و آرامش درهمه جا بود که «گرگ بامیش زندگانی می کردند» (این تعبیر متداول که حتی صورت مثل را بخود گرفته ازیك دانشمند معاصر بهترین گواه عدالت واحسان کوروش می باشد و باهمین یك جمله حق او را در فلسفه تاریخ ادا کرده ولو اینکه مثل مبتذل باشد)

«آثار ستم پادشاهان آشور و بابل باپیروزی کوروش محوشده وملل تبعیدشده و ازمیهن خود آواره گشته بخانه و کشور خود باز گشته. خدایان ومعابد خودرا دوباره برپا نموده رسوم وعادات وادیان هیچ ملتی را تغییر نداد آزادی بمذاهب وروحانیون دادو کیش را از انصار واجبار در آورد و بجای بیم وهراس واضطراب ووحشت عمومی دادگستری ومساوات را مستقر نمود.»

این عقیده یك دانشمند محقق این عصر است که بدون کاست وفزود از مطالعات تاریخ استخراج شده ومی توان گفت یك حقیقت تاریخی بوده که درذهن «گرندی» بصورت عقیده رسوخ کرده واوهیچ تصرف یامبالغه بکار نبرده والامجال سخن بسیار فراخ است ومی توانست نتایج بهتری بدست آورده خوانندگان را بحقایق روشنتر آشنا کند وما از این حیث بسی خرسندیم که این محقق دانشمند باتبحر بتاریخ قدیم و بالاخص

تاریخ ایران چنین گواهی شایان افتخارداده است و کتاب او بسی ارجمند و از حیث فلسفه تاریخ ومقارنه ومقایسه دارای فواید بسیار می باشد.

اکنون که مثال یاشاهدی ازدومورخ قدیم ویك مورخ جدید آورده ایم بهتر این است که بجستجوی یك شاهد معاصر دیگر بپردازیم و او احمد ابوالکلام آزاد است[1].

کتابی کوچك ازحیث حجم و بزرگ ازحیث تحقیق و معنی بنام «ذوالقرنین» یا «کوروش کبیر» تألیف نموده که در آن کتاب استدلال کرده براینکه «ذوالقرنین» غیراز کوروش شخص دیگری نبوده است. بسیاری ازفضایل کوروش را نقل و او را درصف انبیاء قرارداده است باصرف نظر ازمباحث متنوعه آن کتاب فقط بعقیده او بعنوان شاهد دیگر می پردازیم ودرعین حال اعتراف می کنیم که آن کتاب ارجمند و مایه مباهات ایران است.

آزادادله وبراهینی ازآیات قرآن برفضایل کوروش آورده که درسورهٔ کهف دربارهٔ او چنین آمده :

«قلنـا یا ذاالقرنین اما ان تعذب واما ان تتخذ فیهم حسناً. قال امامن ظلم فسوف نعذبه ثم یردالی ربه فیعذبه عذاباً نکراً. وامامن امن وعمل صالحاً فله جزاء الحسنی» ترجمه آن :

۱ـ مولانا ابوالکلام آزاد معروف بام الهندیکی از بزرگترین دانشمندان قرن اخیر بود در سنه ۱۸۸۸ میلادی در مکه متولد شد و در جامع از هرعلوم عربی را آموخت و در هندوستان که وطن اصلی او بود مجاهداتی نمود و بحبس وتبعید دچار شد و چند کتاب در زندان هم نوشت . ومدتی وزیر فرهنك هندوستان بود و بایران هم آمده ومؤلف هم با او ملاقات کرده ودرباره «کوروش» برتحقیقات او آگاه ودراین موضوع بحث مفصل هم نموده است ولی تمام عقاید او تصدیق نمی شود.

باو گفتیم اکنون میتوانی آنان‌را عذاب‌دهی یا اینکه نیکی کنی . گفت کسی که ستم کند اوراعذاب‌دهیم سپس نزدخدا بر گشته بعذاب سخت دچار خواهدشد. و کسیکه ایمان آرد و نیکی کندپاداش خوبی خواهدداشت » . مقصوداشاره باستدلال از اواست اماعقیده اواین است که عیناً ازفارسی بدون‌اندك تصرف نقل می‌شود :

« روشنترین‌مطلبی که در نوشته‌های‌مورخین می‌یابیم مقام وشخصیت بی‌نظیر کوروش بود . همه‌اتفاق رای دارند که کوروش‌ازجنس دیگران نه . بل‌وجودی نادروبی نظیربود . چنانکه گوئی برای‌زمان‌آینده بوجود آمده بود‌آموزگار باوچیزی نیاموخته وحکیمی به‌تربیتش همت نگماشته وحتی درشهروآبادی‌نیز پرورش نیافته بود . آموزگارش طبیعت وحکمت ازلی‌مربی‌اوبود . دامان کوه وصحرا مکتب پرورش اوست از چوپانان دشت‌های شرقی استان پارس بود! اما شگفتی بازی روزگار را بنگرید که همین چوپان گمنام ! روزی چنان شخصیت خودرا بچشم جهانیان کشید که همه راخیره کرد وبزرگترین نمونه حکمروائی‌و بالاترین مثال حکمت وفضیلت شد » (مدح شبیه بذم) « اسکندر بزرگ ازچشمه پرورش ارسطو آب خورده شك‌نیست که فاتحی بزرگ محسوب می‌شد .اما ببینیم آیا گوشه‌ای از زوایای اخلاق وانسانیت را گشود ؟ کوروش ارسطوو معلم اولی نداشت . بجای مکاتب بشری مکتب طبیعت او را پرورش داد معذلك همچون اسکندرتنها بفتح کشورها اکتفا نکرد بل کشورانسانیت و فضیلت رانیز فتح کرد . »

« ازاین نظرعمرفتوحات اسکندر باعمرخود اوپایان پذیرفت اما پایه‌هائی که فتوحات کوروش در کشورها گذاشت دوقرن کامل برای‌فرزندانش حکومت را نگاهداشت ودست‌روزگار بانهدام آن توفیق نیافت . »

«هنوزنفس واپسین اسکندر ازدهان‌خارج نشده‌بود که کشورش بچند پاره

تقسیم گشت ، اما روزیکه کوروش چشم‌ازجهان بربست هنوز کشوراومستعدتوسعه وتقویت بود . فتوحات اوهنوز بمصر نرسیده بود که پسرش دره نیل‌را نیز گشود و یك باره یك امپراطوری بزرگ جهانی پدید آمد که دنیای‌قدیم نظیر آنرا نشان نمیدهد » « قسمت اعظم قاره آسیا واروپا ومصرزیرفرمان امپراطوری بود که پسر کوروش بتنهائی براورنگ‌آن تکیه زده بود . »

« فتوحات اسکندر همه جنبه‌مادی داشت اما کوروش روح کشورها را میگشود . امپراطوری اسکندر سر برداشت اما پایداری نتوانست . در صورتیکه امپراطوری کوروش‌سالها پا برجا واستوارماند . »

درعقیده آزاد چندنکته قابل بحث وانتقاد است : یکی‌این استکه کوروش تعلیم نیافته و«آموزگاری باوچیزی نیاموخته » .این‌عقیده که عبارت ازنفی‌تعلیم است درهیچ یك از کتب تاریخ دیده نشده باین معنی‌هیچ کس هیچ تصریح‌نکرده که کوروش تربیت وتعلیم ندیده بود بلکه عکس آن مسلم‌وموکد ومکررشده که کوروش بانواع تعلیمات وتمرینات وحتی نصایح خانواده تمتع کرده بودوتصریح حقیقی « گزنفون » باصرفنظرازتخیلات اووجود دبستان و بهره‌مندی کوروش را ثابت و« گرندی » که استاد تاریخ است اورا مورخ صادق ومحقق و حکیم و دانا دانسته است خود آزاد هم گزنفون را مورخ بزرگ و صادق دانسته : از این که می گذریم موضوع چوپانی کوروش نه‌اینکه مورد تردید است‌بلکه بالمره تکذیب می‌شود. البته‌می‌توان گفت که ممکن‌است بلکه‌مستحسن وسزاوار است که کوروش چوپانی هم کرده ولی‌اوتنها بیابان گرد و چوپان حقیقی نبوده است . ونیز گوید « وحتی درشهر وآبادی نیزپرورش نیافته » و این مخالف عموم مورخین قدیم و جدید است وهیچ یك قائل بآن نبوده و خود کوروش آباء خودرا پادشاه بزرگ

شهرانشان دانسته وداریوش هم صریحاً تایید کرده‌وتمدن انشان و پارس و بودن شهرها وقری وقصبات وآبادیهای مختلف راحتی چندین قرن قبل‌ازظهور کوروش بیان کرده‌اند .ازابوالکلام که کوروش را درصف انبیا قرارداده انتظاروصف بهتری می‌رفت ولی هرچه گفته کمترازسایرمحقیقن بوده است . بازبرای تکمیل اطلاع چند جمله ازدیگران نقل می کنیم :

ژنرال سرپرسی سایکس که نام اومکرر آمـده در مقدمهٔ مورخین منصف و دانا بشمارمی‌رود اوتنها کسی که از حیث انتقاد خللی بعظمت ایران نیاوده است در کتاب معروف خود «تاریخ ایران » چنین گوید :

« ظـاهرآن است کـه زیبائی مـردانه و شجاعت و قـهرمـانیت (۱) و فعالیت او در تمام مدت‌عمرش هویدابوده‌وهیچوقت عیاشی وتن‌پروری که بسیاری از بزرگان دنیا گرفتارآن بوده‌اند بمردانگی‌اوصدمه وارد نیاورده‌است. افکاری عالی داشت و این از کلمات‌اوست : «هیچکس لیاقت حکومت ندارد مگرآنکه‌از لحاظ خصائل روحی قادر تراززیردستان خودباشد». اداره کننده بودن‌او (مقصود مترجم مدیر بودن) محل تردید است چه‌درآن‌اوقات این صفت محل توجه‌نبوده لکن‌کاردانی وحزم ومدارا و مهربانی داشته وبدین واسطه قدرت و تسلط او مثل جهانگیران سلف ناگوار وشاق نبوده است . مروت و انسانیت را بحد کمال‌داشته است .حسن سلوك و رفتاراو نیز کامل‌و ازتکبرونخوت دور بوده ومردم را بخوبی پذیرفته وحال‌آنکه سلاطین سلف ار ملاقات مردم احتراز داشتند . . . . مختصراً نقل شد)

---

(۱) مترجم بغلط بودن این لفظ توجه نکرده وبهتراین بودکه قهرمانی را بکار می‌برد زیرا تصرف یا تعریف کلمات غیرعربی جائز نیست مانند « دوئیت »

این مورخ کلمه کوروش را عیناً نقل کرده ودرصحت آن‌شك وتردیدنیست از همین کلمه معلوم میشود که کوروش علاوه بر اینکه شاهنشاه یا بقول دیگران پیغمبر بوده حکیم هم بوده وارج وتأثیراین کلمه‌رادانشمندان‌وعلماء اجتماع‌خوب می‌دانند و بدین مناسبت باید گفت : « ویل‌دورانت » در تاریخ تمدن می گوید : «گزنفون» گاهی کوروش را باسقراطاشتباه میکند . باین‌معنی باندازهٔ درحق‌او و درفکر وخردو باطن پاك کوروش‌مبالغه‌می کند که اورا درصف حکماء یادررأس آنها قرار می‌دهد و یك‌وجودمقدسی ماندوجود سقراط می‌پندارد »!

(بایددانست خود« گزنفون» شاگردسقراط بود وعلاوه‌بر تاریخ در حکمت یدطولی داشت) .

بنا براین معلوم‌میشودهمان‌افکاریکه کوروش‌را بمقام ارجمند حکمارسانیده در کشورداری وسیاستمداری تاثیرمهم‌داشت بتفاوت اینکه‌حکما خوب‌فکرمیکردند و کوروش هم خوب فکر میکرد وهم‌خوب عمل می‌نمود واصلاح بشررااز‌روی یك خرد واندیشه بی‌مانندبرعهده گرفته بود.

امرسون (Emerson) گوید: «همه مردم ازتاجگذاری‌ایشان‌شادمیشدند روح شاهانه داشت وشاهانه‌بکار برمی‌خاست . دراداره امور بهمان گونه شایستگی داشت که در کشور گشائیهای حیرت انگیز خودچنین بود . با شکست خورد گان ببزرگواری رفتار می کرد ونسبت بدشمنان‌سابق خودمهربانی مینمود . پس مایه شگفتی‌نیست که یونانیان در بارهٔوی‌داستانهای بیشمار نوشته واورا بزرگترین‌پهلوان جهان پیش ازاسکندر دانسته باشند» .

چون نام«ویل‌دورانت» راآوردیم‌بایدعقیدهٔاورادرتاریخ تمدن‌نسبت‌بکوروش جستجو کنیم که‌از مطالعات‌خودچنین استنباط می کند:

« کوروش از کشور گشایانی‌بوده است که بیش ازهر کشور گشای دیگر او

را دوست میداشتند و پایه‌های سلطنت خودرا بر بخشندگی وخوی نیکو قرارداده بود دشمنان وی از نرمی و گذشت او آگاه بودندو بهمین جهت در جنگ با کوروش مانند کسی نبودند که با نیروی نومیدی می جنگد ومیدانند چاره نیست جز اینکه بکشدیا خود کشته شود .. یکی از ارکان سیاست و حکومت وی آن بود که برای ملل و اقوام مختلفی که اجزای امپراطوری ایران را تشکیل میدادند بآزادی عقیده دین وعبادت معتقد بودو این خودمی رساند که بر اصل اول حکومت کردن بر مردم آگاهی داشت و میدانست دین ازدولت نیرومندتر است بدین جهت است اوشهرها راغارت نمیکرد و معابد راویران نمی نمود . بلکه نسبت بتمام خدایان و پرستشگاهها و آرامگاهها با احترام می نگریست . چون اهالی بابل احترام اورا نسبت بمعبودین خوددیدند باو گرویدند و بگرمی اورا پذیرفتند . با کمال تقوی وورع بخدایان آنها قربانی تقدیم می کرد ، مانند ناپلئون همه ادیان راقبول داشت ومیان آنها فرقی نمیگذاشت و با مرحمتی بیش از ناپلیون بتکریم همه خدایان می پرداخت »[۱]

محقق مزبور درجای دیگر باز کوروش را با ناپلیون مقایسه کرده و بعد اورا مشابه اسکندر دانسته که از نقل آن خودداری نمودیم زیرا تشابهی در کار نیست.

« گوبی نو» گوید : «او(کوروش) هیچگاه نظیر خودرا در این عالم نداشته. این یك مسیح بودو مردی که در بارهٔ اوقضا وقدر بکاررفته باید برتر و بهتر ازدیگران باشد » .

ژنرال سرپرسی سایکس این عقیده را حمل بر غلو واغراق نموده وخودیك کلمه

۱ـ در مقایسه ناپلیون با کوروش چندان وجه تشابه نمی بینیم مگر اینکه بطوریکه معروف شده ناپلیون درمصر اسلام راقبول کرده عمامه هم برسر نهاد والبته تظاهر بوده ولی کوروش منزه از تظاهر بود زیرادر همان زمان خدای یهودراخدای حقیقی می دانست و خدایان بابل را فقط معبود خودآن قوم شناخته بود که در آینده خواهد آمد

بدنبال آن آورده که نقل آن خالی از فایده نیست که‌میگوید : مسطورات کتاب‌مقدس ومورخین یونانی‌و حود ایرانیها همه‌موافقت دارند که کوروش استحقاق لقب کبیر داشته است. اهل کشور او- وی‌را دوست‌میداشتند وپدر میخواندند و ما می‌توانیم مباهات کنیم باینکه اولین‌شخص‌بزرگ آریانی که احوال‌او در تاریخ بخوبی‌معلوم میباشد دارای‌صفات عالیه و برجسته‌بوده است »ژنرال مزبور که‌خود آریائی بود بنژاد کوروش مباهات می کند.

چون اغلب مورخین قدیم باستثناء سه‌شخص نام‌برده‌اول‌ازیکدیگر گرفته‌و اقوال وعقاید آنها تشابه‌دارد ومیان آنها یك گفتار تازه یا نیك‌نیافته‌ایم ازنقل قول آنها که بمنزله‌مکررات است‌صرف‌نظر میکنیم مثلا«دیودورسیسلی» گوید : کوروش از حیث کفایت وحزم‌و سایرخصال نیکو سر آمد معاصرین بود». این گفته نسبت باقوال سایرمورخین ارج ندارد وبدنباله آن گوید : «پارسیان‌اورا پدرمیخواندند» ومعلوم است‌سرپرسی سایکس که‌هنوز گفتاراو بدیدهٔ‌خواننده‌نزدیك است این‌عقیده را ازقول‌او اقتباس کرده‌است که‌اورا پدر ایرانیان دانسته.

چون بازبگفتار قدماء پرداخته‌ایم‌نامی از پیشوای فلاسفه یونان‌هم میبریم که افلاطون باشد. اومورخ نبودولی‌عظمت کوروش در فکر اوتأثیر مهم داشته که نام اورا بالذت برده‌چنین گوید:« کوروش سرداری بزرگ‌و دوست ارجمندی‌برای کشورخود بود. درعهد اوایرانیان فرمانروای ملل بسیاری شدند. اوبهمه مردم زیردست آزادی داد وحقوق انسانیت رابخشید. همه‌دلها باونزدیك‌شد. سپاهیان او درراه پیروزی وی‌جانفشانی‌و تحمل هرخطری را میکردند. اگرمیان اتباع او کسی پیدا میشد که دارای فکروراِی مهیب‌باشد. شاه براوراشك نبرده باو آزادی داده که‌عقیده خودرا ابراز کند وچنانچه‌صواب‌باشد بدان عمل می کرد. هر کس می‌توانست فکرو خردخودرا بکار برده لیاقت را ابراز کند. کشور پهناور او و

جانشینان او در پرتو این آزادی‌وهمآهنگی وخردمندی که بهره آن عاید همه‌میشد روزبروز از نعمت سعادت‌ورفاه‌وحریت بیشتر بهره‌مند و برخوردار میشدند» این‌جمله کوتاه‌راازه«آشیل»شاعرشهیر یونان نقل‌میکنیم که‌برخلاف تمام‌شعراء بخیالات‌شعریه و مبالغات نپرداخته‌یك‌کلمه ساده‌بزبان‌آورده که‌می گوید : کوروش انسانی‌عاقبت بخیر بود.خدایان(البته بقاعده یونانیان)اورا دوست میداشتند ، زیرا عقلی سرشار داشت .او پادشاه دادگستری بود که برای اتباع خود نیکبختی و سعادت و رفاه آورد .»

اکنون که‌نام شاعر یونانی بمیان آمده باید گفت . شعراء بسیاری‌در اغلب ممالك‌و ازمنه‌مختلفه‌بیك‌مناسبتی نام کوروش‌را آورده‌اند . همچنین‌نویسندگانی مانند«شاتوبریان» «ویکتورهوگو» که بطورمثال نام آنها ذکر واز نقل‌عین‌نوشته‌ها خودداری میشود .

اینك‌بنقل‌عقاید مختلفه از کتب‌مقدسه میپردازیم .

کوروش در کتاب آسمانی

بهترین نوشته از تورات کتاب مقدس نقل می‌شود . هرچند که دراین موضوع باید بعدازفتح بابل بحث شود ولی چون بنقل فضایل کوروش از کتب مختلفه پرداخته بعضی عقایدواقوال را بیان نمودیم ناگزیریم برای تکمیل موضوع برخی ازنوشته‌های تورات را شرح دهیم و بقیه بعدازفتح بابل وذکر تاریخ یهود درصورت لزوم نقل خواهد شد .

دراینجا اول پیشگوئی دانیال را که برظهور کوروش تطبیق شده واردمی کنیم هرچند که این قبیل آثار که غیرصریح است محتاج بتفسیر وتاویل می باشدومجرد نقل قول برای خوانندگان کافی نیست باوجوداین نمی‌توان از اغلب آنها چشم پوشید . پیش ازاین اشاره شده بود که «آزاد» در کتاب خودسعی کرده که کوروش را دوالقرنین بداند بعقیده مفسرین (که یکی ازآنها ابن جریرطبری باشد) پیغمبر یافرشته یاانسان مقدس بود ودراین مبحث مهم ادله بسیارآورده است . مااکنون ازفضایل این پیغمبریاانسان مقدس چنداشاره از «سفر دانیال» [1] نقل می کنیم و بعدبکتاب «اشعیا» نبی که تصریح کرده می‌پردازیم :

---

(۱) سفر بکسر سین بمعنی کتاب است .

از « عهد عتیق » فصلی ازدانیال آمده [1] که آنرا « سفردانیال » می نامند . دانیال پیغمبر یهود پیش بینی های عجیب کرده و نزد پادشاهان بابل مقرب شده بود. اوچنین گوید :

درسال سیم (سوم) ازپادشاهی « بیلیش فو » [2] درشهر« سوس » هیرا ازنواحی عیلام بودم. درعالم رؤیا گوسفندی (قوچ) دیدم در کناررود ایستاده دوشاخ بلندداشت که بادوشاخ شرق وغرب وجنوب راشخم می کرد . (اوذوالقرنین ــ کوروش بود). بعددانیال گوید . فرشته نازل شد (باید جبرئیل باشد) وخواب راچنین تعبیر کرد که آن قوچ ذوالقرنین است. او نماینده اتحاددو کشور ماد وپارس می باشد: یك پادشاه قوی براین دو کشور سلطنت میکندوهیچ دولتی قادر بر مقاومت او نخواهد بود . (۸ــ۱۵)

دانیال بیهوده مژده داد که پادشاه دو کشور مادوپارس بابل را فتح واسراء یهودرا آزادخواهد کرد .

چندسال پس ازپیش گوئی دانیال آن پادشاه که یونانیان او را « سائرس » ویهود « خورس » می نامندظهور کرد وبابل را گشودویهودرا آزادنمود. نام کوروش در کتب مقدسه یهود بسیار آمده .

در کتاب عزراشرح مفصلی آمده که پس ازفتح بابل پیشگوئی دانیال را بشخص کوروش گفتند واوخرسندشد وبآزادی حمایت یهود کوشید . (معلوم است «خورس» در کتب یهود کوروش می باشد).

بازدر کتاب «عزرا» چنین آمده ونام کوروش بالصراحه ذکرشده :

« خدای نجات دهنده می فرماید : اورشلیم از نوبنا خواهد شد و شهرهای

---

(۱) قبراو نزدیك شوشتراست . هنگامیکه اعراب بآنجا رسیدند ومقبره اورادیدند بعمر نوشتند واو دستورداد که آنرا احترام وتقدیس کنند .

(۲) درآن عهدتاریخ مبنی بر سنوات پادشاهی بود .

یهود آباد خواهد گردید. من خانه‌های ویران آنرا برای باردوم از نو بنا خواهم کرد..
درباره خورس (کوروش) می گویم او برآورنده خشنودی من است . خداوند در شأن مسیح خود «خورس» می‌فرماید : من دست اورا گرفتم تامللرا درحیطه اقتدار اودرآوردم واز چنگ پادشاهان خونخوار نجات دادم ... من همه جا باتو ودر راه راست رهنمای تو خواهم بود . من خدای بزرگم . خدای یهود که ترا باسم برای نجات بندگان برگزیده‌ام ...[1] (۴۴–۳۴) (۴۵–۱)

بازهم درهمان کتاب چنین آمده :

« هان ! نگاه کنید ، من « عقاب شرق » رافرا خواندم • من این مرد را که ازسرزمین دورمی آید، وخشنودی مرا فراهم می کند فراخوانده‌ام » •

(۴۶–۱۱)

درچندین جا کوروش را بعقاب تشبیه کرده ونام عقاب شرق را آورده‌است .
باید دانست که علم کوروش درآن زمان عقاب بود . مورخین صنعت آن علم راچنین

---

(۱) در اینجا وصف کوروش بصفت مسیح برای تقدیس و تعظیم او می‌باشد زیرا مسیح موعود درنظر یهود وملل دیگر حتی مسلمین برای نشرعدالت واصلاح حال بشرظهور خواهد کرد واین عقیده ازهمان روزگار درهمه‌جا منتشرشده بود وشیعیان معتقد هستند که مسیح که عیسی باشد دررکاب حضرت قائم منتظر خواهد بود ازدانشمندی درعهدقدیم پرسیدند که درباره مسیح وظهوراو چه عقیده داری ؟ گفت : کدام مسیح ودرچه زمان ؟ گفتند : فلان مسیح ودرفلان زمان (مقصود عیسی بن مریم) گفت : درآن زمان چهل شخص ظهور کرده وادعا نمودند که مسیح موعود هستند ! بنابراین وعدهٔ ظهورمسیح وبسط عدالت در آن عصر که ماازقول یهودنقل می کنیم صریحاً بنام ونشان کوروش درآمده دربارهٔ مصلح موعود چنین آمده : « یملئها قسطاً وعدلا بعدما ملئت ظلما وجوراً » یعنی جهانرا پراز عدل وداد می کند بعدازاینکه پرازستم شده بود .

نگاشته‌اند : عقابی را که بالها را گشوده و آماده حمله و پرواز باشد . بعقیده ما هرجا که نام کوروش صریحاً آمده نزول آیات بعدازفتح‌او بنام‌او انجام گرفت والاغیب و پیش گوئی در نظرما یکی ازمحالات‌است. فقط در گفته‌های مجمل‌ومبهم واشارات و کنایات دانیال می‌توان پیش گوئی اورا بر شخص کوروش تطبیق نمود که‌چون ظهور کرد و بعضی‌صفات وتشبیهات براوصدق یافت گفته یا وعدهٔ دانیال‌در عالم‌خیال تصدیق‌شد. ازاین‌پیش گوئی یا وعده وامید وتهدید یك نکته بدست می‌آید و آن‌عبارت ازنام‌دو کشور مادوپارس وایجاد دوقوم‌مادی وپارسی می‌باشد که درراس آنها یك‌پادشاه قوی‌خواهد. بود ومعلوم‌می‌شود در آن‌زمان بعظمت ایران و آیندهٔروشن آن توجه‌کامل داشتند زیرا دولت آشور منقرض‌شده وروبضعف‌نهاده بود وسلطنت بابل‌هم زبون‌شده ویك‌دولت تازه بااتحاد مادوپارس پدیدآمـده‌بود کـه احتمال‌تسلط وتفوق وی‌می‌رفت وبعد کوروش ظهور کرد وآرزوی دانیال یا ملت یهودرا ازصورت محال بشکل وقوع درآورد و کوروش مقدس وعادل آنهارا نجات داد .

دراینجا مختصری‌از«تاریخ تمدن»تألیف «ویل‌دورانت»[1] نقل می‌شود در آن هنگام «بودا» درهندوستان بخاموش کردن آتش‌شهوت ونخوت‌می کوشید و (کنفوشیوس» درچین بذرحکمت‌را می کاشت «اشعیای» دوم بایك‌نثر دلنشین وبلیغ اصول یکتاپرستی‌را بآوارگان یهودتلقین‌می‌نمود.»

قبل‌ازنقل‌بقیه این‌جمله‌راتذکرمی‌دهیم که‌پیش ازاین‌هم بدان اشاره‌نمودیم وآن عبارت ازظهور چهارمصلح بزرگ دریك‌قرن ویك‌زمان متناوب‌بود که‌سه‌مرد بزرگوار همان مصلحین هندوچین ویهودباشند وچهارمین مصلح پادشاه‌دادگستر کوروش‌بود واین‌عقیده‌راخوداشعیا تایید کرده که بذکر آن‌خواهیم‌پرداخت)اینك

۱ـ بنام «قصة‌الحضاره» بعربی ترجمه شده که‌چندین‌بار بدان اشاره شد.

بقیه نوشته‌مورخ مذکور[1]:

«این نبی بزرگ (مقصود اشعیا) باسخنی که بعد درانجیل بعنوان گفته‌مسیح نقل‌شده پیام خودرا بمردم‌تبلیغ می کرد... روح خداوند یهود درمن است. زیرا خداوندمرا مسلح‌ونیرومند کرده وفرستاده که بمساکین مژده دهم‌و دلشکستگان را امیدوار وزخم آنهارا التیام و گرفتاران را آزادی دهم». اشعیا این تعبیررا بکوروش بسته واورا مسیح موعود دانسته‌وبعدبهمین‌عنوان ونشان کوروش‌را مسیح دانسته‌وهمان اعمال‌را که عبارت ازمژده مساکین و امیدآوارگان و آزادی اسراء باشد باونسبت‌داده ومفسرین‌یهود هم درعصر کوروش‌همان آیات‌را درصفت‌و ستایش او دانسته‌اندوبعدازاین‌صراحت‌بیشتری بکاررفته وبدون‌اشاره و کنایه نام کوروش بزرگ در «سفراشعیا» آمده که‌بنقل آن‌می‌پردازیم[2]

باز ازهمان کتاب (قصة‌الحضاره) نقل می‌شود:

اشعیای‌دوم‌پیشگوئی می کند که‌وسیله این آزادی‌قوم‌یهود منحصر بسرزمین ایران‌است (یعنی ایران موجب آزادی آنان گردیده) صریحاً می گوید: کوروش شکست‌ناپذیراست. بربابل غالب وپیروزخواهدشدوقوم‌یهودرا از گرفتاری‌وبندگی آزادورها خواهد کرد». بعد گوید: «گرگ وبره باهم خواهند چرید و شیرمثل گاو...».

در اینجا کلمه مورخ معاصر که چندی پیش در فضایل کوروش گذشت و او «گرندی» باشد بخاطرمی آید که گفته‌بود: «گرگ ومیش» باهم زیست‌می کنند و

۱ـ نقل از تورات وتورات در لغت عبری بمعنی راهنمائی یا بعربی «هدی»وهدایت می‌باشد. باحذف چندجمله غیرضروری ترجمه‌شده.

۲ـ عیسویان این‌جمله‌را درانجیل نقل کرده وصفت‌مسیح‌دانسته‌اند(مولف‌تاریخ‌تمدن هم بدین تصریح نموده)

شاید ازهمین جمله اخذ شده. در هرحال این شهادت یك نبی بزرك ومصلح عظیم که بقول دانشمندان عالم فاسد آن زمان تشنه ظهوراو بود درباره مصلح حقیقی ایران آمده چه بهتر که یك پیغمبر درباره یك پادشاه دادگستر چنین شهادت یا مژده دهد از این است که ملت یهود بیشتر ازخود ایرانیان پادشاه بزرك را تقدیس کرده وبنام اوجشن وعید گرفته وحق اورا درعالم آزادی ودادخواهی وانسانیت ادا می کنند و او نخستین کسی بود که حقوق بشررا دربیست وپنج قرن پیش اعلان و بدان عمل نمود وجانشینان اوهم پیروی واقتدا نمودند.

چون عقیده «ویل دورانت» را که درعین تفسیر آیات تورات بطور امتزاج و اختلاط یا بنحو تعبیر وتوضیح نقل نمودیم ازاین قبیل تعبیر مختلط بااصل موضوع هم ازقول «امام الهند آزاد» نقل می کنیم که می گوید:

«مسلم است یهود دراین مورد بکسی که بت پرست باشد معتقد نمی شدند و ناچار بایستی کوروش یکتاپرست ومؤمن بخداوند باشد که مورد اعتقاد یهود واقع شود[1]»

پوشیده نمانده که بعلت غرورملی بی اندازه یهوداصولا دربرابر بیگانگان و اقوام غیریهود بیش از اندازه تعصب بخرج می دهند وهیچ چیز برای آنها گرانتراز این نیست که بیگانه را بزرگوار و شریف بدانند. چنانکه همین تعصب آنها

۱ـ شادروان پیرنیا هم این عقیده را درکتاب «ایران باستان» تایید کرده و بلوح یا استوانه مکشوف کوروش استناد کرده که کوروش گوید: خدای یهود. خدای حقیقی که خدای ما می باشد (بر خلاف خدایان بابل که آنها را خدای خود ندانسته بود) این موضوع ممکن است در مبحث ادیان وارد شود که چنانچه مقتضی باشد مطرح خواهد شد. بهر حال شکی نیست که کوروش یکتا پرست بوده است.

رادراوایل ظهوراسلام از گرویدن بحضرت پیغمبر(ص) بازداشت بحدیکه طبق آیه قرآن یهود همیشه بیکدیگر می گفتند : «ولاتؤمنوا الا لمن اتبع دینکم » (۳ـ ۷) یعنی جز بکسی که ازدین شما پیروی کند ایمان نداشته باشید . باهمه این تعصبات این قوم در برابر فضائل کوروش که ازهرحیث در برابر آنها بیگانه وغیر بود سپر انداختند و نه تنها ببزرگواری اواعتراف کردند بلکه از زبان پیغمبران خود اورا مسیح موعود شناختند ولقب دادند » . (بنابراین کوروش شایسته همه گونه تقدیس بود این مطلب مارا بر آن می دارد که قبول کنیم دردین کوروش جوانب وقسمتهائی بوده است که یهود باهمه تعصب ضد بیگانگان حاضر باین اعتراف شدند» .

« مسلم است که انسان نیکوکاران راهمیشه می ستاید ومحترم می داردوالبته جای تعجب نیست که یهوددر برابر کسیکه آنانرا از اسارت و بدبختی نجات داده است سر تعظیم فرود آورند واختلاف دینی اورا هم مهم نشمارند ولی مسئله ای که از آنان مستبعداست این نکته است که اورا فرستاده خدای خویش دانند وازاولیاء و اصفیاء شمارند» . (بنابراین اودرخور آن صفات قدسیه بود .)

دراینجا یك داستان لذت بخش وعبرت آور از پیشگوئیهای دانیال در کتب مقدسه یهودواردشده که چون باموضوع ماچندان تناسب ندارد ودراین موضوع فضایل کوروش وشهادت بزرگان نقل می شود ازنقل آن خودداری میکنیم .

فقط این جمله برای تکمیل تاریخ ذکرمیشود . در آن زمان خرافات واوهام وسحروجادو در بابل برهمه چیزغلبه کرده بودوتمام مشکلات را با خرافات حل میکردند وسیاست هم بسته بدیانت ودین عبارت ازجادووطلسم وپیشگوئی بود بپادشاه وقت « بلتشصر » خبر دادند که غیب گوئی بنام دانیال از قوم یهود پیدا شده . اورا احضار کرد . لباس ارغوانی و زیور داد و سرنوشت خود را از او پرسید . دانیال هدایا را نپذیرفت و گفت : این نوشته آینده ترا روشن می کند که مجمل آن این است (منامنا ـ ثقیل و فرسین) و بعد او چنین تفسیر کرد :

«منا ـ خدا پادشاهی ترا بپایان می رساند . ثقیل ـ سلطنت ترا سنجیده ناقص در آمده فرس (پرس) سلطنت تو بمادیها و پارسی ها می رسد . شاه پریشان شد و در همان شب کوروش پادشاه کلدانیان را کشت وشهر اورا گشود . (بنا براین وقایع کوروش در آن زمان بوده و دانیال پیشگوئی خودرا از روی اطلاع و آگاهی بر وقایع بنا نموده واتحاد ماد و پارس با پادشاهی کوروش واقع شده بود !)

ازاین شهادت گنگ که می گذریم بیك گواهی صریح و فصیح که عبارت از گفته دلنشین بلکه آیات بینات کتاب مبین از قول نبی بزرگ و مصلح عظیم که «اشعیا» باشد نقل می کنیم (بعضی هم گذشت) .

«ای جزایر خاموش باشید و سخنان مرا بشنوید .

چه کسی (خدا) ازمشرق کسی را برانگیخت (کوروش) که همه اورا مرد خدا دانند وخوانند . او کجاست ؟

چرا گامی بر نمی دارد ؟ خداملل را باطاعت اودر آورد . پادشاهان را بر پای اوافکند. خداوند شمشیرها را برابر او(کوروش) خاك و خاشاك و کمانها را کاه نمود . (اسلحه پادشاهان) .

کجاست او (کوروش) تا آنها را دنبال کند وراهها را بپیماید ؟ آنجا برود که کسی نرفته است . چه کسی باعث این کارها شده ؟ کدام شخص این کار ها را انجام داده ؟

من از آغاز تا انجام نگاه کردم . جزایر خاموش دیدند و در وحشت شدند . کسی را که من از شمال بر انگیختم آمد . او از هنگام طلوع آفتاب نام مرا می ستاید .

اوپادشاهان را لگد کوب ومنکوب می نماید . بهمان نحویکه خاك را برای ساختن آجر یا کوزه پامال ولگد کوب کنند اوپادشاهان را گوشمالی میدهد .

این است بنده من که دست اورا گرفته‌ام . او بر گزیده من . روح من نسبت باو عنایت دارد . من روان خودرا باو دادم و اوراستی را برای مردم آورد .

اوداد ستمکشانرا براستی می‌ستاند . او خسته نمی‌شود و نمی رود تا آنکه عدالترا روی زمین بسط و برقرار کند . (کتاب اشعیا – باب ٤١) .

باز اشعیا بالصراحه نام کوروش‌را می‌برد : خداوند بمسیح خویش کوروش می گوید :

(از قول خدا – اشعیا گوید) من دست راست اورا گرفتم تا بانیروی (حضور) ملل رامغلوب کنم کمر پادشاهان‌را بگشایم. درهارا بروی وی باز کنم. دروازه‌ها که گشوده شد بروی‌او بسته نخواهدشد خدا بکوروش می گوید: من پیش تو خواهم خرامید. راههای ناهموارا پست وهموار خواهم کرد . درهای برنجین‌را شکسته . پشت بندهای آهنین را خواهم برید . گنجهای تاریك وخزائن نهان را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من «یهوه» خدای اسرائیل می‌باشم ترا بنام ونشان (کوروش – خورس) خوانده ام .

هنگامیکه مرا نمیشناختی نام ترا برده باسم ولقب خواندم . من «یهوه» هستم و دیگری نیست جز من خدای دیگری نیست . من کمر ترا بستم تا اهل مشرق و مغرب بدانند که جز من خداوندی نیست(کتاب اشعیا باب ٤٥)سایرین مانند «ارمیا» و « ناهوم » نظیر همان بیانات یا آیات آورده که نقل آنها تکرار مکررات است .

باز ما در آینده و بعداز فتح بابل بدست کوروش هرچه در تورات آمده ومتضمن نام کوروش باشد نقل خواهیم کرد ودراین فصل آنچه بافضایل شاهنشاه بزرگ ایران تناسب داشته مجملا بامدارك و اسناد بعنوان شاهد ذکر شده وباتتبعات دیگر عقاید دیگری هم بدست می آید که درفرصت دیگر درآنها بحث خواهدشد :

کسانیکه میخواهند برتاریخ پر افتخار سلف آگاه شده بـآثار عبرت آور

نیاگان توجه نمایند و بدانند اسرار عظمت ایران در نهاد بزرگان که کوروش کبیر سرآمد آنان بوده نهان شده وچون آشکار گشت قسمت آباد جهان را با اشعه تابناك خود روشن نمود و برهمه چیز چیره شد و ستم پادشاهان خودخواه و کشور گشایان خونخوار را محو و نابود نمود. آن فضایل و مناقب و مکارم اخلاق که در فطرت نیك کوروش بزرگترین میراث ایران شد و بعداز او بادوام آنها سلطنت وسیادت ایرانیان را برملل مغلوبه و ممالك مفتوحه سالهای دراز بدون تزلزل برقرار نمود عبارت از سرمایه اجدادما بوده که با نقل عقاید و اقوال مختلفه محققین و بزرگان بصورت مثال و عنوان نمایان شده و بسی قابل مباهات است که مؤسس شاهنشاهی ایران را تمام طبقات ستوده اند که درمقدمه آنها پیغمبر بزرگ مانند اشعیا و حکیم بزرگ مانند افلاطون ومورخ بزرگ چه درعهد قدیم وچه درعصر جدید وشاعر و نویسنده بزرگ وبالاخره اغلب محققین و مطلعین بوده و بزرگترین فضیلت عالم را که عبارت ازانسانیت وعدالت و صدق وشرف وعفت وامانت است بکوروش منتسب و دوست ودشمن بر بزرگواری او اجماع کرده اند. این مایه افتخار امروز دراغلب دیار وردزبان است که هردانش-آموز مبتدی کم وبیش برعدالت کوروش آگاه میباشد وبسیاری ازمردم عادی تظاهر باطلاع برآن میکنند یا فصلی ازتاریخ کوروش میخوانند و از روی آن گنجهای معنوی را برای خود ذخیره میکنند ما ازآنها غافل هستیم که چگونه با همان فضایل که راستی و دادگستری دررأس آنهاست پدران ما توانستند برملل وممالك فایق وغالب شوند بحدیکه کوروش با داشتن همان گنجها از خزائن سیم و زر و گوهر چشم میپوشید وخودرا ازعالم مادی وطمع باموال منهوبه بی نیاز میکرد زیرا او دارای سرمایه فضیلت وشرف وعفت بود وچون این گنجها ویران وتباه شود ملل نابود میشوند و هرملتی که اخلاق را ازدست داد حیات را ازدست میدهد وفلسفه وفایده تاریخ و بالاخص تاریخ کوروش این است که ایرانیان عبرت گرفته روح نیاگان را درپیکر

افسرده خود زنده بدارند وزندگانی شریف که درخور ملل زنده است برای خود اختیار کنند .

در این فصل رعایت اختصار را نموده بسیاری از عقاید را مجملا وبطور استطراد نقل کردیم . چون بدینجا رسیدیم که خود فرع زائد براصل را بکار بردیم دریغ براین آمد که بعضی ازاقوال را عیناً ذکر نکنیم ولو موجب تطویل باشد زیرا گفته بزرگان برتوضیح وشرح یا تعبیروتفسیرما مقدم است وهرچه از آنها بتفصیل هم نوشته شود باز کم است زیرا هرچه ما درباره بزرگواری کوروش درمعرض افکار میگذاریم نمونه ازستایش آنها میباشد. یکی ازعقایدی که باشتاب گذشته گفته «گوبینو» که بعقیده سرپرسی سایکس مقرون بمبالغه بود اکنون بدنبال آن بیشتر بنقل اقوال او میپردازیم تا سندی برای دفاع او درقبال معترض ومنتقد باشد و همه بدانند اغراقی درکار نبوده بلکه اعتقاد و ایمان وجنبش وجدان است .

«کنت دو گوبینو» دانشمند بزرگوار که کتاب «تاریخ ایران» را تدوین و سرپرسی سایکس هم ازاو نقل کرده چنین گوید :

شکی نیست اثری که از کوروش درعالم مانده بهترین وسودمندترین گنجی میباشد که ازیك انسان باقی وجاویدان مانده ودرافکار و ارواح چندین ملیون انسان در ادوار مختلفه کارگر بوده وخواهد بود. ازعهد کوروش تاامروز روزگار بتکرار آمده و گذشته و ملل ودول یکی بعدازدیگری متناوباً موجود و معدوم شده و از بعضی هم اثری نمانده ولی میراثی که از کوروش مانده و تمام ملل باید از آن بهره‌مند شوند ونسلا بعد نسل وارث وحائز آن باشند هنوز درست وپایدار مانده ونام کوروش پیشاپیش بهترین یادگارهای گرانبها خطور میکند. هرجا که تمدن غرب و شرق استوار شود نام این پادشاه بزرگ آسیائی از دهان بگوش و از گوش به‌مغز می‌رسد » .

بازهم گوید :

«من تصدیق میکنم که اسکندر وسزار و شارلمان بزرگ ونامدار بودند ولی هر کس تاریخ جهان را مطالعه کند و بتأثیری، که بزرگان درتحول وتبدل یا ترقی و تکامل ازخود گذاشته‌اند دقت کند خوب میداند که کوروش برتمام آنها تفوق و برتری داشته ومزایای نبوغ او درخور تردید یا انکار نمی باشد».

« کوروش از بین قائدین وپیشوایان ملل برهمه مقدم است وتا کنون کسی در جهان پدید نیامده که بااو برابری کند»

« تاریخ عالم حق باوداده که بزرگوار باشد وخود عالم او را بدرجه بلند و مقام ارجمند قرارداده . کتب مقدسه ما اورا مسیح خوانده و الحق این لقب سزاوار اوست. او یك مسیح حقیقی بود. رادمری بود که نبوغ او از همه گذشتگان برتر و بزرگترش نمود. »

و باز همان مورخ منصف ومحقق بزرگ چنین گوید:

«تسلط وپیروزی ملل مختلفه بر ایران همواره بیهوده بوده زیـرا نیروی مهاجمین زود نابود میشود و ایرانیان استقلال معنوی را ازدست نمی‌دهند و غلبه بیگانگان را دروجود خود مستهلك میکنند. ممکن است ایران را تجزیه وپیکر آنرا پاره‌پاره وحتی میتوانند نام آنرا هم سلب نمایند ولی ایران همیشه جاویدان میماند زیرا این ملت هرگز نمی‌میرد. من هروقت درحیات این ملت فکر میکنم آنرا یك سنگ خارا تشبیه نموده که ازامواج دریا پیاپی لطمه خورده تا بکنار افتد و بررغم حوادث پایدار و استوار می‌ماند. باد وباران وآفتاب وبالاخره تلاطم امواج روزگار در آن کارگر نمیباشد.»

شدت حملات بیگانه و تسلط عناصر گوناگون برای ملت ایران سخت و گران و تباهگر نمیباشد.

این جمله اخیر فقط برای تکمیل فایده از عقیده آن مرد محقق ومعتقد نقل شده وهمان میراث کوروش که وصف کرده وبا بهترین بیان ومثالی آورده موجب دوام وقوام ملت ایران می باشد وملتی که وارث آن پادشاه عادل انسان دوست است حقاً باید بحیات خود در قبال حوادث گوناگون و غلبه ملل مختلفه ادامه دهد چنانکه دیدیم تسلط ملل مختلفه یونان وعرب وترك استقلال ایران را از بین نبرده است اگر بسیاری ازعقاید را برای احتراز ازتکرار یا درازی سخن ترك کرده و حتی ازبعضی نویسندگان مشهور نمونه نیاورده ایم ازاین چند نوشته نمیتوان صرف نظر کرد و از الحاق یك روحانی بزرگ یا پدر روحانیون مسیحی که او هم ازفیض سخن جرعه نوشیده است نباید چشم پوشید.

«کلمنتوس پنجم» پاپ، بپادشاه ایران چنین نوشته است :

«برای من همین کافی باشد که ترا جانشین کوروش شهنشاه دادگستر بدانم و باهمان نظر احترام وتعظیم بجانشین او بنگرم.»

باز ازسخن دراز نمیپرهیزیم و این نوشته را از«بوسوئه» نویسنده شهیر وخطیب بزرگ فرانسه نقل میکنیم (البته چند جمله اقتباس شده) :

«ایرانیان از آغاز سلطنت کوروش عظمت و بزرگواری نمایانی را پایه فرمانروائی خود نموده اند چه صفتی بهتر از این است که آنها ازدروغ بیم وتنفر داشته باشند دروغ را یك گناه شرم آور میدانند . ایرانیان بافطرت خوب و نظر بلند خود همواره نسبت بمغلوبین و گرفتاران گذشت ومعامله مردانه داشتند . آنها مؤدب و شریف ودرقبال بیگانگان آزادمنش وسرفراز بودند . لیاقت وشایستگی هرفرد یا گروهی را خوب شناخته برای آن ارج می گذاشتند و آنهارا سوی خود جلب میکردند .

اصول دادستانی را خوب میدانستند و پادشاهان بزرگ و دادگستر داشتند . گناهکاران را سخت کیفر میدادند همیشه میکوشیدند که از بزه کوچك عفو کنند

وبهمین سبب اصول عدل را درمحل وموضع خود بکارمیبردند. نخستین گناه کوچك را میبخشیدند وچنانچه تکرارشود شدیداً مجازات میکردند. قوانین و قواعد خوبی داشتند که همه یادگار بنیان گذارعدالت بود که کوروش کبیر باشد بعد ازاو هم داریوش بود که همان اصول را رعایت مینمود. آنها دستورهای معین برای شکل حکومت داشتند که دقیقاً درکارها می بستند وزراء برای پادشاه بمنزله چشم و گوش بودند که همیشه حواس اورا متوجه کارهای نیك میکردند پس آنها وسایر مشاورین سلطنت حواس شاه محسوب میشدند و آنها پادشاهان را بمجاهده و تکاپو وامیداشتند مبادا کاهل و تن پرور وخودخواه گردند. ازطرف دیگر بزرگان هم بوزراءومقربین درگاه دستورمی دادند که ازسود شخصی خودداری کرده بنفع عموم بکوشند وبدین نحو پادشاه که دررأس دستگاه قرار گرفته باید سودملت را درنظر داشته از منافع شخصیه بپرهیزد وبنسبت مقام خود باید بیشتر مجاهده وخدمت کنند»

هرچند این نوشته بمنزله بیان احوال عامه ایرانیان است ونام کوروش در آن فقط دردوجا آمده است ولی همین قدر کافی است که منبع تمام فضایل را کوروش دانسته و آنچه ازخصال حمیده سلف وخلف ذکر کرده ناشی ازسرچشمه منقبت کوروش ۶۲۰ وهرچه بود وهست کوروش است وبس.

دین و آئین کوروش

پارسیان آریائی نژاد همچنین مادها که هردو یك ملت واحده تشکیل میدادند بالطبع دارای یك دین بودند. دین آریائی در ایران مانند دیان همنژاد خود چه در اروپا وچه در هندوستان بود. هندیها و یونانیان در قدیم هردو بخدایان خیر و شر معتقد بودند خداوندی را بدو نیروی متساوی تقسیم می کردند. خدای نیکی که منشاء سعادت و رفاه و زیبائی و روشنائی بود. خدای بدی که باعث نابکاری و زشتی و پلیدی و تاریکی بود. این موضوع باندازهٔ مشهور و تقریباً نزد همه کس معروف است که حاجت بشرح ندارد و توضیح یا بحث مادر آن زاید می باشد. اغلب تخیلات در عالم خداوندی که مقرون بخرافات و اوهام و غیر قابل قبول است در هندوستان بوده و هست و بسیاری از آنها هم با آریائیها با یران آمده و مدتی مانده بود. ولی عبادت مظاهر طبیعت میان ایرانیان غلبه داشت که هر چیز خوب و روشن یا منبع و مبدأ نیکی و روشنائی باشد بالطبع و باسادگی مردم آن زمان در خور پرستش بود، آفتاب، ماه، ستاره وحتی آتش و آب و دو عنصر دیگر از عناصر اربعه و بالاخره هر منظر زیبا و هر مظهر سعادت و آسایش مورد علاقه و احترام یا پرستش و تقدیس بود. این موضوع باندازهٔ شیوع داشت که در وصف ابراهیم در قرآن هم آمده بود که چون ستاره یا ماه را دید گفت خدای من

این است و بعد آفتاب را دیدو گفت : این بزرگتر و نیرومند تر است ذکر ابراهیم از این جهت آمده که بعضی ازمحققین گویند اووزردشت دریك عصر بودند و بسیاری از مبادی هردو متقارب است . بعضی هم ظهورزردشت را درقرن ششم قبل ازمیلاد دانسته ودرهمان قرنی بود که مظهرعدالت بشر که کوروش باشد قیام نمود . پیش ازاین اشاره شد که طبری زردشت را معاصر ویشتاسب دانست والبته این موضوع معروف است ودرشاهنامه و کتب تاریخ وافسانه ها آمده است و تمام مورخین یونان ویشتاسب راپدرداریوش وپسرعم کوروش میدانند ولی درافسانه ها پدر اورا لهراسب دانسته و طبری هم همین عقیده رادارد ودرعین حال تاریخ ظهوراورا درهمان قرنی که اشاره شد دانسته که اندکی قبل از کوروش بود مورخین هم گفته اند ولی هیچیك از این گفته ها محقق ومسلم نیست .

بااینکه ویشتاسب دین زردشت را منتشر نمود ومعبدی هم برای او ساخت کیش اوراقبول نکرد . بااینکه محققین دین زردشت رابتوحید بسته واورا «از«ثنویت» «دوتانی» منزه دانسته اند باید گفت که دین کوروش غیراز دین زردشت بودواومسلماً وبدون هیچ شك وتردید یکتاپرست بود .

بهترین سندی که بدست آمده لوح یااستوانه کوروش است که دومین اعلامیه او بودودر آن نام یهودرا برده وتصریح کرده «خدای یهود» که «خدای حقیقی کوروش» است ودراستوانه اول چنین نگاشته : «مردوك خدای بابل» و بخداوندی او برای شخص خوداعتراف نکرده بااینکه بابلیها کوروش رابرگزیده مردوك وبرانگیخته سایر خدایان دانسته بودند . سندیگر که بعدازاو مؤیداعتقادوایمان او بخدای یکتامیباشد لوح داریوش است ومعلوم است داریوش هشت سال بعداز کوروش که مابین هردو کمبوجیه فاتح مصر بود سلطنت نمود و او دارای دین کوروش و هخامنشی وپارسی آریائی بود .

کتیبه داریوش بر صفحه کوه بیستون است و روز گار یا دست فاتحین ستمکار یونان زیر لوای اسکندر نتوانست آن اثر مهم رامحو کند . داریوش در همان کتیبه و در همه جا بندبند نام « آهورامزدا » را بـرده‌واو خدای واحد ابدی داریوش و کوروش بود . با اینکه گفته اند که ویشتاسب و کوروش دین زردشت را نپذیرفته‌اند باید دانست که « آهورا مزدا » در کیش زردشت همان خدای یکتامی باشد اگرچه این را هم اغلب می‌دانند وحاجت بتوضیح ندارد ولی باید گفت : که خدای یکتا خواه باخدای موصوف زردشت یکی بوده وخواه نه وخواه قبل از زردشت بهمان نام ونشان بوده یانبوده معبود حقیقی کوروش و داریوش ودودمان هخامنشی وپارسیان آریائی بود وآن قبل‌از انتشار دین زردشت یا بعد از آن بود ودرهمان عبادت که یکتاپرستی باشد باقوم فرعی که مادها وباقوم اصلی که هندوها باشند شریك وهم کیش بودند ومبدأهم یکی بود اگرچه دریونان یاهندوستان بخرافات واوهام احاطه شده بود . بااینکه بعضی ازمورخین تصریح کرده که‌هیچ‌یك‌ازدوشخص‌مذکورویشتاسب‌وکوروش کیش زردشت رانپذیرفته‌اند عده دیگری ادله‌آورده که آنها همان دین راقبول کرده‌اند واز کتیبه داریوش که نام « اهورامزدا » راآورده استدلال نموده‌اند و این موضوع چندان درخور بحث نمی‌باشد هرچه بوده‌وهست دین کوروش‌توحیدبوده وهمان خدائی که کتب‌آسمانی ستوده است معبود او بود .

دین پارسیان ومادها قبل‌از کوروش‌همان‌عبادت مظاهرطبیعی بود . خورشید رابنام « مترا » « مهر»می‌پرستیدند یاتقدیس می کردند وآتش درمیان‌عناصرچون دارای روشنائی و گرمی وسودهای‌دیگراست جانشین آفتاب می‌دانستند واین نوع عبادت نه تنها میان آریائیهای ایران شایع‌بود بلکه بسیاری ازملل درجاهای‌دیگر همین نحوپرسش راداشتند .

و « مترا » یا «مهر» که تغییر صورت داده در کلیه عقود و عهود بزرگترین معبود و گواه بود و نام اشخاص هم مانند « مترادات » یا مهرداد ناشی از همان پرستش بود که خداداد باشد .

اغلب عقاید که در کتب « ویدا » ازشعائر دین و پرستش خدایان و قربانی های هندوان آمده در بین قبایل ماد و پارس بوده . باده نوشی یکی از شعائر دین آنهاست و مورخین یونان دراحوال کوروش نوشته اند که او در هر امری باتباع خود شراب بسیار می داد وحتی قبل ازجنگ هم آنهارا مست می کرد . باده تندی که مستی آورد در کتب «ویدا» «سوم» نام دارد و پارسیها و مادها آنرا « هوم » گویند ولی زردشت دراوستا باشراب سخت مخالفت کرده و آنرا پلید دانسته و آرزو کرده که مادهٔ آن نابود شود (یسنا ۴۸ر۱۰) [۱]

بحث ما در اعتقاد کوروش است نه درمسائل دیگر بنابراین این موضوع را پایان داده بیك جمله اکتفامی کنیم که کوروش یکتاپرست بوده و ازتمام نیروهای نهان ونمایان قائل بتوحید خدای یگانه و آفریدگار توانا و مهربان وفاعل مایشاء بود .

---

(۱) زردشتیان شراب میخوردند و آنرا مباح می دانند و دین زردشت از جمود وخمود بنشاط، خوشی وسعادت دعوت می کند پاکی نفس وطهارت قلب وصفای باطن ونیکی وصدق ومحبت قوام دین زرتشت است پرفسور گرندی که نام او درهمین باب گذشت می گوید: « دین زردشت دین حقیقت وعمل بود . این حقیقت زندگی پارسیان باستان را پایه و اساس بود وباز همین حقیقت مکارم اخلاق وعناصر مرکزی این کیش را فراهم می کرد این سه جمله نزد اغلب مردم معروف است : «هومت» « هوخت » « هوورشت » که ترجمه آنها « پندار نیك » « گفتار نیك » « کردار نیك » باشد » .

تربیت اولیه کوروش درنظر «گزنفون»

با تمام مطالعاتی که در این باب کرده و مقایسات عقاید مختلفه بسیاری از مورخین و محققین بعمل آورده تصور می کردیم از نقل نوشتهٔ «گزنفون»[1] بی نیاز خواهیم بود ولی ضمن استنباط دانستیم که اگر خود از آن شرح آن هم بعد از غور و تحقیق مستغنی باشیم حتماً خوانندگان از مطالعه آن بی نیاز نخواهند بود زیرا شرحی که در پیرامون کوروش در این کتاب آمده برای تمام ملل مفید می باشد تا چه رسد با یرانیان که هم باید از آن عبرت گرفته و بتعالیم آن عمل کنند و هم برای اطلاع کامل بر احوال و اوضاع یگانه مرد تاریخ ضرورت دارد و اگر آن کتاب برای تربیت و تعلیم یونانیان نوشته شده و امروز یکی از بزرگترین و بهترین آثار فرهنگی و معرفت شمرده میشود بطریق اولی ملت ایران بر یونانیان مقدم است و نسل حاضر هم می تواند بیشتر از نسل قدیم بفواید، این شرح تمتع کند. هرچه در پیرامون کوروش نوشته شده و خواهد شد نسبت باین کتاب رجحان و برتری شایان توجه ندارد. مدار افکار دانشمندان و اعجاب و تعجب محققین و نویسندگان بیشتر بر همین کتاب است. لازم

---

(۱) XENOPHON .

می‌دانیم این توضیح را بدهیم ومعرف مؤلف باشیم تا بدانند نوشته او چیست و چه اثری میان یونانیان وملل دیگر داشته ودرعین حال از تطویل خودداری می کنیم زیرا شرح حال نویسنده بزرگوار که ازبزرگواری کوروش مدد گرفته بسیارمفصل است وما باختصارمی‌پردازیم.

کزنفون شاگردسقراط حکیم بود ومعلوم است سقراط بزرگترین فلاسفه وپدرفلسفه بود. کزنفون باید درصف افلاطون قرار گیرد وچنین هم بود ولی او علاوه برحکمت ومعرفت وتالیف کتب عدیده مفیده قائد لشکر یونانی بود که در جنگ کوروش کوچك بااردشیردوم هخامنشی شرکت داشت. اودر کشور ایران بود وبعد از کوروش بزرگ تقریباً یك قرن کم‌وبیش زیست‌می کرد و بسیاری از آثاروقصور ومیدانهای جنگ و شهرها و بالاخره احوال واوضاع‌ایران را عیاناً مشاهده کرده وخود باایرانیان آمیزش داشته وبسیاری ازحقایق را اقتباس نموده اواز۴۳۰تا ۳۵۲ق. م می‌زیست ودرتاریخ‌ایران غیراز کوروپدی که امروزمعروف به «سیروپیدی» می‌باشد دو کتاب دیگرنوشته یکی سفرجنگی کوروش کوچك ودیگری عقب‌نشینی ده‌هزارتن درزمان‌اردشیردوم‌هخامنشی بسرپرستی‌وفرماندهی خود «کزنفون» پس‌مشاهدات اوباضافه تحقیقات مستقیم واطلاعات‌مقرون بدیدن اماکن وقصور وشهرها ونقل حکایات دارای یك ارج دیگری می‌باشد. او از نقل خرافات مانند هرودوت ودیگران پرهیزنموده واز اینکه کوروش در کوه و جنگل شیرسك خورده وتربیت او بچوپان واگذارشده یا جد او قصد خون اورا داشته وامثال اینها احترازکرده والبته یك مرد دانشمند و حکیم باید چنین باشد فقط عناوین ووقایع تاریخ را بصورت یك محاوره ومذاکره در آورده و این نحو تصرف وتخیل درباره یك مردبزرگ مانند کوروش روا می‌باشد ازاین گذشته او

این قبیل مباحث وتخیلات را ازاستاد خود سقراط آموخته ومی‌توان گفت تاریخ را بصورت حکمت درآورده افلاطون حکمت سقراط را بنام جمهوری بهمین صورت که محاوره ومذاکره واستدلال وسوال وجواب ومغالطه درآورده است وشایداگر خود افلاطون هم تاریخ ایران را می‌نوشت ازاین نحو تخیل وتصور ونفی اثبات تجاوز نمی‌کرد واین قبیل تحقیق‌وتدوین وتفهیم بجلب‌حواس خوانندگان کارگر ودارای سود بیشتری می‌باشد خصوصا اگرمقصود مؤلف نشرفلسفه تاریخ و تعمیم فضیلت تربیت باشد . عین نوشته کزنفون در کتاب ایران باستان تالیف شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله) (۱) آمده و برای مزید اطلاع خوانندگان بدان رجوع شود ومانا گزیر نمونهٔ ازآن نقل کرده تا برطرز تدوین آن آگاه شوند . او گوید : موافق حکایات وآوازهائی که هنوز نزدپارسیان محفوظ است کوروش

---

(۱) کتاب تاریخ «ایران باستان» تألیف شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله نخست‌وزیر اسبق ایران که یکی‌از بزرگترین رجال پاکدامن وسیاستمداران مجرب ومطلع ودانشمند و محقق بوده در آخرعمرخود اثری جاویدان برای ایرانیان از خود باقی گذاشت والحق خدمات آن مرحوم مستوجب همه‌گونه مدح وثنا و قدرشناسی و درود می‌باشد قبل ازآنمرحوم کمتر کسی برتاریخ نیاگان ماآگاه بود وتحقیقات منظم‌ومرتب وترجمه‌های گرانبها که اوقات بسیاروهوش سرشارلازم داشت بآسانی در معرض افکار عامه وخاصه نهاده‌ودادسخن را ازهرحیث داده وتاریخ شخص کوروش را مفصلا نگاشته که‌ما از آن اقتباس می‌کنیم . هنگامیکه شادروان مشغول تألیف« ایران باستان » بود این نویسنده درنقل وترجمه آثارعربی و اسلامی چنانکه در مدخل کتاب نوشته شده مساعدت نموده وبحث مفصل درپیرامون نوشته « کزنفون » بعمل‌آمد و خود پیرنیا بصحت اصل موضوع معتقد بودکه تاریخ صحیح است ولی شاخ وبرك آن تخیل و شعر است . در همین کتاب‌هم همین نظر بتکرارآمده علاوه براومحققین ومورخین این‌عصر صحت اصل تاریخ کزنفون را تایید وحتی بعضی تخیلات اورا تصدیق نموده حمل برنقل‌اقوال ایرانیان‌می کنند که‌کزنفون بروایات آنها اعتماد کرده بود .

خیلی شکیل ، خوش خلق و بقدری طالب معرفت و نام بود که همه گونه زحمات و مشقات را تحمل میکرد تا شایان تمجید باشد . او موافق آئین پارسی تربیت شد و این آئین موافق صلاح عمومی بود و حال آنکه در اغلب ممالک بآن اهمیت نمیدهند اکثر دول اجازه میدهند که هر کس هر طور خواهد اولاد خود را تربیت کند و بزرگتران چنانکه بخواهند رفتار کنند با این شرایط که از دزدی و غارت داخل شدن بعنف در منزل دیگری ، ضرب ، زنا و عدم اطاعت بکار گذاران دولت اجتناب ورزند و الا مجازات میشوند ولی قوانین پارسی ساعی است که شخص را از ابتداء از عمل بد یا شرم آور بازدارد و برای رسیدن بمقصود این ترتیب مقرر است . در نزد آنها جائی است موسوم به « الوترا » (Eleuthera) قصر شاهی و سایر ابنیه دولتی اینجاست برای تجار باقال و قیل و امتعه آنها جاهای دیگر معین شده تا قال و مقال آنها مخل ترتیبی که زیبنده تربیت است نشود ، جائیکه در حوالی آن ابنیه واقع است بچهار قسمت تقسیم شده : یکی برای کودکان است ، دیگری برای نو جوانان سومی برای مردان ، چهارمی برای کسانیکه دیگر نمی توانند اسلحه بر گیرند . موافق قانون باید هر یك از این قسمت ها در محله خود حاضر شود : کودکان و مردان در طلیعه صبح ، پیرمردان روزهای معین وقتیکه بتوانند ولی جوانان هر شب در اطراف ابنیه با اسلحه میخوابند ، استثناء فقط برای کسانی است که زن دارند و با آنها قبلا امر نشده که حاضر شوند . باوجود این غیبت زیاد نکوهیده است . عدهٔ رؤساء این شعب دوازده است زیرا در پارس دوازده طایفه وجود دارد[1] برای تربیت کودکان از میان

---

(۱) پیش از این باین موضوع اشاره و ما بین روایت کزنفون و هرودوت مقایسه کرده بودیم تا اینجا خواننده می تواند بداند که این روایت تاریخ محض است و بدون تخیل میباشد ولی بعد از این در فصل دیگر خصوصاً در محاوره کوروش با جد خود « استیاگس » یا مذاکره با پدر و مادر و سایر بن صورت دیگری خواهد داشت که تخیل خوانده میشود .

پیرمردان کسانی را انتخاب میکنند که بتوانند اخلاق آنهارا نیکوتر کنند. برای نوجوانان ازمیان مردان کسانی را که نیز بتوانند این وظیفه را انجام دهند و برای مردان که بتوانند برای اطاعت ازاحکام ودستورات حکومت آماده تر کنند بالاخره رؤساء پیرمردان هم ازمیان خود آنها انتخاب شده اند واین ها نظارت دارند که زیردستان وظایف خودشانرا بجا آرند. (پیش از این هم اشاره شد)

چیزهائی که برای هر سن مقرر است شایان توصیف می باشد تامعلوم باشد چه وسائلی در پارس برای پرورش هموطنان ممتاز بکار می برند: کودکان بدبستان می روند تاخواندن رافرا گیرند. سرپرست آنها بیشتر روزرا باجرای عدالت مشغول است زیرا بین کودکان هم اتهام بدزدی ، جبر: فریفتن ، دشنام دادن وسایر تقصیرات روی می دهد واگر ثابت شود که کسی مرتکب این نوع تقصیرات شده مجازات می یابد و نیز مجازات میشوند کسانیکه تهمت زده اند یك تقصیر هم سر چشمه تمام کینه های مـردم نسبت بیکدیگر است برسیدگی محول میشود، این تقصیر حق ناشناسی است وقتی که می- بینند کودکی می توانست حق شناس باشد واین وظیفه را بجا نیاورده اورا سخت تنبیه می کنند زیرا عقیده دارند که حق ناشناس بخدایان ، والدین ، وطن ودوستان خود اعتنا ندارد و نیز گمان می کنند که حق شناسی رفیق بی حیائی است واقعاً هم چنین است زیرا این صفت رهنمای مطمئنی است بطرف هر چیزی که شرم آور باشد.

آنها بکودکان نیز می آموزند که بمیانه روی خو کنند وچیزی که آنهارا در این راه تشویق میکند این است که همه روزه می بینند خودبزرگتران میانه روهستند. آنها بکودکان می آموزند که مطیع رؤساء باشند واین تربیت مؤثر است« تکرار نقل برای تأکید است) .

بسیاری ازمحققین ازهمین کتاب استفاده نموده اند وما نیز قسمتی از تربیت کوروش را بامقایسهٔ نوشتهٔ مورخین دیگر پیش از این نقل کردیم و درهمین فصل فواید

دیگری هست که بفرصت دیگری وا گذار میشود. در اینجا بداشتن دبستان و دخول کوروش در آن تصریح شده و او تاسن دوازده سالگی در پارس تربیت شده بود و بعد بماد رفته و در آنجا تاسن پانزده سالگی مانده و بپارس مراجعت نمود و بازدوره کودکی را در دبستان طی کرده و داخل صف نوجوانان گردید. تا اینجا و تا پایان فصل هیچ نحو خیالات شعریه و تصرفات حکمت آموز یا نصایح و تعالیم دیده نمیشود ولی بعد از این در فصل دیگر که بسیار مفید و لذت بخش و دارای فلسفه تاریخ و نکته تربیتی درباری و شرح اخلاق پادشاهان و تنفر کوروش از قیود دربار می باشد[1] که نقل عین و

۱- برای مزید اطلاع خواننده یك جمله از طرز فکر و تخیل کزنفون نقل می شود مثلا کوروش در عالم کودکی با جد خود آستیاگس محاوره و بحث می کند (چون بر خوان پادشاه انواع خوراکها چیده شده) کوروش گوید : جد من ؛ خطاب بآستیاگس) در وقت تناول غذا زحمت تو زیاد می شود زیرا باید بهمه این الوان دست دراز کنی. آستیاگس گوید: «مگر این طعام در نظر تو بهتر از غذای پارسی نیست»؟ کوروش؛ نه. «در کشور ما فقط یك راه مستقیم و ساده برای تناول طعام وجود دارد و ما راست بطرف نان و گوشت می رویم و شما بطرق مختلفه بهمان مقصود می رسید و با همین خوراکهای رنگارنگ هزار پیچ و خم برای تغذیه ایجاد میکنید» آستیاگس. فرزند ! این کجی برای ما زحمت ندارد. تو از این اطعمه گورا بخور تا بدانی چه لذتی دارد بخور تا جوان شده بپارس برگردی» سپس آستیاگس گوشت حیوانات مختلف را نزد کوروش نهاد و کوروش گفت یك نوع بس باشد الی آخر... و نیز در این وصف اشاره باستعمال دستمال میکند که در آنزمان معمول و متداول بوده و باز کوروش از آن تکلفات و قیود تنفر مینمود معلوم است کسی در آنزمان در دربار نبود که این قبیل محاورات را یادداشت کند و بر فرض اینکه دهان بدهان نقل میشد مدت یك قرن بعد از آن برای کزنفون محفوظ نمیشد و مسلم است که آنها را در عالم تخیل ساخته است که نتیجه فلسفه را بکار ببرد و علاوه بر عظمت کوروش از هنگام کودکی برای بشر آداب و رسوم را مجسم کرده از سادگی زندگانی و احتراز از تکلفات تنفر کنند که کوروش از همان زمان تنفر مینمود.

حتی بعضی از آن موجب تطویل و تغییر وضع این کتاب است و بعضی هم تصمیم گرفته اند اشخاصی را که این فصول را در یك کتاب مستقل بصورت تربیت کوروش طبع و نشر کنند تصور می کنیم مبحث تربیت کوروش در این باب و در این بخش کافی باشد هر چند هر چه بیشتر بحث شود باز هم کم خواهد بود زیرا ما زندگانی مردی را وصف می کنیم که موجب عبرت و درخور تکریم و تعظیم بشر می باشد .

آغاز اتحاد ماد و پارس

پیش‌ازاین اشاره کرده بودیم که دولت ماد ضعف آشور را مغتنم شمرده بر قدرت وعظمت خود افزود خصوصاً هنگامیکه شوکت وتسلط آشور باعلی درجه رسیده بود که چون آشور بانیبال سر گرم جنگ ایلام بود بدولت ماد وافزایش استعداد آن توجهی نداشت ودولت ماد هم باج وخراج را می‌داد تا آنکه فرصتی بدست آورده با پادشاه بابل متحدشده ودولت عظیم آشور را منقرض نمود. چنین معلوم میشود که در آن زمان سیاست درحیات دول و ملل تأثیر مهمی داشت که اغلب دول ناگزیر با یکدیگر متحد میشدند وبعضی هم ایجاد خویشی میکردند چنانکه پادشاه آشور هنگام طغیان ولشکرکشی هوخشتر باپادشاه سکاها متحدشده ودختر خودراهم باوداده که مادرادفع کند واو کرد بحدیکه مادرا ازتصرف نینوا بر گردانید ولی پس‌از مدتی بازهوخشتر جنگ‌را آغاز وپایتخت عظیم آشوررا گشود ونابود نمود. پادشاه بابل هم باپادشاه مادمتحد شده بود ونبوخذ نصر دختر هوخشتررا گرفت که امی‌تیس باشد وباغهای معلق‌را برای‌اوساخت که بغلط بنام سمیرامیس مشهورشده وباهمان اتحاد هردودولت توانستند آشور ستمگر وجهانگیر وخونخوار ومخرب دیاررا مغلوب و نابود کنند که تاامروز بعدازبیست وپنج الی شش قرن تجدید حیات نکرد. مدتی

نگذشت که‌دولت بابل درعهدپادشاهی نبونید از تسلط ماد ترسید ناگزیر بادولت انشان متحد گردید و در اینجا شاهنشاهـی کوروش آغـاز مـی‌شود . پس از اینکه ماد بر پارس تسلط نمود و آریارمنا جد داریوش و عم پدر کوروش را مطیع و منقاد نمود . فارس و انشان تحت قدرت و تسلط ماد درآمد تا اینکه اژدهاك (استیاگس) دخترخود را بکمبوجیه داد و کوروش از ماندانا بوجود آمد. نبونید ازبیم تسلط ماد که همواره بابل‌را تهدید می کرد باکوروش جوان متحد گردید. مادهم بر آن اتحاد آگاه گردید و بطوریکه بعضی مؤرخین ذکر کرده ودر این‌موضوع اختلاف بسیاراست اژدهاك سپاه مادرا دوقسمت کرده‌پارس وانشان‌راقصدنمود . یك‌قسمت بفرماندهی هارپاك که یکسره تسلیم‌شدند وهارپاك وزیر بزرك با تدبیری که اتخاد کرده بود بپادشاه‌ماد خیانت کرده بنواده‌او ملحق گردید خوداژدهاك هم دچارشورش وعصیان سپاه‌خود گردید و بالاخره بااختلاف روایات که‌شرح آنها عاری ازفایده‌است پادشاهی ماد منقرض‌شد و کوروش همدان (اکباتانه) را بدون‌خونریزی گرفت. مادهم بدو نحوذ کرشده : ماد بزرك و ماد کوچك که‌شامل آذربایجان باشد و کوروش برتمام کشورماد تسلط‌یافت . دراینجا قبایل‌مادراهم‌مجملاذ کرمی کنیم‌زیراقبایل پارس‌راقبل از این شرح دادیم. بوسی، پارتاکن ،ستروخاتس، اریزانتی‌وبووی. مورخین‌یك‌نوع‌مردم‌دیگری‌را بآنها‌اضافه کرده‌اند که مغ‌باشندومجوس‌معرب آن‌می باشد. پس‌ازتسلط کوروش برممالك‌پارس وانشان وماد بزرك‌و بالاخره‌سراسر ایران‌باطراف کشورشاهنشاهی‌خودنگاه کرددید ارمنیان که متحد مادبودند نقض عهد کرده واین نخستین مرحله سستی کارماد بود پس ناگزیر اول بایدارمن‌را خاضع ومطیع کند. سپاهی از ماد وپارس ومتحدین تشکیل داده پادشاه ارمن را غافل گیر کرد . پادشاه چون تاب پایداری در قبال کوروش نداشت ناچارترك‌دیارخود کرده بکوهستان پناه‌برد. کوروش تمام راهها

را براو بست و خانواده سلطنتی که با اموال و خزائن بکوهستان کوچ می کرد گرفتار شد . خود پادشاه هم اسیر شد و کوروش تصمیم گرفت که او را محاکمه کند .

برای نخستین بار کوروش محکمه صحرائی را تشکیل و بمحاکمه پادشاه عهد شکن مبادرت کرد .

داستان محاکمه پادشاه ارمنستان یکی از شاهکارهای تاریخ می باشد و در آنجا برای نخستین بار کوروش بمظهر حقیقی خود ظاهر گردید.

دادگاه کوروش

کوروش براسب سفید مشهورخود سوار بود. «گری سان‌تاس» فرمانده‌سپاه مقدمات دادگاه‌را فراهم ساخت. دشتی بسیارخرم وفراخ میان یك حلقه کوهستان بلندوعظیم برای دادرسی پادشاه ارمنستان برگزید، گرداگرد آن نیزه داران دوش بدوش ایستاده بودند. سواران از کوه ودره برگشته بودند وزنان و فرزندان پادشاه‌ارمنی‌را که باخزائن ونفایس خود بکوه پناه‌میبردند گرفتار کرده وبمیدان محاکمه آورده بودند. ارابه‌های سلطنتی درپشت‌واسرا درپیش‌قرارداده‌شدند. سکوت مطلق بردادگاه حکمفرما بود گویی ازهیبت وصولت کوروش حتی‌چارپایان‌دچار بهت شده‌اند که ازشیهه وجنبش‌سم‌هم پرهیز میکردند ناگاه شیون زنان و ضجه و فغان بلندشد که پادشاه ارمنستان باتاج‌ورخت پادشاهی برای‌محاکمه وارد گردید بانوان کاخ‌و کنیزان‌پرورده نعمت‌شاه وسایرملازمان که ازهلاك‌ولینعمت‌خود وزوال عظمت بیمناك‌بودند جامه‌ها را می‌دریدند و برسر میزدند و دریغ میگفتند. چون پادشاه نزد کوروش ایستادبرای شنیدن گفتگو واطلاع براوضاع‌همه‌خاموش‌شدند. شاه ارمن پیاده‌شده‌بود که‌زانو برزمین‌زد ودوباره برخاسته باخضوع‌وخشوع‌ایستاد کوروش نزد خودانديشيد که‌دورازعدالت وانصاف‌است که من‌سوار باشم‌وخصم‌پیاده شود ناگزیرازاسب‌فرود آمد. درآن‌هنگام تیگران فرزند وولیعهدپادشاه ارمنستان

که از کودکی دوست ویارو هم‌شکار کوروش بود از سفررسید وحال پدر خویش را بدان‌سان دید اول شورید سپس آرام گردید . کوروش گناه‌پادشاه رابزبان آورد و یك‌یك جرائم اورا شمرد وپادشاه اسیر ومغلوب چاره جز اعتراف نداشت .

کوروش پرسید. آیاتوباجدمن اژدهاك (استیاك)نبردنکردی که‌پایان‌جنگ شکست وخواری نصیب توشد ؟ شاه ارمن . آری، آیاترا آزادنکرد که دوباره تاج و تخت رابتوسپردودرصف یاران قرارداد ؟آری ، چنین کرد . باتو عهد نبست که همواره هنگام لزوم‌لشکر بفرستی وبادشمنان او بستیزی ؟آری . چنین بود . پس چرا پیمان‌را شکستی‌و ازیاری‌خودداری کردی و دشمنی راازسر گرفتی ؟ پادشاه سکوت اختیار کرد . کوروش ، پس‌تو گناهکارومستوجب کیفر هستی بایدمحاکمه شوی . داور تو که‌خواهد بود ؟ پادشاه .خود کوروش که‌ازهمه دادگرتر است . کوروش‌چندتن‌ازمردم‌پاك‌سرشت‌وطوایف‌مختلف‌برای‌محاکمه‌پادشاه‌بر گزید. محکمه تشکیل یافت کوروش دوباره براسب‌سفیدخودسوار شد و مانند مستحفظان در کنار قرار گرفت. تیگران دوست کوروش بانواع وسایل توسل‌میکرد که‌پدررا ازمرگ نجات‌دهد. کوروش‌خاموش‌بود ودرخواست او را اجابت نمیکرد . ناگاه از میان بانوان که همه‌در آن دادگاه حاضر وناظر محاکمه پادشاه بودند زیبا زنی بروز کرد و از دور با مندیل بصف کوروش اشاره نمود کوروش از تیگران پرسید او کیست و چه میخواهد ؟ تیگران : اوزن زیبای‌من است . ازمن یاری میخواهد و من دسترسی باو ندارم ناگزیر از تو یاری میخواهم . کوروش . زن‌تو برای تو ولی وضع بزرگ خاندان شما چه خواهد بود ؟ تیگران : او بعدالت کوروش سپرده شد ، کوروش : من‌هم‌اورا بعدالت دیگران سپرده‌ام . تیگران : با بودن کوروش دیگران‌وجودندارند. همه کس‌وهمه‌چیز کوروش است و کوروش‌نماینده عدالت خداوند بزرگ است (ایرانیان در آن زمان‌خدای‌یکتارا می‌پرستیدند)

ناگاه «گری‌سان‌تاس» که مراقب دادگاه بود رسید . از اسب پیاده‌شد . زانو بزمین زد و گفت : دشمن بمرگ محکوم شد ! داوران پراکنده‌شدند . و علامت مرگ برسر پادشاه نمایان گردید دوباره ضجه و شیون زنان بشدت شروع شد . اضطراب عظیمی میان‌صفوف‌پدید آمد . گیسوان بریده وجامه‌دریده میشد. پادشاه مغلوب ومحکوم نزد کوروش کشیده و تسلیم سرنوشت خویش شده بود . تیگران از وضع پدر سخت پریشان ونگران بود. شاه زانوبرزمین‌زد و گفت . اینك‌من و سرنوشت من ! تیگران فریاد زد . ای‌پدر بگو: اینك‌من‌وعدالت کوروش .اوپاسخ نداد . کوروش باحترام‌دشمن مغلوب‌ازاسب‌پیاده‌شده‌زیر بازوی اورا گرفت‌و گفت.

عفو بالاتر ازعدالت‌است . ای‌شاه‌ببار گاه‌بر گرد که توبنعمت سلطنت تمتع کنی‌و ما بعدالت . تیگران گفت . بلکه بلذت عفو واگر عدالت‌اجرامیشد پدرم بی‌سرو افسرمی گردید . کوروش . توهم‌ای‌دوست رادازین‌لذت حظوافری‌داری ، بگوزن‌جوان تو نزدتوبیاید . تیگران‌ازدور بامندیل بزن تازه‌عروس اشاره کرد . او برمر کب‌زرین سوارشد و زودرسید وپیاده گردید . اول نزد کوروش خـم شد . کوروش که دست‌راست اوزیر بازوی شاه ارمن بودبادست‌چپ دست زن تیگران را گرفت و بدست او سپرد . دویار که مدتی ازهم‌دورو جدابودند بوصال یکدیگـر تمتع کردند . دادگاه پایان یافت بانوان بکاخ سلطنتی بر گشتند. شاه بـرتخت نشست بانوان‌زروزیور و گوهر خودرا بعنوان هدیه‌نجات بکوروش تقدیم کردند. کوروش ازقبول‌آن خودداری‌نمود . هلهله‌شادی همه‌جا برخاست جشن وسرورچند روز منعقد گردید. کوروش علاوه بر آزادی پادشاه‌دشمنان اورارام ومطیع ساخت. سپاه ارمن به‌فرماندهی تیگران تجهیز شد . تیگران در تمام جنگ‌ها بهترین‌یار و بزرگترین سردار کوروش وشاهد فتح لیدیه و بابل بود . گویند برای نخستین بار آن‌دادگاه بنام‌دادگاه‌صحرایی وزمان‌جنگ موسوم گردید . این‌یکی‌ازفضائل

کوروش ووجود کوروش بزرگ‌ترین نعمت ایران بود که هنوز ملل و دول بعدالت وبزرگواری او مباهات میکنند .

چون محاکمه پادشاه پایان یافت خانواده سلطنتی جواهر و اموال خودرا بپاس نجات شاه‌از مرگ‌قطعی بکوروش تقدیم نمودند . کوروش از گرفتن آنها خودداری کرد وچون اصرار کردند هدایارا پذیرفت ودوباره بآنهاداد و قسمتی‌از آنها نصیب همسرزیبای‌تیگران شد .

پس از تجدید اتحاد کوروش برای اجرای موادپیمان سابق ازپادشاه ارمن لشکر خواست اوهم تمام‌سپاه‌خودرا تجهیز کرده تحت اختیار کوروش قراردادولی کوروش پس از مذاکره ومحاوره ازروی عدالت‌وانصاف درقبال تسلیم‌پادشاه‌ارمن وخضوع اوجوانمردی کرده گفت : «چون‌جنگی‌از طرف‌همسایگان در پیش‌دارید نصف این‌عده برای‌مددکافی‌میباشد . آن‌عده‌تحت‌فرمان‌وسالاری تیگران بودوبعد از استقرار ارمن‌ونظم در ارمنستان برآن‌افزوده‌شد ونام تیگران وارمنیان بعنوان متحدین درجنگهای بعد همیشه آمده وتیگران‌دست راست کوروش وبهترین یار و یاور بود .

ارمنستان نخستین کشوری‌بود که تحت اطاعت و متابعت کوروش درآمد . پادشاه ارمن‌سه‌روز مهلت برای‌تجهیز سپاه خواست وچون عده‌لشکریان آماده‌شد مخارج آنهارا نقداً‌پرداخت . کوروش‌حساب کرد ودیدآن مال برمخارج آن‌لشکر اضافه بوده آنچه‌فزونتر ازمصرف‌لازم بود باوپس داد وبضروریات اکتفانمود. این یکی ازفضایل کوروش بود که اورا از مال دیگران بی‌نیازمی کرد .

ارمنیان ازچند طرف همیشه مورد حمله‌وهجوم متوالی همسایگان خصوصاً بعضی‌قبایل متوحشه واقع میشدند که بسیاری از آنها بومی‌بودند اینکه کوروش نیمی از سپاه‌را برای‌دفاع از ارمنستان گذاشت برای حفظ استقلال متحدین خود

بودولی چون دید که جنگ دائم خواهد بود تصمیم گرفت که دشمنان ارمنیان را سرکوبی کرده آنهارا برای همیشه مطیع نماید برای نخستین بار کوروش وارد کارزار گردید .

دراینجا مجملی از تاریخ ارمنستان درعهد کوروش وقبل از آن نقل می شود. کمتر مورخی بتاریخ تملك وتصرف ارمنستان بدست کوروش توجه نموده « ویل دورانت » در«تاریخ تمدن» استعمار وغلبه کوروش را بر آن دیار تایید کرده وشهادت او بزرگتر مؤیدی برای تاریخ کزنفون می باشدولی افسوس که مختصر ومجمل است اکنون همان مجمل را نقل می کنیم :«درشمال آشور قومی بسرمی برند که نسبت بملل دیگر بیشتر استقامت واستقرار داشتند. نام این قوم در تاریخ آشور«اورارتو» ودرعبری «آرارات» (ARARAT) آمده وهمان قوم ارمنی خوانده میشوند . ارمنیان چندین قرن با آداب ورسوم وعادات ویك نحو تمدن مخصوص بخود زیست می نمودند . استقلال آنها تازمان غلبه ایرانیان وتسلط امپراطوری ایران محفوظ ومستقر بود .

درزمان بزرگترین پادشاه ارمنی « ارگیتیس » (ARGITIS) که در حدود سنه ۷۰۸ ق.م می زیست ارمنیان باستخراج آهن از معدن و ساختن آلات آهنین وفروختن آنها باقوام دیگر موفق شدند وبدان سبب دارای ثروت وتمدن ارجمند ودرجهٔ بلندشدند . قصوروعمارات برپا کردند ودر مجسمه سازی و سنگ تراشی ومصنوعات سنگی و آهنی اشتهاریافتند و آثار بسیاری ازخود بجا گذاشتند ·

بعدازآن موردهجوم ملل مجاوره واقع شده وثروت خودرا از دست دادند خصوصاً درقبال حملات آشور .

درزمان کوروش که بجهانگیری آغاز کرده بود تحت تسلط ایران وغلبهٔ کوروش واقع شدند .

این تاریخ مؤید حملهٔ کوروش وتصرف ارمنستان بدون جنگ می باشد · پس

ازآن‌ارمنیان در اغلب جنگهای‌ایران دوش بدوش ایرانیان نبرد کردندوارمنستان یك عضوحساس ایران بود تازمان اسلام که سپهسالار تمام‌ایران فرخ زاد ارمنی و فرزند او رستم بودند .

گویند « شیرین » ملکه ایران وهمسرخسروپرویز که داستانهای زیبائی وعشقی او مشهوراست ارمنی بوده که این‌مبحث‌خارج ازموضوع مامی‌باشد وتاریخ ایران نام ارمنیان را باسر بلندی یاد کرده وهمین افتخار بس‌است که تیگران شاه وشاهزاده وسرداروياروفادار کوروش که همه‌جاملازم او وازپیروزی‌وعظمت‌ایران بهره‌مند بود . پیش‌هم اشاره‌شد که بعضی مورخین اورا پادشاه ارمن دانسته و این موضوع رابهمین اختصارخاتمه می‌دهیم اگرچه حقاً باید مفصل‌باشد وممکن است بعدازپدر بپادشاهی رسید . چنانکه گذشت .

درپایان فتح ارمنستان که سعی‌شده مجملا نوشته شودیك‌نکته بسیار دلنشین واردمی کنیم که‌معرف‌عظمت‌ونبوغ کوروش‌می باشد وازهمان‌زمان‌شهرت‌جوانمردی ودادگری او باوج رسید وآن چنین‌است :

چون زنان ومجموع درباریان پس‌ازپایان دادگاه صحرائی متوجه محل‌و مکان خودشدند وتیگران نزد کوروش ماند و گفت : من نیزه دارتو خواهم بود (کنایه ازبنده وخادم وحامل سلاح‌یا نگهبان درگاه) . بانوان ارمن باتفاق‌پادشاه آزادشده بر گردونه‌های شاهی‌سوار گردیده بکاخ سلطنت می‌رفتند و در عرض راه که باشادی وآزادی سرگرم سیر وسفربودند هریکی از مردان و زنان دروصف کوروش وستایش رادمردی و گذشت او سخنی گفتند . چون این سخن در تاریخ بایك نحومباهات درعالم انسانیت نقل شده وتقریباً بیست‌وپنج قرن برآن گذشته هنوزلذت آن برای خوانندگان تاریخ باستان باقی مانده وکزنفون هم در عالم تخیل‌آنرا شرح داده بهتراین‌است که برای خود ایرانیان مجملا نقل شود تااگر

باندازهٔ دیگران بمردتاریخ افتخار نکنند لااقل شریك لذت آنان باشند و بدانند مؤسس شاهنشاهی این کشور گرامی که وچه بوده وچگونه یك مرد توانست یك ملت شریف بوجودآورده نام خودرا عنوان سعادت آن نمود واو را سر آمد ملل جهان کرده که همه تصورمی کنند صفات حمیده آن بزرگوار میراث این قوم شده وچون نام کوروش آید ایرانیان را وارث عدالت وانسانیت او بدانند یا اگر نام ایران برده شود همه متوجه بزرگواری کوروش شوند سخنی که میان کاروان شادی وآزادی جریان داشت چنین بود : یکی خرد وبزرگواری کوروش را می‌ستود وباحماسه فریاد می‌زد آفرین برتوای مثال عقل بشری . دیگری جوانمردی و گذشت اورا وصف می کرد ودرود براومی‌فرستاد . دیگری برعدالت ومحبت او ثنامی گفت وبالاخره صباحت منظروعلوهمت وجمال و هیبت او را هم وصف می‌نمودند . ناگاه شاه سخن همه را بریده گفت : « اینها همه هیچ است . کوروش مردی عاقل وعادل می‌باشد . او مارا گرفتار کرد وآزاد نمود . کشور مارا گشود وآبادنگهداشت. پادشاهانی که مملکت را فتح ومردم را اسیرمی کنند دیوانه وخونخوار می‌باشند . آنها خانه خود را بدست خویش ویران می کنند . کوروش دانست که هرچه درارمنستان است برای او . ماهم بنده وبرده آزادشده او . کاخهارا برای اونگهداری می کنیم . خودرا برای خدمت او زنده می‌داریم. سپاه را برای ارمنستان تجهیز وخود ارمنستان را برای کوروش حفظ می کنیم زیرا کوروش برای ما وما برای‌او . شما که افراد خانوادهٔ من هستید برای من ومن که آزاد شده کوروش هستم برای او پس همه چیز وهمه کس مال وبنده کوروش است . من مدیون او هستم ، می کوشم که دین خودرا ادا کنم . تادیروز گمان می کردیم کوروش دشمن ماست امروز یقین کرده‌ایم که دوست ماست . ما دشمنان دیگری داریم که همواره بر ما چیره شده ، ثروت را ربوده

ونفوس را هلاك می کنند (اشاره بکلدانیها) باید آنها بدست کوروش تباه شوند. بقایای ثروت که ازدستبرد یغماگران مانده باید خرج سپاه شود آنگاه مملکت بهمت کوروش آبادشده ارمنیان بنعمت امن وآسایش ورفاه تمتع خواهند کرد.»

شاه وخانواده اوچون مستقرشدند از طرف کوروش برای طعام وشام دعوت شده ودرآن دعوت باحضور تیگران که وارث سلطنت و سپهسالار ارمنستان بود تصمیم برقلع وقمع دشمن غدار ستمگار نمودند. کوروش حتی الامکان از جنگ وخونریزی پرهیزمی کرد. بارمنیان اجازه حمله بهمسایگان غارتگر متجاوز داد. خودنیز بمرز آنان رفته کوه و دره که معبر آنها بوده تصرف نمود. فوراً صنعتگران وبنایان را حاضرویك قلعه محکم وعظیم ساخت شاید این قلعه نخستین بنیاد کوروش درخارج ایران بود. کلدانیان ازسازمان آن قلعه (کلات) سخت بیمناك ونگران شده آغازجنگ نمودند واینك حوادث جنگ آن زمان.

جنگ کوروش با کلدانیان

سپاه ارمنستان درمدت سه روز آماده و بسالاری تیگران بمرز کلدانیان روانه شد. قبل از آن پادشاه ارمن باتفاق فرزندان وسران سپاه نزد کوروش نقشه جنگ و طرق حمله ودفاع را طرح کرده اول خود متعرض شده بیك کوه که نگهبانان و دیده بانان کلدانی در آنجامر کز گرفته بودند هجوم برده بآسانی محل را گرفته محافظین را اسیر کردند بعد که جنگ را آغاز نمودند پس از صف آرائی وشروع بنبرد تاب پایداری نیاورده درقبال دشمن جسور و دلیر که همواره عادت بتجاوز داشت شکست خورده عقب نشستند. آنگاه سپاه ماد و پارس داخل میدان جنگ شدند کلدانیان که همیشه غالب وزبردست بودند و برشجاعت و ثبات سپاه ایران آگاه نبودند جنگ برپا و پیروزی نصیب ایرانیان شد. کوروش بازبیك محل مرتفع که مشرف برزمین کلدانی بودرسید ودرهمان حال اشتعال آتش نبرد و اشتغال بقتال فرمود یك قلعه محکم بنا کنند و همان قلعه مانع هجوم مجدد و تجاوز دشمنان میشد. پادشاه ارمن در آنجا حاضر و از همت وشتاب وحسن تدبیر کوروش تعجب میکرد. کوورش مزد کارگران و بنایان و صنعتگران را خودمی پرداخت. شاه ارمن گفت: ما که خودمدیون کوروش هستیم و بایددین خودرا بپردازیم اکنون وام دیگری بما تحمیل شده که مافوق طاقت ماست

احسان و بزرگواری کوروش یك امر عادی قابل سپاس یا اداء واجب نمی باشد . ما هرگز چنین اندیشه یا همتی نداشتیم که بتوانیم قلعه در قبال تعدی وهجوم دشمن بسازیم زیرا رسیدن باین محل برای ما امکان نداشت اکنون ارمنستان مرهون احسان کوروش شده که امیدواریم بعد ازاین بآبادی و کشت و کار واستخراج معادن آهن و صنعت دیرین خود بپردازیم و آب رفته باز آید .

درهمان هنگام که کوروش سر گرم بنیاد قلعه بود سواران ماد بتعقیب کلدانیها پرداخته ازهرسو مرد جنگجو اسیر می آوردند.

اسراء همه دست و کتف (کت. مخفف کتف است) بسته می آوردند . حال اسراء خسته و گرسنه و تشنه بسیار رقت آور بود. کوروش بآنها توجه کرده فرمود همه آزاد شوند. گرسنه سیر و تشنه سیر آب واسیر آزاد وخسته آسوده وباهمه معامله میزبان و مهمان نمود و آنها که بخونخواری و شدت قساوت و بی رحمی عادت داشتند که هم خود دشمن را باطرز فجیع می کشتند وهم دشمن آنهارا بانواع عذاب گرفتار می - نمود از معامله کوروش بسیار تعجب کرده اورا فرشته و فرستاده خدایان دانستند .

کوروش بآنها گفت می توانید باما دوست باشید ومی توانید پس ازاین بکشت و کار بجای غارت و کارزار مشغول شوید . درهمان حین وحال که زنان ایران بحمل مجروحین خود مشغول بودند فرمود مردان هم بروند و مجروحین دشمن را ازمیدان حمل کنند. زخمیان دشمن که همیشه درهرمیدانی ازجنگهای آن زمان لگدمال و با حال فجیع کشته میشدند بلشکر کوروش حمل شده پزشکان وجراحان حاذق بعلاج آنها پرداختند. کوروش شخصاً تفقد ومهربانی می کرد وهمه را درعالم انسانیت برادر می خواند. آن رفتار یکی از کرامات آن بزرگوار بود که درنظر دوست و

دشمن یك نحوا بتكار محسوب میشد. اودشمن را دوست می کردو کینه را ازلوح وجود می زدود .

کلدانیان شکست خورده پراکنده شدند . چنین جنگی هرگز بخاطر آنها خطور نمی کرد. اسراء آزاد و مجروهین معالجه شده هر که خواست بمحل خود برگشت وهر که ماندد رسلك سپاهیان کوروش منتظم گردید. آنانیکه بوطن خود عودت نمودند. خصایل ومکارم اخلاق کوروش را همه جا منتشر وورد زبان نمودند . براثر آنها کوروش نمایندگانی نزدسران کلدانی فرستادو آنهارا بصلح دعوت کرد آنها ناگزیر پذیرفتندولی گفتندمعاش ماازیغما می گذرد اگر آرام بگیریم چگونه بدون غارت وتحصیل قوت زیست کنیم.

کوروش بآنها تکلیف کردهر که بخواهدباوملحق شود ودرارتش اجیر باشد وهر که نخواهد بکشت وکار مشغول شود و زمینهای بایرچه در ارمنستان وچه در کلدان باووا گذارمیشود ومددازهرحیث هم می رسد. ارمنیان هم اجازه داشته باشند که گله های خودرادر مراتع کلدانی بچرانند وحق مرتع هم بدهند. رؤساء وبزرگان کلدانی نزد کوروش حاضرشده باشاه ارمن پیمان دوستی وعدم تعرض بستند وهردو قوم از آن حیث خرسند بودند (کزنفون بعد ازیك قرن وبیشتر می گوید هنوز پیمان کوروش برای طرفین محفوظ وبموادآن با نهایت صفاعمل می کنند که خود در سفر مشاهده کرده) .

چون قلاع محکم برقلل کوه بناوصلح ما بین هردو منعقد گردید. درحفظ وحراست مرز اشکال پیش آمد که بکدام یك ازدوقوم ارمنی وکلدانی واگذارشود بعدخواستند ازطرفین نگهبانان باالتساوی درآن ارتفاعات بگمارند ولی ازوقوع اختلاف بیمناك بوده بالاخره نگهبانان ازخود کوروش درآن قلاع مستقرشده و

حدود بحراست آنان نگهداری شد.

کوروش پس از عقد پیمان و استقرار صلح وسلم شاه وسران سپاه ارمن و بزرگان کلدانی را بخوان خود برای طعام شام دعوت نمود. در آنجا پیشوایان کلدانی گفتند. همیشه معاش ما از طریق یغما تأمین می‌شد وقبل از این برای پادشاهان ما وحتی هندوستان درجنگ اجیر می‌شدیم و ثروتی بدست آورده سیم وزر بسیار می‌اندوختیم اکنون راه هندوستان بروی ما بسته وماد ازروز پیروزی کوروش ازما بی نیاز گشته رشته زندگانی ما بریده وازقوت محروم میشویم، چون نام هـندوستان بمیان آمد و کوروش دانست که کلدانیها از همان راه دور همیشه مزدور هندوان میشدنـد وروابط با آنها داشتند و براوضاع هندهم آگاه بودند بخاطر آورد که پادشاه هند سفرائی بماد فرستاد خواست اوهم که یك جنگ مهم در آینده نزدیك بالیدیه و بابل داشت ازجهت هندوستان آسوده باشد از بزرگان کلدان پرسید کدام یك ازشما می‌تواند طریق ارسال نماینده را بنماید که ما متقابلا سفرائی بهند بفرستیم همه گفتند، ما براوضاع آنجا واقف وباغلب امور آشنا هستیم. کوروش سیم وزر هم برای لشکر میخواست که بایدازهندوان وام گرفته شود. این امور برعهده رهنمایان وپیشوایان کلدانی بود که انجام گرفت (ازطریق وچگونه آن اطلاع صحیح تاریخی بدست نیامده. کزنفون این موضوع را مشروحاً بیان نموده ومورخین دیگر مجملا اشاره کرده اند میان هندوان و کلدانیان کشورهای دیگر حایل وفاصل بود علاوه بران بعد طریق وسختی سفر مگر اینکه بگوئیم موجبات دیگری بود که اهم آنهاسیاست اقتصادی مبنی بر لشکر کشی باشد).

کوروش مردان جنگی کلدانی را بانتظام در سپاه خوددعوت نمود و آنها خوب استقبال کردند دلیران هردوقوم ارمنی و کلدانی بمتحدین کوروش درسپاه

ملحق‌شده وهردو سرزمین از وجود متخاصمین آسوده گردید روز بروز برنیروی کورش افزوده‌می‌شد وجنگ بزرگ درانتظار مرد بزرگ بود.

کزنفون تسخیر ارمنستان‌وجنگ کلدانی‌را مفصلا نگاشته وبرای‌محاکمه پادشاه ارمن و محاوره باتیگران یك داستان لذت بخش و عبرت آموز ذکر نموده است .

نخستین جنگ کوروش

با صرف نظر ازشرح آغاز شاهنشاهی کوروش و تفصیل تسلط برماد وایجاد اتحاد بین دوقوم پارس وماد که دراصل یکی بودند وباترك بحث دروراثت پادشاهی ازدوقسمت کشور که چگونه بکوروش رسیده و آیا مستقیماً از اژدهاك (استیاگس) یا جانشین او کیاکساردوم که خال (دائی) کوروش وپدرزن او و مراقب و مربی عهد کودکی او رسیده وعاقبت اژدهاك چه شده بگرگان تبعید یا بطرق دیگر نابود گشته دراینجا بآغاز عظمت وقدرت ونخستین جنگ کوروش می‌پردازیم ودرعین حال اعتراف می کنیم که این تاریخ بسیار تاریك ومشوش ومختلف می باشد مثل اینکه خود مؤرخین یك واقعه غیرقابل تصدیق ذکر و بعدبدون توجه وتعمد آنرا نقض می‌کنند مثلا زوال وفنای دولت آشور که همه بدان تصریح کرده که دیگر اثری از آن دولت ستمگرومقتدر تا امروز نمانده وحتی پایتخت وشهرهای دیگر سوخته‌ودیواری نمایان از آنها نبوده چگونه درعهدظهور کوروش دارای پادشاه شده‌ومؤرخین نه‌تنها بعظمت وقدرت او تصریح کرده وجنگ اورا با کوروش نخستین جنگ شاهنشاهی دانسته‌اند وعلاوه برقدرت‌وشوکت او چندپادشاه زیر لواء او بوده وحتی اعراب هم دارای شاه وتجهیزات و گردونه ویکی ازاتباع او گبریاس ازملوك الطوائف بوده که بکوروش ملحق شدوبا ولی نعمت خود جنگ نمود. اینها وقایع مختلف و متناقض

مقرون بمبالغات و تصورات غیر قابل تصدیق است ولی شکی نیست که امیر یا یکی از ملوك الطوایف بنام گبریاس بوده و بدون جنگ بکوروش ملحق شده واو نخستین کسی که وارد بابل شده و باوضاع آن سرزمین وطرق وصول بآن کشور را خوب می‌دانسته وخوددارای لشکرو گردونه‌های متعدد بوده‌است‌واعتماد و اتکاء کوروش بر او بود با صرف نظر از افسانه قتل‌پسر وامثال آن. شاید آن جنگ مربوط بقوم آشور بوده وشاید آنها هم با بابلیها واعراب مختلط بودند که یك نحو ملت‌شبیه بمستقل ایجاد کرده بودند آن‌هم بعدازانقراض دولت آشوروانضمام گرگانیها که معلوم نشدچگونه واز کجا آمده وچه‌مردمی بودند و بعدالتحاق آنها بکوروش دراثناجنگ‌این‌احتمال را می‌دهد که‌بقایای قوم‌آشور و اقوام دیگر بابلی مجاورو اعراب مقیم و طوایف مختلفه یك‌نحو دولت ایجاد کرده‌بود که کوروش اول آنهارا قصد نمود . با اینکه مورخین تعددپادشاهان واجتماع آنها زیر لواءِ پادشاه‌آشوررا تصریح کرده‌اند نام هیچ‌یك‌را نبرده حتی پادشاه بزرگتررا که‌آشوری‌بوده باسم ورسم ذکرنکرده‌اند فقط ازمیان تمام‌آن حوادث نام گبریاس و چگونگی التحاق‌او بکوروش‌را شرح داده‌اندوما نیز مدرکی جز همان تاریخ مشوش ومتناقض دردست نداریم . اینجا یك‌نکته ذکر میشود که درهمین کتاب بآن اشاره شده واومکرر واقع شود و آن عبارت‌ازاین که کزنفون هنگامیکه ده‌هزارسپاهی یونانی‌را ازایران بیونان کوچ می‌دادازمحلی، گذشت‌یادرآن منزل گزید که خاکستر بسیاری‌داشت. درتاریخ‌خود اشاره‌نمود که‌آن خاکستر از آثار مادهاست اومتوجه نشده‌بود که‌آن‌خاکستراثر حریق‌مدهش یکی ازبزرگترین پایتختهای عالم‌بوده که‌پادشاهان گرفتار بکارخشت و گل آن‌وادارمی‌شدند وبراثر جنگ ماد سوخت وچنان‌نابود شد که حتی کزنفون تصور نمی کرد که‌شهرعظیم نینوا زیرپای‌او بوده پس‌چنین‌دولتی که دچارچنین‌زوال وفنا شده چگونه تجدیدحیات کرده که‌خود کزنفون مانند هرودت‌وسایر مؤرخین

بوجود آن وجنگ نخستین کوروش تصریح می کند؟ اما وجود اعراب در آن دیار قابل انکار نمی باشد وقبایل بزرك تغلب. انمار، بکروبالاخره مطلق ربیعه که ربیعة الاسد نامیده می شدندواسد که شیر باشد علامت مخصوص ایران است درهمان کشور بوده وقبل ازاسلام بیاری خسروان ایران تجهیز می شدندوحتی بعد ازاسلام بااعراب همنژاد خود بوفاداری ایران جنگ کردند ولی بعدتسلیم شدند ودرصدر اسلام و تا چند قرن بعدملوك الطوایف از آنها درمهدآشور بوده که ناصر الدوله وسیف الدوله شیعه حمدانی درمقدمهٔ آنها بودند و آنها وارث سلطنت آشور وحتی پایتخت ومرکز آن شده بودندپس شرکت آنها درجنگ با کوروش بحمایت آشور بعیدنبود اما وجود آشور بآن وضعی که مؤرخین شرح داده‌اند بعیدبنظرمی آید. شاید این مبحث فرع زاید براصل باشد ولی ما ترجیح می‌دهیم که یك نقطهٔ تاریك راروشن وفلسفه تاریخ را شرح بدهیم که مقصودهمان است وهمه چیزرا زاید می‌دانیم بالاخره گبریاس تصمیم برتسلیم گرفته باسواران خود نزد کوروش رفت و گفت: من مالك کشوری آباد و فرمانروای سواران دلیرمی باشم آمده‌ام ملك خودرا که بزرگترین و بهترین سر-زمین آشور است بتووا گذار کنم هم‌اکنون دوهزاروسیصدسوار دلیر کامل السلاح در رکاب دارم . لشکر من همواره برای پادشاه مقتول جانفشانی می کرد . فرزند او بمن خیانت کرد وفرزندم را کشت که آن جوان باید دامادشاه ومقرب درگاه باشد. من ازقاتل پسرم عنان پیچیده بتو که جوانمرد و شایسته اطاعت هستی پناه می برم . من بنده وتابع توهستم. دررکاب توجنگ کرده انتقام جوان ناکام خودرا خواهم کشید. من نسبت بشاه آشور که در این جنگ کشته شد وفادارم ولی به جانشین او که فرزندم را کشته دشمن و خونخواهم در اینجا میتوان سؤال کرد که آن پادشاه آشور که بود و مقصود گبریاس از این جنگ که شاه در آن کشته شده چه بود؟ اگر جنگ کوروش با آشور باشد که باحتمال قوی تسلیم گبریاس قبل ازوقوع جنگ بوده و بازهم اگرهمان جنگ کوروش با متحدین در کشور آشور بوده که نام چنین پادشاهی و کشتن او نیامده قتل دوپادشاه ذکرشده ولی شخصی که مقدم برآنها بود

نیامده درهرحال ماودیگران نمیتوانیم سررشته این تاریخ مبهم و پیچیده را پیدا کنیم . سایرین‌هم گفتند ونوشتند و رفتند وبازاین موضوع چندان مهم نیست فقط نتیجه باید گرفته‌شود . برمیگردیم بآن‌نکته که گفته شد :

کوروش‌فرمود : ای مرد ! ای‌سالخورده‌وجهاندیده ! بنشین گبریاس‌پرسید بآداب‌ورسوم آشوریاماد‌بنشینم ؟ کوروش گفت : من‌برای الغای‌آن رسوم‌آمده ام توبآداب کوروش بنشین ! راستی،ضمن‌سخن گفتی : بتوپناه‌میبرم‌و بنده توهستم . میتوانی‌این‌تعبیرراتغییردهی ؟ گبریاس‌روی‌خوش‌ومهر کوروش را دید وبهمه چیز امیدوار گردیدولی‌بازباحال تردید پرسید: بجای‌بنده چه‌بگویم که کوروش‌بپسندد وامیدوارشود ؟ گفت : برادرومهمان ! گبریاس گفت : «زهی‌نیکنامی وسرافرازی من‌پی کسی‌می گشتم که بنده‌اوباشم ، اکنون‌بکسی‌رسیدم که برادرمن باشد . » کوروش‌پرسید : «سبب‌بدبینی‌ودشمنی‌تونسبت بولی‌نعمتت چیست ؟ اوچراوچگونه فرزندترا کشت » ؟ گبریاس اول‌نشست سپس‌از شدت‌خشم و کین‌برخاست و گفت : «پادشاه مقتول میخواست‌دختر‌خودرا بفرزندم بدهد‌پسرم جوانمرد ودلیرونیرومند بود . روزی‌همراه شاه‌جدید که‌جانشین پدر گردید درحیات‌پدر خود بشکاررفت . فرزندم بگرازوشیر حمله کرد که‌هریکی‌را‌بیك بار‌بازوبین‌افکند[۱] شاهزاده براورشك بردوازدلیری‌اوو جبن‌خود‌خشمگین‌شده‌زوبین‌یکی‌ازبندگان را گرفت‌ودرهمانجا

---

(۱) درآن حدود ومخصوصاً درکشورآشور بیشه‌ها بود که شیردرآنها بسیار وحتی درزمان بنی‌تغلب تاچهارقرن شکارشیر درجزیره معروف بود ومتنبی که از همان‌حدود بقصد عضدالدوله که‌درپارس بودمی گذشت‌بیم‌خودرا ازهمان‌شیران‌درشعروصف کرده که‌می گفت : اجارك‌یااسد الفرادیس مکرم . فتسکن‌نفسی‌ام میان فمسلم . ورائی‌وقدامی عداة کثیره احاذر من‌لص ومنك‌ومنهم . داستانهای شیردرهمان سرزمین‌که خودبیشه شیر مردان بود مشهوراست برای اثبات این‌داستان‌کافی می‌باشد .

بفرزندم افکندواورا بی‌پاومرا بعزامبتلا کرد . پدرچون‌شنید کوشید که مرا آرام کند وبسیارمهربانی کرد وتسلی‌داد واگراو امروززنده می‌ماند من‌هرگز بتوپناه نمی‌بردم . اکنون که همان‌قاتل بجای پدر نشسته تصمیم برانتقام گرفته خود و لشکریان باتمام‌دارائی وقصروایالت تحت اختیار توهستم . من‌ازهمین‌ساعت بامید توجوانی‌را ازسر گرفته برپاخاسته آماده کین می‌باشم » . سپس‌زوبین را گرفت وباحماسه گفت:« کوروش ! من‌جان خودرا درراه‌پیروزی تونثار میکنم» . کوروش گفت : «آری ای گبریاس ! توازهمین حین‌وحال پیری و سستی را بدرود بگو من بهمت تو انتقام فرزند مظلوم ترا خواهم کشید . بنشین ، بنشین» گبریاس گفت : «من‌دیگرصاحب کاخ‌وایالت نمی‌باشم . قصر و هرچه درآن هست از آن کوروش است . دختری‌هم دارم جوان‌وزیبا که نامزد همان شاهزاده(پادشاه‌وقت) قاتل‌است . اوبسی‌تضرع کرد که همسر ناجوانمردی‌نباشد که‌برادرش‌رابی‌پا کرد . من‌اورا بکنیزی کوروش بخرگاه‌تومی‌سپارم» . کوروش که همواره ازاین‌بیانات مبنی‌بر وجودزن‌شرمسارمی‌شد سربزیر افکند و دوباره گفت : «نه ای گبریاس ! دختر تو برای جرانسرد دیگری خواهد بود . ایالت و قصر و ثروت توهم برای تو وبرای‌دختر تو خواهد بود . من‌اورا از آن نامزد خونخوار نجات خواهم داد تراهم بآرزومی‌رسانم . انتقام‌ترا می کشم باضافه انتقام زیردستان ستم‌کش » . در آن‌هنگام که کوروش ازقبول آن دخترزیباخودداری واستنکاف میکرد . دو مرد مادی زوبین‌بدست‌رسیده مژده دادند که : زنی‌زیبا که گویا ملکه‌شوش باشد بـا خرگاه‌وخدم وحشم‌بدست آمده ودرتقسیم غنایم‌بهره مخصوص کوروش شده !

این‌دو واقعه‌بعنوان دونکته بآنهااشاره کردیم که‌دریك‌حین وحال‌رخ‌داده ازعجایب‌تصادفات روزگاراست که اگر کسی‌هم بخواهد چنین افسانه را بسازد

قادر بر جعل آن نمی باشد که بالطبع در تاریخ آمده . این هم یکی از فضایل کوروش
و از بخت بلند و طالع ارجمند اوست که از یك دختر زیبا چشم بپوشد یك زن زیبا بدام
او بیفتد و از او هم رخ بتابد و عفت او هم از حد بگذرد .

گویند : او یگانه زیبای جهان بود ولی زیبائی در نظر کوروش اصلاح جهان
زشت بود که بفجایع بشر بدچهره و پریشان و عبوس شده بود .

باز ما از اختلاف روایات مورخین قادر بـر تنظیم وقایع نمی باشیم زیرا شرح
غنیمت قبل از وقوع جنگ آمده است . برای اینکه مطلب از دست نرود و دچار اهمال
نشود ما نیز بر حسب نوشته مورخین و بالاخص هرودوت و کزنفون بتقدیم این جمله
می پردازیم و آنرا بیش از این در خور بحث نمی دانیم .

غنایم بی حد و حصر بدست آمد (شاید هم قبل از وقوع جنگ غنایم بدست
آمده و باید چنین باشد که غنایم جنگ بعد خواهد بود ولی در اینجا بهره گرگانیها را
ذکر کرده اند و مسلم است در اثناء یا کمی قبل از وقوع جنگ گرگانیها تسلیم شدند
و ممکن است بهره آنها را برؤسائی که قبل از تسلیم بکوروش ملحق شده داده بودند)
و بدین نحو تقسیم شد : اول سران سپاه ماد و بزرگان قوم بر تقسیم نظارت کرده و بهره
کامل مادیها را بردند . سپس قسمت ارمنیان و متحدین داده شد . بعد بگرگانیها بهره
دادند و خصوصاً خیمه ها که مورد احتیاج آنها بود . بعد نصیب کیاکسار و مخصوصاً
نفایس و سیم و زر بسیار و عدهٔ زنان زیبا بعنوان کنیز شخص شاه .

بعد قسمت مغها را دادند که درراه خدا باید صرف و بدست آنها سپرده شد .
معمولا قسمت پارسیها بعد از همه داده می شد ولی در این تقسیم نامی از آنها نبود و شاید
بر حسب فرمان کوروش بود و شاید هم بی نیاز بودند .

این را هم نقل میکنیم . خوار بار که در نقل و انتقال کم شده بود در آن غلبه

قبل ازجنگ و بعدازآن بحدوفور حاصل شد ولی درهمان وقت کوروش گفت : پارسیان بنان و آب قناعت کنند وشراب را برای مادیها ومتحدین بگذارند تا وقتی بر اندازهٔ ضرورت افزوده شود وچنین هم شد که بعد ازفتح و تسلط کامل انوع و اقسام مأکولات ومشروبات بدست آمد این هم فراموش شده که درضمن ارسال هدایا برای کیاکسار شراب ناب و باده خوشگوار هم بسیار بود . ازاین تاریخ ببعد هم نام کیاکسار کم آمده تاعاقبت بالمره گمنام شد .

مادراینجا بقیه داستان مهیج حقیقی را برای وقت دیگر می گذاریم که او در تاریخ کوروش وفتح بابل ونقشه جنگ لیدی ولشکر کشی وتدبیر امور اثر بسیار مهم ومفصل داشت و بااینکه ذکری ازملکه زیبای شوش بمیان آمده ودرهمین حین خبر گرفتاری او را بکوروش دادند بخاتمه جنگ اول کوروش موکول میکنیم تاوقایع بیش ازاین مختلط نشود . دراین جنگ هم ناگزیر باختصار می پردازیم زیراخود واقعه درتاریخ مجمل ومبهم آمده و بااینکه ازآثار آن و کشته شدن دو پادشاه معلوم میشود که بسیار بزرگ ومهم بوده نمی خواهیم اندك چیزی بر آن اضافه یاساز وبرك بر آن نهاده شود و برای بیان حقایق اوضاع روشن دیگری هست که بآنها میپردازیم وباز دراینجا امانت رارعایت میکنیم . فقط این دو نکته ازیاد خوانندگان نرود که شاهکار تاریخ کوروش است ودروقت خود خواهد آمد و آن عبارت ازتسلیم گبریاس ودختراو و گرفتاری ملکه شوش وشوهراو که لذت داستان هردو رنج مطالعه را جبران میکند واثر دلنشین وحکایت شیرین آن درقلب خوانندگان خواهد ماند .

جنك آشور و غلبهٔ کوروش

پیش از این نوشته بودیم که نمایندگان گرگانیها نزد کوروش آمده وعدهٔ التحاق را باوداده وشرایط تسلیم هم‌قبول شده بود وحتی درتقسیم غنایم بطور تردید بهره آنها ذکرشد. اکنون دراین جنگ اثر بسیارمهم از آنها ظاهر میشود (گفته شد معلوم نیست از کجا وچگونه آمده وبرای چه‌باآشورملحق شده‌اندمگر آنکه بعنوان مهاجرت یابراثرحوادث دیگررفته بودند).

نام اقوام وقبایل متحده قبل ازاین ذکرشد وتکرارآن سودی ندارد فقط مللی که موثربوده ودرآن واقعه شهرت داشتند ذکر میشوند. پس‌از استراحت تمام سپاهیان کوروش و رسیدن مددسواردر بار کیاکساروبقیه مددپارس واقوام مختلفه‌دورونزدیك‌ایران کوروش بامشورت گبریاس که‌فرمانروای آن‌حدودبودوبر اوضاع اطلاع داشت همچنین اطلاع وتمهید روساء گرگانی که همراه بودند و کشف اسرار دشمن بتوسط جواسیس مستعد و فرمان جنبش عمومی داده شد ولی ابتدا برحسب میل گرگانیها سیروسفرسپاه منحصربشب گردید. درآن‌هنگام سواران گرگانی عقب‌دارلشکر جرار دشمن بودند پیکها وجواسیس از طرف نمایندگان گرگانی ملازم کوروش درحال‌رفت وآمد وتمهید تسلیم آنها بودند.

چون حرکت سپاه کوروش شبانه و باشتاب بود. بفاصله کم رسیدند که فقط یك فرسنگ مابین متحاربین مسافت داشت. کوروش که پیش از آن مانع افروختن آتش بود فرمود یکباره هرچه بتوانند درهمه‌جا آتش روشن کنند تادشمن ازاشتعال آتش هم بترسد وهم‌عده را بیش ازاندازه تصور کند. فرمان کوروش مانند وحی اسمانی وباعلاقه شدیدوایمان اجرا گردید ناگهان سپاه‌دشمن دچاریك نحو بیم و هراس بی‌مانند شد. فرماندهان گرگانیها وقت را مغتنم‌شمرده بپادشاهان‌متحدین پیغام دادند که‌بهتراین است درصف‌اول وارد جنگ شوند وآنها پذیرفتند ولی بیم آن می‌رفت که ایرانیان آنها رانشناسند وبکشتار دچارشوند و با مشورت روساء ملازم کوروش علامت چنین مقررشد که گرگانیها عموماً‌هنگام جنگ دست‌راست را بالابرند ومادها و پارسیان همچنین کنند که دست‌راست طرفین هم‌علامت‌دوستی وهم ازحرب وضرب بازداشته شود تا بدشمن دیگربرسند وجنگ را آغاز کنند.

کوروش برحسب نقشه‌قبلی که باسران سپاه طرح و گرگانیها برآن آگاه شده بودند صفوف لشکررا تعبیه ومرتب نموده وهرلشکری را بتوسط فرمانده‌آن یك تعلیم مخصوص ورمزجنگ را دریافته آماده‌هجوم شدند. میمنه ومیسره‌وقلب مرتب شد. گردونه رانان رابرخلاف معمول پشت سواران قرارداد وفرمود چون ماپیش برویم بعدازما برای پایمال کردن دشمن حرکت کنید. خود درقلب ولی سیارودرحال حرکت ومراقبت وفرمان دادن بود. «گری‌سان‌تاس» که فرمانده تمام سواران مادوپارس بود سواران خودرا بچندلشکر تقسیم نمود. وپشت‌صفوف اولیه قرار گرفت که‌برحسب فرمان بعدی حرکت کند. فرولاس فرمانده‌زوبین افکنان بود که اول باید دسته‌ورزیده‌اوزوبینهای پرتابی‌را بیندازند سپس بازوبینهای کوتاه‌دیگرجنگ‌تن‌بتن‌را شروع کنند وبیشترپایداری وثبات سپاهیان را برعهده گرفت بیشترآن جنگ باحمله سواران گرم شده وکار بـجائی رسید کـه صفوف

شمشیرزنان بحال خود مانده‌وفلاخون داران هم کاری انجام ندادند . گرگانیها که درصفوف مقدم قرار گرفته بودند یك نحو سدی ایجاد کرده مانع حمله آنها شده بودند وچون سواران مقدم کوروش غیرازسواران « کری‌سان تاس » هجوم بردند طرفین دستهای راست بالا برده شناخته شدند فوراً گرگانیها عنان اسبها را پیچده ازهمان صف ومحل خود بدشمن حمله نمودند. کوروش بعداز دستورکامل که سواران چه باید کنند خود بلشکرممتازخویش گفت : در این حمله که ما می کنیم فقط پیش بایدرفت وهر که هر که وهرچه دید اعم ازانسان وحیوان با تیغ وسنان بنوازد وبرنگردد وضربت دیگری که قاطع باشد بزند . ازضرب و حرب اسبها هم می‌توان یك نحوهرج ومرج ایجاد کرد زیرااسب که مجروح و دردناك شود ناگزیریاسوارخود رازیرافکند یاخود ازمیدان بدررود (۱) با هر که وهرچه تصادف وروبروشوید بزنید وبروید وپشت سر خود نگاه مکنید دشمن را عقب بگذارید که دیگران کاروی‌را بسازند .

درآن‌هنگام که گرگانیها سر گرم طعن وضرب دشمن شده بودند ازحمله‌و پیشرفت سریع سواران کوروش تعجب کرده وخود عقب ماندند . قلب دشمن شکافته‌شده‌ومیمنه‌ومیسره‌درهم‌وبرهم‌ریخت. آنگاه « کری سان‌تاس» فرمان‌داد که سواران ازدوطرف راست وچپ‌دورزده حلقه گازانبری ایجاد کنند . فوراً سواران اول دو قسمت یمین وشمال وبعد چهار قسمت در چهارجهت دشمن تاخت واحاطه کردند . کوروش از همان میدان جنگ بسران سپاه امرداد که‌دشمن‌را ازعقب محاصره کنید و مگذارید یك‌تن بگریزد محاصره شدیداً بعمل آمد وزود دشمن

---

(۱) این‌قاعده سیزده قرن و بیشتر بعدازکوروش درجنك دوخلیفه امین ومأمون در پیرامون شهرری بفرمان ودستورطاهر بن‌الحسین بکاررفت وسه‌هزارسوار بردویست‌هزار سپاه‌علی بن‌عیسی بن ماهان سردارامین غالب‌شدند که گفت انسان وحیوان رابزنیدو بروید

محصور گردید . جارچیان و منادیان که همواره آماده ابلاغ فرمان بودند جار زدند که: کوروش گوید. هر که سلاح را اندازدو تسلیم شود آزاد خواهد شد و باو آسیب و آزار نخواهد رسید . درهمان هنگام که گردونه‌ها بگردش وجنبش در آمده وصدا و غرش آنها وحشت افکنده بود کوروش فرمود از حرکت بازداشته شود مبادا مجروحین دشمن پایمال شوند . گرگانیها را هم که برافت کوروش آگاه نبودند از قتل وغارت نهی کرد ودستور داد که بعقب میدان بروند . همه اطاعت کردند و بسیاری ازجنگجویان و تیراندازان ازشرکت درنبرد محروم شدند . محصورین فوراً اسلحه را انداخته یکان یکان و گروها گروه تسلیم و آزاد میشدند .

مجروحین طرفین غالب و مغلوب بدون تبعیض حمل شدند . پزشکان و جراحان بعلاج وشکسته بندی پرداختند . اسلحه بدون اختصاص بیك فرد مانند غنایم دیگر حمل و اندوخته شد . اسبها همه بغنیمت برده و گردونه‌ها بمحل اقامت کشیده شد . اسبهای مجروح غیرقابل علاج سر بریده وطعام سپاه شد . غنایم بعد از جنگ با مراقبت بزرگان قوم باید تقسیم شود وبهره پارسیان مانند همیشه بعد از همه خواهد بود. در آن گیرودار گرگانیها خوب تجهیز شده ، سلاح و لباس وخوراك و مال بآنها رسیدو بسیارخرسندشده درچادرها آرمیدند معرکه پایان یافت که دو مقتول بخون آغشته حمل شدند . یکی پادشاه «کاپادوکیه » ودیگری پادشاه اعراب(نمی توان گفت اعراب درآن زمان ودرآن حدود پادشاه داشتند قبل ازاین با تعجب اشاره شده بود که مشکل بنظر میآید که اعراب دارای آن همه گردونه باشند [۱]

۱ــ وجود اعراب درپیرامون آشور وحتی درخود کشور آشور بعنوان بومی باعث شك و تردید نمی باشد ولی داشتن پادشاه وسپاه منظم موجب ریب گردیده آن هم صدها گردونه که یکی ازآنها باعث شك و تعجب است اگرچه ارابه جنگی یکی از اسلحه لازمه آن زمان ←

(بایدبجای پادشاه اعراب فرمانده‌یا سردار یارئیس قبیله گفته‌شودولی‌ماعین تاریخ رانقل‌نمودیم‌و کزنفون هم آنراتأیید کرده که عنوان پادشاه باوداد)

مقتولین بهردین‌وآئین که داشتند قابل حمل‌نبودند و در میدان مانده طعام سباع میشدند و بشر کارهای‌دیگر داشتند که‌ازدفن‌مرده واجب‌تر بودولی‌نسبت‌بدو نعش دشمن احترام بعمل‌آمد و بخاك‌سپرده‌شدند . کوروش هم‌درتشییع آن‌دوجنازه حاضر شد ونهایت بزرگواری وجوانمردی‌را ابرازنمود .

کوروش برآن‌دو پادشاه کشته ایستادو گفت : آیا بهتر این‌نبود که مانند گبریاس که عاقل وشریف است بامادوست‌میشدیدو بحیات وپادشاهی خودوسلامت اتباع خویش ابقا می کردید ؟ خردمندآن است که‌دوستی‌را بردشمنی ترجیح‌دهد سپس‌روبسران سپاه‌خود کردو گفت . راستی‌میدانیدمابرای‌چه‌بجنگ و خونریزی اقدام‌می کنیم ؟ هریکی پاسخی‌غیر مقبول دادند . گبریاس گفت : برای انتقام . کوروش با تبسم روباو کردو گفت : توفقط برای‌خونخواهی فرزندت بکین کمر می‌بندی . اماجنگ‌برای انتقام‌نیست .انتقام‌صفت وحوش است .جنگ فقط برای عدالت است . ماجنگ‌می کنیم که‌نام جنگ رااز لوح‌وجود بزدائیم . بشروبالاخص

← بود . این اعراب که‌در تاریخ آن زمان بوجود و تأثیر آنها تصریح شده و بسیاری از مورخین شرکت آنهارادرجنگ ذکرکرده‌اندمعلوم‌نیست ازچه تاریخی درآن سرزمین‌پیدا شده‌اند ولی در تاریخ ساسانی نام‌آنها بایك نحو تاثیر وغلبه وقوه ذکر شده ومابین‌تاریخ کوروش تا ساسانیان مدتی بوده که قابل‌قبول‌و تصدیق است . درزمان ساسانیان قبایل‌ربیعه جانشین‌آشوریان‌شده بودند ودرجنگها هم شرکت می‌کردند وغلبه‌آنها‌باندازه بود که مهد آشوریان بنام آنها معروف شده که گفته می‌شد« دیارربیعه » ودر قبال آنهاقبایل مضر هم بودندکه در فرات اعلی‌زیست می‌کردند . دیاربکر هم معروف است پس بعیدنیست‌که در زمان کوروش وجودآنها موثر بوده که در جنگ آشورشرکت می کردند . در لشکرکشی کمبوجیه فرزندکوروش بمصرهم تاثیر داشتند .

آشوریها این همه جنگ که کردند تنها برای خود جنگ بود و ما جنگ برای صلح وسلم و آسایش وسعادت ورفاه خلق می کنیم . بس افسوس میخورم که ما این کشتار را کردیم . ولی این را بحساب قربانیهای پیشگاه خداوند یکتای دادگر مهربان و توانا می گذارم که کوروش را براین قوم خونخوار فیروز نمود و امیدواریم بعد از این کمتر آدم کشته شود و بیشتر آدم زنده بماند که قتل کم مانع کشتار بسیار گردد وخون اندك ازسیل خون بکاهد و تمام ملل متحارب ومتخاصم برادر ودوست گردند . آیا گبریاس باور می کند » ؟ گبریاس گفت:«آری ای جوانمرد ولی بمن وعده انتقام فرزندم را دادی. اورا بکش تا گبریاس برای توو برای ماد و پارس زنده بماند .»

این نکته هم در اینجاذکر میشود که چیزی از تاریخ اعم ازخرد و بزرگ کاسته نشود . ما بسیاری از خرافات واوهام را که هرودت در آنها افراط کرده و دیگران بطور تاریخ مسلم ذکر نموده وغیرازاو مانند کتزیاس وناقلین ازاو آورده اند بالمره اهمال کرده یا ببعضی اشاره وبفسادو کذب آنها تصریح نموده ایم دراینجاهم یك نکته نقل میشودو درعین اینکه مخالف عقل است ممکن است یك محمل توجیهی برای آن قائل شویم مورخین گویند : شبی که کوروش بدشمن حمله نمود انوار از آسمان نازل شد ودوست ودشمن آن روشنائی الهی رادیدند و این یکی از کرامات ومعجزات آن بزرگوار است که از خدا (یاخدایان) و آسمان تأیید شده بود . باید گفت : چون درهمان شب برای مرعوب نمودن دشمن آتش بسیار و بیش ازاندازه تصور ولزوم افروخته وشعله ازهرطرف درفضا برپا شده بود طرفین آن روشنائی زاید برحصر و وصف راانوار آسمانی وآیات معجزه آسا پنداشته بودند و شاید گرگانیها که درصف دشمن بالتحاق بسپاه کوروش امیدواردرحال انتظار بودند باشوق وشعف برای آن روشنائی خارق العاده تبلیغ کردند ومورخین هم بدون تحقیق تعبداً آنرا قبول و نقل

نموده بصورت انوار آسمانی در آورده اند .

آری انوار الهی بر کوروش نازل شده بود که عالم را از جور و ظلم و قساوت و شقاوت تطهیر و روشن نمود. انوار کوروش عبارت از عواطف انسان پرور و عدالت گستر بود . نزول انوار ضرورت نداشت. خود کوروش یك نور حقیقی الهی بود که بصورت انسان کامل مجسم شده در عالم مظلم پر از ظلم و عدوان پدید آمده روشنائی بخش جهان تاریك گردید .

گویا در آشور واقعهٔ دیگری که قابل شرح باشد نمانده و ما از وصف لایعنی خودداری می کنیم فقط عاقبت پادشاه آشور که گبریاس کمر قتل اورا بسته بود معلوم نیست چه شد ولی تاریخ خود گبریاس آن مرد فاتح نامدار و هشیار بسیار عظیم بود خواهد آمد . برای مزید اطلاع باید توضیح داد که آن جنگ اول که شاید در نظر بسیار حقیر و ناچیز باشد یکی از اسباب جهانگیری و عظمت و فتح بزرگ کوروش بود زیرا با تسخیر آشور و امتداد تسلط تا اقصی نقطه که احتمال سوق الجیش از آن میرفت باعث قطع ارتباط بابل با لیدی گردید هر چند که بابلیها برحسب ارتباط قبلی از یاری گرزوس متقاعد شده بودند و در همین جنگ هم بهیچ نحوی شرکت نکردند ولی اگر کوروش فاتح و رستگار نمیشد حتماً با لیدی متحد میشدند و گرزوس هم در آن تاریخ بر نقض عهد نبونید پادشاه بابل و مسالمت او با کوروش آگاه نبود و بیاری او امیدوار بوده و نیز شرکت بسیاری از لیدیها در این جنگ ذکر و تأیید میشود.

عشق کائنات

آنچه‌را که خواننده‌دردست گرفته‌وسیله‌سر گرمی برای کشتن‌وقت‌می‌پندارد یك داستان حقیقی تاریخی عبرت‌آور و غرور انگیز است که شهامت وجوانمردی و عفت و شرف و دلیری و عدالت نیا گان‌را بیك صورت دل انگیـز و لذت‌بخش مجسم وهویدا میسازد علاوه بر لذت‌حکایت برحقایق‌تاریخ و وقایع شگفت انگیز کاملا آگاه شده بفضایل‌سلف ومکارم‌اخلاق قوم خود احاطه میکند که چگونه بجهانگیری‌پرداخته وجهانداری‌را رسم مردم متمدن آن‌زمان‌نموده عالم را پر از عدل‌ومروت و احسان و تمدن و عمران کرده آثار خودرا برای ابناء خود که‌نام گذشتگان‌را فراموش‌نموده بیادگار گذاشته‌اند ولی این آثار پرافتحار منظور و مشهور عموم‌ایرانیان نمیباشد زیرا هم ویران وخاموش و هم دریك‌محل مخصوص میباشد اکنون ما آثار معنویه اجداد خود را بصورت یك تاریخ مستند و داستان مسلم و محکم با بهترین‌روایات و اسناد نقل‌میکنیم تا مردم‌ایران بلکه سایراقوام که عاشق‌حقایق و طالب فواید باشند بیك‌طریق واضح و دور ازملال لذت داستان را کسب کرده بامطالعه‌این‌تاریخ برعلم ودرایت خود بیفزایند و بسجایاو مواهب‌سلف خود بالیده نیروی‌معنوی وشهامت وفضیلت‌را بهترین صفات‌خود بدانند . هریکی ازخوانندگان اعم‌ازمرد وزن پس‌ازخواندن این‌داستان درخود یك‌نحوقوه‌وایمان

و نشاط وغرور احساس کرده رذایل را ازخود دور و فضایل‌را زیب‌روح تازه خود که ازسطور همین نوشته‌ها بدست آورده خواهندنمود .

امروز کتب و روایات و حکایات و افسانه‌های خوب و بد بهر زبانی درسراسر گیتی منتشرشده و طالب وراغب بسیاردارد . اغلب آنها روح کش‌وملال‌آور میباشد باصرف‌نظر ازدروغ محسوس و اثر حزن‌انگیز و نتیجهٔ‌بد که در مغز انسان می‌ماند و انواع تعالیم زشت‌وفسادانگیز‌را بسط‌میدهد وخواننده را بتقلید اشرار تشویق‌وتشجیع‌مینمایدخصوصاً داستانهای عشقی آن هم کاذب که با تکلف بسیار تلقی میشود. آنجا که میتوان‌ازداستان‌عشق‌حقیقی استفاده کرد برای‌اوهام و تکلفات وقع‌ومحل نخواهد بود. این‌عالم پر ازحوادث گوناگون تعجب‌آور و عبرت‌انگیز است حاجت‌بدروغ وتکلف ومبالغه‌نخواهدبود ولی نقل‌این قبیل‌داستانها دو مایه میخواهد یکی‌وسعت‌اطلاع و علم‌واحاطه بتاریخ وتتبع وتحقیق‌وتمیزحق ازباطل و راست ازدروغ وبکاربردن عقل‌سالم درانتخاب موضوع صادق‌ومفیداست دوم قلم توانا و فضل‌نویسنده است که بتواند مطالب سودمند و روایات لذت‌بخش را خوب بپروراند و درخورد خوانند گان در هرطبقه نماید که بیشتر منظور او تهذیب اخلاق و تربیت یك‌نسل فاضل‌کامل شریف باشدنه‌اینکه ازهرافسانه نتیجه روح کش و فسادخیز بگیرد ولو خود بیشتر سودمادی ببرد یا شهرت کسب کند. این‌تصمیم که عبارت ازنشر حقایق‌است علاوه بردو وسیله مذکوره خود یك عشق لازم‌دارد اکنون که نام‌عشق را آورده‌ایم مجملی از وصف عشق را بیان میکنیم که عنوان این مقدمه هم عشق است ، و هرچه در این عالم هست مولود عشق است و بس .

کودکی که چشم بینا را برای نخستین بار باز میکند، فضای روشن و آسمان صاف می‌بیند، چهره‌های مهرنما در پیرامون خود مشاهده می کند و

روی‌مادررا که دارای وسیلهٔ تغذیه طفل باشدبهترین آینه‌عشق‌ومحبت‌می‌داند.در آن سیمای‌لطیف که‌واجدمایهٔ‌حیات کودك‌است انواع‌واقسام رسوم‌عشق‌را میخواند ودر عالم سادگی بدون‌توجه‌وقصدوعنوان‌عشق‌حقیقی‌راسرمایه‌حیات‌می‌نماید.اندك‌اندك رشدیافته برنیروواستعدادخودمی‌افزاید. درمشاهده‌انواع‌صورباز‌عشق‌رامی‌بیندوبر تأثیرآن‌می‌افزاید. هرصورتی که درقبال‌خودمشاهده‌می کند اثرعشق‌را ازآن‌می‌رباید این اثر تابع وجدان انسان است اگر خوب وآماده تلقی حقایق وفضایل باشد محیط مساعد و مناسب یافته بر فضل و مروت و شهامت و شرف خود می‌افزاید و این صفات را بصورت عشق بروز می‌دهد . پس او عاشق عدالت وشجاعت وعفت‌وجوانردی می‌شود واگرفساد وخلل دروجدان وهستی او باشد خرافات واوهام وزشتی‌ها ومفاسد وجنایات وخیانات را تلقی می کند و باز عاشق همان‌رذایل می‌شود وهمان‌انسان که اول کودك بوده و بعدجوان‌وبالاخره‌پیر میشود درعالم‌خود عاشق‌یکی ازدومظهرخوبی‌و بدی می‌شود. بهمان‌اندازه که‌انسان درراه شرف وفضیلت جانبازی‌وعشق‌خودرا بدان منحصرمی کند درراه فسادودزدی وآدم کشی‌وخیانت‌هم افراط کرده بحد تفانی و هلاك می‌رسد و باز هم آنرا عشق رذیلت میخوانیم. پس‌عشق درتمام‌کائنات مندرج‌است وتمام ذرات وجود عبارت از عشق خوب یا بد می‌باشد وخوبی و بدی تابع هستی وتشکیل‌جسمی و اثر روحی انسان است. عشق خوب هست و عشق‌بد . عشق شرف وعفت هست وعشق رذیلت و شهوت . انسان که بالطبع عاشق وجود وهرچه در کائنات است مشمول اثر عشق خوب‌وبد می‌باشد وعشق‌اوازهنگام کودکی با اورشد می کند . عشق ملازم حیات است بلکه خود حیات عشق است وبدون عشق زندگانی برای‌بشر بلکه حیوانات وحتی نباتات میسر نمیشود. اگرانسان در مقدرات خودمختار باشد می‌تواند برای یك حیات خوب عشق خوب‌را انتخاب کند ونام‌نیك را جاویدنماید. دراین‌داستان

که یك قسمت عمده تاریخ بزرگترین شاهنشاه ایران است یك عشق حقیقی شریف وخوب نمایان است. داستان «پان‌ته‌آ» ملکه‌شوش وشوهردلیر او بزرگترین اثر تاریخی ایران یامشرق‌زمین است اگر نگوئیم بهترین داستان عشقی و دلیری عالم است وتاکنون‌درسراسرجهان مانندآن کم واقع‌شده یا نبوده‌است.»

چون مقصود ما شرح تاریخ‌ایران ازاول اوقات امکان است‌واین‌داستان‌شور انگیز در ضمن ودروسط‌زمان‌قدرت کوروش‌رخ‌داده بااینکه آنرا بروقایع‌دیگرمقدم داشته‌ایم‌تاخوب درذهن‌خواننده جای گزین‌باشدناگزیربرای‌تکمیل‌فایدهٔ‌تاریخ که منظوراصلی‌ماوخوانندگان‌است‌شرح‌زندگانی‌وجنگهای کوروش‌را بعدازاین‌داستان نقل کنیم . همانطور که تاریخ‌شاهنشاهی کوروش‌بزرگترین مرد تاریخ ایران بر سایروقایع مقدم ومغتنم‌است داستان «پان‌ته‌آ»برسایر داستانها مقدم‌است وخودیك شاهکار بی‌مانند‌است. امیدواریم بعد ازاین سلسله داستانهاوحوادث سودمندوعبرت آورایران‌را متدرجاًومرتباً منتشر کرده نگذاریم این‌نقص درتاریخ‌عظیم‌وپرافتخار ایران‌بماندویقین‌داریم‌استقبال‌وتوجه‌خوانندگان‌ازهرطبقه‌موجب‌تشویق‌وتشجیع‌ما خواهدبود اینك داستان‌حقیقی‌تاریخ ایران.

یك مقدمه برای یك داستان

چندین بار این نکته‌را بتکرار یادآوری نموده وحتی در آخر کار بخوانندگان تأکید کردیم که آنرا در مغز خود بسپارند تا وقت آن برسد که داستان حقیقی را نقل کنیم.

بدون مبالغه واغراق این قصه یکی از بهترین حکایات یا وقایع شگفت‌انگیز وعبرت آمیز عالم است اگر ادعا نکنیم که خودیگانه داستان عجیب ورقت آور وعاطفه‌پرور است. پیش‌ها اشاره نموده یاصریحاً نوشتیم اگر در تاریخ کوروش هیچ حادثه جز این واقعه رخ نداده همین بس است که فضایل اورامعین ومبرهن کند ودر هرسطر یا کلمه وحرفی از آن یك جهان مروت وعدل واحسان نهفته که بشرح وتفسیر نیاز دارد. نویسندگان در تحریك احساس خوانندگان بانواع وسایل تفنن و توسل می کنند. عشق، عاطفه، مروت، وفا، گذشت، جانبازی و بالاخره حتی خود کشی وبذل بهترین سرمایه زندگی که جان باشد. در این داستان هیچ دستی تواناتر ازهیچ نویسندهٔ ماهر قادر برجعل وخلق وپرورش موضوع باندازه طبیعت وحقیقت نمی‌باشد. موضوع بسیار ساده ووقوع آن مهیج ومؤثر ودردناك بلکه جزع آور واسف انگیز است. هر که آنرا بخواند ودر آن تعمق وتأمل کند دوچیز در مغز او می ماند و بمنزلهٔ

دوعامل متضاد درحال کاهش وافزایش محسوب می‌شود وتازنده است درکارخواهد بود . آری یکی وجود را می‌کاهد و دیگری برهمان وجود می‌افزاید زیرا در عین اینکه این حکایت الم‌انگیزاست خود لذت بخش ونشاط‌آور و در حال نشاط جزع افزاووجع خیزاست !

وقتیکه‌انسان بداند زنی زیبا که زیبائی وی مایهٔ حدیث مردم و مورد ستایش خلق است برای حفظ ناموس خود تصمیم برخودکشی بگیرد یا مانند یك مرد دلیر قصد مبارزه و دفاع کند یانظیر یك کنیز حقیر اسیر شود و حال اینکه او ملکه باشد و تاب‌خواری را نیارد و بعد بسبب همت بلند و عفت بی مانند کوروش مشمول عنایت شود . همان زن شوهر مورد علاقه ومهر خودرا بجانبازی در راه کوروش تشویق وتشجیع و او را قربان وفای خود نماید و در عین حال وفا را بحدی برساند که خود نیز بشوهر خویش ملحق شود و کنیزان و بندگان وی هم بدنبال بانوی خویش خودکشی کنند ! این واقعه یافاجعه ازهرحیث مؤثر ومهیج وحزن‌آور و دردناك بوده ، عشق وجمال ومروت ووفا و شهامت و گذشت و بالاخره جزع و الم و اسف حال‌انسان رادگرگون وعاطفه را افزون می کند . شعراء ونویسندگان دروصف آن حیران می‌شوند ، هرخیالی‌را که بخواهند درآن بگنجانند راه ندارد زیرا طبیعت آنرا خیال‌محض ومحض خیال ساخته وهنرهای روزگار ازهرحیث در آن بکاررفته پس هرنویسندهٔ متکلفی غیرازحکیم دانا وتوانا که گزنفون باشد عاجز ازکاست وفزود خواهد بود . آن داستان ظرف خودرا پر کرده واندك رخنه برای تخیل وتصرف وجعل وزرق نگذاشته . یك‌واقعه حاکی وحاوی همه چیز است . هرچه انسان ازعبرت داستان بخواهد درآن می باشد[1] . مجملاحکایت « پان‌ته‌آ »

---

(۱) شادروان پیرنیا (حسن ـ مشیرالدوله) هنگامیکه این داستان را ترجمه←

و گرفتاری او و تسلیم شوهر او « ابراداتس» و کشتن او که متضمن عشق و عاطفه و جمال و وفا و مهر و از خود گذشتن است در اینجا عناوین دیگری دارد که هریکی از آنها برای وصف مرد بزرگ تاریخ کافی می باشد. عفت و عدالت و مروت و جوانمردی و همت و عقل و سیاست و دین و انسانیت کوروش را بحد اعلی مجسم و محسوس و هویدا می سازد. اگر در تاریخ آن مرد بزرگ جز این قصه نباشد همین حکایت سند افتخار روزگار بوجود ناشر فضیلت می باشد.

ما در نقل این داستان از همت بلند کوروش بیشتر از جمال آن زن زیبا مدد میخواهیم و انتظار داریم فضیلت کوروش در وجدان خواننده بیشتر تأثیر کند تا عاطفه جمال دوستی و عشق پروری! در هر حال این درس عبرت آور سودمند است که تعلیم آن برای ایجاد عواطف و برانگیختن احساسات و اعتماد بر فضایل و ترك رذایل بسیار مفید و کارگر می باشد و در عین حال خودشیرین و دلنشین است خصوصاً اگر بی شاخ و برگ و ساده و حقیقی باشد. اینك عین داستان و نیز باید دانست که این حکایت یا تاریخ در اوقات مختلفه بتناسب وقایع بچند قسمت نقل شده و ما همه را یك جا جمع کرده و چنانچه حادثه یا جنگی که با آن ارتباط کامل داشته باشد شرح داده شود مجملا بدان اشاره خواهد شد تا از تکرار احتراز شود برخلاف واقعه گبریاس که بمناسبت جنگ بابل قسمت دیگر آن خواهد آمد.

← و نقل می کرد (تقریباً چهل سال پیش) بنویسنده گفت : این حکایت باید بقلم نویسنده روزگار سیاه پرورده شود (در آن زمان در تبعید تازه روزگار سیاه را نوشته بودم) گفتم : هیچ قدرتی باندازه طبیعت نیست بگذارید ساده و بدون شاخ و برگ باشد. چنین هم شد ولی پس از چندین سال این نویسنده آنرا بصور مختلفه در مجلات طهران منتشر کرد و در رادیو هم گفته شد و اشتهار آن از حد گذشته با بتذال رسید ولی هرگز شیوع و ابتذال و تداول آن اثر طبیعی و حقیقی را زایل نخواهد کرد زیرا موضوع بزرگ و قهرمان آن بزرگتر است.

کوروش و ملکه زیبای شوش

دوسپاهی مادی نزد کوروش آمده مژدهٔ غنیمت و گرفتاری ملکه زیبای شوش را دادند واین یکی ازتصادفات عجیب روزگار است • واقعه چنین بود .

سواران مادی گردا گرد یك خرگاه باشکوه احاطه کرده چندتن از سران آنها باتفاق سردارخود «آراسب» مادی که ازکودکی با کوروش پرورش یافته ودوست‌مقرب بود پیاده وارد بارگاه شدند . شخصی نقابدار برمسند نشسته‌چندتن دراطراف او درحال نشست وبرخاست بودند . آراسب که فاتح وغالب بود بدون حشمت باتبخیروهیبت واردشد وچندتن زوبین بدست هم بدنبال او بودند .

« آراسب » بایك‌لحن خشن ورسا گفت : ای مرد ! برخیز وتن بخواری و گرفتاری‌بسپار . بیشتر«آراسب » ازعدم اعتنا وفروتنی آن‌نقابدار باوقارخشمگین شده که خواست بانعره دلخراش اورا برنجاند . آن شخص همینکه شنید اسیر شده وباید تن بذلت بدهد نقاب را ازروی خود افکند ودست بزیررخت خویش برده خنجری که نهان کرده بود کشید وخواست بسینه خود فروبرد که«آراسب» دست اورا گرفت ومانع خود کشی گردید . اومردنبود بلکه زن زیبابود ! او « پان‌ته‌آ» زن « ابراداتس » پادشاه شوش وخودشهربانوی همان کشوربود . بسی جگرسوز

وجانکاه است !

مادیها هنگام هجوم برخرگاه ملکه که آیت جمال بشر بود نمی‌دانستند که او زن جوان زیباست . چون روبندرا ازسر برداشت و بردامان انداخت و آغاز گریه وزاری و شیون و فغان نمود دانستند که او ملکه شوش و ایلام است که شهـره آفاق بود .

شوهر آن زن که با پادشاه آشور متحد شده بود چون ازسطوت کوروش بیمناك شده خودوهمسروسپاهیان و بندگان‌واموال بکشور آشور منتقل شده که باهم از حمله کوروش دفاع کنند . و چون سپاه کوروش نزدیك شده بود « ابراداتس » بعنوان سفیرو نماینده آشور برای جلب سپاه مدافع نزد پادشاه باختر رفته بود (معلوم نیست کد و کدام است) در غیاب او کوروش بر آشور غلبه کرد و در تقسیم غنایم خرگاه وتمام خیام وخدم و ملازمین او وملکه بهرهٔ شخص کوروش شده بود و «آراسب» برای استلام وتسلیم آنها بر آن‌زن وارد شد و آن وضع عجیب ودلفریب وآن جزع وفزع رااز او دید که خود مبهوت وحیران گردید .

«آراسب » دست دراز کرد ودشنه را از آن زن گرفت دست او بدست ملکه زیبائی رسید ، حرارتی درقاب خویش احساس کرد که اثرعشق و دلربائی بود . اوبهمان حال شگفت آورحیران ماند بعد نزدخود فکر کرد ودانست که او و هرچه همراه داشت امانت شخص کوروش است بهوش آمد ودست کشید ولی همان دست را برقلب خود نهاد وبدیدار کوروش شتاب نمود . پیشاپیش بطوریکه اشاره شد دوسپاهی مادی مژده آن غنیمت وآن‌زن زیبارا درحضور گبریاس داده بودند. همینکه «آراسب » رسید سردار آشوری برخاست وآنهارا تنها گذاشت . «آراسب» باهمان حالت التهاب گفت : « کوروش ! زنی ازدشمنان گرفتار شده که درتقسیم غنایم بهره توشده است . » کوروش : « من ازغنیمت وبالاخص زن بی‌نیازم »

«آراسب»: «ولی اوزیباست»

کوروش : «زیبائی درخوردیگران است»

«آراسب»: اوزن پادشاه‌شوش که‌دشمن‌ماومتحد بادشمنان است و بهترین غنیمت شماست. بیاو ببین!»

کوروش: «اوغنیمت شوهر خود باشد».

« آراسب » : « شوهر او برای تحریك و تهییج دشمنان رفته و مراجعت نخواهد کرد »

کوروش : «ولی‌زن‌او نزداو مراجعت خواهد کرد».

«آراسب» «لازم‌است اورا ببینی تازیبائی اورامشاهده کنی».

کوروش: «مگر نمی گوئی زیباست. زیبائی‌را نباید ببینم که‌فریفته‌ودلباخته آن نگردم».

آراسب: «اگر اورا نبینی مثل اینکه‌درجهان‌هیچ‌چیز نمی‌بینی‌زیراجهان‌وهرچه در ان‌هست‌همین‌زیبائی‌است‌وبس».

کوروش: «جهان بزرگتراز آن‌است که‌دریك‌زن‌تجلی کند».

آراسب: «و کوچکتراز آن‌است که بصورت یك‌زن نمایان نگردد هرچه در کائنات هست زن‌زیباست ودیگرهیچ».

کوروش: « می‌ترسم اگر او را ببینم از تمام کائنات بیك زن اکتفا کنم».

آراسب : «چه‌بهتر که نصیب‌تو همان یك زن‌باشد که تمام‌موجودات‌زیبا در سیمای‌روان‌بخش‌او جمع‌شده»: توجهان گیرهستی‌وجهان یکسره درهستی‌زن جمع شده !

کوروش: « آیا بهره‌مرد فقط یك‌زن‌زیبا باید باشد؟»

آراسب : « آن‌مرد کیست که درخور چنین‌زنی باشد؟ توئی ای کوروش و

دیگری نیست . »

کوروش : « شوهر او سزاوار اوست نه من » بگذار هریکی بهره خود را ببرد .

«آراسب» : «شوهراو دشمن است وهرچه دشمن دارد غنیمت میشود».

کوروش : «ما می کوشیم که اورا دوست خود بدانیم آنگاه غنیمت ماهم برای اوخواهد بود. هرچه دوست دارد برای دوست است»

سپس کوروش که ازپذیرائی گبریاس تازه فراغت یافته وازدوستی او بهره مند شده ولذت برده بآراسب باحماسه ونصیحت گفت: ما باید بکوشیم که دشمن را دوست خود بداریم وخواهی دید که همین زن که گرفتار ماست سبب خواهدشد که شوهراو در صف یاران ومتحدین ما قرار دهد من اورا بعنوان امانت بتومی سپارم وامیدوارم امانت دوست خودرا بخوبی نگهداری کنی وبهرهٔ بیشتری ازرفتار خوب بمن بدهی که طمع دراندك وناچیز بهره بزرك را ازبین می برد ! چون کوروش باینجا رسید آراسب بر آشفت وگفت: تومی گوئی این بهره کوچك واندك است؟ بایداین زن را ببینی تابدانی هرچه بهره وغنیمت درجهان است مادون اواست. این زن زیبارا ببین وهرچه میخواهی بکن . ببخش یا بجمال او تمتع کن . عظیم غنیمتی که نصیب تو شخص بزرك شده !

کوروش: «ممکن است اگراورا ببینم بطوریکه می گوئی دلباخته خواهم شد آنگاه کوروش مرددیگری خواهدبود. مردی که بزن دل می دهد. من میخواهم هم بزن دل بدهم وهم بمرد. چون این اراده را دارم پس باید باین دوزن وشوهر بالتساوی دل بدهم. اگر دل هم ندهم حق هردورا بهردو بدهم. من بایداورا بشوهرش بر گردانم وشوهرش را بسوی خویش جلب کنم وازیاری او بهره مندشوم. نادیده بهتراست که ببینم ونتوانم خودداری کنم.

«آراسب» می گوئی ممکن‌است عاشق‌شوی؟ عشق موهوم است. این زیبائی ممکن‌است نصیب خویشان مانند دختر وخواهرانسان بشودآیا ممکن است مرد دلباخته وفریفته‌خواهر یادختر خودبشود[1]

کوروش: «می گوئی عشق‌اختیاری ودرامکان انسان است که اگر انسان نخواهد عاشق‌یك‌زن‌زیبا بشود قادر بر نفس‌خودمی‌باشد؟ آنچه‌را که تو اختیار می‌پنداری عشق‌نیست. عشق‌عبارت از باختن‌وجوداست. هرچه دروجود انسان‌ازعقل‌و مواهب خوب‌دیگر مجذوب ومغلوب عشق است اگرهستی‌را نبازد عاشق نمی‌شود. اختیارهمه‌چیز درقبال‌عشق ازدست‌می‌رود و گرنه آن‌عشق‌نیست. یك‌نحومعامله‌است که‌می‌توان آنرا بهرنحوی که‌میخواهی انجام‌دهی ولی‌عشق قبل‌ازهمه‌چیز اراده‌و خواستن و توانستن را تباه می کند. (کزنفون در باره همین عشق بحث کرده که بیش‌از این زاید می‌دانیم ولی می‌توان مفهوم عشق آن زمان را از همین محاوره دانست).

آراسب عقیده کوروش رامخصوصاً در باره‌عشق‌واینکه اجبار در کاراست. قبول کرد. همین‌قبول‌اورا بعدازآن‌محکوم‌ونگران‌نمود.

بازهم کوروش درنگهداری آن‌زن وعودت وی بشوهر مبالغه کردو گفت: خواهی‌دید که‌ماازاین کارچه‌نتایج‌خوب‌و گرانبهاخواهیم گرفت.

کوروش فرمود آراسب باعدهٔ ازنجباء مادحراست‌ونگهداری‌واحترام ملکه

۱ـ کمبوجیه‌فرزندوجانشین کوروش‌عاشق‌خواهرخودشدوخواست‌بااوازدواج کند از روحانیون آن زمان‌پرسیدوآنهاراهی‌پیدا نکردندوچون‌اصرار کرد گفتند: «هرچه شاه بکند سنت وشریعت و قانون میشود و اوکرد که معروف شد ازدواج با خویشان نزدیك ومحارم روا می‌باشد و از این محاوره مابین کوروش و آراسب مسلم میشودکه در آن زمان این بدعت که بنام سنت درآمده نبوده است.

زیبای شوش را بر عهده گیرند. چادرهای نگهبانان در پیرامون خرگاه آن زن برپاشد.

سپاه کوروش منزل بمنزل حرکت نمود. خرگاه زن شوش وچادرهای بندگان و کنیزان بهمان وضع وحال در انتقال وارتحال بود. بهر جا که می‌رسیدند خیمه «پان‌ته‌آ» درمحل مخصوص زده می‌شد. ملتزمین رکاب و حاملین عصای سلطنت (تشریفات آن‌زمان که بندگان اخته باصطلاح امروز خواجه ملازم بانو بودند) باو احاطه کرده وسایل آسایش فراهم و آشپزخانه متحرك درکار وانواع لحوم‌شکار اعم ازچرنده‌وپرنده‌تقدیم‌می‌شد. گنج‌و‌نفایس‌وزروزیور ورخت‌اومحفوظ‌وکس‌بآن طمع نداشت. کسی‌هم بچپ‌وراست نگاه نیاراست مگرسردسته‌نگهبانان ونخستین کسی که دست بردست اونهاد ودل‌باو داد واو«آراسب» دلباخته بود.

«آراسب» مابین دوعامل مهم ومؤثر درحال جذبه واندفاع بود. حرارتی که روزنخست ازدست آن‌زن بدست‌اورسید بتمام اعضاء کشید. باگردش ایام که بنگهداری ونگهبانی آن‌ملکه می گذشت حرارت درخون‌او می گشت وبرحدت و شدت‌خودمی‌افزود. درقلب فرومی‌رفت وچون‌قلب گنجایش آنرانداشت می‌جوشید و سرمی کشید وپخش می‌شد وسراپای‌اورامی گرفت. خواه‌وناخواه عشق بروجود آراسب غلبه کرد. اومعتقدبود که عشق‌اختیاری‌است ولی اجبار آنراتصدیق کرد.او مفتون‌بلکه‌مجنون گردیدعشق آراسب برهمه‌چیزاوغلبه کرد،همه‌چیزخودرا باخت. عقل‌وشرف‌ومروت‌ووجدان‌وبالاخره‌مردانگی‌ودلیری.او نزدنفس‌خودخواروحقیرشد که‌باهمان‌حقارت‌وذلت‌دست‌تجاوزسوی آن‌زن‌درازکرد. دستی که‌اورااز‌مرگ‌نجات داده‌بود اکنون مرگ‌را پیش کش او میکند زیراحتماً بازوال عفت‌اوتن بمرگ وخودکشی‌خواهدداد. «آراسب» خواه وناخواه خودرا دریك‌خطر بزرگ‌انداخت گاه‌وبیگاه بااومراوده‌میکرد. «پان‌ته‌آ» بانهایت متانت وبردباری دفاع‌میکرد.

پندمی‌دادولی سودی نداشت تا آنکه‌روزی گفت: توجمال مرامی‌پسندی و می‌پرستی؟ آراسب گفت: آری؟

پان‌ته‌آ ولواینکه‌این جمال منهدم ومعدوم‌شود؟

«آراسب»: من‌وجودترا می‌پرستم ولواین‌زیبائی بزشتی مبدل‌شود»

«پان‌ته‌آ»: اگرهم بخون آغشته‌شود بازآنرا دوست‌داری؟

«آراسب»ازاین‌سخن ترسیدودانست که اورابخود کشی تهدید کرده، اندکی خودداری کرد ولی بازعشق باجنون او بهیجان آمدواین بار دیگر گستاخی کرده بخر گاه اورفت. اوتنهانبود، دایه مهربان او وسایر کنیزکان بودند. حالت‌جسارت وهیبت‌اسلحه وتعدی آن‌مرددر اوتأثیر کرد. گفت: زینهارازخیانت باما نت کوروش! ای‌مرد بجای‌خود بر گرد. من‌درپناه کوروش‌هستم.

«آراسب» باشرمساری‌برگشت. «پان‌ته‌آ» بدایه و کنیزان گفت: این راز پوشیده‌باشد مبادا کوروش آگاه‌شود و دوست‌خودرا ازدست بدهد وما مسبب آن باشیم. ولی‌بازهمان‌عشقی که‌آراسب آنرا اختیاری می‌دانست شدت کرد. او دشنه بدست گرفت و نزدمعشوقه‌رفت و گفت: من‌این‌دشنه‌را بجای خنجر تو برای خود ذخیره کرده‌ام میخواهم آنرابسینه‌خودفرو برم. میخواهم سینه‌را بشکافم وقلب‌خسته خودرا درآورده بتوبسپارم وخودزندگانی‌رابدون‌قلب بدرود گویم. «پان‌ته‌آ» بازاو را بانهایت آرامی پندداده‌وبرگردانید.

همینکه اوخارج‌شدیکی ازحاملین عصای سلطنت‌را(خواجه‌ـاخته) خواند و گفت برو نزد کوروش وداستان راچنانکه‌هست بگو. خواجه‌ازخیمه‌خارج شده بنخستین منادی رسیدوملاقات کوروش را خواست. معمول چنین‌بود هر که می‌خواست بکوروش برسد بجارچی موظف (پست) رسیده‌واوا گر دور باشد بجارچی دیگر آوازداده‌شخص‌را جابجا (پست‌بپست) تامنادی آخردم‌خیمه کوروش می-

رساندند واگر کوروش درحال سواری بود باز همان منادیان اورا می رسانند. خواجه ببارگاه کوروش رسید. آنرا ساده وعادی و بدون تجمل دید کوروش سبب حضوررا پرسید واو مزاحمت آراسب را شرح داد. کوروش شرمنده شدوسر بزیر افکند. بانهایت بردباری یکی ازسران سپاه را بنام «ارته باز» احضار کرد و گفت: بروبدوست مابگو ماترا برای نگهداری زیبائی بر گزیده ایم اکنون معلوم میشود درخور پاسبانی زشتی هستی! هان! آماده کاری که سزاوارتست باش! مگرتو نگفته بودی که عشق اختیاری ودردست انسان است؟ چگونه مغلوب وپامال عشق شدی؟ «آرته باز» نزداورفت وپیغام رساند. «آراسب» سخت بیمناك و شرمنده شد. دانست که کوروش آگاه شده وشرف وآبروی اودرخطراست. ازرفتار خودپشیمان شد وآن عشق جنون آمیز ازسراو بدررفت. کوروش بعنوان کیفر اورا برای یك کارسخت وپرخطر که تجسس درلیدی باشد انتخاب کرد. اوازفرط خجلت نمی‌توانست باکوروش روبرو شودولی هنگام حرکت برای همان کار ناگزیر بادوست خود وداع کرد. این وداع مخفی بود زیرا برای مصلحت بیك نحوغضب و طرد «آراسب» تظاهر شده بود و چون داستان عشق او و تصمیم بر خیانت شایع شده بود. کوروش آن وضع را مغتنم شمرده او را برای تجسس نزد گرزوس فرستاد باین صورت که کوروش براو خشمگین شده وقصد جان اورا کرده ناگزیر تن بگریز داده بگرزوس پناه برد و قصهٔ او هم بلیدی رسید و دیگر شکی نماند که اوازخشم کوروش رنجیده وبدشمن رو آورده است. درآن ملاقات نهائی تعالیم بسیاری از کوروش آموخت که باید بکار برده شود وعدو را فریب بدهد. در ضمن عتاب کوروش گفت: باکی نداشته باش شنیده ام خدایان هم از لغزش عشق مصون نمی باشند (عقیده یونانیهاست که بطور مثال آمده). من خود ترا دچار کردم که اگر آن زن زیبارا نمی سپردم تو بدام آن نمی افتادی. برو که این

کار کمتر از فتح آن دیار نمی باشد . تو باید نزد دشمنان ماچنان رفتار کنی که همه‌دشمنی تو و خشم مرا باور کنند . آراسب! بدان که‌این کیفر تو نیست بلکه پاداش مهرمن‌است . هر یکی ازما بیك نحو جانبازی می کند . تو از زیبائی‌رها شدی و بزشتی دچار گشتی ،

« آراسب » که از فرط آزرم سر بزیر انداخته بود سر بلند کرد و گفت: آه کوروش ! توچقدر بزرگ و باگذشت ومهربان هستی ؟ اگر عشق من باندازه لغزش خدایان رسیده عفوتوهم باندازه رحم خدای یکتا رسیده است . من بکار پست جاسوسی برای خشنودی تو وسربلندی ایرانیان تن می‌دهم . تجسس‌ودروغ زشت است . جزای‌زیباپرستان‌همین‌زشتی‌و بدی‌وپلیدی می باشد !عشق‌مرا جاسوس وکاذب کرده ، باشد هرچه بخواهی انجام می دهم . بعدازآن کوروش پندها و اندیشه‌های دیگرباو تلقین کردو گفت : برای‌اینکه دشمن‌بتو کاملااعتمادواطمینان کند عین‌نقشه ما راطرح وافشا کن . چون جواسیس اوهمه چیز را گزارش داده اندواگرغیرواقع رابگوئی‌از تورم خواهد کرد . پس ازحصول اطمینان و جلب اعتماد می‌توانی کار خودرا بکنی . بکوش که بر همه چیز آگاه شوی و پیکها وجواسیس من‌تحت اختیار تودرحال رفت‌وآمد خواهند بود . نقشه جنگی دشمن را بدست آرو بفرست . در کشف نقشه ماهم کلیات را بکار ببر تاهر یکی‌ازمتحدین گمان‌برد که مااول باوحمله خواهیم کرد وآنگاه‌از گزیر قوای خودراپراکنده وتقسیم کنند . ونیز باندازهٔ درآن کشور باحال مشورت و دلسوزی بمان‌تا وقتیکه تمام‌کارهای ما آماده شود وبابر گشتن توهجوم‌عمومی آغاز گردد «آراسب»ازعفو کوروش شادشده دست‌بدعا وثنا برداشت و گفت : «اوه کوروش . امروز تو درعالم دوستی‌ومهربانی مانند دیروزهستی . مثل‌اینکه ازمن گناهی سرنزده من گناه‌خود

را ناجانبازی خواهم زدود . فرمان ترا اطاعت و اجرا میکنم چنین خواهم کرد که ننگ خیانت بافتخار جاویدان مبدل شود . من می روم خدای یکتا نگهدار تو باد » .

(این قبیل مذاکرات ومحاورات که کزنفون نقل کرده ودرعالم خود بسیار سودمند می باشد باختصار ذکرمیشود مبادا ازاصل موضوع وداستان مهیج «پان ته آ » منحرف شویم بهتراین بود که دریك فصل جدا باشد ولی بهمین اکتفا می‌شود وچون دراثناءِ همین‌داستان واردشده ماهم‌چنین کردیم ودر آینده‌در فصل جداگانه مفصلا نقل خواهدشد).

«پان ته آ» پس‌ازخروج« آراسب » باز خواجه (اخته) را خواست وبکوروش پیغام‌داد اگر «آراسب» بدشمن پیوست (اوبرراز آنها آگاه نبود) دلتنگ مباش من بجای‌اومردی می‌فرستم که چندین هزار مردنبرد بدنبال او خواهند بود . اگر کوروش‌اجازه دهد« آبراداتس» شوهرخودرا دعوت کرده بااتباع خوددرسپاه ایران‌منتظم شود. او باشاه کنونی (مقصود آشورودربعضی نسخ بابل‌نوشته شده) [۱] که فاسدالاخلاق است وقصد جدائی مارادارد میانه خوبی‌ندارد . کوروش درنظر اوبدون تردید برتری او را دعوت کند واوتازه از باختر بر گشته که‌زن‌وثروت‌او بدست کوروش افتاده حیران و سر گردان بود واسیر بودن زن‌او بزعم ورنج او می افزود .

---

(۱) این‌پادشاه بایدهمان شاهزاده قاتل‌فرزند گبریاس باشد زیرا چنین گوید : «ابراداتس» باپدر اودوست بوده وزمان کوتاه که حاکی‌تحول می‌باشد ثابت‌می کند که او باشد وباتاسف باید گفت که نام‌اوباپدر اوذکر نشده وبازهم باید گفت آشور ویران‌درآن زمان درخور وجودشاه نبود وماداین روایات مبهم‌متحیرهستیم زیرا هیچ یك‌از مورخین تصریح‌نکرده است و تعبداً بدان اشاره‌می کنیم .

قاصدی از بندگان محرم خود نزد شوهر فرستاد ، رمزی هم که ما بین دو همسر بود باو داد . پیک رسید وشاه شوش یا سر دار ایلامی رادید و رمز را باو رسانید ونیز چنین پیغام داد . ای مرد ! برخیز وبیا . کوروش بزرگوار است . نجیب وشریف وعفیف‌وداد گر می‌باشد . او شرف وآبروی مرا حفظ کرد . درراه عفت من بهترین دوستان وسرداران خودرا ازدست داد ، از اوبیمناك مباش . او مرد است ، مردی که روزگار مانند اورا ندیده خواهی دید همسر تو گزاف نگفته . اوبا این‌عزم و جوانمردی جهان را خواهد گرفت ، تو هم از آن جهان بهره‌مند خواهی شد . ثروت‌و خرگاه و اسب و غلام و استر بحال خود برای من می‌باشد ومن هم برای تو و تو برای کوروش و کوروش برای عالم خواهدبود آری عالم بوجود کوروش احتیاج داشت او یگانه راد مرد عالم بود که نام او جاویدان مانده .

رسول زود رسید . «آبراداتس» که سواران کامل‌السلاح ودلیرخودرا آماده کرده بود فوراً بمحل اقامت سپاه رسید . سواران را درپیرامون محل نگهداشتند خود بخیمه کوروش رسید ، نگهبان خبر اورا بکوروش داد . کوروش گفت : اول برود نزدهمسرمهربان خود که دیدار اوبرما مقدم‌است . دستور داد سواران هم از خندق گذشته وارد قرارگاه شوند (۱)

«آبراداتس» بدون اینکه بملاقات کوروش موفق شود سوی خرگاه «پان‌ته‌آ» شتاب نمود . همینکه رسید شاه زنان زیبا ازجابرخاسته اورا از اسب کشید و با هم معانقه و بغل کشی کردند وبسیار گریستند. آن زن شرح واقعه

---

(۱) ازقدیم برای احتیاط معمول بود که هرجا سپاه توقف کند برای حذرو احتیاط وازهجوم ناگهانی وشبیخون دشمن گرداگرد و پیرامون ارتش کنده (از کندن ومعرب آن خندق است) حفرمی کردند . درزمان پیغمبر اسلام سلمان فارسی گفت : چون سواران دشمن قصد ما را میکردند ماکنده می کندیم ودرهمان زمان معرب وخندق شد و در جنك احزاب خندق راگرد مدینه کندند .

«آراسب» وجوانمردی کوروس را گفت . شوهرازاوپرسید چگونه می‌توانم حق آنمرد بزرگ را ادا کنم ؟ مگر آنکه جان گرامی خودرا برخی سم اسب اوسازم. «پان‌ته‌آ» گفت : آری چنین باید کرد ولی این‌را بدان تو همیشه بمن می گفتی که توازجان من بهتره. گرانترو گرامی‌ترهستی ، بامن چه خواهی کرد ومن بعد ازتهِ چه خواهم کرد ؟ «آبراداتس» گفت : همانطور که تو در حمایت و رعایت کوروش بودی من ترا باومی‌سپارم وبرای جنگ میروم اگرپیروز شدیم و زنده ماندم بخت فرخنده فرجامی‌خواهیم داشت واگر کشته‌شدم توبمان‌وبگود رود بر مردی که خودرا درراه من قربانی کسی کرد که شرف و عفت مرا حفظ نمود» . «پان‌ته‌آ» ای‌مرد ! اگرحق کوروش‌را باجان توبسنجیم وسنگینتر باشد چه‌خواهی کرد ؟

«آبراداتس» هیچ ! بعداز جان چیزی نخواهم‌داشت . مگرهزار بار کشته شوم وهزارجان قربان کنم «پان‌ته‌آ» تواکنون بمن گفتی که بعد ازمن بمان و درود برمن گو ، پس حتی بعد ازمرگ مراخواهی‌داشت ؟آیاچنین‌است

«آبرادتس» خاموش‌شد .

«پان ته‌آ» بگوآیا بعدازمرك بمن چشم‌خواهی داشت ؟

«آبراداتس» پس ازمرك دیده من پرخاك خواهد شد ولی‌بازبدنبال توای یاروفادارخواهد بود . چشم من‌هرگزازروی توبسته و کورنخواهد بود .

«پان ته‌آ» . من‌جان ترا گفتم که کمترازحق کوروش است . آیا ازمن هم مدد خواهی خواست ؟ مگرنه این است که هردودارای یك‌روان دردوتن‌می‌باشیم اگرچه تومیگفتی جان توگرانترو گرامی‌تراست . آیا برای ادای وام خود از من مدد نمی‌خواهی ؟ من‌هم بدنبال جان توروان خودرا روان می کنم . آنگاه‌نزد خدایان (بت پرست بودند) بخوشی وآسایش‌جاویدان تمتع خواهیم نمود . تو

فردا هنگام بامداد نزد کوروش بروو هرچه میتوانی اسلحه و گردونه فراهم و در اول صفوف جنگجویان جانبازی کن. اگر کشته شدی که قربان کوروش و جوان‌مردی او خواهی بود واگر زنده ماندی که زنده کوروش خواهی بود و ما هر دو در هر حال باهم خواهیم بود زنده و مرده.

روز بعد «آبراداتس» بقصر کوروش رفت، کوروش سوارشده بود، نگهبانان ومنادیان خبردادند. کوروش منتظرشد، همینکه اورا دید ازاسب پیاده‌شد ودرپیاده شدن‌سبقت جست. «آبراداتس» باخضوع وخشوع نزدیك شدهمدیگر را بوسیدند (در آن‌زمان معمول بود). کوروش اوضاع‌را مجملا ازاوپرسید، آشور که نابود شده وبقیه آن بگبریاس و «آبراداتس» رسیده، چه‌ازحیث سپاهی وچه‌ازحیث مال ولی سخنی ازلیدی بمیان آمد. عظیم دولتی بود که خودآن‌سردار ازذکر نام آن واستعداد گرزوس بیمناك ونگران بود. دروصف نیروی آن‌مبالغه نمود.

«آبراداتس» گفت: من ذخیره‌وسلاح خوبی برای جنگ گرزوس دارم، من‌در این کشور فرمانده بزرگ گردونه‌دارها وارابه رانها هستم. اسباب وآلات بسیار دارم، صنعتگران ماهروهنرمند تحت‌فرمان‌من هستند، اسبهای‌خوب‌وورزیده‌پرورش یافته وتیراندازان ونیزه‌داران وزوبین افکنان دلیر و تمرین کرده دارم. من‌تمام وسایل‌راتحت اختیار کوروش می گذارم.

«کوروش» چنین‌باشد. آیا می‌توانی گردونه‌های ایرانی‌راهم‌اصلاح کنی؟

آری، هرعیب ونقصی که باشد رفع خواهدشد. ویقین دارم گردونه های آشوری بهتر از ارابه‌های لیدی خواهدبودولی کوروش بداندوبرحذر باشد که‌سواران‌لیدی بی‌مانند هستند.

«کوروش» توازهمین امروز فرمانده گردونه‌های ایران هستی‌برای ناهار هم باهم باشیم. «آبراداتس» ازآنجا بر گشت. «پان‌ته‌آ» پرسیدچگونه اورا دیدی؟

پاسخ داد «اومرداست». همسر او گفت : توهم‌مردی ، مرد بایدقربان مرد باشد ، ازجان‌خوددریغ مکن ، جانم بقربان‌تو باد،

«آبراداتس»پیکها فرستاد، صنعتگران و کارگران را خواست، آنهارسیدند و سپاه کوروش سوی ماد جنبید. کوروش اجازه‌داد که اوطعام‌شام‌را باهمسرخود تناول کندولی‌همیشه برای‌صرف‌ناهار برخوان کوروش حاضرشود.

(دراینجاناگزیریم که داستان‌را بهر نحوی که کزنفون نقل کرده تکمیل کنیم‌ولی مبحث‌تسلیحات وساختن برج و گردونه باید درفصل‌دیگر‌متناسب بااوضاع جنگ نوشته‌شود زیراممکن‌است فترتی دراین قصه وارد آید ولذت‌عشق ومهر آن زایل‌یا کم‌شود بهتراین‌است که هنرهای آن‌سرداریاشاه در فصل تدارک‌جنگ‌لیدی نوشته شود.)

«آبراداتس» گردونه‌ها وبرجهاراساخت وخود که فرمانده آنها بود بمیدان جنگ‌رفت .

وداع دو عاشق دلباخته

از پیغام«پان‌ته‌آ» بکوروش چنین مفهوم میشود که پادشاه آشور در آن وقت خود هم تعلق خاطر بآن زن داشته که میکوشید آن جفت را جدا کند ولی در پناه کوروش از نگاه عفت ربای آن پادشاه مصون گردید. «آبراداتس» نیروی ارابه‌ها را تکمیل و خود در میدان جنگ آماده کارزار گردید. (بعد جنگ را وصف خواهیم کرد)

ارابه آن مرد دلیر باسیم و زر و گوهر آراسته و تزیین شده بود. چهار دست (مال بند) داشت که بهریکی دو اسب بسته و مجموع اسبها هشت سر بود. اسبها غاشیه زرین و زره داشتند که از ضرب در حرب مصون باشند. ارابه با تابیدن نور خورشید از دور می‌درخشید و بر همه مقدم و نمایان بود. با آن همه آرایش و زینت و درخشندگی خود ارابه که هم مقدم و هم شاهانه و بلند، نمایان بود انگشت‌نمای سپاهیان و مایهٔ گفتگوی این و آن بود. سخن از آن زن بالطبع هم جاری می‌شد که خود داستان شیرینی داشت. همه می گفتند: «پان‌ته‌آ» با این همه زیبائی نتوانست کوروش را تسخیر کند.

«آبراداتس» با کوروش وداع کرده دستورهائی گرفته با عده سوار سوی ارابه رفت. در آن هنگام که از نزد کوروش می آمد قبل از سوار شدن بر ارابه خواست جوشن ملی خود را که دارای یك نحو افتخار مقرون بدلیری و پیروزی بود بپوشد که ناگاه «پان‌ته‌آ» با حاملین عصای سلطنت و موکبی پرشکوه با گروه بندگان و کنیزان

برارا به زرین سوارشده باشتاب رسید. چند کنیز حامل لباس وزره و کلاه خود بودند بدنبال او پیاده شده بانتظار فرمان صف کشیدند. «پان‌ته‌آ» دست دراز کرده جوشن‌را ازدست شوهر گرفت وبیکی ازخواجگان سپردو گفت: من برای‌توجوشن دیگری آورده‌ام. این‌زره ازفلز وپولادساخته‌نشده، اندکی گوشت‌وخون بکار آن رفته که‌قلب یك‌زن وفاداررا نمایش می‌دهد. آری‌ای‌مرد! این‌قلب‌من‌است که‌ترا مصون خواهد کرد. امانه. نمی خواهم مصون‌وسالم بر گردی مگربعد ازپیروزی میخواهم هر ضربتی که بتو برسد اول باین زره برسد که قلب من پیشاپیش مجروح شود.

سپس آنرا بر اندام‌او بدست‌خود کشیدو گفت: فرخنده‌باد بشرطاینکه حق کوروش‌رااداکنی. قبائی ارغوانی که ازپائین‌چین خورده و تا پاشنه پا می کشید اندام‌اورا پوشانیدو گفت: راستی‌من درانتخاب این‌رنگ اشتباه کرده‌ام. بایدسفید باشد کدبخون‌تو رنگین‌شود ولی کوروش این رنگ‌را می‌پسندد نه‌برای‌خود بلکه برای‌دلیران‌سپاه. کلاه‌خودزرین هم‌برسر اونهاد، یك‌پر لعل فام‌هم برآن افراشت بازوبندویاره‌های زرین‌ورانو بندرا بدست‌خود بردست‌وپای اوبست ودرهرکاری که می کردیك‌کلمه دلنشین‌می گفت.

کنیزان وخواجگان گرداگرد آن دوعاشق حلقه‌بسته‌بودند. (درآن‌زمان عادت این‌بود که مردان بازروزیور وآرایش بمیدان‌جنگ می‌رفتند وحتی رخسار خودرا غازه کرده عطر بسیار برتن‌می گرفتند)

«آبراداتس»ازآن مهربانی غریق‌وجدوشعف‌شده گفت: این‌همه زرو گوهر وزیور خودرا بمن‌می‌دهی؟ برای‌توچه خواهدماند؟»

«پان‌ته‌آ». من‌این زینت‌را بتو می‌بخشم که توخودزینت‌من‌باشی. زینت‌مرد دلیری وجانبازی وحق‌شناسی است. بایدچنین آراسته شوی که سزاوار خود نمائی

باشی وخود نمائی تو بخون آغشته شدن است یا پیروزی. آن قدر بکوش که خودرا لایق قربانی کوروش بدانی. بعشق پاك تو سوگند من ترجیح میدهم که ترا زیر خاك پنهان کنم تا مرد سست وجبان باشی که زندگانی آرام را باتو بسر برم. توازجوانمردی ومن ازشرف ومروت هردو بیك میزان آفریده شده تاحق جوانمردی کوروش راادا کنیم. اوباید حق شناسی وجانبازی ماراعملا مشاهده و دریافت کند. اوبهترین و بزرگترین دوستان خودرا «آراسب» درراه حفظ عفت من ازدست داد. چون «آراسب» گریخت وبدشمن پناه برد من بکوروش پیغام دادم که مردی بهتر ودلیرتر ازاو دارم اجازه دهد اورا قربان پیروزی او کنم. کوروش مرا برده و کنیز ندانست، طمع بدارائی وبندگان من نداشت. مرا مانندزن برادر دانست. عزیزوارجمند ومحتشم مصون داشته، موکب وخرگاه وجاه وشکوه مرا بحال خود گذاشت. این زر وزیور اندکی ازنعمت وبخشایش اوست. من ترا خواستم که بعنوان متحد ویار وجانشین «آراسب» باشی، اما آن مرد جان خودرا بدربردو گریخت. توجان خودرا بدر مبر ومگریز. درجنگ و ستیز پایـدار باش تاسردرراه کوروش دهی. هردو در خور زندگانی ننگین نخواهیم بود. تو بروومن هم بدنبال توخواهم آمد، اگراین دوتن پلید دراین سرزمین بوصل یکدیگر تمتع نکنند. جان پاك هردو در آسمان بنعمت بی پایان وصال تنعم خواهد کرد. این فضای غیرمحدود که امروز پر ازاشعهٔ روان پرور وامیدبخش است بعواطف ما مزین ومباهی خواهدبود. هرچه دراین جهان است نابود میشود فقطروح پاك وعاطفه مهرانگیز در حمایت خدایان و بالاخص خدای آسمان جاویدخواهدماند.

چون سخن ازآسمان بمیان آمد، «آبراداتس» دست بآسمان برداشت و گفت: ای خدایان! مراشایسته جانبازی برای همسر خود وهردورا سزاوار قربانی برای کوروش جوانمرد بدارید. من وزوجهٔ خودرا نزدخود ببرید که زمین برما تنگ

شده، هوای صعود بفضای غیرمحدود را درسرداریم. کوروش هم پیروزورستگار باد. خدایان ما اورا یاری می کنند!

اشك هردو سرازیرشد ومنظرهٔ رقت آور پدید آمد، «پان‌ته‌آ» ملتزمین را از خود دور کرد، «آبراداتس» میرآخور ومهتررا مرخص نمود، هردو بمعانقه وبغل کشی پرداختند، دیرشد وآنها ازیکدیگر جدا نمی‌شدند، گردونه‌ها برحسب فرمان فرماندهان باستثناء گردونه آن مرد دلیر همه بجنبش وگردش درآمدند، نعره وهمهمه وغرش بر گریه‌وزاری آن دوعاشق چیره گردید، هردو کوشیدندفغان خودرا در آن هیاهو وهلهله درهم بشکنند، آزادی خوبی بدست آوردند که مانع ورادع ازمعاشقه و معانقه درکار نبود. سینه بسینه داده ورخ بررخ نهاده واشكرا روان کرده بهم آمیخته لب بدان تر کرده وآبی بر آتش جگرسوخته ریخته بدان نحو وداع کردند.

درهمان هیجان وهای‌وهو درعالم غیب ندائی از آسمان بگوش «پان‌ته‌آ» رسید خیال کرد فرشتهٔ موکل بتقدیس خدایان فریاد می‌زند هان! وقت ادای دین وقربانی درپیشگاه خدایان رسید! ازیك دیگر جداشوید. گفت: ای یار! چنین ندائی ازدرگاه خدایان می‌شنوم. «آبراداتس» گفت: این نعره وفرمان کوروش است. اگر ندا وفریادی ازخدایان باشد، صدای دلجوی کوروش است! صدای اوصدای خدایان است. باید ازهم جداشویم وبعهد خود وفا کنیم که پیشگاه خدایان منتظر قربان است.

آن دویار خسته ودلشکسته از هم جدا شدند. میرآخور ومهتر بر گشتند، «آبراداتس» آخرین نگاه پرشوق وحسرت آمیزرا بهمسر ازجان بهتر افکند وعنان اسبهارا گرفت و راند، «پان‌ته‌آ» دیگر باودسترسی نداشت، پیاده بدنبال گردونه دوید، بوسه بر فلز وزر وزیورارابه می‌داد، دست بیك حلقه آن زده خودرا بدنبال آن برسنگ وخاك می کشید، گردونه تندتر می‌رفت وآتش عشق او نیزتر می گردید،

بندگان وضع‌را بدان سان دیدند، دویدند وارابه اورا پیش‌راندند، «آبراداتس» نگاهی بعقب کرد و معشوقه خودرا بدان حال پرملال دید ، عنان‌را از دست رها کرد وخودرا برزمین افکند، دوباره‌معانقه و گریه وضجه ازسر گرفت ولی همان ندای آسمانی که فرمان کوروش بودودراطراف‌سپاه برای‌تعلیم پیچیده طنین‌انداز بود باز بگوش هردو رسید ، گفتند : صدای خدایان از آسمان می‌رسد ! خدایان متعدد نبودند، خدا یکی بود که خدای یکتای کوروش‌است. آن خدا آفرینش را بصور مختلفه پراکنده کرده بعد بیك‌صورت درآورده انسانی کامل آفریده که‌نام او کوروش‌بود .

قدرت خدا در موجودات آثاری ازصفات‌خودسپرد. عدل، احسان ، محبت، عاطفه، عفو، عفت، نجابت، رحم ومروت وهرچیز خوب را بیك نحو اتم واعم و اکمل وافضل آفرید. آن‌صفات‌را جمع کرده درطینت کوروش مخمر نمود کوروش بود که دو عاشق ومعشوق‌درپیشگاه‌او جان‌سپردند.

خداوند یکتای مهربان در رأس تمام عواطف یك‌چیز آفریدو آن عشق پاك است. آن‌عشق‌را بصورت دو دلداده‌مجسم نمود. زن وشوهر از«پان‌ته‌آ» و«آبراداتس» آفرید، آنها معنی‌عشق‌را ازالهام خداوند آموختند. آنهاعشق‌وهرچه‌داشتند بدیگری تفویض کردند واو کوروش‌بود.

کوروش‌هم عاشق بود او خداوندعشاق‌بود. عاشق همان‌صفات‌خداوندواحد قادربود. عاشق‌عدالت وفضیلت واحسان بود.

خواجگان با دایه‌مهربان همه بآن‌زن‌افسرده‌نگران احاطه کرده خواه و ناخواه ازآغوش شوهر کشیده جدا کردند و برارابه زرین نشاندند . این‌بار نوبت «آبراداتس» رسید که‌خود بدنبال گردونه دوید وبجای آن‌رخسارزیبا وسینه پرمهر وعاطفه زن بوسه‌برفلز ارابه داد، اوهم خودرا بگردونه آویخت وتن را دستخوش

سنگ وریك وخاك نمود. آن‌زن بر گشت و گفت: ای‌مرد بر گرد، در اندك‌مدتی بتو ملحق خواهم‌شد. هیچ کس قادر بر جدائی ما نخواهد‌بود حتی کوروش که در راه جوانمردی‌او جانبازی می کنیم. بر گرد که‌وعده‌وصال نزدیك‌است.

«آبراداتس» چندقطره‌اشك بمشایعت‌وی افشاندو گفت : این آب ارج وبها ندارد ، من‌خون‌خودرا بدرقه گردونه‌تو خواهم کرد. برو که‌منهم می‌روم تادرمقدمهٔ قربانیان کوروش‌باشم. سپس‌سرو‌دست‌را بآسمان‌برده یك‌نعرهٔ جانسوز ازیك‌درون افروخته‌زد وبجدی نعره‌هارا پیاپی‌زد که‌«پان‌ته‌آ» شنید، عنان‌اسبهاراازدست‌رانده گرفت ولی خواجه که‌محرم ومحترم‌بود دست‌شاه زنان‌را گرفت و مانع عودت یا توقف گردید وچون‌اصراراورادید گفت: کوروش‌چنین‌میخواهدوجزاین‌نمی‌پسندد. برویم که‌جنگ برپاشده. شوهر خودرا بدنام‌مکن.

«آراسب» بانگاه پرحسرت‌وآه جانکاه گردونه‌را بدرقه کرد . اونتوانست برپای خودبایستد ، برزمین‌افتاد. درحال اغما هیاهوی جنگ وصدای‌سم اسبها و چرخ گردونه‌ها وچکاچك شمشیررا می‌شنید، نعره‌ها، فریادها ، ضربه‌ها دراختلاط متحاربین ونبرد خونین بگوش اومی‌رسید. جهان بچشم او تاریك‌بود در آن‌هنگام و درعالم خیال فریاد یافرمان دل‌انگیز کوروش‌را شنید ناگاه‌رانده وزوبین‌داراو رسیدند واورا ازخاك‌برداشته بر گردونه سوار کردند. جنگ آغازشد، دشمن ازدو طرف ایرانیان را محاصره کرد، کار بسیار سخت شده بیم شکست قطعی می‌رفت. «آبراداتس» بفرماندهی گردونه‌ها بقلب‌دشمن حمله‌برد. دیگر کسی از انجام‌کار آگاه نبود . (وصف این جنگ بزرگ خواهد آمد مخصوصاً کوروش و خطاب « بآبراتس » بسیار مفصل است که از این داستان حذف شده و در جای خود ثبت خواهد شد)

«پان‌ته‌آ» نزدیك میدان‌جنگ‌رفته بانتظارپایان‌آن در گردونه‌خودایستاد.

گردوغبار فضارا تیره کرده، اختلاط اصوات وغرش گردونه‌هاو نعرهٔ دلیران وصفیر تیر وضرب شمشیر وپامال کردن جنگجویان یا گردش گردونه وسم اسب محشری برپا کرده، ظلمت فضارا گرفته، خشم از آسمان می بارید گویا جهان بپایان رسیده بود. خوف وهراس وجزع وفزع واضطراب ازحد گذشته بود که «پان‌ته‌آ» درهمان حال وعالم خیال بدایه خود می گفت: گوش بده، نالهٔ «آبراداتس» را می‌شنوم، او مجروح شده، زیرچرخ گردونه و سم اسب دشمن افتاده، او درحال جانسپردن ووداع است، او ازشدت زخم جگرسوز تشنه شده، کسی نیست باو آب دهد، کاش من همراه‌او یاسقای‌او بودم، کاش من‌هم راننده گردونه یا اسلحه دار او بودم، کاش می‌توانستم باورسیده چشم پرخاك‌وخون وی‌را با دست خود پاك می کردم. من باعث قتل‌اوشدم، آری من او را کشتم. گوش بده، او استغاثه می کند، دست خودرا سپر کرده مانع ضرب دشمن می‌شود، دشمن‌هم دست‌اورا بریده سینه وی‌را می‌شکافد. در جستجوی قلب‌پر مهراوست. میخواهد آن‌قلب‌را که بمن تعلق دارد بدرد یا با خود ببرد. زینهار ای دشمن غدار که این قلب یك‌مرد شریف‌وفداکار است. این قلب من است که باو سپرده‌ام! قلب‌پرمهر وعشق ووفاست. این‌قلب امانت کوروش است که باید باو پس داده شود. آرام‌آرام ای رانندگان گردونه گرزوس آهسته آهسته ای‌سواران تندروتندخوی‌وحشی. زیرچرخها مردی‌افتاده که‌عادت‌بخواری ندارد. اوشاه‌و گرامی وفرمانده سپاه‌است. زینهاراورا پامال سم‌ستوران ولگدکوب گردونه‌رانان مکنید. تنها اورا نمی کشید، بلکه مراهم با اومی کشید. اول مرا نابود کنید که تاب دیدن نعش‌اورا ندارم. اوه! جهان تنگ‌وتاریك‌شده، مایه زیب جهان کشته وبخون آغشته شده، «آبراداتس» کجائی‌ای‌مرد دلیرجانباز. آغوش خود را بگشا ومرا بگیر!

دایه‌اورا تسلی می‌داد. می گفت: صبر کن که‌او زود با پیروزی وسر بلندی

خواهد آمد . این خیال‌محال چیست؟

«پان ته‌آ» می گوئی باسرفرازی می آید سراورا زیرچرخ گردونه می بینم، خدایان چشم مرا باز کرده‌اند، من‌اکنون همه چیزرا عیاناً مشاهده می کنم . او دیگرزنده نیست. دریغ که‌من اورا بکشتن دادم.

خوب نگاه کن ، آن قبای ارغوانی را که بدست خود براندام او کشیدم چاك چاك شد، پاره‌های زرباگردش‌چرخ ارابه پرتاب می‌شود. قبا و زره و کلاه خود که زرناب یافلز بی‌ارج‌است هیچ. تن‌نازنین‌او قطعه‌قطعه شده، زودبرویم وپاره‌های آن پیکر گرامی‌را از خاك وخون بیرون بکشیم. این بگفت‌وبمیدان‌رفت. میدان تغبیروضع‌داده‌سپاه گرزوس شکست‌خورده وپراکنده شده، سواران‌ایران پیش‌رفته وپشت‌خود ارابه‌های خردشده طرفین‌را گذاشته بودند. گردونه زرین پادشاه شوش نمایان بودولی‌مانندبخت‌اوواژگون شده، «پان‌ته‌آ» همینکه‌دید که‌آن‌ارابه بر گشته وتباه شده دانست که‌کار گذشته‌است، باز امیدوار بود که ممکن‌است‌آن پهلوان بر اسب سوارشده باسواران دیگر دشمن‌را تعقیب می کند. در آن‌زمان یك‌حال جنون وهیجان برای‌او عارض گردید خواجگان حرم‌سرا اطراف وی‌را داشتند؛ دلداری می‌دادند وهریکی سخنی می گفتند، اوهیچ‌چیز نمی‌دید ونمی‌شنید، فقط چشم‌خود را بارابه سرنگون‌شده دوخته‌بود. گامهارا سریع ودیوانه‌وار شتاب نمود ، زودهم رسید ودیدآنچه درعالم‌خیال تصور کرده واقع شده! خودرا برنعش‌خونین‌افکند، رخ ودیده‌را بزخم‌او مالید، گریست وزاری کردوجامه‌درید، برسرزد وفغان کشید. خواجگان زوداورا جدا کرده‌نعش‌را برداشته در گردونه دیگری نهاده و بانورا درمرکب‌دیگر. زود ازمیان کشتگان و مجروحین خارج‌شدند. «پان‌ته‌آ» در نیمه راه خودرا از گردونه انداخت و باز بنعش حمل شده در ارابه رسید، درآنجا اورا آزاد گذاشتند.

چون ایرانیان وبالاخص پارسیان عقب نشستند وشکست فاحشی بآنها رسید، «آبراداتس» باعده خود بصفوف فشرده مصریها حمله بردوتوانست آنهارا عقب براند ولی درهمان حمله بعدازپیروزی و بر گشتن پارسیان گردونه او شکست واو کشته شد. درهمان حین وحال نزدیك بود کوروش هم کشته شود زیرا یکی ازمجروحین مصری شمشیر خودرا بشکم اسب کوروش فروبرد واو ازاسب افتاد که زیردستان بنجات او شتاب نمودند. (این جنگ بعدشرح داده خواهدشد)

جنگ پایان یافت، کرزوس پادشاه لیدی اسیر شد[1]، سران سپاه همه نزد کوروش حاضرشدند. «آبراداتس» را تفقد کرده گفتند بدست مصریها کشته شد، اتباع اوهم بین کشته وزخمی و گریخته پراکنده ونابودشدند.

کوروش از شنیدن خبرمرگ «آبراداتس» سخت پریشان شد ودریغ گفت. گویند کسی اورا تاآن هنگام بدان اندازه اندوهناك ندید بحدیکه کرزوس خود اسیرودلشکسته ودرآینده وروزسیاه نگران بود از تألم وتأسف کوروش جزع کرده باو تسلی داد. تسلی کرزوس مبنی برزوال ملك خود وفنای همه چیز بود. او که فلسفه دوست وحکیم پرور ودین آرا بود امثالی ازحکم واقوال فلاسفه آورد و نتیجه برای بدبختی خودمی آورد، کوروش درآن حال با ادب گوش می داد و با قلب شکسته مرگ یك سردارراشنید، گوینده رانزدخودخواند وتوضیح بیشتری خواست. یك خادم مادی که ملازم موکب کوروش بود. نزدیك شد و باز گفت: «پان ته آ» بمیدان آمده، نعش شوهر را از خاك وخون بیرون کشید و بر گردونه نهاد وسوی رود «پاکتول» شتاب کرد. اکنون بندگان و حرم سرایان مشغول حفر قبرآن مرده هستند. زن

۱ــ در روایت کزنفون کرزوس در همان جنك گرفتار شد و در همان زمان کوروش «آبراداتس» را تفقد نمود ولی بعضی گرفتاری اورا بعد از فتح سارد نوشته‌اند. هرودت هم تصریح نکرده است.

مهربان او سر مقتول را بر ران خود نهاده، بهترین لباس اورا بتن کشته پوشانیده که او را بگور بسپارد[۱]

کوروش چون شنید که آن بانو سرشوهرش را برران نهاده خرد بی اختیار زوبین را ازدست انداخت وسخت بر ران خویش نواخت و بایك صدای گرفته و بغض در گلو شکسته فریادزد سوی دوست برانید. (دست بر ران خودزدن عادت بود) هزار سوار که ملازم او بودند بدنبال وی رفتند. درهمان حال حزن رو بدوسردار نامدار «گاداتاس» و «گبریاس» کرد و گفت: بهترین لباس و زروزیوررا برای تجهیز کشته بیارید تاجسد دوست خودرا تکفین کنم. سپس سالار گله داران را خواست وفرمود. هزارها اسب و گاو و گوسفند وچهارپایان دیگر برای ماتم بکشیددوست وسپاهیان را مهمان وسیر کنند.

(دراینجا حالت تأثرآور وحزن بی مانند کوروش وصف شده که باختصار نقل می شود)

کوروش بمحل دفن رسید. «پان ته آ» برخاك نشسته، سر شوهر را درآغوش گرفته، درحال بهت و اغما بود. گویا هنوز بعالم دیگری نرفته خودرا درجهان دیگری می پنداشت زیرا ازهمه چیز دور و بیگانه بود حتی از ورود کوروش وصدای

۲- در آن زمان عادت بزرگان آن سامان مرده را بجای کفن با بهترین لباس مدت حیات تجهیز کرده با نفایس و زروگوهر بخاك می سپردند. گاهی هم آن لباس باخلعت دیگری از پادشاه وقت تبدیل می شد که مانند پاداش و قدردانی برای تکفین مرده ارسال می شد. بسیاری از قبور کشف شده حاوی اسلحه و زروزیور و گنج و گهر می باشد و این عادت بیشتر در مصر معمول بوده و اهرام مکشوفه مصر پراز اموال مخصوصه پادشاهان یا بزرگان آن ملت می باشد. و بعضی ازآنها مانند «توت آنخ آمون» ثروت عالمی را باخود درمقبره وسیع نهان داشتند که کشف آن یکی از عجایب جهان است.

سم اسبها، مستغرق حزن وماتم و اندیشه والم بود. کوروش آهسته و آرام از اسب پیاده شده سوی آن دویار کشته و نیم‌مرده خرامید، برسر آن بانوایستاد. برای نخستین و آخرین بار جمال بشرو آیت آفرینش پرورد گار را دید. رخساره آن‌زن رنگ‌طبیعی را ازدست‌داده بخون‌سرخ‌فام غازه کرده، موی‌مشکین‌هم بخون آن کشته نازنین آلوده بود، چشم‌ها هم خاك آلود وشکسته و نیم‌باز بود. اما اشك در آنها منجمد شده گویا از شدت حزن‌ودرد درجای‌خودحیران‌شده. کوروش اول نخواست اورا از آن‌حال منصرف کندولی گریه وجزع کوروش وی‌راهشیار نمود. (گویند کسی گریه واشك کوروش‌را تا آن‌روز ندیده بود).

«پان‌ته‌آ» کوروش! توهستی؟ پنداشته بودم که‌خدایان فرشته مقرب خود را برای یاری من فرستاده‌اند. آری تو آن فرشته و توخود خدای مهر ومحبت هستی. کجا بودی که پیش از این دست دوست را بگیری و نگذاری لگدکوب **شود؟**

«کوروش» باخضوع خم‌شدو گفت: اکنون‌دست‌اورا می گیرم سپس‌دست کشته را گرفت که‌ازتن‌جداشدو بدست‌او افتاد. آن‌دست باتبر بریده بود که کنارتن نهاده‌شد. کوروش بیشترمتحیرشد و گریست و گفت: «افسوس ای‌دوست خوب وفادار! مارا گذاشتی ودر گذشتی؟»[1]

کوروش نیز همان‌دست بریده‌را نگهداشت وبراندوه وزاری خود افزود، مبهوت وحیران بلکه درحال‌اغما بود که ترانه دلنشین یاعبارت حزن‌آور آن‌بانوی

۱- عین این جمله بدون تصرف ترجمه ونقل شده. آن دست بریده را یك سپاهی مصری‌با تبرازتن «آبراداتس» جداکرده بود و درهمان واقعه نزدیك بود که خودکوروش بسرنوشت مقتول دچار شود چنانکه گذشت و چون روز وانفساه بود هیچ کس از دیگری خبر نداشت تا پایان جنك و تفقدکوروش.

ماتم‌زده عروق قلب اورا باهتزاز آورد، «پان‌ته آ» گفت: «آوخ ای کوروش. افسوس و اندوه تو سودی ندارد. من اورا بکشتن دادم. من سبب قتل او بودم و شاید مهر تو هم سبب قربانی او شده یا مسبب قتل هردو زن‌وشوهر باشد. من دیوانه بودم که اورا تشجیع کرده که لایق جانبازی در راه تو گردد. او در فکر خود یا بفکر من که از جان او نزداو گرامی‌تر بودم هرگز نبود. دائماً درفکر تو بود که چگونه خدمتی سزاوار تو باشد انجام دهد. خدمت از این بهتر نیست که روی سفید خودرا بخون گلگون کند، روی من‌هم در تاسی وهمرنگی بخون او سرخ‌فام شده. همین بس است که هردو باشرمساری‌وروی‌زرد نزد تو نیامده باشیم. من اورا بدوچیز مخیر و با نتخاب یکی ازدوراه آزاد گذاشتم، یا پیروزی وسرفرازی یاجانبازی وسر برخاك نهادن. افسوس من که باو این پندرا دادم هنوز زنده و نزد او نشسته‌ام، ازهمه بدتر این است که چشم باز می کنم یا لب بسخن می گشایم، اگرچه‌دیده‌را بروی کوروش ولب‌را بگفتگو بااو باز می کنم.» عجب سنگین‌دل‌و گستاخ هستم!

کوروش: «تو اورا بین دوراه گذاشتی، یا پیروزی، یا مرگ، او هردو را برگزید. آیا می‌دانی که او فاتح و غالب شده بود. اگر او نبودکار ایرانیان زار می‌شد، او صف کوه مانند مصریها را شکافت و آنها بانتقام سینه اورا شکافتند.

هنگامیکه «پان‌ته آ» بسخن آمد کوروش خاموش بودوهریك کلمه‌اورا با اشك مبادله میکرد، باین معنی: اشك می‌ریخت وبجای آن‌سخن دلنشین وحزن‌انگیز او را بادیده و دست‌نهادن برچشم می‌پذیرفت که هم اشك‌را بدوانگشت فرومی‌ریخت وهم‌سخن‌اورا بدیده‌و گوش وتمام اعضاء حق‌نیوش می‌سپرد.

کوروش. رو بیاران خود کرد دید دوسردار نامی «گاداتاس» و «گبریاس» حامل لباس و زر و زیور بودند دست بریده «آبراداتس» هنوز در دست او بود. اول آنرا بآن زن مهربان داد. اوهم گرفت و بوسید و بتن کشته بر گردانید.

بوسه‌های گرمی که آن‌زن بر آن دست خاك آلود داد در قلب کوروش اثر عمیقی نهاد. گریه‌وتأثر کوروش بالطبع بتمام اتباع که متجاوز از هزار بودند تأثیر کرد، یك نحو ماتم باوقار ومتانت برپاشد، همه زاری خودرا درسینه و گلو می‌شکستند. می کوشیدند آهسته بگریند وجزع آنها ازحد خاموشی نگذرد. درمیان آن‌عزا فقط سخن کوروش و «پان‌ته‌آ» شنیده می‌شد و گرنه محیط پراز جوش و خروش می‌گردید. باز کوروش رخ تابید و دوسردار حامل رخت وزینت‌رادید: آنها را بدست خود گرفت وپیش‌بانونهادو گفت: «او با سرفرازی وبزرگترین نام در گذشت. او فاتح وغالب ازجهان رفت. این رخت ناچیز بهترین هستی من‌است. میخواهم او را باهمین‌لباس تکفین کنی.»

«پان‌ته‌آ»: کوروش ! آنچه را تو میدهی مایه مباهات مرده و زنده است. من میخواستم او را بالباس فتح و ظفر آشور و ایلام دفن کنم. لباس تو که‌علامت ظفر وفتح لیدی‌باشد بهتر وارجمندتراست. خوش‌بود اگر پاره‌ای ازآن هم بمن میرسید که موجب افتخار جاوید من خواهدبود.»

«کوروش»: من برای‌توافتخارات دیگری‌آماده کرده‌ام. توبی کس نخواهی ماندهمه‌چیز برای آسایش‌تو مهیا وهمه کس تحت فرمان تو خواهند بود. بهترین سرداران و برگزیده‌ترین‌نجباء نگهبان وملتزم رکاب و درموکب تو خواهندبود. بهر کجا که میخواهی بروی بگو تاآنجا را بتو بسپارم، هرچه میخواهی بگو؟ تو ملکه شوش و ایلام وآشورخواهی‌بود.

«پان‌ته‌آ» : اوه کوروش ! بیخود این رنج‌را برای خود هموار مکن ، من از تو پنهان نخواهم کرد که چه میخواهم و کجاباید بروم،اندیشه من وتو اکنون نهان کردن این کشته بخاك وخون آغشته است. او که پنهان شد همه چیز آشکار خواهد شد من بعداز او دنیارا نمی‌خواهم».

کوروش: من بهترین وبزرگترین افتخارات را برای او بکار می برم برای مزار او یك مقبره یا کاخ بلند خواهم ساخت که همه بدانند او مرد دلیر و فاتح و فادار است و من هم حق شناس هستم. خیرات ومبرات بسیار نثار آن مزار خواهم کرد - روان اورا بآمرزش کردگار یکتا می سپارم برای شادی آن روان از همه گونه فدا و قربان دریغ نخواهم داشت. افتخار پیروزی اورا بر تمام سپاهیان مانند بهترین پاداش تقسیم خواهم کرد. بهترین یادگار او سعادت و آسایش تو که بانوی خردمند عفیف وشریف هستی خواهد بود، من زنی چنین عاقل و بزرگ و شایسته همه گونه حشمت و احترام ندیده ام. صفات حمیده و مکارم اخلاق تو ورد زبان همه کس شده، صیت شهرت تو بدشمن هم رسیده (مقصود قصه آراسب). تو باش و همان عفت و احترام که مورد تقدیس خاص و عام و ستایش پروردگار توانا و مهربان است. من اکنون می روم که محل دفن اورا معین کنم. اگر رنج خودرا بمن وا گذاری، بدست خود دوست خودرا بخاك می سپارم. برو درخرگاه خود آسوده باش!»

«پان ته آ»: کوروش! میگوئی بروم درخیمه بمانم وجسد شوهر خودرا همین جا بگذارم. خیمه وخرگاه برای من تنگ و تاریك است. خیمه من همین آسمان نیلگون است که بر فجایع بشر سایه افکنده. هرچه برسرما می رسد ازهمین بارگاه دیرین است. بگذار من دمی زیر این خیمه تنها باشم. راستی ای مرد توانا، این همه کشاکش و جنگ وستیز برای چیست؟ چرا باید انسان مانند خودرا بکشد؟ چرا بنیان زیبائی را منهدم می کند؟ این نعمتی که خدایان بما داده و نام آنرا زیبائی نهاده چرا باید ویران وتباه شود؟ چرا باید شوهر من بخون آغشته و من هم رخسار خود را بخون او گلگون کنم؟ مقصود ازاین همه کشتار و یغما و رنج وعذاب وفراق و مرگ وماتم چیست؟ چرا خدایان بخود زحمت آفرینش را داده و بما رنج تباهی و کشتن وویرانی وآزار دیگران را واگذار کرده؟ نزدیك است من آن خدایان ناتوان

را که این همه هرج ومرج و کشتار ناشی از اراده آنهاست کفر بگویم . هریکی از آنها یك نحو آفرینش را برعهده گرفته کوشیدند که ازمجموع قدرت خود در آفرینش های گوناگون یك نحو عالم آباد و زیبا بسازند ولی آنرا بیکی ازمخلوقات خود داده که آنرا بآسانی و باجنگ وخونریزی زشت یا نابود کند، ولی تو ای کوروش برای انهدام آن یا اعدام اسباب زیبائی وآبادی وعمران نیامدی ، تو اگر چیزی منهدم میکنی آن ستم است و اگر چیزی را آباد میکنی آن داد است . تو در کار خدایان فاعل مایشاء هستی، میکشی وخراب میکنی؟ میگیری ومی بخشی، یك قطره خون ناپاك میریزی که سیل خون را ببندی، یك موجود فاسدرا میکشی که عالمی را اصلاح کنی. اند کی میبری وبسیار میبخشی. تو مرا بعقل وعفت می ستائی، عقل من مرهون عفت تو و عفت من مصون جوانمردی تست . اگر تونبودی شرف در دنیا نمی بود و اگر تونباشی عدل هم پدید نمیآید ، هریکی از خدایان یك وظیفه در آفرینش دارند، آنها می سازند وقار بنگهداری ساخته خود نمی باشند، آنها مغلوب پادشاهان خونخوار وستمگار می شوند وتو غالب برهمان پادشاهان یغماگر وستمگر هستی، تو برهمان خدایان هم غالب وفایق هستی، زیرا هریکی از آنها یك هنر دارند و تو هزار عاطفه وهنرداری که عدل واحسان وعفت درمقدمه آنهاست، تو مرا بصفات حمیده موصوف میکنی؟ اگرمن گرفتاردیگری ازپادشاهان میشدم آن صفات کجا میرفت و چه می شد؟ من وهمان صفات که بهترین آنها عفت است مرهون عنایت وحمایت تومیباشیم. تو «آراسب» یگانه دوست خودرا ازدست دادی که دوستی مانند «آبراداتس» بجای او بنشانی افسوس که اوهم نماند. من هم زن هستم و نمی توانم بجای او برای تو دوست باشم ولی میتوانم بمانند کار او بپردازم وآن قربانی باشد و بس. من درپیشگاه آفریننده فضایل وخصایل خودرا قربان میکنم. اگر خدائی میان خدایان جامد پیدا شود او کوروش است او خداوند عدل و او مستوجب پرستش ابدی می باشد.» (بسیار

مفصل است که باختصار اکتفا می‌شود).

کوروش: خدای ما یکتا و توانا و نگهدار مخلوق خود می باشد . او کوروش را آفرید و عدالت را باو سپرد که بشر را از مظالم یغما گران و ستمگاران نجات دهد. ما میکوشیم که امانت خدا را حفظ و میان بشر تقسیم و تعمیم کنیم. هان! برخیز و برو که رحمت یزدان در انتظار تست!

«پان‌ته‌آ» آیا میتوانی اندکی از آن عدالت را که ودیعه خدای شماست بمن بدهی و بگذاری دمی نزد پیکر افسرده شوهر خود باشم؟ آزادی را از من دریغ مدار.

کوروش، باشرمساری و حزن اورا تنها گذاشته بدرود گفت و درحالیکه خود و سپاهیان درود بروان آن جانباز دلیر میگفتند دور شدند تا گور بکنند و مثال دلیری و وفا را در آن نهان کنند.

پان‌ته‌آ، خواجگان و کنیزان را فرمود که چندلحظه دور شوند تا بتواند آزادانه برای شوهر خود سوگواری کند. آنها همه رفتند و دایه‌او ماند. بدایه گفت اگر من مردم جسدمن و نعش شوهر را بیک گلیم پیچیده دریك گور بسپار، زینهار از وصیت من غفلت و تسامح مکن.

«پان‌ته‌آ» خنجری را که از دیرزمانی زیر لباس نهان داشته بود کشید و خواست بقلب خود فرو برد. دایه دست اورا گرفت، او نهیب داد و اورا دور کرد. بایك ضربت دشنه را تا قبضه بدل خویش فرو برد و خود را برجسد خونین شوهر افکند.

خون هردو بهم آمیخت، دایه شیون و فریاد کرد. فریاد دردناك او بگوش خواجگان رسید. سه تن از خواجه‌سرایان مقرب (اخته) بر آن دو نعش ایستادند، هر یکی سخنی گفتند و یکی بعداز دیگری خنجر بقلب خود فرو برده افتادند.

زود خبر بگوش کوروش رسید، شتاب کرد مگر علاج یا چاره بیندیشد، جسد

سرد «پان‌ته‌آ» را دید، دریغ‌وافسوس گفت وفرمود آن‌دویار وفادار‌را بکنار رود «پاکتون» حمل نمودند. کوروش پس‌ازتشییع‌ودفن آنها فرمود یك مقبره و گنبد و بارگاه بسازند. نام هردو زن‌وشوهر‌را بلغت‌سریانی برسنگ آن قبر نبشت . سه گوردیگر برای سه‌خواجه برپا وبرهریکی ازآنها نقش‌نمود .

« حاملین عصای سلطنتی » که عنوان آجودان مخصوص پادشاه وقت بود .

(کزنفون گوید: این کتیبه هنوز بحال‌خود نمایان‌وخوانا می‌باشد) .

هرسه خواجه دریك‌لحظه خنجرهارا کشیده بقلب‌خود فروبردند .

آنجا مدفن عشق‌وجمال‌است، آنجا مقبره«پان‌ته‌آ» که‌مثال‌جمال‌بشروعنوان عفت‌ووفا بود!

گردونه‌ها و برجهای متحرک

بزرگترین اثری که درجنگ‌لیدی بروز کرد گردونه‌ها و برجهای متحرک و ارابه‌های داس‌دار بود که دروقت خود خواهد آمد و اکنون بوصف آنها میپردازیم

ارابه و درعصر اخیر اراده خوانده میشود از ارتشتار مشتق‌شده و این‌واژه مرکب از دولغت‌است (رتهه-شتر) (رته) که بمعنی گردونه و (شتر) که بمعنی ایستاده که درترکیب «ارتشتار» شده ، این‌مبحث لغوی که خارج ازموضوع بحث ماست برای اثبات عظمت نیروی ارابه ذکرمی‌شود که باندازه مهم‌ومؤثر درجنگ بوده که برتمام سپاه ولشکر غلبه کرده و سپاهان‌هم بدان نام مشهورشده که گفته شد ارتشتاران (ارتش غلطاست) . پس بنای فتح‌وظفر بر آن نیرو بوده وهرطرفی ازمتحاربین که ازاین حیث دارای استعدادبیشتر بود بالطبع غالب‌وپیروز می‌شد .

گرزوس باثروتی که داشت باین‌سلاح سنگین ممتاز و برتر بود . پیش هم شرح داده بودیم که آشوریها بزرگترین و بهترین سپاهیان عالم بودند باین سلاح امتیاز وتفوق داشتند. «آبراداتس» هم که‌در آشور بعداز گرفتاری‌زن‌خودبکوروش پناه‌برد تعهد کرد که بهترین وبزرگترین و نیرومندترین گردونه‌ها و برج‌های متحرک‌را بسازد. تمام‌ارابه‌های‌پارس که‌چندان‌سودمند نبود تحت‌اختیاراو گذاشته‌شدو

او صنعتگران و هنرمندان‌را ازمحل‌خود جلب ومشغول‌ساختن گردونه بطرزجدید وموافق‌هنر کارشناسان ومجربین گردید. کیا کسار پادشاه‌ماد هم صد گردونه‌قدیم مادرا تحت‌نظر او منهدم و ازنو ساخت و تقدیم کوروش نمود.

«آبراداتس»علاوه‌برساختن برج‌وارابه‌داس‌دار باسباب‌دیگری‌هم‌پرداخت‌وآن عبارت ازپوشیدن تن وقسمت مؤخر اسبها با زره وصفحه‌فلزی بود. زیرا درجنگ هرزیانی که به‌اسب واردمی‌شود بالطبع متوجه سوارمی گردد که تن‌اسب‌ازضربت دشمن محفوظ ومصون‌باشد. کوروش هم دوچیز را دوست‌می‌داشت: یکی ساختن ارابه داس‌دار و برج‌متحرك و دیگری پوشیدن تن و اطراف پیکر اسب بزره و صفحات فلزی بود. (اتفاقاً خود کوروش در همان جنگ دچار شد که اسب او زخم برداشت).

«آبراداتس» صد ارابه داس‌دار ساخت و رانندگان وجنگجویان‌کاردان آنها همه از سوارکاران ورزیده خود انتخاب کرد. ارابه‌داس‌دارهم بدین‌نحو بود: داسهای بسیاربزرگ بخود ارابه پیوسته و ساختن‌آن در ابزار پیکرارابه بکاررفته و بسته شده که هنگام‌حرکت ازدوطرف داسها دشمن‌را درو میکرد یا ازجای‌خود میکند و دور می‌افکند. این‌نحو ارابه‌های‌قوی هریکی دارای‌چهار مال‌بند و هشت اسب بود، علاوه برداسهای خودکار برهریکی ازآن‌ارابه‌ها چندجنگجو بانیزه و تیرو کمان و کمند سوار بودند که خود هم مراقب و هم جنگ‌آور بودند و راننده هم مسلح بکارد بود.

چون گردونه‌های قدیم و خشن‌و کم‌سود پارس تماماً اصلاح‌شد وبطرزجدید و مفید درآمد و صد گردونه کیاکسار هم بر گردونه های «آبراداتس» افزوده و این‌نوع سلاح‌سنگین تکمیل‌شد، کوروش برای‌سان آنها حاضرشد. هنوز برجهای متحرك وبزرگ بکار نیفتاده‌بود. درساختن آنها شخصاً تصرف کرد و نظرداد و نظر

کوروش که یك نحو ابتکار بی‌سابقه بود بکار برده‌شد و آن بدین نحو بود:

برای ارابه‌های برج‌دار بجای چهارمال بند و هشت‌اسب میتوان هشت‌مال بند بکار برد وبجای اسبها هشت‌جفت گاو، این‌ابتکار خوب بکار آمد و برای نخستین بار ارابه شانزده گاوی ساخته و آماده شد ولی عیب‌ونقصی که احتمال میرفت موجب کندی و سستی و تأخیر کارزار بشود تفاوت سیر و حرکت گاوها با سرعت تاخت اسبها بود. این‌را خود کوروش‌خوب متوجه‌شده به‌آبراداتس‌دستورداد که این‌قبیل برجهای‌مرتفع‌را برای‌عقب‌سپاه اختصاص بدهند و ازبرجها تیراندازان‌ماهر دشمن را هدف کنند و نیز بودن خودبرجها پشت‌سپاه چندفایده خواهدداشت. اولادشمن قادر بحمله ازپشت‌نخواهدبود که باسنگر و سدمحکم مواجه می‌شود ثانیاً خود سپاه بابودن آن‌نیروی‌عظیم مانند کوه دلگرم و بپشت گرمی آنها پایداری میکند ثالثاً مانع عقب‌نشینی و گریز سپاهیان‌می‌شود. رابعاً جنگ‌آوران ازبالای برجها بیشتر مسلط ومراقب خواهندبود و درهر کجا که می‌بینند دشمن رخنه پیدامیکند اورا هدف کرده مانع پیشرفت‌شوند. هربرجی علاوه برمحاربین دیده بان داشته باشد که حرکات‌دشمن‌را مراقبت کرده بتوسط پیکها ومنادیان خبربدهند.

این‌برجهای‌عظیم بدستور ونظر مصیب کوروش ساخته‌شد. ارتفاع هریك از آنها هیجده گز (ذراع) بود. میان آنها چندین دالان تنگ‌وباریك وپله برای صعود به‌اشکوبه‌بالا بود. دارای مزغلها و کنگره‌ها بود. تیراندازان بآسانی قادر بر تیراندازی‌بودند. هریك برج بیست‌تن بسهولت حمل میکرد و در مقایسه با گردونه‌های‌دیگر وتقسیم حمل معلوم شد که سنگینی بار گردونه‌ها هریکی ۲۵ تالان وثقل برجها هریکی ۱۵ تالان است (تالانی که کزنفون ذکر کرده هریکی نه من امروز ایران میباشد.) باین‌معنی که ارابه‌های کوچك هر پانزده تالان بر دو اسب و ارابه‌های بزرگ هر۲۵ تالان بریك‌جفت گاو تحمیل می‌شد.

پس ازانجام کارخود کوروش شخصاً برچند ارابه برج‌دار سوار شده امتحان نمود. نیروی گاو وثبات آن باکندی وسنگینی موردپسند واقع‌شد وبعدهمان نیرو خوب بکار آمد (توضیح آنکه مجموع بار ارابه‌های برج‌دار دویست تالان که هزاروهشتصدمن یا هیجده‌خروار بود. تالان‌را کزنفون ذکر کرده و حال اینکه وزنه‌ایران در آن‌زمان کرشه بود[1]).

ارابه‌های‌سبك‌نیز با دو اسب ودوسوار بکارمیرفت[2]. يك‌راننده‌ويك‌تیرانداز پیش‌ازاین‌هم اشاره‌شد که کوروش سوارهارا بر ارابه‌رانان،ترجیح‌می‌داد زیرابرای يك گردونه چنداسب لازم بود و راننده‌هم بسبب لگام‌داری ازجنگ بازمی‌ماند. دومرد و دواسب فقط‌کار يك‌مرد را میکرد ولی بعد عقیده سایرین‌را پذیرفت.

گردونه‌ها باستثناء برجهای‌متحرك بدونوع تقسیم می‌شد: سبك و سنگین. سنگین‌را وصف کرده و سبك‌هم همین‌ارابهٔ دو اسبه و گاهی‌هم يك اسبه می‌شود و گاهی هم بايك‌اسب يك‌سوار بکارزار می‌رفت.

برای دفاع ازاین گردونه‌ها نیز سلاح‌دیگری ضرورت‌داشت و آن‌عبارت از کمندبود. این کمند را بسواران ارابه می‌انداختند ومی کشیدند وسواررا بزیر می‌افکندند. وصف کمند هم در اشعار پارسی بسیار آمده. نوع دیگر از کمندها دارای قلاب مانند شست ماهی گیر بود که طرفین متحارب ازدورونزديك دشمن‌را

۱ــ کرشه درعهدکوروش هم وزنه بود و هم پول و هردو بيك لغت آمده و در سانسکریت نیز کرشه پنه (Karsha Pana) بهمین‌معنی‌که واحد وزن وپول باشد ازحفریات تخت‌جمشید هم يك‌وزنه بنام داریوش بوزن ۱۲۰ کرشه کشف‌شده که اکنون‌در موزه طهران است.

۲ــ نمونه آن در مهرداریوش بدست آمده است.

بدان گرفته میکشیدند[۱] و برای دفاع از آن‌خود گرفتار یا دیگران آنرا با کارد می‌بریدند ولی بعد بزنجیر تبدیل‌شد که قابل‌بریدن نبود (بعداز کوروش).

چون گردونه‌ها ازهرحیث تکمیل‌شد (چوبهای ضخیم که فلزبآن برده‌شده) کوروش‌خواست فرماندهی کل ارابه‌هارا «بآبراداتس» واگذار کند ولی چون‌قبل از آن‌هر نیروئی‌از آنهاچه مادی‌وچه‌پارسی تحت‌فرمان یك‌سالار بودونخواست آنهارا از آن فرماندهی‌عزل‌وبکارهای دیگروادار کند، از آن‌طرف‌هم رعایت‌غرورپارسیان را کرده‌راضی‌نبود که‌سران آنهازیردست بیگانه یاپناهنده‌باشند چنین‌چاره اندیشید که‌بامشورت آنان فرماندهی تمام گردونه‌هارا باقرعه بیکی‌بسپارند وازنامداران کاردان وارابه‌ران چندتن‌بر گزید که«آبراداتس» یکی‌از آنها‌بود. قرعه‌را بکاربرده بنام آبراداتس‌اصابت کردوهمه‌باخرسندی‌اذعان نمودند (باتدبیر کوروش‌قرعه را بنام‌او درآوردند)

کوروش فرمان‌داد که‌یك نمایش‌عمومی ازتمام گردونه هاوبرجهای‌متحرك بعمل‌آید وخودآبراداتس امتحان دهد . این‌عمل تکرارشد تا کوروش از فوایـدو نتایج آن اطمینان‌حاصل کرد. درآن هنگام‌آبراداتس‌پیشنهـاد کرد که چون او با گردونه‌های سبك وتندرو درمقدمه سپاه خواهد بود فرماندهی برجهارا بدیگری واگذار کنند، کوروش پذیرفت ولی گفت‌بازهم تحت فرمان توخواهدبود وبعـد چنین‌تصمیم گرفته‌شد که خود کوروش‌هنگام سرکشی وفرمان‌دادن گاهی بصفوف عقب سر زده مراقبت کنـد وتعلیمات لازمه‌را بدهد و فرماندهی بنام‌آبراداتس باشد .

۱ـ معروف‌است که درجنگ اعراب و ایران در آغاز اسلام مالك‌اشتر نخعی بیکی ازاین قلابها گرفتار شده بودکه شست بچشم او خورده و بدین‌سبب او را اشتر نامیدند (زخم‌چشم) و این‌سلاح درآن زمان بسیار‌بود. سعدی گوید .

بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس   که بهر حلقه زلف توگرفتاری هست

علاوه برارابه‌های داس‌دار و برج‌دار بسیاری از ارابه‌های قدیم ماد وپارس باکمی اصلاح وتعمیر بکارحمل‌ونقل رفته بود که تحت فرمان سالار عقب‌داران درآمد وبحمل زنان وذخایراختصاص‌یافت.

یکی ازاسلحه که درآن‌زمان بکار میرفت چکوش (چکش‌امروز) بود که جنگ آوران‌آنرا برسردشمن ازدور ونزدیك می‌انداختند بنا براین مردانیکه برارابه‌سوار می‌شدند مانندپیادگان یااسب‌سواران همه‌گونه‌اسلحه‌داشتند. گرز، شمشیر، زوبین(دونوع دور ونزدیك) تبرزین ،ساطور، چکوش، قمه ، کارد وانواع دشنه‌ها، کمندوقلاب وبالاخص تیرو کمان که همه بایدمسلح باشند. از دوطرف گردونه غالباً دوصف‌یادومرد گرز بدست ایستاده‌هنگام هجوم‌بهر که وهرچه می‌رسیدند باگرزمی کوبیدند. گاهی هم‌بریکی ازاسبهای ارابه کش‌درجلو یایکی‌در میان یك‌پهلوان نیزه‌دار یازوبین‌افکن یاشمشیرزن‌سوار می‌شد که‌مانع حمله‌دشمن ومدافع اسبهاباشدزیراا گریکی ازاسبها کشته‌شود راه گردونه‌را گرفته مانع‌سرعت سیروادامه حمله‌می گردد.

کشور لیدی و پادشاهی گرزوس

لیدی یك کشور آباد در نقطه مرکزی آسیای صغری واقع‌شده واز هرحیث خصوصاً از نعم طبیعت غنی بود . در آن هنگام معبر چندین کشور وحلقه اتصال سه‌قاره اروپا و آسیاوافریقا بود که‌ازهندوستان کالاهای گوناگون بدانجاواردو باقطارمختلفه ازیونان تامصرواقصی نقاط دوقاره حمل می‌شد. وضع جغرافی آسیای صغری همیشه انواع مخاطرات راپیش‌میکشید خصوصاًازدوهمسایه نیرومند ومتجاوزیکی دولت مغرور آشور ودیگری اقوام وحشی وخونخوار «سی‌مری» که باشیرزنان دلیرهمواره ازروسیه جنوبی سرازیر وحاصل زندگانی لیدیهارا بیغما می بردند. دریك ثلث قرن هفتم قبل ازمیلاد پادشاهی بنام «ژیژس» (Gyges) پدید آمده سلطنت لیدی را تأسیس کرد.

او درزمان «آشور بانیپال» بود[1] وبااویك نحو دوستی واتحاد یااطاعت و

۱ــ برحسب الواحی که درآشور کشف‌شده باید سلطنت او در سنوات اول قرن هفتم قبل‌ازمسیح بوده‌ولی «کلور» (Gelver) مورخ آلمانی ادعا می کندسلطنت اواز ۶۸۷تا ۶۵۳ قبل ازمیلاد بود وفرزند او «اردیس» (Ardys) از۶۵۲تا۶۱۶ قبل از میلاد سلطنت کرده .

خضوع داشت با پسامتیك (Psametque) فرعون‌مصر هم از بیم‌سطوت پادشاه آشور متحدشده بود . اقوام‌سی‌مری بفرماندهی (دیدامیس) (Dydamis) برای دومین بار بر کشور اوهجوم برده ودراثناءجنگ اورا کشتند و مملکت‌را تاراج نمودند . او بآبادی کشورخود کوشید ومعابد بسیار ومراکز بازرگانی ساخت. نژادمردم‌لیدی هم‌مانندایرانیان آریائی بودوبابعضی ازبومیان که‌سامی بودند آمیزش‌داشت ولی غلبه بانژادخالص‌آریائی بود، درلیدی‌مانندممالك سامی نشین فحشاءمقدس شایع واوهام وخرافات بت‌پرستی برهمه‌چیزچیره شده بود که‌بحث‌درآن خارج ازموضوع ما می‌باشد .

تاریخ جنگ وقتل«ژیژس» درسنه ۶۵۲ ق.م بود .

حملات پیاپی سی‌مری‌ها موجب استعداد لیدیها برای‌دفاع گردیدوسپاهیان آنها ازحیث سواری‌وچابکی و دلیری نسبت بتمام‌ملل تفوق و شهرتی بسزایافتند اگرچه‌آشوریها دردلیری‌وفنون‌جنگ مانند نداشتند ولی‌لیدیها ازحیث سواری‌برتر ازهمه بودند. بهمین جهت مشاورین‌جنگی کوروش همیشه ازآنها بیمناك بودند . آشوریها هم‌آنهارا سدمابین‌خودوسی‌مری‌ها می‌دانستند وبرای همین مقصود بآنها آزادی غیرمحدود داده بودند.

درزمان«الیات» (Aliatte) پادشاه لیدی یك‌مدعی‌نیرومند برای‌آن کشور بوجود آمدواو «هووخشتر» پادشاه مادبود. پس ازفراغت ازجنگ سکاها وفتح و تخریب آشور کشور ثروتمندلیدی‌را قصدنمود . اختلاف‌وجنگ ماد ولیدی مدت شش سال بطول کشید و بالاخره هنگامیکه صفوف متحاربین آراسته شده کسوف معروف ۲۹مه‌سال ۵۸۵ قبل‌ازمیلاد واقع‌شد وطرفین ازآن‌حادثه بیمناك‌شده‌آشتی نمودندودرضمن دختر‌پادشاه‌ماد برای گرزوس فرزندالیات مزبور وشاهدخت‌لیدی برای آستیاگس جد کوروش بزنی مبادله‌شدند وازاین‌حیث دریك‌زمان‌سه پادشاه

باهم خویش‌وتااندازه متحدشده‌بودند تاقیام کوروش که‌برهمه‌پیروز گردید و آنها گرزوس و نبوخذ نصر و آستیاگس بودند.(بعضی‌ازمورخین‌فقط باین اکتفا کرده که‌یك شاهدخت عروس ماد شد ویك‌شاهدخت دیگر عروس لیدی) بعد از صلح و اتحاد مراوده ورفت وآمد مابین پادشاهان جریان داشت دریك ضیافتی که‌در ماد برای«الیات» بعمل آمد کوروش که در آن زمان کودك و نزدجد خود بودشرکت کرده ونام‌اودرتاریخ ودرهمان مهمانی‌صریحاً آمده وباتاریخ‌هم کاملا تطبیق‌میشود زیرا الیات تاسنه ۵۶۱ قبل ازمیلادزنده بودباین‌نحو که یازده‌سال‌قبل ازتصرف‌ماد بدست کوروش‌بود. ازآن‌ضیافت اطلاعاتی براحوال‌لیدی ودربار بدست آورده در وقت‌مفید واقع‌شد.

« گرزوس» پادشاهی خردمند ، دانا، مدبر وسیاستمدار وافزایش خواه بود آنچه‌را که «ژیژس» بنیاد گذار پادشاهی‌لیدی درآبادی وتمدن آن کشور ناقص گذاشته بود این‌پادشاه تمدن خواه تکمیل کرد وخودبرای‌مملکت‌خویش عظمت‌و تمدنی‌پیش کشید که‌درجهان آن‌زمان مانند نداشت.

لیدی ازهر حیث باوج‌رسید،اوعلاوه‌برعمران حکماء وادباء وعلماء رادوست می‌داشت، برای‌آنها آسایش ومعاش‌وخانه وماهانه‌ترتیب‌داده بود. همواره‌بافلاسفه معاشرت‌میکرد ، آنهاازهرجا که می‌توانستند مهاجرت کرده ، بثروت وعنایت او تمتع‌میکردند . یونانیان ازاین‌جهت هم اورادوست می‌داشتند، ثروت‌لیدی در آن روزگار باثروت‌تمام گیتی برابربود .اوهم‌شخصاً ازحیث‌دارائی نظیر نداشت[1] درباره اوچنین گفته‌شده ؟

«اودودست دراز دارد، یکی‌می‌رباید‌ودیگری می‌بخشد » فزونی ثروت اورا مست‌وحیران کرده‌بود که جز بنای‌معابدوافزایش آسایش‌روحانیون وتوسعه‌فحشاء

۱ـ پیش‌از این اشاره شدکه مردم خاورزمین اورا«قارون» می گفتند .

مقدس و آزادی عامه مردم و تسهیل طرق مواصلات و تأمین کاروانها و ترویج کالاها چه کاردیگری بکند ؟ برای نگهداری آبادی و امن و نظم سپاه منظم ضرورت داشت، برعده سوارانی که ازروز گارپدر وجد بتنسیق آنها سعی شده بود افزود . در اسلحه و تجدید آلات حرب وضرب تفنن وافراط میکرد . بدین سبب هنگامیکه سواران لیدی بشهرهای آباد و بالاخص شهر سارد احاطه میکردند مردم سوداگر یا علاقه مندان بآسایش و نعمت و امن از دیدن آنها شاد می‌شدند و تصور می کردند درجهان آن زمان نیروئی نباشد که بتواند با آنها برابری کند وچنین هم بود حتی قوای کوروش واگر او آن کشوررا گشود فقط باهمت وعزم راسخ واراده آهنین توانست درآن سرزمین سالاری وسروری کند . شهرت سواران لیدی و هنر آنان رعب درسپاهیان ایران انداخته بود بحدیکه هر گامی که برمی‌داشتند اشباح آن سواران را بنظرمی آوردند . کوروش نیز متوجه بیم وهراس سپاه خود بود می کوشید اضطراب را بیك امید حیات بخش مبدل کند ، ازهیچ حیله ووسیله برای تقویت روح سپاه بازنمی ماند. مفتشین هم دراطراف سپاه بکسب اخبار می کوشیدند وهرجا که نکته می‌شنیدند فوراً گزارش می‌دادند و کوروش خود شخصاً باسردارانی که آماده تبلیغ بودند برفع نگرانی وتبدیل یاس بامید سعی بلیغ می نمودند . ولی کندی سیر وتاخیر جنبش وپراکندگی سواران برای مرتع و رسیدن اخبار دهشت آور ازاستعداد عظیم کرزوس واینکه سواران ممتاز وشجاع اوشهرت جهانی دارند واسلحه آنها که نیزه‌های دراز وسپرهای محکم وشمشیرهای آبدار وتیز بود باضافه زره‌های پولادین و کلاه‌خودهای مطلا یا زرین که در آفتاب تشعشع داشت ووصف آنها همه‌جا می‌شد سپاهیان ایران را نگران وپریشان می کرد . کوروش کوشید که بداند منبع تبلیغات چیست وازچه ناحیه اخباروحشتناك پیاپی می‌رسید دانست که برای این نحوتبلیغ که موجب ضعف روح وزبونی سپاه است مبالغ

هنگفتی ازخزانه گرزوس صرف وخرج می‌شد. جواسیس خودرا دعوت کرد وچارهٔ عقیم گذاشتن آن‌وسایل را اندیشید وسخت مراقبت کرد که جواسیس ومبلغین دشمن را تعقیب و آنهارا گرفتار وازآنها اخبار کسب کنند.

خواهیم دید که اهتمام کوروش بدین کارچه نتایج خوبی بدست‌آورد زیرا توانست بزرگترین سرداران گرزوس باقسمتی از گنج آن وعده سپاهیان نزدخود جلب کند بعد خواهدآمد.

کوروش سحرگاه جمعی ازدوستان کارآگاه خودرا ازخواب بیدار وباآنها مشورت‌نمود که چاره زوال رعب واضطراب از سپاهیان بالاخص متحدین و مردم بی‌علاقه که بطمع غارت آمده‌اند چیست؟ مشاورین هریکی چیزی گفتند واندکی اندیشه کردند ولی فکروعقل آنها بجائی نرسید خود کوروش گفت: بایدیك‌حادثه برای سرگرمی وانصراف فکرسپاهیان ایجاد کرد و آن عبارت از دفع اضطراب بیك جنبش والتهاب وحرکت ناگهانی مقرون بامید پیروزی است. مثل اینکه نیمه شب یك خبرمهم از دشمن رسیده که باتسریع سیروسفر کار او یکسر خواهد شد. منادیان (آجودانها) وجارچیان دراطراف سپاه پراکنده شده. بالحنی‌دلکش فریاد جنبش عمومی زدند وپیکها که همیشه آماده بودند بچهار جهت دویدند که هردسته که درهرمرتعی پراکنده شده بحرکت وبسیج عمومی وادار کنند.

فضا اندك اندك روشن می‌شد. «آبراداتس» بیدار شده، هنوز سلاح را برنداشته فرمان داد که گردونه‌ها حرکت کنند. او اغلب شبها خرگاه«پان‌ته‌آ» را ترك کرده در پیرامون خیمه کوروش می‌غنود. هنگامیکه او لباس جنگ را می‌پوشید و سلاح را برمیداشت دید کوروش سوار اسب سفید معروف خود شده فرمان سرود می‌داد. این سرود که بسیار معمول و متداول بود برای تهییج و وتشجیع سپاه بکار می‌رفت و برای آن داستانها نقل شده و گزنفون بآن اهتمام میکرد.

شب تاریك بیك بامداد روشن وامیدبخش مبدل شده ، آفتاب که بزرگترین مظهر معبود طبیعت بود اشعه تابناك خود را بر کوه بلند افکند منظرۀ دلنشین کوه ودره و آبشار درروح عموم سپاهیان تاثیر عمیق وروح پرور نمود . آن یاس و رعب وحدیث مخوف دشمن وافسانه نیروی سواران و دلسردی سپاهیان بیك نشاط و آینده حیات بخش مبدل گردید .

جارچیان فرمان سرود را بهمه رسانیده بیکبار تمام افراد سپاه بجوش و خروش آمده ، بترانه پیروزی ترنم نمودند . همهمه و شیهه اسبها نیز بر آن الحان طرب خیز افزود ، فضا پراز نغمه وسرود گردید . گردونه‌ها بگردش افتاده غرش مهیب ازصدا وجنبش آنها بر ترانه‌ها غلبه کرد . صدای سم ستوران وچرخ ارابه‌ها و حرکت سواران یك نحو هیاهو و غریو بی‌مانندی ایجاد کرد . کوروش به منادیان فرمود سپاهیان پیش بروند وا گرچیزی ازآنها برزمین بماند یادرمانده باشد بعد خواهد رسید . از این حیث واز جهت تفقد و مراقبت و تفتیش ونقل و انتقال یك نحو نظم ومواظبت بی‌مانند بعمل می‌آمد . زنان وخانواده سپاهیان هم بارمی‌بستند وراه پیش را می گرفتند .

سوارانیکه برای مرتع عقب بوده دسته دسته رسیده و بانظم حرکت می‌کردند. آنانیکه پیش یادراطراف بوده پیوسته درسلك سپاه منتظم می‌شدند . رهنمایان و پیش آهنگان وداس داران (بمنزله فراشان که مکان را آماده می کنند) پیش رفتند. کوروش سپاه را بدو قسمت تقسیم نمود . نخبه سپاه چابك ودلیر را باخود برد . فرماندهی پیش آهنگان را (مقدمة الجیش ــ کشف قولی) « بفرولانس » وا گذار نمود . قسمت دوم سپاه با کنــدی وتانی وازراه بالنسبه هموار بازنان وذخایــر و خواربار و گله حرکت می کردند .

کوروش برود هالس (HALYS) (قزل ایرماق کنونی) رسید . پیش

از این اشاره شد که این رود حد فاصل بین دو کشور لیدی و ماد بود. هنگامیکه گرزوس در آغاز دخول کوروش بماد قصد جنگ را کرد از آن رود عبور و بخاك ایران تجاوز نمود وچون دید کوروش ازجنگ تقاعد وتسامح کرده دوباره برگشت ومتحدین را مرخص کرد چون کوروش بدان نهر رسید و دید عبور از آن آسان نمی باشد بفکر آن افتاد که مجرای آب را برگردانند ولی بسبب سختی زمین و بودن دره وپست وبلند نتوانست آن فکر را بکار بندد ونا گزیر صنعتگران ومهندسین راخواسته که بعضی از آنها با آبراداتس از آشور آمده بودند بساختن وبستن پلها وادار نمود . مهندسین وکارشناسان بامساعدت سپاهیان وکارگران در اندك زمانی پلهای متعدد وعظیم بنا نمودند . مؤرخین دوام وبقاء آنهارا تامدت چندقرن بعداز کوروش یاد کرده اند واین نخستین بار بود که کوروش بساختن پل و ایجاد راه عبور موفق گردید . توضیح آنکه گرزوس بعداز احداث وساختن پلها هنگام تجاوز بایران آنهارا ویران کرده بود .

پس ازمدتی توقف بازسپاه کوروش حرکت کرده داخل کشورعجیب وآبادو پر نعمت لیدی گردید. سیر سپاه تامحلی بنام «لئو نتوسفال» (**LEONTOCEPHALE**) بآسانی انجام گرفت زیرا دشتهای وسیع وراههای هموار ونعمتهای بسیار مساعد وموافق بود . گردونه‌ها وبرجهای متحرك بدون مانع در اندك مدتی رسید .

سپاهیان عقب‌مانده دسته‌دسته می‌رسیدند وهنوز مسافت بسیاری برای تلاقی طرفین مانده بود . در آن دشت یك وضع تازه برای نشاط وامیدواری و تقویت روح سپاهیان پیش آمد وآن عبارت ازاین بود . برای احتیاط وعادت دادن سپاه بسیرشبانه دستورداده شد که آن شب راههای هموار راطی کنند وآتش افروزی و روشنائی را بهر نحوی که ممکن بودپیش آیدبالمره منع نمودند وحرکت حتی‌الامکان مقرون بآرامش‌وسکوت بود مگرغرش گردونه‌ها که هم دور وهم‌عقب مانده بودند

با طلوع صبح آتشهای بسیاری در ناحیه‌های مختلف دشمن دیده شد. اول بیم آن می‌رفت که دشمن در آنجا مرکز گرفته بعد که نزدیك شدند دیدند که حتی یك جانور درپیرامون آتشها نبود وبحال خاموشی وخمود هم می‌رفت. سپاهیان تصور بلکه یقین کردند که دشمن ازهیبت ورعب آنها محل خود را ترك کرده وپا بفرار برداشته است. هیچ معلوم نشد که علت آن همه آتش افروزی در نقاط بسیار فراخ و گوناگون چه بود بعضی احتمال می‌دادند که آن یکی ازتدابیر کوروش برای تقویت روح سپاه بوده وخود درنهان گروهی ازپیش آهنگان فرستاده که آن آتش را بیفروزند وتظاهر بگریز دشمن کنند. آثاری هم بود که فرار دشمن راحکایت می‌نمود.

ایرانیان بیك کشور آباد و حاصلخیز ومعتدل رسیدند کوروش از تخریب بلاد و آزار خلق نهی کرد برزگران ومردم ده نشین و گله داران از بیم سطوت فاتحین مهاجرت کرده با شتاب احمال و اثقال و برخی هم گله و انبار خود را ترك کرده می گریختند. کوروش فرمود هیچکس یك گیاه از مزارع یا یك جانور ازحشم بومیان نرباید و کسی که مرتکب یغما شود بکیفر سخت خواهد رسید. مردم امان یافته ازقتل وغارت آسوده شده یگان یگان ودسته دسته باماکن ومزارع ومراتع خودبرمی گشتند. این‌رویه یکی از بهترین کارهای‌خوب کوروش برای فتح آن دیار بکار آمده بود.

گرچه مقصود ما شرح حال کوروش وذکر تاریخ ایران یابنیاد شاهنشاهی آن می‌باشد و حتی‌الامکان ازمتن نباید بحاشیه پرداخت تا رشته سخن از ما و خوانندگان گسیخته نشود ولی دراینجا با صرف نظر ازتعبد وتقلید مورخین که سررشته را دراز کرده‌اند ضرورت دارد ولو بطور اجمال وصف لیدی راتکمیل کنیم زیرا لیدی ازهمین تاریخ که ۵۴۶ قبل از میلاد در عداد ممالك مفتوحه‌یاپیوسته

ایران بشمار می‌رفت وعظمت پادشاهان که کوروش سر سلسله آنان بود از همان کشور هم تجاوز کرد وهمین لیدی که مرکز تمدن وبزرگترین واسطه معاملات ومرکز بازگانی عالم بود که علاوه برتمدن وعمران مهد فلاسفه و ادبا شده بود واسطهٔ فتح یونان وتسلط جانشینان کوروش گردید پس تا می‌توانیم یك نقطه از آن را روشن وازمتابعت مورخین که به‌بهانه کوروش‌دروصف آن وبسط‌بحث اسراف نموده خودداری کنیم . اینك مجملا باید دانست که : گرزوس علاوه براینکه یك پادشاه بزرگ وآباد کننده ممالك وموجد نظامات وقوانین وحافظ کاروانهای تجارت بود بفلسفه و ادب وتربیت ادباء می کوشید و از این حیث میان یونانیها دارای یك مقام ارجمند بود .(**HALPHEN**) در کتاب نخستین تمدن بشر گوید : او (بیاس دوبرین) و (پتاگوس دومیلتین) و (تالس) و (ازوپ)شعراء بزرگ آن عصر را تشویق ونگهداری میکرد . اوتوانست بدون‌جنگ و خون‌ـ ریزی شهرهای مهاجرنشین مـانند (ائولید) و (یونی) و (درید) را تصرف و تملك کند . کشور لیدی را ازچهار جهت توسعه داد و بدریـاهای اطراف رسانید پس‌از اینکه‌لیدی خودمغلوب‌فریژیه‌بودبرآن‌غالب گردید . «میزی» «پافلاگوی» « بی‌تی‌نی» را تسخیر نمود . شورش یونان را که قصد داشت اورا خلع وبرادرش را که از مادر یونـانی بود بجای او بنشاندبآسانی فرونشاند . شهرهای معروف راکه دارای مردم مغرور وسرسخت بود مـانند « افز» و « ملسط » تسخیرنمود .

سراسر « آناتولی » که امروز کشور ترکیه است تا دریای « اژه » ودریای سیاه و کوهستان«تروس» تحت‌قدرت وبصورت‌یك مملکـت درآورد (شهر سارد درموقع‌خود وصف‌خواهدشد). هرودت گوید: اقوام ومللی که‌تحت‌قدرت و سلطنت اوبودند بدین نام‌ونشان می‌باشند : لیدیها، فریژیها ، میزی‌ها، ماریاندیها پافلاگونی‌ها، تراسی‌های‌تی‌نی، و (بی‌تی‌نی) کاریها، یونـی‌ها، دریها ، انولی‌ها ،

پامفیلی‌ها و دیگران بودند. اینها اقوامی بودند که اسلاف گرزوس عاجز از تسخیر آنها بودند باضافه ملل دیگری که زیر لوای لیدی در آمده و یك مملکت یا ممالك متحده ایجاد نمودند. اینها برای اثبات عظمت فتح کوروش ذکر می‌شود که با چه پادشاه یا مللی یا ممالکی جنگ نموده و فائق و پیروز شده بود و سپاهیان او حق داشتند از نام دشمنان و استعداد و ثروت و دلیری آنان بیندیشند. هنگامیکه سپاه ایران در آن کشور پر نعمت و ثروت قدم نهاد و دید که دشمن سست بوده یا برحسب تمهید کوروش پیشدستی نکرده بفتح وظفر و کسب غنایم و تسخیر بلاد امیدوار گردید. در اینجا یك سیاست لشکرداری هم بکار می‌رفت و آن اهتمام شخص کوروش و مشاورین او با ثر تبلیغ بوده که سوداگرانیکه برای داد و ستد بمحل سپاه (اردو گــاه) می رسیدند (اردو بازار) برحسب تعلیمات غیر مستقیم دستگاه تبلیغی کوروش میــان سپاهیان حکایاتی از اوضاع لیدی و شهر سارد نقل و با آب و تاب منتشر و طمع و شهوت سپاهیان تهی‌دست و بردبار را تحریك میکردند بوصف زنان زیبا و فزونی عده آنان و بــودن ثروت و نعمت مبالغه می نمودند. داستان آنها هم از حدود صدق و حقیقت تجاوز نمی کرد زیرا لیدی دومین کشوری بود بعد از بابل از حیث فحشاء مقدس و فسق رایگان و ابتذال زنان و مبادرت آنان بدعوت مردان مشهور بود. آثار و علایم هم از اول ورود سپاه بکشور ماد پدید آمده و آن خوف و رعب از سواران لیدی بطمع و شهوت و انتظار لذت تبدیل شد خصوصاً بعد از اینکه سپاهیان و باز بالاخص پارسیان شراب را بجای آب نوشیدند و گوشت گوارا خورش خود نمودند باضافه زیتون و انجیر و میوه‌های خشك و تازه دیگر.

گرزوس با طمع و اندوختن گنجهای فزون از حد و حصر بخیر خواهی و بشردوستی و نجابت و علو همت معروف و مشهور بود. او حتی الامکان از جنگ پرهیز می کرد ولی جنگ کوروش خواه و ناخواه باو تحمیل گردید زیرا او فریب روحانیون

وغیب گویان راخورد وهستی خود و کشور نیا گان‌را برایگان داد. کوروش نیز از آن جنگ که‌معلوم نبود عاقبت آن‌چه خواهدبود احتراز می کرد ورسل و نمایندگان همواره میان طرفین درحال‌سفارت ورفت‌وآمد واصلاح‌ذات‌البین‌بودند ولی‌قضاوقدر درانتظار بزرگواری وشاهنشاهی کوروش بود. زیرا کوروش نه تنها برای تسخیر لیدی آفریده شده بلکه برای سراسر گیتی ولی‌عمر اوباندازه همت او نبود ،

آن‌مرد دانشمند بشردوست که گرزوس نام‌داشت. می کوشید که ملل‌وممالك را بدون‌جنگ تسخیر کند.هرودوت یك‌جمله زیبادروصف او گفته که نقل‌می‌شود: گرزوس ، آن‌مردزبردست بشردوست ملل‌آسیای صغری‌را بدون جنگ با ثروت وسیاست بمتابعت خود واتحادلیدی کشید.

برق سرنیزه ورعد نبرد درکار نبود. باران‌سیم‌وزر بود که بآنهاحیات تازهٔ بخشید . دودحریق ودست‌درازی بمال وجان‌مردم باخشونت وعنف‌وزور وغرور در کارنبود. آنها که‌همواره غریق لجه‌خون یاددردود آتش فاتحین مدفون‌بودندباهمت آن‌نوع‌دوست وسیاستمدار ازبلیه‌وآزارلشکر غدارعدو نجات‌یافته بیك زندگانی آزاد ونعمت فراوان وثروت‌غیرمحدود تمتع نمودند. هرجاکه‌شمشیر بایدکار کند اوتیع‌را کنار انداخته سیم‌وزررا ریخت تامتمردین‌را مطیع خودساخت. یونانیان اورابحدپرستش می‌ستودند.» (باختصار نقل‌شد).

همان ملل واقوامی که زیرسایه آن پادشاه سیاستمدار مردم دار و خردمند بنعمت امن ونظم‌وثروت وآسایش تمتع میکردند بعدازاینکه آنهایك نحو رعب در قلوب سپاهیان کوروش انداخته‌بودند خودمرعوب وبیمناك ومضطرب شده نزول‌یك بلای غیرقابل دفع احساس‌می کردند، علاوه‌براستعداد برای جنگ‌ودفاع بایدیك وسیله‌دیگری بکاربرند که بعقیده آنها بزرگترین‌قوهٔ مدبره بودوآن توسل‌بمعابد

وکاهنان وغیب گویان وطلسم نگاران بود: پادشاه آنها باهمان صفاتی که مقـرون بدانش وصفات بیشترازهمه بآن‌وسایل تشبث‌می کرد. بزرگترین چاره دفع خطر منحصر بمعابد وخدایان وخدام آنان دانست بهمان اندازه که ثروت برای تجهیز سپاه‌انفاق‌می کردوقف ونذر روحانیون کرد وبیشترازهرقوه بآن اوهام وخرافات توسل واعتماد نمود. مردم‌هم باواقتدا می کردند یاخود اوبآنها تاسی می‌نمود و جادوگران هم بازار گرمی یافته کالای آنها رواج ورونق گرفت. این نکتـه هم دانسته شود که یکی از امتعه لیـدی که مانند سیل از مصر وارد میشد طلسم و الواح جادو بود!

درلیدی وبالاخص شهرسارد وشهرهای بزرگ معابد بسیار باشکوه و مزین وپراز ثروت وزیب وزر و زیور بود و این دلیل اهتمام و فزونی اعتقاد واعتماد بر اوهام بود بحدیکه امتعه سحر شهربشهر حمل می‌شد و مانند نفایس و جواهر در معرض داد وستد نهاده می‌شد. مردم لیدی ازفقدان نعمت سخت نگران‌بودند، می‌ترسیدند اوضاع هول انگیز ومحنت بار «سی‌مری» تجدیـد شود زیرا هنوز پیران آنها غارت وقتل وتخریب وهلاك عمومی وحریق وتوحش مهاجمین رابرای اولاد واحفاد خود نقل می کردند و داستانهای جزع آور وافسانه های رقت‌بار را حکایت ومبالغه درقساوت متجاوزین می‌نمودند.سپاه کوروش در کشورلیدی‌مستقر واخباردروغ وراست درسراسر کشور منتشر گردید. مردم که عادت برفاه وامان کرده ازهجوم آن‌قوم جدید که وقتی‌هم ازماد زیرلوای دوپادشاه قبلی(هووخشتر-استیاگس)آمده ومرتکب فجایع بسیار شده بودند بسیار بیمناك و مضطرب شده بودند غافل ازاین بودند که اگرسایه گرزوس از سر آنها پیچیده شد سایه بهتری برسر آنهاخواهد بود وآن ظل رافت کوروش بود. کوروش پیش ازجنگ درمدتی که بوسایل صلح وسلم‌توسل می کرد ودرتاخیر نبرد یك رویه بی‌مانند اتخاذ کرده

بود یك سپاه غیرمرئی عظیم وفاتح ومعتبر و مفید تجهیز کرد که بجای کارزار مردم‌دار ی باشد. آن سپاه که مخلوق عقل و شرف و فطرت نیك بود سیاست شخص خود او بود که با تمهید و تبلیغ و خرد و اندیشه بکار برده می‌شد.
آن سیاست پیش از جنگ فاتح شده بود و از همان زمانیکه گردونه ها در مرز نشاط آور لیدی گردید و غرش آنها یك نحو رعب و خوف در قلوب مردم ایجاد کرد کوروش سیاست رافت و ارفاق و عدالت و عدم تجاوز بمال و جان و ناموس مردم را بنحو اکمل بکار برد. مردمی که ناگزیر پا بگریز برداشته بودند چون بر عدالت و رافت کوروش و نظم و انضباط سپاه آگاه شدند بمنازل خود برگشته بمحل خواربار فروشی وکالا پرداختند و از آن حیث هم سود برده و هم بآسایش وامن تمتع کرده و در همه جا آغاز بتبلیغ برای سپاه کوروش یامهمان ناخوانده نمودند. تبلیغات آنها که اهل محل و شاهد صادق بودند در تمام اقوام دور ونزدیك تأثیر عمیق نمود. سیاست کوروش که مقرون بجوانمردی ومردم‌داری بود قبل از جنگ بزرگ بیك فتح بزرگ رستگار شد. ولی باز مردم از شدت ترس بمعابد وبتهای بی‌حس توسل می کردند.

یکی ازآثار تمدن لیدی یا موجد آن تمدن که کرزوس باشد ضرب سکه بود، مورخین براین‌اجماع واتفاق کرده که او نخسیتین کسی بود که‌مسکوك را ایجاد نمود. این اقدام در تاریخ تمدن بشر معروف و افتخار آن برای لیدی محفوظ می باشد.

سه مرد تاریخ، استرابون، الین، وافور معتقدهستند که «فیدون» پادشاه «آرگوس» در جزیره «اژین» نخستین کسی بود که سکه را زد. این مبحث خارج از موضوع ماست. شکی نیست کرزوس بضرب سیم وزر اقدام نمود. گزنفون وهرودوت هم عقیده دیگران را تائید می کنند. پیش از آن معاملات

باسنجش سیم‌وزر وفلزات دیگر که مانند تخم مرغ بود انجام‌می گرفت .

دراین عصر که ماوخواننده زیست می کنیم مسکوکی در پیرامون ویرانه سارد که وقتی عروس دنیا بود بدست‌آمده که صورت شیر « سیبل» (CYBELE) الهه بزرگ آسیای صغری بر آن نقش شده ، بعقیده هرودوت این همان شیر یا خداوند قهاریکه حافظ شهرسارد بود او همیشه گردا گرد شهر(پایخت) می گشت که ازهیبت وقدرت و مشیئت او کسی نتواند بدان شهر تجاوز کند .هنگامیکه کوروش شهررا گشود آن شیریا آن خدای قدیر کجا بود .

سراسر کشور لیدی هم بطلسمهای گونا گون احاطه و مصون بود که اگر تاریخ وقهرمان بت‌شکن آن طلسم‌را شکست . کوروش بود که اگر خواننده یاد دارد کمبوجیه هنگام وداع باوپندداده گفت :

« بغیب گویان وجادو گران اعتماد مکن ، هر گز آن‌را نزدخودراه مده» .
اوباهمین اعتقاد که وجدان اوازهرحیث آسوده کرده درقبال کرزوس که باوهام و خرافات توسل‌می کرد ظاهرشدودو نیروی حق و باطل بهم آویختند حق بر باطل غلبه کرد و باطل‌السحر بکار آمد . کوروش‌یکتاپرست بربت پرستان و خدایان باطل غلبه نمود .

لیدی‌درقرن‌هفتم قبل‌ازمیلاد نسبت به‌بلاد‌امتیازوتفوق داشت. حرفه‌وفن‌ودر بیشتر آسیای‌صغری بیشتروبهتر ازیونان‌وهنرمندان واستادان ازحیث مهارت وصنعت ازدیگران بودند.در آن عصرمورخی بنام گزنفون‌هم‌بوده که درزمان کرزوس پدر او «الیات» می‌زیست‌واوغیراز گزنفون شهیر که‌تقریباً یك‌قرن‌ونیم بعد از اوبود . مورخ لیدی‌حقایقی راجع بآن کشوروصنعت وهنر نوشته که‌می‌توان‌ازآنهااطلاعات سودمند بدست‌آورد (ازآن‌اقتباس نمودیم) .

هرودوت هم‌بدین نحواطلاعات او را تأیید کرده که : آکادامی‌ها ومراکز

علمی وادبی‌درلیدی، تأسیس وشهرها بانواع هنرتزیین‌وکاروانسراها وبنادرباتبادل کالا رونق گرفته‌وکشتی‌ها ازسواحل‌دورونزدیك لنگرانداخته وثروت عالم در آن سرزمین جمع‌شده وبازرگانان‌ازهرملت‌وبلادی قصدآن سامان‌راکرده‌وبازارداد وستدوصدورووروددرونق گرفته وبزرگترین‌وسیله‌تسهیل‌معاملات مسکوکات کرزوس بود . فلاسفه، علماء ،ادباء حجاران، معماران، نقاشان ،صنعتگران وهنرمندان‌دیگر بسبب جنبش‌اقتصادی همه توانگر شده بودند. لیدی ماده معنی ادبا ومحط رحال رجال عالم شده بود .

عظمت وشهرت سواران دلیرلیدی، فقط‌باخیال باقی‌مانده بود و همان خیال ملل‌دیگررا مرعوب کرده وسپاهیان ایران‌دچارهمان توهم شده که بعد زود زایل گردید . چون درزمان صلح وسلم سپاهیان لیدی بتن‌آسانی وتنعم وآسایش عادت کرده بودند باهمان‌شدت وحرارتی که کالاهای مختلف میان‌تجارتبادل می‌شدمیان سواران هنرمند لیدی یك‌نحوتبادل معنوی بکارمی‌رفت .آنها تهورودلیری‌را از دست‌می‌دادند ولذت‌وشهوترانی‌را می گرفتند . زمان‌آزمایش نزدیك بود و نبوغ کوروش درعالم‌پیش‌بینی که‌آنهامغلوب‌خواهند شد محقق گردید . لیدی‌هاورزیده و شجاع در میدان جنگ قبل از مصریها جا تهی کردند آنها پا بفرار برداشتند و عار را گذاشتند .

برای اثبات این عقیده یك شاهد تاریخی ازخود لیدی‌آورده وضع آن‌زمان را نمایان می کنیم :

پس از دخول قوای کوروش بکشورلیدی وشدت اضطراب عمومی گرزوس بتشکیل اتحادیه اقوام مجاور وطلب مزید مددازمتحدین وافزایش سپاهیان خود سخت‌کوشید ودیوانه‌وار باحضارجنگ اوران ازهر گوشه و کنارپرداخت یکی از

بزرگان لیدی که بخرمندی ودور اندیشی مشهورو مورد اعتماد کامل کرزوس و مردم بود نزد او رفت و عقایدخود راصریحاً اظهار کرده چنین گفت :

«ای پادشاه توخود را آماده جنگ بامردمی کرده که شلوار پرچین بپا ـ دارند وپوشاك آنها چرم وخوراکشان ناگوارو کم می‌باشد . آنها برای سد رمق قادر بر سیر کردن شکم نمی‌باشند زیرا آنچه را که بدست می‌آورند کافی نیست . آنها بجای شراب ازآب سیراب می‌شوند . زمین آنها کم حاصل وسنگلاخ است . ازنعم طبیعت محروم وازلذت بی‌نصیب می‌باشند . اگر جنگی که میخواهی بر پا کنی بزیان آنها وسود توپایان یابد ازآنهاو کشور دور وبایر آنها چیزی عاید تو نخواهد شد واگر آنها پیروزوفاتح شوند وبانواع نعم تمتع کنند ولذت وآسایش‌و رفاه ومال ومنال بچشند هرگزسرزمین ما را رها نخواهند کرد . آنگاه وضع لیدی معکوس خواهد شد . آنها زبردست وسرورما بنده خواهیم بود .

من ازخدایان با ضراعت این عنایت رامیخواهم که پارسیان‌را از جنك باز دارند و کرزوس باتقدیم هدایا با آنها صلح کند و کاراومانند همیشه باتدبیررفتار ونثارسیم وزراصلاح شود ومردم این کشورآسوده بمانند .

کرزوس پس ازتأمل گفت : «آری چنین بایدباشد . کوروش هم همیشه دم از آشتی می‌زند ؛ سفراء هم‌همین‌را میگویند تو مگر نگفتی که خدایان بماتوجه وعنایت کنند؟همان‌خدایان که کرزوس را شاه کرده وبلیدی آسایش و رفاه بخشیده اند خواهان جنگ وستیز می‌باشند آنها بمن وعده ظفرداده اند .

من‌هرگز ازاراده خدایان تخلف نمی کنم ، نمایندگانی که بمعابد و نزد کاهنان وغیب گویان فرستاده ام همه با لزوم جنك و حصول ظفر برگشته اند . (بعد خبر معابد ذکرخواهدشد) . من تاکنون هرچه کردم بامر خدایان کردم.

جواسیس کوروش پیاپی خبر تجهیز سپاه ورسیدن مدد وتکمیل عده‌مصریان وورود اقوام اطراف ورفتن سرداران برای دعوت متحدین واجیر کردن جنك آوران رامی رسانیدند ودر آن هنگام از مردم لیدی وبومیان که باسپاه ارتباط و معامله داشتند عدهٔ برای تجسس استخدام کرد و مزد خوب وپاداش می داد و روز بروز براطلاع او براوضاع افزوده‌می‌شد . چون‌وقت را مقتضی دانست و از اقامت سپاه هم احساس سستی کرد فرمود سپاه باحال احتیاط وآماده باش پیش برود . قبل از حرکت باز شورای جنگی تشکیل شد ، این بار بیشتر برای انتخاب و اختیار میدان جنگ بسیار بحث‌شد وبالاخره تصمیم گرفته شد که از دشت بکوهستان‌صعب العبور منتقل‌شوند . در آن‌مدت که بقصد استراحت اقامت کرده بودند قسمت دوم سپاه که بکندی ازراه هموار وطریق کاروان سیر می کرد بآنها ملحق گردید . زنان وامتعه وذخایرهم تماماً رسید . چندارابه سنگین و برج متحرك عقب‌مانده بود فرمود ارتباط نگهبانان ومحافظین‌بار وبنه‌ومفتشین وعقب داران کاملا رعایت شود . پیوسته دسته‌های چابك سواران دراطراف سپاه وعقب‌ماندگان درحال رفت وآمدبودند . اندك حادثه که رخ می‌داد بدان اهتمام می کردند . دیده بانان از چهار جهت پراکنده شده هرچه‌می‌دیدند بوسیله پیك اطلاع می‌دادند . باهمان نظم وترتیب مثل وقت جنك صفوف آراسته می‌شد ودر تنگناهایگان یگان بااحتیاط‌پیش می‌رفتند ودرتمام ارتفاعات مراقبین و محافظین مستقرشده و سنگر گرفته مبادا واقعه غیرمنتظره رخ‌بدهد .

در آن هنگام سیر وسفر دوام داشت وبرای تناول طعام هیچ‌یك از سپاهیان ننشست فقط درهرچندمدتی لشکریان بنوبت درعرض‌راه می نشستند و برمی‌خاستند وسواران هم بازبنوبت‌پیاده و بار سوار می‌شدند . سخت‌ترین مواقع سوق الجیش

کوروش همان وقت بود زیرا احتمال خطر می‌رفت و کوهستان بلند پیش بود که بایدبر آن‌صعود کنند . قبل‌ازوصول‌سپاه‌پیش آهنگان و داس داران و کوه نوردان بر آن محل‌رفته و ازعدم خطر مطمئن شده سیرسپاه دوام داشت .

شب رسید ، اندکی باران باندازه که زمین را ترک کند ومانع گرد وغبار شود بارید ، کوروش آنرا بفال نیك تلقی کرد واز هراتفاق طبیعی یك‌نحو استفاده می نمودوبنفع سپاهیان تعبیر می کرد . چون بدره هارسیدند ، سپاه‌راتا اندازه خسته‌دید ، افق راهم ابر خفیف گرفته ولی درحال پرا کندگی بود . خود که براسب سوار بوده ، تمام دسته هارا تفقدمی کرد ، بنخستین دسته از سپاهیان دلیررسید ، آنها که اورادیدند نشاطی یافته ، گامهارا تندتر برداشتند ، چون راه بالا سخت‌و آنهاهم خسته‌بودند ، بالطبع‌صدای‌نفس‌وهمهمه می‌رسید ، برای تشویق و تشجیع سپاهیان فرمود سرودرا بخوانند خصوصاً بعداز اینکه دانست قله کوه ازاد بزودی می توان کوهستان را که مطمح نظرمشاورین بود تصرف و اشغال کنند .

از آنجا بر گشته ، بدره های دیگر یادامنه های سهل و قابل صعود رفت وسپاهیان‌را که باحال‌آماده باش پرا کنده‌شده بودند بادامه سیروصعود وخواندن سرود تشویق نمود . شب‌از نیمه گذشت ، نزدیك سحربود ، هنوز برف زمستان برقلل جبال خیمه سفید زده بود . ابرپرا کنده وآسمان صاف و شفاف گردید ، ماه هم طالع‌وپرتوافکن بود . منظره بسیار زیبا از سفیدی برف و نور قمر پدید آمده پیروزی وصلح لیدی‌را نویدمی داد . کوروش که جابجا می‌ایستاد وبرای تشجیع جنگجویان سخن می‌راند ازمنظر روان پرور ورستگاری‌درصعود و اشغال سنگربسیار خشنود بود که گفت : یاران . من‌فتح لیدی‌را مانند این ماه روشن

ونمایان می بینم . این خستگی هم یك خستگی دیگر بدنبال خواهد داشت ودر روز نبرد بپایان خواهدرسید ، همانطور که شمااین کوه‌را نور دیدید ، جنك را هم طی کرده خاتمه خواهیدداد . آنگاه نعمت وثروت ولذت لیدیها که مردم‌حق‌ناشناس وکافرنعمت هستند بهره شماخواهد بود ، آنچه‌را که از لیدی عقب گذاشتیم ملك ماشده وآنچه‌را که بعد ازاین کوه می‌بینیم باز ملك ماخواهدبود ».

سپاهیان دسته دسته می‌رسیدند . آنانیکه سخت‌خسته بودند اندك مدتی بر برف نشسته بعدسرازیر می‌شدند . سحر گاه بود که کوروش فرمود آتش در همه جابرافروزند تاهم سپاهیان اند کی گرم شوند وهم شعلهٔ نیران دشمن را مرعوب کند وهم بدانند که مابر کشور اومسلط شده ایم . فوراً آتش درقله کوه وهرمحل مرتفع افروخته‌شد . مقدمة الجیش وداس داران (بمنزله فراشان) از کوه بدامان آن‌رفته جای آسایش سپاهیان وزنان را آماده‌می کردند .

شعله‌ودود بفضاصعود می‌نمود وسپاه درحال نزول بود . باطلوع صبح‌اغلب سپاهیان بمحل امان رسیدند . فرمان آزادی و آسایش داده شد ولی دسته های نگهبان و مراقبین و سواران چابك بحال حراست و آماده باش با نوبت مواظب بودند . کوهستانی را که سپاه بدون‌مانع ورادع تصرف نمود « تروس »نام‌داشت. دره‌های «هالیس» و کوهستان محل و شهر کنونی سیواس‌را عقب گذاشته وقسمتی ازلیدی را بدون‌جنك وبآسانی تصرف‌واشغال نمودند .

چون کوروش ابتکار کارزار رادردست‌داشت‌وباتامین آزادی و سلامت قادر برانتقال بهر نقطه و میدانی که میخواست شده بود . باز بامراجعه بمشاور طبیعی خود که فطرت‌پاك ووجدان‌اوبود برای‌پرهیز ازجنك وخونریزی سفیر و نماینده نزد کرزروس فرستاد .

سفراء کوروش باالباس ساده بدون تکلف در بار با شکوه کرزوس راقصد نمودند . ارسال سفراء خود نیز یك نحو سیاستی بود که مردم تن پرور وآسایش خواه‌لیدی متوجه آن‌بودندوهمه ازجنگ‌تحمیلی تنفر داشتند . گرزوس برای پذیرائی سفراءتکلفات بسیار بکاربرد و سواران لیدی وسپاهیان متحد خصوصاً مصریان‌را درمیدانی که عمداً عبور آنها را ازآن منظور داشت‌بیك نحو مهیب ترتیب داد .

هنگامیکه نمایندگان از آن میدان‌می گذشتند هنرنمائی سواران آغاز و صفوف هماوردان آراسته و گردونه‌های کوه‌پیکر بگردش‌افتاده‌واسلحه‌سنگین دیگر درمعرض نمایش گذاشته‌شد، سفراء بامتانت ووقار از انظار گذشتند واندك توجهی بآن تظاهرنکردند. مراقبین‌بکرزوس‌خبر عدم‌اعتناء آنهارادادند ،چون رسولان رسیدند آداب‌ساده قوم‌خودرا بدون‌تصنع بجاآورده ودرجائیکه برای آنهامعین کرده بودندنشستند . آنجا بالنسبه‌حقیر ومادون شأن‌آنهابود ولی‌هیح اکراهی در آنها تأثیرنکرد. مقدم‌نمایندگان گفت: کوروش ازاین‌ورود مقصودی جز استقرارصلح وعقداتحادندارد. گرزوس‌ازجنگ‌وغارت‌وقتل نفوس‌وویرانی بپرهیزدوباکوروش متحدشود . اوقصدندارد که کشور لیدی را تملك یاپادشاه‌را عزل کند . بثروت و نعمت لیدی یا گنجهای گرزوس طمع‌ندارد. فقط‌میخواهدشاه اعتراف کند که‌دست نشانده کوروش است‌این‌اعتراف وتسلیم‌را هم‌بایدباسوگندتأییدوتأکید کند. آنگاه ماازهمان راهی که‌آمدیم برخواهیم گشت».

گرزوس گفت: من‌دست نشانده کوروش نخواهم بود . اوخواه وناخواه بر می گردد وهمه‌چیزرا برای‌اهل‌خود می گذارد، خدایانی که ثروت وتمدن ونعمت وهنر وعلم‌وادب‌رابمادادندو گرسنگی وخستگی وبلادخشك‌وبیابان پرخار و کوه

پرمارا بهره شما نمودند حفظ این مواهب را برعهده گرفته‌اند. من هرگز بدون امر خدایان کاری انجام نمی‌دهم، با آنها مشورت کرده و هاتف بمن گفت: این جنگ بسود تو که خادم خدایان هستی و بزیان کوروش که منکر خدایان می باشد پایان خواهد یافت، من ثروت دارم که قسمتی از آن را وقف معابد کرده وقسمت دیگری را صرف سپاه میکنم. بکورش بگوئید از همان راه که بدون آسیب آمده باز بدون آسیب بر گردد آنگاه ما متحد ودوست خواهیم بود.

یکی از نمایندگان گفت: آیا چاره دیگری ندارید که بخونریزی نکشد و شهرهارا ویران و گنج‌هارا تباه نکند؟

گرزوس از این کلمه بهیجان آمده گفت: مردم پارس برده و بنده‌ماد بوده، لیدی هرگز تابع بیگانه نشده بود. من زاده پادشاهان بزرگ و آباد کننده کشور بزرگ هستم. نیروی عظیم و کامل السلاح ما، سواران چابك ودلیر لیدی، متحدین و جنك آوران شجاع هرگز قابل مقایسه باقوم ضعیف و گرسنه شما نمی باشند. ازحیث عده وعدد فزونی بی‌حد داریم

ازاین گذشته ما بخدایان خود که موجد عظمت لیدی وحامی آن می باشند ایمان داریم خدایان جنگ مارا پایان می‌دهند».

چون مذاکرات سودی نداشت سفراء ازهمان میدان عبور کرده در آن هنگام حال تجسس برای آنها عارض شد برخلاف وقت ورود خوب نگاه کردندوخوب تامل وتوقف نمودند ومراقبین و حارسین هم معاینه آنهارا مغتنم شمرده نصور میکردند يك نحو تهدید برای طرد سپاه بدون جنگ خواهدبود. نمایندگان چون تحقیق و تجسس را آسان دیدند پیاده شده مدتی احوال واوضاع وهنرنمائی سواران و طرز راندن ارابه‌ها وشکل ووضع آنهارا خوب دیده وسنجیده ارمغان خوبی برای کوروش بردند.

بسیاری ازمردم ارام وسوداگران وغربامتدرجاً پشت جبهه کوروش منتقل ودر پناه سپاه‌متصرف‌واقع‌شدندو باز ازاین‌حیث وهرجهت‌دیگر تبلیغات گوناگون بعمل آمد ومحیطایرانیان وبلادی که درتصرف آنان بود مرکز امان گردید و این‌نخستین رویه مردم‌داری وسیاستمداری کوروش در کشور خصم و محارب بود این‌بماند تاتسلیم‌بزرگترین سردار لیدی بیاید کهٔ نتیجه‌همین حسن‌تدبیروشهرت نیک‌کوروش بود.

تأثیر جادوگران و غیب گویان

طبیعت بهر ملتی که نعمتی بخشد یا بهر کشوری که آبادی و ثروت بدهد بهمان اندازه خرافات و اوهام تحمیل میکند زیرا بشر از فرط تنعم و فزونی آسایش بفکر اوهام می‌پردازند.

پیش از این ثروت و نعمت مردم لیدی را مجملا وصف نمودیم و چون امن و آسایش و رفاه در آن سرزمین بهمت پادشاه ایجاد و تامین شده بود فلاسفه و علماء از هر طرف بدان کشور مهاجرت و اقامت نمودند. توانگران هم درصرف دارائی خود تفنن کرده قسمت عمده آنرا در راه دین که در آن زمان برهمه کس و همه چیز چیره شده بود بذل و خرج می نمودند. کاهنان و نگهبانان معبد وجادوگران و غیب گویان که همواره مردم تن‌پرور آسایش خواه و جاه‌پرست بودند برتمام طبقات غلبه داشتند و بانواع لذات هم تمتع می کردند بالاخص زنان زیبا که تسخیر آنان یك نحو عبادت و تقرب بدرگاه خدایان محسوب می‌شد. مردم نادان که مست ثروت وغرور بودند هنگام آسایش بآنها توسل میکردند. تا چه رسد بوقت پریشانی و اضطراب آنها هم درفن خود که تسخیر عوام و استثمار آنان بود انواع وسایل وحیل را بکار می بردند

وچون هجوم ایرانیان وتسلط کوروش یك حادثه هول انگیز بودوروحانیون بیشتر مورداحتیاج و اعتمادوپرستش واقع شدند وبالطبع انسان که ناامید یاپریشان شود بیك مبدأ توجه می کند ودر آن زمان مبادی عبادت و پرستش خدایان گوناگون بوده وقوای طبیعت هم مابین آنها تقسیم شده بود که هریکی خدای یك نوع بوده ولی مجموع آنها درمقدرات وسرنوشت بعقیدهٔ مردم شریك وقادروفاعل مایشاء بودند ورب الارباب (خدای خداوندان) هم داشتند .

ورود رعب آور کوروش واشغال جبال لیدی وتسلط براوضاع و گرفتن ابتکار جنگ واضطراب نوع مردم وجنبش سپاه وپریشانی بازرگانان موجب شدت نگرانی گردیده ومردم جزتوسل بمعابد واولیاء آنهاعلاج وچاره نداشتند و بدتر از همه شخص پادشاه بود که بیشتر بخدایانی که مخلوق و مصنوع اوبوده و کاهنانی که خود پرورش داده وضامن معیشت ورفاه آنها بود پناه می برد وهرجا که معبدی بود یاکاهن و غیب گوئی شهرت داشت درخارج و داخل کشور ، بزرك و خرد توسل وتضرع میکرد وهدایا وتحف ونذر ونیاز می فرستاد . از یك طرف سپاهیان ممالك مختلفه باکشتی ها یا ازراه خشکی وارد می شدند وحرکت و تکاپوی آنها جلب توجه میکرد وازطرف دیگر نمایندگان شاه بااموال واثقال رهسپارمعابدمیشدند وبیشتر حرکت وتظاهر آنها درنفوس مردم ایجاد خوف وهراس میکرد که خود نیز برتضرع والتماس بدرگاه خدایان می افزودند .

دراینجا بیك داستان که خوددرصحت وزمان آن شك داریم ازقول هرودت نقل می کنیم که مقدمهٔ اوهام باشد(کتاب اول بند۳۰ـ۴۶) .

هنگامیکه عظمت گرزوس باوج رسید وشهرتی درنگهداری فلاسفه پیدا کرده بودسلن (SOLON)قانون گذار مشهور یونان که بمصرو آسیای صغری سیاحت

کرده بودبمهمانی پادشاه وارد شهرساردشد[۱] .

گرزوس گنجها ونفایس و انواع ذخایرواسباب تجمل را در معرض معاینه او گذاشت وخود درهرموردی خودنمائی وتفاخرمیکرد وشرح تحصیل آنهارامیداد پس از مشاهده انواع اسباب و اموال برخوان طعام نشسته آغاز سخن نمودند .

گرزوس بانهایت عجب وخود پسندی پس ازستایش پرسید :

«ازخرد وعلم وتجربه وسیاحتی که باطراف جهان کرده ای داستانها شنیده‌ام میخواهم بپرسم مایه‌خوشبختی چیست و کدام شخص ازهمه نیکبختراست » ؟

گرزوس پس‌ازاینکه وسایل وموجبات سعادت خودرا درمعرض مشاهده او گذاشته و او را بر خوان نعمت خود نشانده انتظار داشت که بگوید · از همه خوشبختر توهستی . «سلن» خودرادرپیچ وخم افکند و گفت : درآتن شخصی را می‌شناختم که ازهمه کس خوشبختر بود . نام او «تل» ! نامبرده دارای‌فرزندان نجیب ومؤدب بود . آن قدرزیست که نواده های خودرا هم دید وعاقبت با نام نیك و شرف ملی زندگانی را بدرود گفت او هنگام دفاع از آتن کشته شد ، مردم‌حق شناس ووفادار آتن نعش‌اورا خوب تشییع ودرمحل قتل دفن نمودند . (بخرج دولت‌یونان) .

گرزوس ازشنیدن‌آن‌حکایت روترش کرد ودوباره پرسید : «دیگرچه کسی از همه‌نیکبختراست ؟ (بازهم انتظارداشت که لااقل‌دومین شخص اوباشد) : «سلن» دوبرادر اهل «آرگیو» میشناختم . «کلهابیس» و «بی‌تن» نام داشتند . هنگامیکه دو گاو ارابه مادر را تا معبد ربة النوع «هرا» کشیدند . مردم آن دو برادر را

---

(۱) علت‌تردید درصحت این‌حکایت تفاوت تاریخ سلن با گرزوس است که بیست سال مقدم ومؤخر بوده وچون این داستان باتاریخ ایران ارتباط‌کامل دارد بنقل آن با اشاره بشك وریب اقدام نمودیم وبعد علت ارتباط ذکر خواهدشد .

ستودند . مادر آنها ازهمان ربة‌النوع‌دو فرزند زاخواست ، آنها طعام‌راتناول کرده درهمان معبد بخواب عمیق فرورفته ودیگر بیدار نشدند . اهالی «آرگیو» مجسمه آن دو برادررا ساخته بمعبد «دلف» تقدیم نمودند .

گرزوس از روی خود پسندی گفت : ای مرد آتنی ! تو مرا و اسباب سعادت ونعمت مرا بهیچ هم نشمردی ، ازآن نیك بختیکه باشخاص عادی‌غیر قابل ذکر اختصاص دادی برای من بااین ثروت وجاه وشکوه اندك بهره ونصیب‌قائل نشدی سبب چیست ؛

«سلن» گفت : «من‌می‌دانم خدایان بخیل هستند ! انسان درزندگانی باچه مصائب و محنی باید روبرو شود . چه بلیات جانکاهی را تحمل کند ، حد عمر وزندگانی انسانی را هفتاد سال می‌دانم . دراین مدت هرروز یك نحو زندگانی غیراز دیروز پیش می‌آید .

بنابراین انسان همواره درمعرض خطر ودستخوش حوادث گوناگون است از آینده وپیش آمدها خبر ندارد . تواکنون ثروت روز افزون داری ، با تمول بی حدوباقدرت وتسلط برمردم سلطنت میکنی . آتیه‌را نمی‌توانی تضمین وسعادت کنونی را تامین کنی . وقتی می توانم ترانیکبخت بدانم که نعمت تو زایل نشده وزندگانی‌را باهمین‌توانگری وخوشی بپایان رسانیده باشی . شخص متمول‌نسبت بانسان تهی دست امتیازی‌ندارد ، زیرا ثروتمند بیش ازآنچه می خورد ومینوشد بهره مند نمی‌شود . فقیرنان روزانه‌را میخورد و زیست میکند ، توانگرهم انواع خوراکها را میخورد و زندگانی میکند ، هریك ازاین دو اگرعمر خودرا بدون مصیبت‌ونکبت که نعمت‌را دگرگون کند بسربرند خوشبخت محسوب میشوند .
واگر متمول مقتدر دچار بلیات گوناگون‌شود وآسایش ورفاه را بدرود گوید او بدبخت است وبالعکس درویش اگرروزگار خودرا بهمان حال‌ومنوال‌بگذراند

واز مصائب مصون وعمر خودرا با آرامش وسکون بپایان رساند نیکبخت و آسوده محسوب‌می‌شود. تو از آینده خود چه خبر داری که چه حوادثی برای تو نهفته که درروز سختی بآنها دچار شوی؟ »

توانگر تا نمرده است و تا نعمت‌او سلب نشده سعادتمند نیست، جمع همه چیز برای یك‌انسان امکان ندارد. چنانکه در یك کشور همه‌چیز جمع نمی‌شود و هیچ‌مملکتی از مملکت‌دیگر بی‌نیاز نمی‌باشد. کسی‌نیست که دارای همه چیز و از دیگران بی‌نیاز باشد. خوشبخت کسی می‌باشد که با نعمت‌زندگی کرده‌وحال او دگرگون نگشته باشد باید بآخر هرکاری نگاه کرد. آینده برای‌همه‌تاریك است. بسا کسانی هستند که خدایان در سعادت‌را بروی آنان گشودند و بعدهرچه دادند ربودند، خدایان بآنها نعمت و سعادت دادند و بعدآن‌هارا تیره‌بخت و خوار نمودند. »

گرزوس از سخن «سلن» دلتنگ بلکه خشمناك‌شد و اورا دور کرد. او را احمق و یاوه‌گو دانست. او نمی‌توانست قدر نعمت و عظمت و لذت قدرت‌رابداند سلن از گرزوس دورشد ولی دیر نشد که یگانه فرزند، ولیعهد و وارث تاج و تخت او کشته شد و بالاخره دچار هجوم کوروش گردید. او هنگامیکه گرفتار ونگون بخت شده‌بود همی گفت: «سلن»، «سلن» کجائی؟ تو راست گفتی و من نادان بودم. «هردوت این‌داستان‌را مفصلاً نگاشته و شاخ‌وبرگ هم بر آن گذاشته ولی مسلم شده که «سلن» بسارد نرفته و بیست‌سال هم زمان‌او با گرزوس اختلاف‌داشته و مورخین دیگر هم بتکلف از هرودت دفاع کرده که شاید فیلسوف‌دیگری بجای مقنن‌یونانی بوده وبرای‌ماو خوانندگان بحث دراین داستان سودی ندارد و فقط این‌جمله که ارتباط با تاریخ کوروش داشته نقل‌شده‌است).

این مقدمهٔ توسل گرزوس بافکار فلاسفه یا غیب گویان است ولی همین

داستان عکس رویه گرزوس را ثابت ونمایان میکند زیرا اگر تمام توسلات او ازاین قبیل بوده هرگز دچار انواع بلیات نمی‌شد وپیشنهاد صلح کوروش‌را قبول میکرد ولی او حقایق‌را از حکماء نمی‌پذیرفت ومجازات راازکاهنان‌قبول‌می کرد و بیشتر بتملق کاذب و فریب چاپلوسان توجه داشت وگرنه پند «ساندانیس» خردمند و مآل‌اندیش و مجرب وسیاستمدار‌را بکارمی‌بست که او گفت: با کوروش و قوم‌سرسخت پارس که‌بلباس‌خشن وخوراك‌بد، عادت کرده و دردشواری‌وناهمواری پایدار وبردبار هستند آشتی کن وکشور آباد لیدی را پامال پارسیان گرسنه‌ودلیر مکن که عاقبت‌خوبی نخواهی‌داشت. آنها اگر برما مسلط‌شدند دیگر این‌نعمت را از دست نخواهندداد و تا چند قرن هم ما بنده وبرده آنها خواهیم بود (چنین هم شد).

«هنگامیکه کوروش در دامنه کوه «تروس» وقت طلوع آفتاب که‌بزرگترین مظهر طبیعت‌بود. سپاهیان‌را بعبادت «اهورا مزدا» دعوت میکرد و سادگی دین بدون تکلف و واسطه وکاهن و غیب گو در همه تأثیر روح‌پرور و ایمان‌آورداشت خدای یگانه را راهنما و پیروزی‌بخش می‌دانست و با اتکال بیکتا خدائی که‌نیرو باو وبایرانیان داد. عزم تسخیر لیدی و فتح‌سارد مرکز تمدن‌کاذب وفساد نمود عبادت وتقرب بخداوندرا منحصر بیك‌کلمه ساده یا تفکر عادی کرده بود. ازشعاع آفتاب که بردشت و کوه زرناب وسپاهیان‌را بتصرف گنجهای سیم و زر امیدوار میکرد. کوروش هم از آن منظر نشاط‌آور مایه سخن گرفته همان‌پرتو دلنشین را باعماق روح سپاهیان فرو می‌برد و مابین مردم موهوم‌پرست ننگین، که ناموس خودرا قربان‌کاهنان میکردند وقوم‌ساده یکتاپرست آزاده بی‌تکلف مقایسه‌میکرد و می گفت: خدایان مصنوع بشر برای صانع‌خود با وهم‌وخیال ثروت ونعمت‌وجاه و جلال اندوخته و آنهارا مست ناز وغرور کرده دردست توانای خدای یگانه و

آفریننده حقیقی‌ما می باشد که ازآنها سلب ونصیب ما خواهد کرد .

درهمان‌هنگام که کوروش سرداران‌خودرایکی بعد ازدیگری تفقد می کرد ووعدهٔ‌پیروزی می‌داد. گرزوس سرداران خودرا بمعابد اطراف باهدایا و اموال بی‌حدمی‌فرستاد واز خدایان‌مخلوق‌خودمدد میخواست که کوروش وایران‌را نابود کنند. دستگاههای غیب گوئی وجادو گری وطلسم سازی وتسخیر ارواح و تعالیم دروغ مردم گداز بکار افتاده‌بود.

«ساندانیس» آن‌مرد خردمنددانا گرزوس‌را ازتوسل بمعابد واعتماد برقول دروغ کاهنان‌وغیب گویان نهی کرد ولی او گفت: اول من صدق و کذب آنهارا امتحان‌سپس بدستورآنان‌عمل خواهم کرد . اگر راست گفتند ازآنها مدد خواهم خواست .

نمایند گان بچهار معبد معروف‌فرستاد «دلف» که‌بزرگترین‌معبد مشهورآن زمان‌وبفحشاء‌مقدس کاملا‌تبرک‌می‌شد درمقدمه‌معابد بود.«فوسید» (Phocide) و«ددن» (Dodone) نیز دارای همان برکت وقدس بود وبالاخره چهارمین معبد «آم‌مون» (Ammon) بود که‌درلیبیا واقع شده [1] او بعقیده وعقل خود چنین تدبیری اندیشید که‌سفراء درراه‌هرمعبدی که سیر کنند بایدمدت نودونه‌روز درراه باشند وروزصدم‌کاهنان راغافل گیر کرده بپرسند که گرزوس امروزیادراین هنگام چه‌میکند. آنگاه‌چون خودمی‌داند چه‌کار میکند باغیب گوئی آنها تطبیق وصحت وسقم آنراامتحان کند .

توضیحی که راجع بمعبد «دلف» داده میشود خالی ازفایده نمی باشد که چنین بود:

معبدی بس بزرگ‌وبنیادی‌عظیم وبی‌مانند دریونان بنام «دلف» معروف و

۱ـ همین‌لیبی کنونی مجاورمصراست.

مورد تقدیس و اعتقاد عجیب مردم آن زمان بود. تمام مشکلات را در آن محل مقدس حل می کردند و در هر امری خصوصاً حوادث و جنگهای مهم و لشکر کشی و کشور - ستانی یا دفاع و ستیز از غیب گویان یا کاهنان واسطهٔ تلقی غیب و الهام مدد و دستور می گرفتند. گویند در آن معبد شکاف عمیق بر اثر زلزله یا معجزه پدید آمده، چاهی حادث شد، کاهنان برای ترویج کار خود سه پایه ساخته بر آن چاه نصب کرده ،دختری زیبا بنام «پی ثی» بر آن نشانده ادعا می کردند بسبب صعود بخار مقدس از چاه آن دختر غش کرده در حال اغما غیب می گوید: و تمام اسرار بشر را آشکار می سازد. ناگاه عیب با غیب بهم آمیخته تجاوزی بعفت آن دختر دلجو و غیب گو بعمل آمد باین معنی یکی از کاهنان پرهیز گار برای تقرب بدرگاه خدایان دامان آن دوشیزه را آلود یا تبرك نمود. او دیگر باید با طفاء شهوت کاهنان بپرداز. و وظیفه دیگری در عبادت انجام دهد مجالی برای غیب نداشت پس باید دیگری بکار او بپردازد و از بیم اینکه کاهنان مجالی با ندهند پیرزنی زشت جانشین آن نازنین گردید. ولی «پی ثی» در نظر مردم بهترین فرشتهٔ معجزه پرداز وسخن او نهایت اعجاز بود . با وجود این، عجوزه تازه کار بکشف اسرار می پرداخت و از همه چیز حتی جنك و گریز خبر می داد.

گرزوس از روی عجز و پریشانی بعجایز « دلف » توسل می کرد و کوروش مردان کار را آماده کارزار می نمود. ولی آن وشیزه زیبا هنوز آماده کار گرزوس بود این نکته ناگفته نماند که بزرگان یونان و بالاخص سرداران ناگزیر برای تدبیر کار جنك بهمان معبد و همان زن پیر مراجعه میکردند. مشکلات و مسائل گوناگون را مطرح کرده دستور میخواستند که باراده خدایان عمل کنند و کاهنان هم که از وضاع بی اطلاع نبودند هر پرسشی را موافق مصلحت پاسخ می دادند ورجال هم آنرا تعبیر و تفسیر کرده موافق اراده وعقیده خود بکار می بردند . از این حیث باید گفت تمام مردم آن زمان غافل و نادان نبودند بلکه بزرگانی هشیار و مرد کارهم بودند که

سیاست خودومصلحت کشوررا باهمان خرافات تطبیق کرده آنچه که خودمیخواستند بکاهنان تلقین می کردند وتعبیر آنرا تعدیل و باانحراف غیرمحسوس بنقطه مقصود یا به‌مقصد مطلوب می‌رسیدند، آنها کارخودرا چنانکه شایدمیکردند و کاهنان هم کار خودرا انجام‌می‌دادند این یك نکته ازسیاست و وضع آن‌زمان دریونان بود که گرزوس درست‌ضدآن عمل کردزیرا باانحرافات‌واوهام توجه‌واهتمام نمود ونتیجه آن‌شد که کوروش براوغلبه کرده سخن‌ودستورخدایان‌را لگدمال سم‌ستوران‌وچرخ گردونه‌ها نمود.

درآن‌روزگار هنوزآن دوشیزه شیرین‌کار ازمقام‌خود نیفتاده وباوج اقدس فحشاء مقدس نرسیده‌بود که نمایندگان گرزوس درروز معین که صدمین روز بود رسیدند. آثارخرسندی برچهره‌کاهنان که‌هدایارادریافت کرده نمایان‌بود. آنهاهم مانندتمام‌فریبندگان‌درهرزمان‌ومکان‌ازخود صاحب‌کارجسته جسته‌اسراررا گرفته باو پس می دادند آنها دانستند که گرزوس همان پادشاه توانگری که شهرت نعمت و احسان او یونان را هم مسخر کرده بود دچار هجوم ایرانیان شده و بالطبع اخبار بدان دیار رسیده بود و توقف و تعلل نمایندگان انقضاء زمان تاتکمیل صدروز موجب مزید اطلاع براحوال واوضاع بود. کاهنان برای یك سؤال وجواب شاهانه که خود موجب فزونی عظمت آنها وثبات عقیده و ایمان مردم نادان بهترین مایه تبلیغ وتقدیس بود کاملا مهیاشده وبالباس زر دوز وشکوه بی‌مانند گردآن‌دوشیزه را گرفته وشایدهم قبل از طرح پرسش تعالیمی باو داده بودند. دخترك باغمزه وناز کمی بخود پیچید و نفسی دمید و ادعا کرد که بخار مقدس ازدل چاه صعود کرده سراپای اورا تخدیرنموده بحال اغماافتاد وبسؤال نمایندگان جواب داد.

سردسته نمایندگان باخضوع وخشوع بآن دخترغش کرده نزدیك وبدون

غل وغش پرسید : « اکنون گرزوس درچه حال است وچه می کند »

« پی‌تی » پاسخ اورا باشعر وترانه طرب انگیز داد [۱]

« من برهمه چیزجهان آگاهم ، عدد ریگهای بیابان وقطرات آب دریا را می‌دانم . من ازاندیشه انسان کرولال خبردارم . من ازاندرون کسی که خاموش باشد غیب می گویم ، اکنون بوی گوشت پخته لاك‌پشت و بره بریان بمشام من می‌رسد . دوظرف مفرغی که حاوی آن طعام است ازبالا وپائین نمایان است » !

هرودت گوید (بند ۴۸ـ۷۱) جواب موافق سؤال آمد [۲]

نمایندگان ازآن بیان و جریان بسیار خرسند شدند . « آپلن » رب‌النوع بزرگ ومعبود یونانیها درمعبد «دلف» قرارداشت . گرزوس برای ادای واجب‌در قبال آن معبود فرمود سه هزارحیوان قربان کنند . تخت مطلا ومرصع و گلدانها وجامهای زرین والبسه ارغوانی وجواهر گرانبها و انواع تحف و هدایا را تقدیم نمود . ازجمله هدایا قلاده و کمربند زن او ومجسمه زرناب شیر که وزن آن ده تالان بود (نودمن) [۱]

بازهم برای دومین بار که نمایندگان برای کشف اسرار و گرفتن دستور قطعی بمعبد «دلف» رفته بودند هدایای دیگری تقدیم نمودند : « آیا گرزوس با کوروش جنگ کند وعاقبت جنگ چه خواهدشد ؟ »

---

(۱) هشت پائی درعروض یونانی آمده وباید هشت مصراع باشدکه چهاربیت شعر است وازاین روایت معلوم می‌شود بشعراهتمام می کردندکه حتی درمعابد وبرای ترویج اوهام بکار می‌بردند .

(۲) باید چنین باشد پس ازمراجعت نمایندگان واطلاع بروضع گرزوس که درروز موعود گوشت لاك‌پشت وبره تناول کرده سؤال وجواب‌را تطبیق کردند والاخودنمایندگان هم علم غیب نداشتند .

(۱) محققین اشاره کرده‌اند که هدایا بالغ برچندین‌میلیون دلار یاپوندبود .

« پی تی » مدتی بخود پیچید ودرحال اغما گفت : « اگر پادشاه لیدی با کوروش جنگ کند، یك دولت بزرگ منهدم ومعدوم خواهدشد . پادشاه بایدبداند که کدام یك ازدونوع یونان نیرومندترباشد بااو متحد شود » (مقصود یونان و اسپارت یایونانی‌های ساکن سواحل) . این جواب توریه [۲] وذووجهین است معلوم نیست که کدام‌یك ازدودولت متحارب منقرض‌خواهدشد ولی کرزوس حمل برزوال اقبال کوروش کرده بسیارخرسند گردید وبازهدایای بیشمار بعنوان پاداش کشف اسرار بمعبد «دلف» حمل‌وسؤال دیگری مطرح نمود ، «آیا پادشاهی کرزوس‌دوام خواهد یافت » ؟ غیب گوی «دلف» گفت :«هنگامیکه یك‌استر «قاطر» پادشاه‌لیدی شود . توای لیدی سست‌نهاد ، بروسوی هرموس (مقصود رودهرموس که درمشرق سارد واقع‌شده) باشتاب، شرمنده مباش ازاینکه تراجبان وبیمناك بدانند » کرزوس ازاین پاسخ خرسند وامیدوار بفیروزی شد زیرا دانست که هرگز استر(قاطر) پادشاه لیدی نخواهد شد .

دراینجا یك نکته هست که توضیح می‌شود. مؤرخین مدعی هستند که‌مقصود ازاستر کنایه از کوروش‌است زیرا ازدوخانواده مختلف متولد شده وبالاخره‌تعبیر آن خرافات چنین شد که کوروش بسلطنت لیدی رسید و کرزوس گرفتار ودربدر گردید . البته این تعبیرنسبت بمردتاریخ وهن‌آوراست باصرف نظراز آن اوهام که مضر بعقل و دین می‌باشد و کوروش منزه ازتمام آنهاست .

ما باین افسانه‌ها خاتمه می‌دهیم واگرقلم ازحدخود تجاوزکرد برای‌این است که اوضاع لیدی وتمدن کاذب مملو ازخرافات دانسته شود ودرعین‌حال غالب منزه ازاوهام ومغلوب که فریفته خدعه جادوگران بود مقایسه بعمل‌آید ودانسته شود کوروش که قائدایرانیان بود مجرد ازمفاسد ومعایب شرم‌آور پادشاهان‌دیگر

---

(۲) درعلم بدیع دومعنی دارد .

بوده واو کسی نبود که باج وخراج ازهر کس وناکس گرفته بگزاف خرج هوس-
بازان وشهوت رانان معابد کند وباندازه مخارج یك سال وده سال لشکر کشی در
یك ساعت آن هم مکرر خرج یك سنگ یا پاره فلز کند وهمان پاره فلز که «آپلن»
خدای یونان باشد با گنج گرزوس اززرناب ساخته شده وخود مصنوع ومخلوق او
بوده که اورا خالق ورازق ودستوردهنده بداند. دراین مقایسه چنین معلوم میشود
پادشاهی که بیهوده اموال مردم را میرباید و بیهوده خرج خرافات می کند در
قبال پادشاهی که حتی از مال دشمن پرهیز می کند حتماً دوام و پایداری نخواهد
کرد. کوروش معبودی جز خدای ندیگانه نداشته واگر درراه خدا قربانی می کرد
بسپاه گرسنه وقانع وصبور ومطیع میداد وهمین تفاوت دراین مقایسه موجب زوال
کرزوس وبقاء او گشته که تاامروزهم کوروش با نیکنامی زنده وپایدار است و گرزوس
که مال مردم زنده ومتحرك را وقف بت جامد سنگین می کرد نابود شده وجز
بدنامی واستهزاء براحوال اوچیزی نمانده. وبازهم او اگر در یك لحظه سه هزار
حیوان قربان کند اسراف وتبذیر کرده و کوروش اگرامثال آنهارا بدست میآورد
طعام پارسیان می کرد که غالباً بآن قناعت می کردند و باز همان افکار زشت
خنده آور که متوجه دفع دشمن باسحر ومکر بود درقبال آن فضایل ومکارم اخلاق
سقوط کرد ونابودشد و کشورومردم لیدی را زیردست فاتحین نیرومندنمود.

آن وضع لیدی مرکز تمدن آن عصر بود وآن وضع ایران که باقیام یك
مرد بزرگوار انتظام واتحاد یافته برممالك دیگر سیادت وسلطنت نمود.

کرزوس سرداران خود را بجای تنظیم وتمرین وتربیت وتجهیز سپاه بمعابد
نزدکاهنان وزنان عشوه گرمیفرستاد و گنجهائی را که ازرهق خلق ربوده وبصورت
سیم وزر ودر و گهر اندوخته نثار بتها مینمود یاکاهنان یازنان معبد گزین که
بانتظار ادای فریضه دین دراطفاء شهوت مردان نشسته بنوائی میرسانید و کوروش

بارجال وحتی بزرگانی که درصف دشمن بوده ومجذوب عواطف او شده مشورت
می کرد وفکروعقیده وتدبیروعقل وهوش ولیاقت ونیروی آنهارا بکارانداخته از
مجموع افکار واصطکاك آنها تدابیر لازمه را اتخاذ می کرد ودراندك چیزی ازمکان
گرفته تاخوراك باآنها مشورت می نمود .

در اینجـا یك اشـاره ضرورت دارد و آن عبارت از طول مدت است مثلا
صد روز برای ارسال نمایندگان بمعابد وامثال آن وقت صرف شده ومعلوم نیست
که آیااین مدت قبل‌ازهجوم ایرانیان‌بود یادراثناء آن‌اگرچنین باشد باید گفت
مدتی‌را که کوروش درلیدی‌قبل ازجنگ‌بسر برده بطول وعرض کشیده‌بود واین
برخلاف سیاست‌لشکرکشی ونقشه‌جنگی‌او بود زیرا او بدشمن مجال استمداد و
رسیدن امدادنمی‌داد واین‌وضع برماوشاید مورخین‌قدیم وجدیدهم‌مجهول است‌مگر
اینکه‌بگوئیم درآن‌حمله چنین‌اقتضا داشت که مدتی صبروانتظار بکار برود چنانکه
ازارسال مکرر سفراء وتبادل‌مذاکرات طول‌مدت معلوم‌ومسلم‌می گردد.

گرزوس بعدازتلقی‌امر کاهنان که عبارت‌ازاتحاد بایکی‌ازدوقسمت نیرومند
یونان بودسفیری باهدایای‌بسیار باسپارت‌فرستاد. پیش‌ازآن‌هم منتی براسپارتیها
داشته‌که خدای‌آنهارا «آپلن» اززرناب‌ساخته وزر را بآنهاداده بوداسپارتیهاسفیر
را بامهربانی پذیرفته واموال‌را گرفته اورا ناامید کردند زیـرا عظمت کوروش و
تبلیغاتی که برای‌جوانمردی وبزرگواری وعدالت ومردم‌داری اومیکردند آنهارا
ازاتحاد بادشمن اوبازداشته وبعنایت‌او امیدوار نموده‌بود.

این‌هم یکی‌ازادلهٔ عظمت‌وسالاری مردتاریخ‌است که‌بهرجا که می‌رودشهرت
خوب‌او پیشاپیش، قلوب‌مردم رافتح‌وهمه‌را ازسطوت او بیمناك وبعفواوامیدوار می
نمود. بعدازفتح لیدی وتصرف سارد اسپارتیها نمایندگانی نزد کوروش فرستادند
(باکشتی پنجاه پارویی) که‌خواهدآمد .

دم‌بدم گرزوس که بلند پروازی میکرد ، رو با نحطاط گذاشت و بالعکس کوروش صعود وارتقا می نمود. دلیل‌عظمت وحسن‌تدبیر وسیاست کوروش این‌است که یکی از سرداران مقرب و مورد اعتماد گرزوس با اموال بسیار بیونـان فرستاده‌شد که‌سپاهی دلیراز آن‌دیاراجیر کند وبیاری‌لیدی بفرستد. نام‌آن سردار نامی «اوری‌بات» (Eurybate) بودواودورادور مجذوب‌عواطف وخصال‌نیکوی کوروش‌شده باوپناه‌برد.

برحسب روایت «دیودورسی‌لی» که مقدمه آن‌تاریخ هرودت و گزنفون را تأییدمیکند واعزام سفراء کوروش‌را بنحوی که‌هردو آورده‌اند مجملا بیان نموده که‌حاجت بتکرار آن‌نیست این‌واقعه راذکر کرده که درعالم خودبسیار مفید و حاکی نیکنامی‌وقدرت کوروش می‌باشد چنین‌آمده (ترجمه باتصرف‌وشرح):

سپاه کوروش که دردامان کوه مستقر بودهمواره دسته های اکتشاف را در اطراف پراکنده کرده براحوال‌دشمن و جاسوسان او آگاه می‌شدند، در یکی از گردشها باعده‌سوار لیدی تصادف کرده که علاوه بر چابك سواران و جنگجویان چندین گردونه حمل واستربارکش وخیمه وبنه‌همراه داشتند وبیشتر بیك کاروان بازرگانی شبیه‌بودند . سواران کوروش (پیش‌قراولان) نزدیك رفته شخصی‌را که درمقدمه قافله‌بود باهیبت‌ووقار دیدند ، چون خواستند ازاو بازپرسی کنند یا اورا بازدارند بآنها نهیب‌وبسیر خودسوی سپاه‌ایران‌ادامه‌داد. برای آنهامسلم شد که او کوروش‌راقصدمیکند بتهدیدیامنع و گرفتاری‌وی مبادرت‌نکرده خودنیزدرپیرامون کاروان اوبسیر وعودت بسپاه اقدام‌نمودند ولی‌فزونی‌عده‌ونیروی نگهبانان قافله‌در دل‌آنهارعب‌افکنده بود که‌اگر ناگزیر باآنها بیاویزند‌چه‌خواهدشد. آن‌سواران‌خود مثال ونمونه‌سواران لیدی‌بودند. خواه‌وناخواه تاانجام‌کار باآنها هماهنگ‌شده تا باقامت‌گاه سپاه‌رسیدند. بنخستین محافظ یامنادی که نزدیك شدند آن‌مرد مهیب

مقدم نهیب‌زد : بکوروش بگوئید : « مهمان ناخوانده که هرگز انتظار اورا نداشتی آمده».

اتفاقاً کوروش درآن‌هنگام‌سرگرم تفتیش‌ورسیدگی بکارسپاه‌بود. خود تنها مانند یك‌سپاهی عادی‌براسب سفید سوار و درحال گردش وتفقدلشکریان بود .او باهمان مهمان روبروشد ولی‌مهمان هیچ‌تصورنمی کرد که مردی‌باآن‌عظمت بدان سادگی وفروتنی بدون‌موکب‌وجلودار وملتزمین‌رکاب باشد. هیچ‌اعتنانکردوشرط ادب رابجانیاورد ولی کوروش نه‌تنها براثر ندای جارچی‌برورود اوآگاه‌شد بلکه وضع کاروان و کثرت سواران و بودن بارهای بی‌شمار و گردونه‌ها وچادرها نشان می‌داد که شخص‌بزرگی بقصداوآمده، کوروش‌بآن‌نحوورود بزرگان‌وپناهندگان عادت کرده‌وتعجب نداشت ، سادگی‌وبی‌پروائی خودرا حفظ‌نمود وآن‌سردار تازه واردهم برعجب‌وغرور خود می‌افزود زیرا بعقیده خودیك‌قسمت ازتسخیر لیدی را برعهده گرفته ویکی ازکلیدهای فتحرا همراه‌آورده که گنج‌بود . چون کوروش نزدیك‌شد اوتصور کردیك‌سپاهی برای رهنمائی اوآمده، باصدای بلند گفت :«ای مرد مرابکوروش برسان». کوروش گفت: کوروش‌اکنون ترا بکوروش‌می‌رساند وازاین فرمانبرداری هیچ‌کاری سریعتر نیست». اواول‌درمفهوم آن‌کلمه تامل کرد. مترجمی‌همراه‌داشت شتاب کرد و گفت: هشدار که مقصود اوخود کوروش است . سردار پیاده‌شده زانوی اسب کوروش‌را بوسید وبرزمین افتاد . کوروش‌هم پیاده شده دست‌اورا گرفت وبلند کرد. هردوباهم بیکی ازچادر های نزدیك رفتند که تعلق بیك‌آشوری ازسران سپاه گبریاس‌داشت، درآنجانشستند آن‌مرد گفت : من «اوری‌بات» سردارلیدی هستم ازطرف گرزوس عازم‌یونان‌شده که بابذل سیم وزر دلاوران یونان را اجیر کنم.

من میان دوراه حیران‌بودم،یکی بسلامت وسعادت‌خودوقوم آرام‌خودمنتهی

می‌شد که شاه‌راه کوروش است . دیگری بهلاك و بدبختی می‌رسید و آن کوره راه ناهموار گرزوس می‌باشد. من این‌راه‌را که بدیدارو پناه تو کشید برگزیدم. من می‌توانستم گنج گرزوس‌را که اکنون سربارمن است برداشته بیکی ازمخالفین او ملحق شده وتازنده هستم بارفاه و ثروت زیست کنم ولی چنین اندیشیدم که اگر این گنج واین‌عده سوارار ا بتو بسپارم بسعادت و آزادی مردم‌لیدی خدمت‌شایان افتخار کرده باشم. اکنون بااین خیانتی که‌بولی‌نعمت خود کرده‌ام‌ننگ وعاررا بخود کشیده‌ام. امانه‌ای کوروش، این ننگ با دیدار تو بیك سرفرازی جاوید مبدل میشود . من دشمنی با گرزوس یا کینه‌نسبت باو وملازمین او ندارم. نزداو مقرب ومعتمد ودست راست اوبودم. روزی سخن ازیاران خود کرد، هریکی‌را عضو پیکر کشور دانست چون بمن‌رسید گفت. توقلب لیدی‌هستی، سپس گفت: نه، توقلب من هستی، من با عمل شرم‌آورخودقلب گرزوس‌را بدست‌خود ربوده بتوای‌قلب شناس تقدیم میکنم. اینك من‌و گنج وسواران دلیر زیرسم اسب تو می‌باشیم».

کوروش دست «اوری‌بات» را گرفته گفت: «من‌این‌قلب‌را درسینه کشور یا سپاه خودجا می‌دهم.هیچ‌ننگی دامان‌ترا آلوده‌نخواهد کرد. هرچه مادار یم مباهات وافتخار وسعادت‌وآزادی بشراست . گنج توبرای‌تو بماند،مابرای ربودن گنج نیامده‌ایم ، خود گنج عدالت را بکشور ستم کش مستغرق در شهوت وطمع شما می‌سپاریم ».

«اورت‌بات» گفت: « من میان‌شما دوستی‌دارم که بعد ازدیدار کوروش‌باید دیده‌را بروی اوروشن کنم. من‌اورانمی‌بینم ؟ کوو کجاست؟»

کوروش باآن هوش‌سرشارخود زود دانست که او«آراسب»را می گوید که مدتی‌بعنوان پناهندگی نزد گرزوس‌بود گفت:«توقلب مرامی گوئی؟ همان طور که توقلب گرزوس‌هستی، آراسب هم‌قلب‌من‌است. سپس آواز داد

که آراسب رابخوانند . اوزودرسید، بامهمان تازه وارد معانقه کرده براو درود فرستادو گفت:« آیاننگ فرارمن باشکاراین سالار زدوده شده ؟ من اورا باین دام انداختهام دام نیست بلکه بال کوروش است که ماهمه زیراین بال آسوده زیست می- کنیم، آسوده نیستیم؛ همواره در جنبش ورنج وتکاپو هستیم ولی همان رنج که خاطر این عقاب را آسوده کرده برای ما آسایش وسرفرازیست. آری بال این عقاب است که شامل حال این سپاه بلکه تمام خلق است. پس از آن رو بکوروش کرده گفت: «من او وچندسردار دیگررا ایام پناهندگی وآوارگی دروغی خود برای جانبازی درراه تو آماده کرده ام امامعلوم میشود و مردیکی بود که امروز بمردایران ملحق شده . (بداستان آراسب) و «پان ته آ» اشاره شد).

«اوری پات» برخاست وفرمان دادبارهای سیم وزر و گنج گهررا باز کرده نزد کوروش اندازند : کوروش باهمان همت بلند وبی نیازی وعلوطبع روی تابید و گفت:« گنجی که درخورما باشد دوستی گرانبهای تست . این فلز مسکوك (ضرب گرزوس) بااین ریك یکسان است ، (چندریکی اززمین برداشت وانداخت). این مال جامدوبی حس وحرکت است . ما نیروی ذی روح و متحرك میخواهیم ، بگو چه می توانی بکنی؟»

گفت: »من این گنج را برای اجیر کردن یونانیان باخودحمل میکردم ولی می دانم که آنها ودیگران حاضر نخواهند بود که باکوروش نبرد و ستیز کنند ،ام نیك وشهرت جوانمردی وآزادگی و دادخواهی توهمان نیروی متحرك است که هم خود روان توانا وهم روان پرور و نیرو بخش است .یك گام دیگر که سوی دشمن بر- می داری همه مردم لیدی دوستدار توخواهندشد .اکنون هم هستند زیرا قلوب آنها که یکی من باشم از آن پادشاه مال پرست طماع بر گشته . توپیش برو که اوپس خواهدرفت «نقشه جنگ واسرار گرزوس راهم آشکار کرد».

کوروش گفت : اکنون هنگام تناول طعام رسیده‌است ؛ برویم که ناهـار باهم بخوریم.

در آن‌هنگام «گنج‌سالار» کوروش درمخارج سپاه‌متحیر بود ، چند روزی از چندتن بازرگان که برای‌حفظ کالا ومال‌خود بسپاه‌پناه‌برده بودند وام گرفته بود ودیگر امید بمال‌جدید نداشت، چون آن گنج رادید که ازریك فزونتر وخوارتر بود خرسندشدو گفت: اقبال کوروش یارما باد .

هنوزپیروز نشده گنجها بآسانی رسید، ماخودسوی‌مال ویغمانرفتهٔ‌خودمال باد وبال‌سوی‌ماپرید وفرود آمد تا کوروش سر بلندباشد. چندروزی بود گله وطعام نسیه‌تهیه می‌شد، بسیاری ازمردان بشکار رفته که‌قوت‌سپاه‌را فراهم کنند،صید در آن حدود کم ومعدودشده بود چون آن گنج رسیدیك سرور وامیدپدیدآمددرهمان‌حین وحال باطراف فرستاده گله‌وانواع حیوانات وحبوب فراهم کردند.دین‌بازرگانان را باسودپرداخت آن‌رفتار همه‌را بوفا وامانت سپاه‌امیدوار کرد. بااینکه سپاه‌تهی دست‌بود بسبب‌درستی وراستی حمل‌خواربار دوام داشت که بعدازپرداخت بها وپس دادن‌وام بیشتر وبهتر گردید ، خواهیم دید که هنگام جنگ سپاه گرزوس باآن همه ثروت دچـارقحطی‌شده تن‌بگرسنگی‌داد. مورخین علت قحطی‌را فزونی عده جنگجویان نوشته‌اند ولی‌درحقیقت‌عدم امانت وصدق وعادت بغارت وزور بود. آن هم ازسپاهی که اجیر وبرای یغما مجهز شده‌بود. بالعکس سپاه ایران وبالاخص پارسیان بسبب‌تربیت کوروش وشایدفطرت نیك‌خودهم که مساعد بودتعدی‌وتجاوز نمی‌کردند. گیاهی ازمرغزاری نمی کندند وپری‌ازمرغی نمی‌ربودند: برمیگردم بداستان تاریخی‌حقیقی‌خود:

کوروش دوست‌تازه یامهمان ناخوانده را برای‌ناهار دعوت نمود که‌غالباً سران سپاه برخوان اوحاضرمی‌شدند. (مورخین همیشه درتناول طعام‌میزرا ذکر

می کنند ولی وجود میز آن‌هم در بیابان برای‌ما مسلم نشده) خوراك کوروش و سرداران هم اندك‌وهم ساده‌بود. «اوربات» از آن تعجب کرده گفت: «ماشنیده بودیم که‌خوراك پارسیان‌هم کم وهم بدمی باشد ، اکنون‌خود بدان‌دچارشده‌ام . کوروش بداندغذابدلیران نیرومی‌دهد وبدون آن ناتوان می‌شوند خصوصاً هنگام جنگ و وابرازنیرو ». کوروش گفت:

طعام‌نیرونمی‌دهد، ایمان نیرومی بخشد،اگرایمان‌ما نبودتوامروز این گنج‌را برایگان و بدون رنج برای ما نمی آوردی . ایمان ما بود که بتو نیرو داد که توانستی دوستی‌مارا مغتنم‌بداری و ایمان ما گنج‌را بآسانی کشید که با همان گنج غذا تهیه کرده بقول تو نیرو بسپاه بدهیم» . این گفته‌هنوز پایان‌نیافته که خوان سالار گوشه خیمه‌را برداشت‌و گفت : کوروش نگاه کن! کوروش متوجه شد و دید درتمام اقامت گاه سپاه‌آتش‌ها افروخته و انواع لحوم برآنها بریان می شد ، گروهی سرحیوانات را می بریدند ، جمعی‌پوست می کندند ، دسته برآتش کباب می کردند . اما کسی نمی‌خورد ، همه‌انتظار احضار طعام را میکشیدند که با هم تناول کنند و هر گروهی که زودتر موفق‌شد ، صد صد گرد هم‌نشسته میخوردند ، مشکهای شراب هم درآن‌روز فراهم شد. کوروش گفت : « ایرانیان هر روز آب میخوردند و امروز از نعمت شما شراب می‌نوشند » سپس مهمان ناخوانده گفت : «من‌هم توشه همراه دارم آنرا حاضر کنند». طعام مخصوص او را که برچند استر حمل می‌شد آوردند ، انواع خوراکها و شیرینی‌ها بر خوان ساده کوروش نهاده شد . کوروش گفت : باهمین طعام نیرو بسپاهیان می‌دهید ؟ آیا پادشاه وسرداران لیدی غیر از خوراك‌عمومی سپاه غذای دیگری تناول میکنند ؟ ما همه یك نحو طعام داریم ، سپاهی و سالاریکسان . جدمن همین انواع و الوان راتناول میکرد که پادشاهی را ازدست داد. (داستان او و محاوره کوروش با استیا کس مفصلادر

«سیروپدی» آمده) .

با این جمله داستان را خاتمه می‌دهیم . بیچاره « اوری‌بات » نزد خاص و عام رسوا و بدنام گردید اورا یگانه خائن دانستند . نام‌اوحتی بعد ازمرگ برای خیانت مثل شده ، هر خائنی‌را که میخواستند کیفر بدهند می گفتند : «اوری‌بات» است . رسوائی و بدنامی او در انظار از حد گذشته و در تاریخ هم ثبت شده است

در پایان این بخش ناگزیر مانند همیشه باختلاف روایات تصریح کنیم . اگرچه از مجموع روایات خود می‌توانیم اصح آنها را برگزیده استنباط خودرا تدوین کنیم‌ولی‌استنباط ما برای‌خوانندگان حجت نخواهد بود بنابراین برخلاف میل و عقیدهٔ خود بعضی از روایات را نقل می کنیم .

هردوت جنگ عظیم لیدی را با آن همه مقدمات که حاکی‌اوهام‌وخرافات است بسیار مختصر کرده می‌نویسد :

گرزوس آماده جنگ شده سواره نظام‌نامی خودرا با بسیاری از مردان کار که برای جنگ اجیر میشدند بقصد ایران حرکت کرد و از رود هالیس حدفاصل بین ایران و لیدی گذشت . در اینجا عبور سپاه رابدین‌نحوشرح می‌دهد که با نوشته سابق مامخالف است : شخصی اهل «می‌لت» «تالس» نام داشت مجرای رود هالیس را تغییر داد و سپاه گرزوس بآسانی‌عبور کرد (۱) و داخل « کاپادوکیه » شد . (اهالی کاپادوکیه را یونانیها درآن‌زمان سریانی می‌نامیدند) گرزوس با شتاب (غارت کنان‌ ـ ایلغار) تا «پتریوم» نزدیك «سینپ» راند و شهررا گشود ومردم را بنده‌و برده نمود .

---

۱ ـ هردوت در اینجا اشاره می‌کند . پلهائی که‌امروز بر رود هالیس ساخته شده درآن زمان نبود . محققین دیگر که نام‌پلهای عصر خودرا برده احتمال میدهند که از روزگار هخامنشی بوده و این صحت‌روایت ساختن پلها در زمان عبور کوروش را تایید می کند .

کوروش باستقبال اوعجله کرد . نمایندگانی‌هم نزد ینیانها فرستادوتکلیف قیام ضد گرزوس نمود و آنهانپذیرفتند . در«پتریوم» تلاقی طرفین رخ داد تلفات بسیار بود . شب‌رسید و گرزوس‌دید قوای‌لیدی کمتر ازسپاه کوروش است ناگزیر سوی سارد رهسپار شد . زمستان‌هم نزدیك بود تصور کرد کوروش از تعقیب او خودداری می کند . متحدین خودرا دعوت کرد که پس ازپنج ماه برای جنگ با ایرانیان آماده شوند آنگاه بانیروی بیشتری داخل کارزار بشود .(بعدفتح‌ساردرا مفصلا نوشته که‌خواهدآمد) .

مؤرخین دیگر سوق‌الجیش را ازراه آشوروآربل (موصل کنونی)دانسته‌اند این جمله راهم ازالواح مکشوفه بابل نقل می کنیم : «درسال نهم پادشاهی‌نبونید (۴۵۷-۵۴۶) در ماه‌نیسان (بهار چنانکه گذشت) کوروش پادشاه پارس با سپاه‌خود در نزدیکی«آربل» از دجله‌عبور کرد . در ماه ایاربطرف کشور لودی (درتورات نیزلودی آمده) رفت‌پادشاه‌را کشت ، ثروت او را ربود عده پادگان گذاشت و مراجعت نمود . دراینجا چندنکته هست . یکی این‌است که تمام مورخین براین متفق هستند که او پادشاه‌را نکشت بلکه آزاد کرد و بسیار مهربانی نمود . دیگر اینکه درالواح قبل کوروش راپادشاه انشان خوانده ودر اینجا پادشاه پارس‌دانسته است . این‌مباحث و این‌روایات مختلفه‌را که‌باعث رنج و گم شدن سررشته می‌باشد خاتمه داده و بموضوع خود می‌پردازیم .

پیروزی کوروش در جنگ لیدی

در آن مدت که سپاه کوروش درداماں کوهسار خیمه‌زد و بانتظار کارزار وقت می گذرانید . نمایندگان بین‌متحاربین درحال رفت وآمد و پیشنهادصلح بودند . کوروش موقع را مغتنم شمرده در تشکیل و تنظیم سپاه و تجدید نظر درنظام تازه سعی بلیغ نمود و بامشورت وتعلیم سرداران آشوری که گبریاس در مقدمه آنها بود ، فنون جنگ آشوری رابکاربرد و در هرحال بنظر «هارپاك» و مشورت و تجربه او عمل میکرد که او تنها سردار کاردان بود که میدان جنگ رامعین‌نمود.

هر عده ده‌هزار سرباز تحت فرمان یك‌سردار بودند که عنوان‌او«می‌ریاك» بود(بمنزله سرلشکر کنونی با امیرتومان سابق) این‌عده همواره باید محفوظ و مرتب باشد که اگر ازحیث جنگ یا بیماری یا حوادث دیگری نقصی بعدد آنها وارد شود فوراً ازذخیره تعلیم یافته و هم‌نوع ومتناسب با آنها تکمیل می‌شد ، کارگران ، داس‌داران ، پزشکان ، دیده‌بانان و مفتشین در عداد آنها محسوب نمی‌شدند و تشکیلات دیگری‌داشتند . همچنین جواسیس وپیکها . درجات سپاهی همچنین تشکیلات نظامی بدین‌نحو و ترتیب بود :

اول عده پنج سرباز که یك‌سرجوخه درراس آنهاواقع شده‌و هرجوخه شش تن بنام«پامپیاد» . هردو جوخه دوازده سرباز که یکی از جوخه دوم مکمل شش تن خود برهردوجوخه هم‌جوخه خود وهم‌دیگری امرمیکرد باین‌معنی سرجوخه دوم باید ارشد باشد و باحق‌تقدم برعده یازده سرباز که با خود:وازده باشد مسلط بود . (ده باشدولی جمعاً عده ۱۲ تن است) هر چهارجوخه با سرجوخه‌های خود جمعاً بیست‌وچهارتن تحت‌امریك درجه‌دار می‌باشند که بیست وپنج تن می‌شدند و هرچهار دسته‌صدسرباز تحت‌امریك فرمانده‌بودند وبعدپانصد و هزار و پنج هزار (میرپنج) وده‌هزار بسالاری«می‌ریاك»اداره‌می‌شدندو ازچندین‌لشکر هم‌سپاه‌تشکیل می‌شد ویك‌سردار مشهور فرمانده‌آنها وسپاهان‌مختلف و متنوع ومتعدد بودندمانند سواران هم چندنوع و گردونه‌رانان آن‌هم‌چند شکل.

سواران که‌درجنگهای‌پیش‌تحت‌فرمان «کری‌سان‌تاس» بودند درجنگ‌لیدی بدو قسمت منقسم شده که فرمانده قسمت دیگر ویشتاسب(پدر داریوش)بود واودر آن جنگ علاوه‌بر آن فرمانده پیش‌آهنگان (مقدمةالجیش) هم بود ولی مقام «کری‌سان‌تاس» ازحیث عظمت وقدرت و نفوذ محفوظ بود . پیش هم اشاره شد «آبراداتس» فرمانده گردونه‌هاوارابه‌های برج‌دار بوده که درآن‌جنگ‌هم همان مقام راداشت. «فوولانس »و سایرین‌هم‌همان درجات ومناصب را داشتند و«هارپاك» درحکم رئیس ستاد بود همچنین گبریاس مانندآن مقام را داشت که‌کاملا معین و مشخص نشده است .

بنابراین‌درجات بدین‌ترتیب‌ازپائین ببالا (مورخین بعکس ازبالا بپائین آورده‌اندخصوصاً گزنفون) . «پامپیاد» وبعدازاو « دکادارك» و بالاتر « لوشارك » سپس «تاکسیار » وبعد «شلیارك» وفرمانده‌آنها « می‌ریاك » بود .جوخه « پامپیاد » نامیده می‌شد که هرچهار «پامپیاد» یك«لوشی» (Loche)وهرچهار لوشی‌یك‌هنگ

صد سپاهی محسوب می شدوشمردن عده‌ازروی فرماندهان بسیار آسان بود که فرمانده دررأس و کنارصف ایستاده ازتعدادفرماندهان احصا می‌شدند .

اسلحه سپاه کوروش همان‌است که پیش اشاره‌شد . سپاه پارس که‌قبل‌از این ذکرشده ازهرحیث کامل السلاح گردید . قباهای نووارغوانی‌را زیب‌خودنموده‌همه تن‌خودرا باآهن‌وپولاد پوشانیده ، کلاه‌خود وزره وزانوبند و ساعدبند بیك نحو و یك‌سان‌ویکرنگ هم بود. کوروش نیزهمان لباس وسلاح‌راداشت فقط یك‌شقه سفید (جقه) بر کلاه‌خودبرافراشته بود رنگ سلاح‌همه‌طلائی تیره وسلاح کوروش‌طلائی درخشان بود . علاوه برزره‌مردان اسبها هم پوزه‌بند داشتند ، سرو گردن اسبها هم بازره خاص پوشیده و پیکر باصفحات فلزی مستور بود . سواران نیزه‌های دراز حمل می کردند و خنجروقداره می‌بستند [1] اسبهای گردونه کش نیز باصفحات فلز زره‌پوش بود . (گزنفون)

کوروش چون بر کشورلیدی‌مسلط شده ، کوهستان و ارتفاعات را گرفته بالطبع ابتکار کارزار را در دست داشت . چون سپاه گـرزوس بـرای جنگ بمقابله جنبید و کوروش تا اندازه‌ای براوضاع و عده و استعداد دشمن آگاه شده سخت‌اندیشید ولی بیم خودرامکتوم کرده پیوسته سربازان را بانطق وبیان تشجیع وبفتح‌وظفر امید وارمیکرد رعب برسپاه هم‌مستولی‌شده‌بود ومسلم گردید که‌هرچه راجع بسواران لیدی گفته بودندعین‌واقع بلکه کمتر از آن‌بوده .

بازهم باچندتن‌ازسواران‌سپاه درانتخاب میدان‌جنگ وتسلط‌بر نبردمشورت

۱ـ قداره‌شمشیر هندی‌معروف می‌باشدکه از قدیم‌یکی ازاسلحه خوب‌عالم محسوب می‌شد اصل‌آن بلفظ هندی«کتاره»است . اعراب هم‌آنراغداره گویند . ابوقداره‌والی پشت‌کوه معروف بود. کتاره‌خودشمشیر کج‌وکوتاه می‌باشد ولی در آن زمان اسلحه سپاه کوروش غالباً شمشیر راست‌وکوتاه بود . قمه‌هم‌از همان زمان ماندهٔ و تغییری‌هم در وضع آن حاصل شده .

نمود وهارپاك میدان را معین کرد ومفتشین پیشاپیش رفته و درفش بر افراشته و شیپور حرکت‌دمیده‌شد . (مخصوصاً بودن شیپورها ذکر کرده اند .) کوروش بآبراداتس‌تاکید کرد که‌سران سپاه و گردونه رانان راتشجیع نماید وخود میان سپاهیان براسب‌سوارشده جولان‌می‌داد . مرکزاستادرا در شهر کوچك « تمبرار » (Thymbrare) که»اداله نامیده‌می‌شود قرار داد آن‌شهر محل تقاطع طرق وسوق‌الجیش ومخرج گذرها واقع ورود «هرموس» از کنار آن جاری‌بود .

فلات لیدی که نزدیك مرکز ستاد بود برای جنك انتخاب شد . دشتیکه «پتریا» نام‌داشت میدان نبرد واقع شد . « هارپاك » دستور داده بود که باید پشت سپاه‌سلسله جبال پناه‌گاه باشد که ازچند جهت‌سود آن عاید سپاهیان گردد یکی این که سنگر محکم پشتیبانی آنان باشد ، دوم اگر سپاهیان مجبور بفرار شوند نتوانند ازراه ناهموار و کوه ودره با شتاب بگریزند و ناگزیر قدم بقدم دفاع کنند وهنگام دفاع بردشمن مسلط‌باشند که خود بالاوعدوپائین باشد . سیم آنکه سواران نتوانند ازپشت هجوم کنند . چهارم آنکه جای امن برای زنان وخانواده ها وبیماران و بارو‌بنه باشد . اطراف کوه هم با دیده بان و نگهبان محافظه می‌شد .

چون ابتکار بدست کوروش بود کرزوس ناگزیرسپاه خودرا بدان میدان سوق داد ولی معلوم بود که بنیروی سواران و فزونی عده سخت مغروربود نقشه همانطور که جواسیس خبرداده بودنداجراشد وازآغاز کار معلوم بود که او چه‌کارخواهد کرد . دوجناح راست‌وچپ را باسواران چابك‌بصورت هلال‌درآورده وبحدی کشیده‌بود که تادامن کوه رسیده وبصورت نیم‌دایره (گازانبر) در آمده وباکمین‌ها پشتیبانی می‌شد . درقلب هم‌عمده سواران ورزیده‌صف کشیده بودند درکنار آنها سپاه مصری که بطوریکه اشاره شد صف‌عمین صد سپاهی فشرده قرار

گرفته بودند که برخلاف میل و عقیده گرزوس نقشه مخصوص خودرا بکاربرده واتفاقاً ازهمه بهتر بودند .[۱]

گرزوس با اینکه همواره ازجنك پرهیز می‌نمود و کمتر جنگی در کشور یاپیرامون آن‌رخ داده که‌از آن‌تجربه بدست آورده باشد درجنك کوروش‌مهارت وهنر راابراز وازمقدم داشتن متحدین یامزدوران احتراز کرده‌بود فقط بسواران دلیرخویش اعتماد داشت واول‌کار نقشه او سودمند و مقرون بظفربود ولی عاقبت قضابجانب کوروش فرود آمد و گرزوس مغلوب گردید . محل اجتماع سپاهیان گرزوس‌اول کنار رود «پاکتول» بود .

در آنجا خوار بار انبار می شد وبازار سپاه دایربود (اردوبازار) اسرائیکه بدست ایرانیان گرفتار شده اخبار تازه داده‌بودند .

کوررش برای‌مدت پانزده روز خواربارو گله ذخیره کرده بودولی‌روزجنك فرمان داد که سپاهیان اول روز ایستاده برای یك وعده طعام تناول کنند و شراب هم‌ننوشندو بعداز آن‌تاپایان جنك کسی‌چیزی نخورد مگر آب هنگام شدت تشنگی ازدست مشك‌داران‌وهمه بدانندا گر بگریزند از خستگی و گرسنگی خواهندمرد و اگر پیروز شوند ازقوت وذخیره دشمن بهره مند خواهندشد . خودهم براسب سوار شده ، منادیان بفاصله‌معین ایستاده سخن و بیان اورا دهان بدهان‌باطراف

۱ــ پیش‌ازاین اشاره‌شدکه هرودت بامقدمات مفصل واقعه جنك‌را مختصر نموده . مثل‌اینکه اوبرای جنك‌لیدی قائل بدونبرد قبل‌از فتح ساردبود که‌یکی بعقیده اودر خاك ایران بود ودیگری بسیار مهم درپیرامون سارد یاقلب لیدی‌بودکه این جنك را مفصلا شرح‌داده و بامؤرخین دیگر همداستان‌می‌باشد . ازمجموع عقاید استفاده واقتباس شده‌ولی ابهام‌درهمه‌جامی باشد فقط‌نوشته گزنفون صریح وروشن وروایت «پولین» (Polye) و«روستن» (Justtu) روشنتراست‌که بآن اعتماد نمودیم . هرودت عاقبت این‌جنك ساردرا وصف نموده‌است . اگرچه بفرارکرزوس اشاره کرده است .

می‌رسانند. سران‌سپاه‌هم برای تلقی دستور و فرمان او گرد اگردوی حلقه‌زده
می‌شنیدندو بکارمی‌بستند (گزنفون. کتاب۶ ـ فصل ۲)

اخباریکه از اسراء لیدی بدست آمده و حاکی عظمت نیروی گرزوس ر
فزونی عده و استعداد و دلیری سواران اوبود یك نحو رعب واضطراب بی‌مانند در
قلوب سپاهیان کوروش انداخته همه را نگران و پریشان کرده بود کورش
اعلان اجتماع عمومی داد وسران سپاه را نزد خود جمع کرده فرمود هر یك
از سپاهیان عادی که بخواهد از نزدیك سخن او را بشنود کسی مانع نشود.
اجتماع عظیمی از سپاهیان پدید آمد. در آن روز کوروش یك نطق مهم
وبلیغ ومهیج ایراد کرد که روحی درکالبد سپاه دمید وسخن تاریخی او معروف
است. براسب سوار شده گفت: «متحدین! من‌شمارانزدخود خوانده که‌بگویم:
یك نحو اضطراب وبیم‌بر شماچیره شده زیرا اخبار استعداد دشمن و مبالغاتی که
برای نیروی او شده خصوصاً سواران بگوش شما رسیده و شما هنوزجنك نکرده
سخت‌پریشان وبیمناك شده ایدپس اگر اوبحمله مبادرت کندچه خواهید کرد؟

سپس قوای خودرا وصف کرده و تجهیزات تازه را شرح‌داده، سواره نظام
وارابه‌های داس‌دار وبرجهای متحرك و هنرودلیری‌سرداران وتدابیر جنگی و تهیه
ذخایر واسلحه‌وانتخاب میدان وصف‌آرائی دسته‌های مختلف واعتماد بنیروی‌ایمان
ایرانیان رایك بیك شرح‌داده وچیزی ناگفته نگذاشت وبعد گفت: «شماباداشتن
این اسلحه وقوای مختلفه دشمن گداز از خبر فرماندهی شخص گرزوس بیمناك
ونگران شده اید؟ همین گرزوس که خود سالار وفرمانده سپاه بود در واقعه قبل
پس‌از شکست سریانیها بجای‌اینکه پایداری کند ومتحدین خودرا یاری نماید عار
را برخود هموار کرده راه‌فرار راپیش گرفت. اوهنری دراین جنك جزافزایش
عده مزدوران ندارد. آنها که اجیرهستند پستند. برای‌پول‌ستیزمیکنند ودرکار-

زارتن بگریز می دهند ، شما باایمان، جنك‌میکنید . آنها برای دیگران تجهیز می‌شوند وشما برای خود. مزدوران لیاقت‌مردان کار آمدرا ندارند ، آن مردان شماهستید که ازحیات خود دفاع میکنید . گرزوس از بیگانگان و پول پرستان مدد می گیرد ، اوبنیروئی متوسل می‌شود که ازخود وبرای خودنیست آیا گمان می‌برید که بیگانگان بهتر ازاهل کشور نبرد میکنند یا بیشتر دفاع می‌نمایند . فرق بسیار است مابین کسی که برای خود وکشور خویش جنك کند ودیگری که برای دیگران نبردنماید . اگرشما باادله من وشرح نیروی عظیم ما قانع و متقاعد نشده‌اید بهتراین‌است شما را نزد دشمن بفرستم . زیرا بودن عضو فلج در میان‌ما سودی ندارد وضرراو بیشتراز نفع خواهدبود.

سپس زوبین‌را ازدست انداخت‌وباحماسه گفت : آنانیکه خواهان‌زندگانی وسرافرازی هستندبدانند . سعادت آنجاست(بدشمن اشاره کرد) وبدبختی آنجاست (پشت‌سپاه اشاره کرد) گرسنگی وخستگی وناکامی و بالاخره مرك پشت شماست سیری و آسایش وپیروزی و سربلندی جاوید نزددشمن. بجنبید که بایك حرکت برهمه‌چیز دشمن مسلط‌خواهیدشدوگرنه اوغالب شده زنان وهرچیزخوب‌ونفیس شمارا خواهدربود » .

کوروش بحرکت سپاه فرمان‌داد . همه بانظم وترتیب درحال‌سرودخواندن وابراز دلیری باهیجان وحماسه وحرارت بی اندازه‌پیش رفتند . دوفرسنك فاصله مابین طرفین بود .

مفتشین(پیش‌قراولان) برگشته‌خبرجنبش‌سپاه‌دشمن‌رادادند.همه‌جااسیرگرفته‌از آنهاتحقیق‌می کردند، هرجا که گردوغبار بوددسته‌های‌پیش آهنگ‌تاخت کرده‌اسیر می‌آوردند وخبرازاوضاع می‌دادند.دسته‌های دشمن همه‌جا بحمل علیق وخواربار وهیزم مشغول بودند که‌آنهارا بامحمولات خود بسپاه می‌رساندند واز آن حیث

ایرانیان دلگرم وامیدوار می‌شدند . درهمان هنگام . کیاکسارازهمدان یك‌ثلث سواره نظام که برای حراست کشورمانده بود تجهیز کرده بمدد کوروش فرستاد و باآمدن‌آنها یك روح تازه درایرانیان دمید .

اسرائیکه دم‌بدم بدست‌پیش آهنگان وچابك سواران ایرانی گرفتارمی‌شدند نزد کوروش برده ازآنها سؤال و تحقیق می کرد . همه می گفتند : گرانی و قحط درپیرامون سپاه گرزوس حکمفرماشده زیراهم سپاهیان مزدور بمردم‌تعدی وزور می کنند وهم سواران گرزوس کاروانهای ذخیره را می‌زدند وهم مردم ازآن اوضاع نگـران و بیمناك می‌باشند . بالعکس دراطراف سپاه کوروش امن ورفاه بحداعلی بود . از معامله کوروش نسبت باسراء هم نتایج خوبی بدست می‌آمد وخود اسراء آزادانهٔ میان سپاهیان تبلیغاتی می کردند .

درپایان نطق وبیان کوروش « کری‌سان‌تاس » فـرمانده سواران که میان سرداران شاخص بود چنین گفت : « کوروش ! اگر بعضی از شنیدن اخبار دشمن دلتنگ شده‌اند نباید این حال را حمل برترس ویاس نمود . اینها مانند کسانی هستندکه برسرخوان طعام نشسته که ناگاه فرمان انجام کار دیگری بآنها داده میشود ، چون مابحصول ثروت نزدیك وبتناول لقمه مشغول هستیم ونزدیك است که بنعمت وغنیمت برسیم‌ناگاه بثروت دیگری سوق داده میشویم وبالطبع‌افسرده وملول میشویم ، سپاهیان را بفتح سوریه قبل‌از لیدیه امیدوار کرده بودند که در آنجا انواع خواربار مخصوصاً گندم وروغن وحشم وخشك بار بسیاراست که تصور می کردند اول بدانجا سوق داده میشوند بعد بلیدیه بپردازند غافل ازاین هستند که درلیدیه‌بنعمت وثروت تمتع وتنعم کنند . لیدیه بسبب نزدیکی بدریا وداشتن بنادرآباد وحمل انواع کالاها دارای خـزاین و نفایس واموال غیرقابل احصا و بالاخره زنان زیباست وماباید قبل ازهمه چیز باحرازآنها مبادرت وخود را ازهر

حیث غنی و بهره‌مند کنیم. هان سوی نعمت و ثروت و جمال بشری بشتابید که بآسانی بدست خواهد آمد »

ازاین بیان معلوم میشود قصد تطمیع و ترغیب سپاهیان را داشتند واین یك نحوسیاست لشکری و تدبیر برای تقویت روح سپاهیان وامیدواری آنان بود مخصوصاً اموال وزنان زیبا و برای همین زنان که در آن زمان زندگانی شرم‌آوری داشتند تبلیغاتی بعمل می‌آمد ومعلوم است مردان محروم ازلذات زندگانی حتی خوراك گوارا چه‌حالی داشتند وروزگاررا بچه نحوانتظار وآرزو وامیدی‌می گذرانیدند. حس بشری وآرزوی نعمت ولذت آنهارا تشجیع می کرد .

سپاهیان از نطق « کری‌سان‌تاس » بسیار خرسند و امیدوار شدند ، سپس کوروش گفت : « ای سپاهیان ! من عقیده دارم که همین اکنون بایك جنبش عمومی وشتاب سوی دشمن روانه شویم وزودتر بمحل ثروت ونعمت وبالاخص انبار خواربار وذخایر برسیم ، هرقدر بیشتر بشتابیم هجوم ما برای دشمن ناگهانی و رعب‌آور خواهدبود . ازحمله سریع‌ماهراسناك وپریشان خواهدشد »

همه باجوش وخروش و همهمه فریاد زدند ، بشتابیم ، بشتابیم . شیپور هم دمیده شد ، ناگاه غرش گردونه‌ها وسم ستوران برآن هیاهو غلبه کرد . سپاه بانظم‌واحتیاط بمیدان جنگ روانه شد ، درآنجاهردسته که پیش وپس بوده‌بجای معین قرار گرفت وصفوف بدین نحو آراسته شد .

هرچه شترداشتند[۱] برحسب تدبیر ونقشه هارپاك درمقدمهٔ سپاه وجبهه‌صفوف قراردادند حتی شترهای بارکش غیرازشترهای آموخته جنگ حاضر شده بود .

---

(۱) مؤرخین اشاره کرده‌اند که اغلب شترهااز‌اطراف شوش (خوزستان) وازبیابان گردان آن سامان جمع‌آوری شده . وبعضی‌هم تصریح کرده‌اند که از اعراب و متحدین آشور درو‌قایع قبل بدست‌آمده که بسیارمفید بود .

شترهای جنگی هریکی دو کماندار حمل می کردند وشترهای بار کش یك سوار داشتند . ساربانان هم پیاده ازعقب آنهارا می‌راندند .

درسراسر جبهه چندصف شتر آماده شده . میان‌صفوف هرچند قطاریك رخنه کم عرض و عمیق برای سواران چاپك و گردونه داران باندازه دو گردونه در عرض وصد گردونه بطول پشت سرهم باز کرده وبرای سواران باندازه پنج سوار وبطول هزارصف پنج سواری وبقیه سواران پشت اشتران صف کشیده که پس از حمله شترها نوبت گردونه‌ها وسوارها برسد وقسمت عمده حمله وهجوم براشترها تحمیل شده بود . ارابه‌های برج‌دار ازسه‌جهت درپیرامون سپاه مانند سپراحاطه داشت وچون عدد آنها برای محافظت‌کافی نبود میان هردو ارابه صفوف سپاهیان پیاده نیزه‌دار وزوبین‌افکن قرارداشتند که هرصفی بعرض پنجاه مرد جنگی وطول صدمرد صف کشیده روبعدو وپشت بسپاه زانو برزمین‌نهاده نیزه‌هاراحوالهٔمهاجمین کرده بودند وتاکید بلیغ شده بود که از حمله سواران جای خود را تهی نکنند مبادا دشمن بموجب نقشه که کشف شده ازعقب رخنه یابد . تیراندازان وزوبین‌افکنان وچکوش داران ازبالای برجها وارابه‌ها باید دفاع نمایند واز جای خود حرکت نکنند مگرپس ازشکست قطعی دشمن .

فلاخن داران بهشت‌دسته تقسیم شده درهرجناح بفاصله هزار گز چهاردسته جانب دارِمدافع بودند که هر قسمت هم بدو دسته تقسیم شده ، پیش‌رو و پایدار که پیش روان متحرك‌ودراحاطه دشمن آزاد بودند وپایداران برارتفاعات بالنسبه نزدیك بسنگ‌اندازی ودفاع مشغول شوند.وآنهانباید جای خودرا ترك کنندمگر بعدازفراردشمن یا برحسب فرمان تازه .

دسته‌های کمین که پیاده وزوبین‌افکن یاشمشیرزن ونیزه باز بودند بچهار قسمت وپشت جبهه کمین شده بودند که هنگام ضرورت هردو دسته از یك طرف

هجوم ببرند ومهاجمین را بجنگ بازدارند . گروهان احتیاط ازهر نوع و صف غیراز گردونه داران دردامان کوه درحال آماده‌باش بودند وهردسته سوار یاپیاده وهر صف نیزه دار یاشمشیرزن فرمانده مستقل داشتند وزیردست او فرماندهان کوچکتر که هرعده که میخواست تحت امریکی از آنها می‌فرستاد و پیکها و منادیان مابین قوای احتیاطی وستاد سپاه شخص کوروش درحال ارسال و ابلاغ فرمان بودند. جارچیان بفاصله رسیدن صدا وبازسواران چاپك که بمنزله اجودان محسوب می‌شدند و آمادهٔ ابلاغ امر بودند مبادا ازشدت هیاهو یاغرش گردونه صدا نرسد خود نزدیك شده فرمان، را ابلاغ‌می کردند ودرابلاغ فرمان تاکیدمی‌شد.

پشت جبهه قلب ودوجناح میمنه ومیسره هم منظم و استوار بود . مردان شمشیرزن مانند دیوار آماده حرب وضرب بودند . از دو طرف دولشکر سوار دست راست بفرماندهی « کری سان‌تاس » و دست چپ بفرماندهی ویشتاسب بود . دررخنه قلب مابین صفوف اشتران « ابراداتس » فرمانده گردونه رانان بود . کوروش هم در قلب محل داشت ولی سیار بود و صفوف دلاوران را تفقدمی‌نمود وفرماندهان «بیور»ها (Baevar) عده‌هزار سپاهی گاهی خود نزدیك اومی رفتند واو امر را تلقی میکردند و گاهی خود کوروش بآنها سرزده فرمان تازه می داد و غالباً منادیان و پیکها و آجودانهای سوار فرمانها را ابلاغ میکردند واحتیاط ازهرحیث بعمل‌می آمد .

مشك‌داران‌وسقایان‌هم مستعدرسانیدن‌آب بودند . علاوه‌برتمام آن‌تشکیلات مفتشین ومساعدین که درهمه‌جا مراقب‌بوده وهر نوع احتیاجی که پیش می آمد فوراً بر آورده وتدارك میکردند ووجود آنها که پیش بینی شده‌بود بسیار سودمند وکار گر بود . باستثناء پزشکان و معالجین که پشت میدان بازنان و خانواده ها مستقر ومنتظر پایان کارزار بودند . ارابه های حمل ونقل و مواد مختلفه وبارها

وحتی سنگهای آسیا که برای آرد حمل می‌شد گرداگرد خانواده ها مانند سنگر برقرار بود و نگهبانان هم درهر چند قدمی مراقب بودند و دیده بانها هم تاچندفرسنگ مراقبت میکردند واطلاعات دهان بدهان ازجارچیان می‌رسید وقله کوه هم حراست می‌شد .

این صف آرائی و نظم را بحال خود گذاشته برمیگردیم بوضع قبل : گزنفون شرح بسیار مفصل و وصف مشروح برای این جنك بزرك نگاشته که از او و از دیگران مجملی اقتباس نموده ولازم است بوصف قبل ازکارزار و اصطکاك دو سپاه برحسب وصف او بپردازیم تافایدهٔ تاریخ تکمیل شود که چنین گوید :

« کوروش قبل ازجنبش وآرایش سپاه وتسویه وتنسیق صفوف خود برای تفال پرنده‌هارا رها کرد[1] که ازعلایم بال آنها تفال وبجنك آغاز کند .

سپس خودتاج کلی برسرنهاد (پیش گفته شدشقه سفید (جقه) واکنون تاج

۱- گزنفون دراین روایت منفرد می باشد بااینکه نوشته‌بودیم که کوروش هرگز بخرافات واوهام اعتماد نداشت و کیش وتربیت خانوادگی او وپند کمبوجیه پدرش اورا از این نحو توسلات منع می کرد دراینجا روایت را می‌بینیم ونمی‌توانیم آنرا نادیده بگذاریم زیرا فاصله زمان بین مورخ مذکور و کوروش بسیار کوتاه بود ومعلوم می شود در آن زمان این نحو فال ومال اندیشی متداول بود . وآن بدین طریق که پرندهٔ آماده تفال را رهامیکردند که اگر بطرف راست پرید بفال خوب تلقی میکردند واگر بچپ پرواز کرد شوم می‌دانستند وعرب آنرا تطیر گوید ودر قرآن هم آمده .

همچنین درحدیث : «لاطیرة ولاعدوی فی‌الاسلام» . طیره همان بد بینی و تشائم که ازشوم باشد که اسلام ازآن نهی کرده است . دراینجا اگر چنین کاری واقع شده باید گفت : کوروش سیاستی درکارداشته‌که بسپاهیان فال نیك را برساند وآنهارا بفتح و ظفر امیدوار نماید . زیرا بزرگان و پادشاهان ازاین‌قبیل تظاهرات برای امیدواری‌وخشنودی اتباع خود بکار می بستند واین نحو اعمال که زیانی هم ندارد تاثیرمهم درروحیات سپاهیانی که سخت از دشمن نگران بودند داشته مخصوصا رعبی که ازسواران گرزوس دردل آنها بود که مؤرخین آنراتکرار کرده وبسیار مبالغه نموده اند ومادردوسه جااشاره‌نمودیم .

گل‌را می‌بینم وراوی هم یکیست ولی ممکن‌است‌حالات واوضاع تغییر کرده باشد که‌برای هروقتی علامتی اتخاذمیکرد) سپس فرمود همه‌بشستشوی دینی(مذهبی) مبادرت کنند . بعددرراه خدا قربانی فراوان کرد (البته برای اطعام سپاهیان و منظور دیگرهم‌برای تظاهربود) .

بعداز طعام وشستشو وپوشیدن لباسهای ارغوانی وحمل اسلحه و تبختر تمام سپاهیان براسب سوارشده گفت :

«دوستان من خداوند امروز همان علائم‌را بمانشان داد که‌در جنگهای پیش بمانشان‌داده بود . من ناگزیرم این‌نکته‌را بشما یادآوری کنم که چگونه باید برفتح‌وظفر تصمیم بگیرید ودل‌را قوی‌وامیدوار کنید . شمااز کسانیکه درقبال‌شما صف‌میکشند .

دلیرتروورزیده‌تروآزموده‌ترهستید . بدانید که‌آنها با هماوردان وهمگنان خود پایداری خواهند کرد . کسانیکه باهم یاروهمکار باشند بایدبیکدیگراعتماد کرده ثابت واستوار باشند شمااین صفت واین‌کار احق واولی‌هستید زیرا همیشه یاروغمخوار وهم‌کار وهم‌خوراك هستید . دوست‌هستید وطعام‌را باهم تناول‌میکنید وباهم زیست نموده یك پیکر متحد تشکیل می دهید راضی نشوید که اعضاء آن پیکر قطع‌شود ، همه باهم بستیزید مبادایار کشته‌را بگذارید وبگریزید . هرگز بفکر این مباشید که گلیم خود را کشیده تن بعار فرار دهید . این صفت زشت راحواله دشمن کنید ومگذارید که او ازحیث و فاداری وپایداری برتر و بهتر از ازشماباشد . دوستان من ! همه با هم هجوم برده جنك تن بتن‌را آغاز وصفوف دشمن‌را پراکنده کنیم . از سوار نظام بی‌حفاظ دشمن نهراسید ، باآن همه وصفی که ازدلیری وچابکی وخوبی اسبان آنها شنیده اید اغلب اسبهای آنهازره ندارند وضرب آنهاآسان می‌باشد . بالعکس گردونه های مازره‌پوش و جنگجویان آنها

با بهترین سلاح مسلح واسبهای ماهم زره پوش می باشند . از پیادگان آنها هم نهراسید سپرهای بزرگ وسنگین آنها مانع آزادی عمل وچابکی آنها در کارزار می باشد . آنها بسبب حمل سپرهای پهن و بزرگ نمی توانند دشمن را خوب دیده بمبارزه بپردازند . نقشهٔ که بکار خواهیم بردصفوف پیادگان ودسته های سواران رادرهم خواهدشکست زیرا آنها همهٔ چیزرا پیش بینی کرده و برای دفع آن تدارك نموده جز حیوان کوهان‌دار که‌شتر باشدو شتر دشمن‌اسب است . باتمام این احوال اگر شماتصور کنید که عاملی در کار باشد که‌موجب‌شکست ما گردد بیان کنید که بامید خداوند یگانه بدفع آن یابچاره دفع بپردازیم . هم تیمهای من ! هر که‌هر عقیده دارد آزادانه اظهار کند و اگر ایراد واعتراضی ندارید همه بدرگاه خدا توسل وتضرع کنیم که مارا پیروز کند . هرچه من‌شرح دادم هریك از شما بفرماندهان زیردست بگویدو آنها بعموم سربازان ابلاغ کنند . رفتارو گفتار وظاهرو باطن کار شما مجرد از بیم و ترس باشد . انگار هراس در عالم وجود ندارد ، چنانچه بیم واضطراب را ازنفوس خود زایل کنید شایسته فرماندهی وسالاری خواهید بود » .

کوروش که بیان ونطق مهیج وحماسه‌آمیز و مشروح خود را باوصف تمام قوای مختلفه بپایان رسانید خود براسب سوار شد وفرمان هشدار وآماده باش را اعلام‌نمود . صفوف‌جنگجویان بطوریکه پیش‌ذکرشد آراسته گردید ونیزچندبرج متحرك دردوجناح وقلب وپشت واطراف قرارداد که هم دیده بان درآنها باشدوهم افسران ستاد و بعضی فرماندهان مراقب باشند وازهمانجا درصورت وقوع یك امر خلاف انتظار فرمان دفاع یاحمله‌را می‌دادند .

پس از ترتیب صفوف و استقرار هر عدهٔ بجـای خود کوروش میـان لشکریان با اختلاف دسته ها جولان داده بر هر فرماندهی یا دوستی حتی سرباز شجاعی که سابقه دلیری وپهلوانی داشته ایستاد هریکی را بیك کلمه‌موافق حال

او تشجیع وتشویق ووعد ونوید داد . بیکی دوست گفت وبدیگری برادر و بآن یکی هم تیم وبآن دیگر رفیق و بالاخره بکسانیکه امیدوار بود هنرها ابراز و دلیری‌ها بکنند سخن دلنشین ومؤثر و روان پرور وامید بخش می گفت . علاوه بر آن فرماندهان را امر کرد هریکی باتباع خود کلمه که موجب تشجیع باشد بگویند ودردادن پاداش هم وعده بدهند . در آن هنگام بود که « ابراداتس » را خواست واودرحال وداع « پان ته‌آ » بود که شرح آن گذشت چون ندا را شنید شتاب نمود . باو گفت سپاهیان وارابه رانان را باسخنان روح بخش تشویق کند و مواظب کارخود باشند که بارسنگین جنگ بردوش اوخواهد بود . اواطاعت‌نموده وعده جانبازی داد .

کوروش پس ازتفقد عموم سپامیان چون بیاران خود می‌رسید یك کلمه می گفت ومی‌رفت وآن عبارت ازاین بود که : شما بسخنان من نیازمند نیستید ، امتحان خودرا درکارزار داده‌اید . خوب می‌دانید که سپاهی دلیر درمیدان جنگ چه نحووظیفه دارد . » (مؤرخین دربیانات‌مختلفه کوروش مبالغاتی کرده ومفصلا شرح‌داده‌اند)

اکنون بوضع دشمن درمیدان جنگ می‌پردازیم :

« رادت » (Radet) مورخ معاصر فرانسوی که تاریخ‌خاندان«مرمناد» را نوشته وکتاب او یکی از بهترین کتب تاریخ آسیای صغری بشمار می‌رود چنین آورده :

« گرزوس برای تجمع قوای خود یك دشت وسیع که محل التقای طرق باشدانتخاب ودسته‌های امدادی‌خودرادر آن‌میدان‌تکمیل‌نمود، گرزوس‌می‌توانست دسته‌های امدادی فینیقی وقبرسی ومصری‌را از«تارس» و «تیان» وارد کندهمچنین مدد ومزدوران اروپا ویونان را ازراه «آنسیر » بخود ملحق کند پس اودرتقاطع

طرق‌میدان را انتخاب کرد ومعتقد بود درنخستین‌پیروزی ارمنیان مطیع کوروش را بخود جلب‌نماید . »

گرزوس قبل ازوقوع جنك تاشهر «پتریا» که امروز « بغازخوی » نامیده میشود رانده وآن شهررا تصرف وتسخیر نمود اینها حوادث اولیه است که گرزوس ازرودهالیس مرزفاصل بین دو کشور گذشت و « پاکادوکیه » را تصرف نمود ولی میدان جنگ بجائی منتقل شد که وصف نمودیم ونیز نوشته شده که کوروش سپاه خودرا ازاربل وروانددوز سوق داده ونام اماکن را چنین ذکر کرده‌اند : «امیدا» «ملیتن» « کومانا» و «انسیر» که نام آنها درفنون آشور آمده واین راه شاهراه آن زمان بوده که شوش را بسارد متصل می‌نمود . این مبحث که هم مفصل‌وهم عاری ازفایده است بوقت دیگری موکول یابالمره متروك می‌شود که اکنون شرح دیگری ازصف‌آرائی سپاه گرزوس لازم‌است .

پس ازرسیدن مردازهرناحیه وکشورخصوصاً مصریان گرزوس آماده‌مقابله گردید ومعتقدبود که پیروزی نصیب اوخواهد بود .

ویشتاسب که فرمانده قسمت عمـده سواران پارس وسالار پیش‌آهنگـان و مقدمة‌الجیش کوروش بود خبرجنبش‌سپاه عظیم گرزوس را داد وچند اسیرهم‌آورد که اخبار بسیار واسرارنهفته ازآنها بدست آمد .

دشمن بحدی نزدیك شد که غباروی بسپاهیان آماده می‌رسید .

گرزوس میمنه ومیسره را معین ومرتب کرده و خود در قلب قرار گرفت همانطور که «آراسب» اطلاع‌داده بودمصریان برسم خود صفوف مردان راآراسته وقسمتی ازجناح راست را برعهده گرفتند . بهترین سواران لیدی در قلب قرار گرفتند . دوجناح را بطوریکه پیش اشاره شد باندازه امتداد داد که قبل از حمله ازدوطرف بتمام قوای کوروش احاطه کرده وفزونی عده باندازه بود که تا دامن

کوه امتداد یافته که هنگام نبرد عمل محاصره گازا نبری انجام گیرد پشت سواران دوجناح ممتد اضافی گردونه‌ها را قرار داده بود که بعد از حمله سواران ارابه حرکت کند. پیادگان وسپرداران که سنگین اسلحه بر آنها منطبق بود پشت قلب ودوجناح پایدار و آماده بودند. دسته‌های کمین هم مستعد یاری بودند.

درهمان حین وحال بازمدد پشت سرهم می‌رسید وبعنوان ذخیره پشت جبهه قرارمی گرفتند ولی بازیك دسته ممتاز از آنها برگزیده باصفوف آراسته مختلط می‌شدند غیرازصفوف آراسته و آماده جنك دسته‌های تازه وارد دشت را پر کرده و بررعب می‌افزودند.

کوروش ازرسیدن مدد وازدیاد عدو سخت نگران شده خواست بحملـه مبادرت کند ولی مشاورین مـانع شدند و گفتند غرور گرزوس باعث می‌شود که او بحمله آغاز کند وچون ما ابتکار را دردست داریم وپناهگاه ماسخت محکم ودارای سنگر عظیم هستیم باید اول درحال دفاع باشیم تاحمله او عقیم بماند. تدبیر آنها هم مقرون برستگاری گردید.

همان‌طور که مشاورین جنگی پیش بینی کرده وانتظارداشتند، گرزوس اول بحمله‌شروع کرد. دوجناح‌ممتدو نیرومنداوازدوطرف‌سخت‌هجوم برده ،دوجانب‌سپاه کوروش‌رادریده رخنه‌های عمیق‌ایجادنمودند، هنوزجنك‌درمقدم جبهه آغازنشده، سواران ازدوطرف‌شکاف بمدافعین وارد کرده برپیادگان مسلط شدند، کشتارعظیمی رخ‌دادواضطراب برعموم‌سپاهیان‌مستولی گردیدناگزیرتن بعقب‌نشینی‌دادند. ایرانیان که‌نزد خود عهد کرده بودند پشت بدشمن نکنند‌درآن‌هنگام ناچارشده قدم بقدم رو بعدو کرده بعقب بروند؛ چون‌شکست بسپاه کوروش افتاد، زنان از دامن کوه فرود آمده، داخل میدان‌شدند.

هر که‌هرچه بدست آورده دوش‌بدوش سپاهیان‌مردانه نبردومردان‌راتشجیع

کرده، فریادمی‌زدند : اگر بگریزید ما همه گرفتار دشمن خواهیم‌شد ، برخی‌هم سرپوشهای خودرا ازسر برداشته برسرمردان می انداختند که شما زن هستید وما مرد می باشیم . گردونه‌هائیکه دردو طرف برای دفاع وسپرسپاه‌شده بود خردوتباه گردید وسپاهیان آنها بین کشته‌ومجروح بوده بقیه‌هم ارابه‌هاراترك کرده‌پابفرار برداشتند[۱] ولی برجهای‌عقب بحال خودمانده بود . فلاخن داران آغاز انداختن سنگ نمودند ولی‌چون دوطرف متحارب باهم مختلط‌شده بودند آسیب بهردومی‌رسید تیراندازان هم‌قادر بردفع‌حملات دشمن نبودند زیرا هجوم بحدی‌سریع و سخت بود که همه‌را مبهوت و مغلوب نمود . درآن هنگام کوروش که برای فرمان و مراقبت درحال‌جولان بود رشته‌کارزار را ازدست داده ، دستگاه ستادرا مختل و آجودانهارا پراکنده ومرکزفرمان‌را تباه‌دید ولی صفوف‌مقدم‌هنوز دست بجنگ نزده‌بودند ازآن حیث امیدوار بود که سنگرجبهه استوار است خواست ازمردان پیاده که‌رو بعدوصف کشیده منتظر جنگ بودندعده‌را بعقب بر گرداند که محصورین رانجات دهد، بعضی‌مشاورین اورا منع ونهی‌نمودند . چون زنان داخل میدان و بامردان مختلط شده ومردان هم پشت بدشمن نمی کردند ازدیدن زنان وهای و هوی آنان دلیرتر‌شده برثبات و تانی درعقب نشینی افـزودند . ناگاه هارپاك فرمان‌حمله شترسواران راداد که شترهای‌مست باهیکلهای مهیب ومخوف بسواران حمله نمود و گردونه‌ها هم در راه مخصوص خود میان شترها بگردش و غرش در آمدند . ساربانان هم ازپشت باچوبهای بلند شترهارا می‌راندند وبراه راست که درست مقابل قلب بود سوق می‌دادند . اسبهای دشمن همه ازآن کوههای متحرك کوهان‌دارها رمیده وترسیده بعضی‌برگشته وبرخی که سواران آنها لگام راسخت

۱- آنها سپاهیان ابراداتس بودند که از شوش همراه‌او آمده ودرجنك ارابـه تخصص وهنرداشتند.

گرفته بودند آغاز تمرد وجهش نموده دستها را برداشته بر دوپا می‌جنبیدند.
کوروش جنگ عقب جبهه را نادیده انگاشته باعده سوار دلیر ورزیده و آزموده بقلب حمله برد. سواران انقلاب حال دشمن را دیده برفشار خود افزودند. اسبهای دشمن باعث اختلال صفوف واشتغال هماوردان بنگهداری اسبها شده، مجال زد و خورد نداشتند، زود بود که گردونه‌ها بدنبال شترها هجوم برده، سواران گرزوس میدان را تهی کرده مقدمه برمؤخره افتاد، پیادگان ومخصوصاً دسته‌های سنگین اسلحه برای حفظ خود ازلگدکوب و مغلوب‌شدن دچارمشقت‌و رنج شده، جنگ مغلوبه ومقلوبه شده، مزدوران شروع بفرارنمودند، در همان هیجان که کسی کسی را نمی‌شناخت کوروش چون وضع سواران وفرار آنان را دید و بفیروزی امیدوارشد، فرمان داد مردان جنگی ایران که‌تا آن زمان استواربودند دوقسمت شوند یك قسمت مقدم بدنبال مهاجمین حرکت کرده ومیدان را ازبقیه مبارزین که سرسخت بودند تصفیه کنند وقسمت دیگررو بعقب کرده مهاجمین دشمن رااز وسط میدان برانند. فوراً بیك فرمان مردان دوقسمت شده قسمت مقدم پیش‌رفتند وقسمت مؤخر روبعقب جبهه کرده ازهمان قدم اول دلیرانه شروع بضرب‌نمودند. آنها دلیروآزموده ومردکار وبهترین مبارزبودند.

کوروش بمنادیان وجارچیان فرمان داد سرود را بهمه ابلاغ کنند. تمام ایرانیان مرد وزن سرودخوانان باحماسه وعزم بی‌مانند بمجاهده وجانبازی‌خود ادامه دادند. مشك‌داران نیزمشکهارا انداخته هر که هرسلاحی که بدست‌آوردند بسواران مهاجم حمله کردند، غالباً بادشنه اززیرشکم اسبهارا می‌دریدند، همچنین داس داران وکارگـران تیشه و کلنگ دار بکار زار پرداختنـد حتی پزشکان و گله‌داران. کوروش نیز فرمان حرکت برجهای متحرك را داد که پیش‌بروند تا دلاوران محصور ناگزیر ازعقب نشینی منصرف شوند ومیدان را از دشمن جسور

تصفیه وتسویه کنند . فرمانده ارابه‌های برج‌دار فوراً فرمان جنبش وپیروزی‌داد و چون دید تیراندازان وزوبین افکنان برجها بسبب اختلاط دو نیروی جنگجو قادر برتمیزدوست ازعدو نبودند یك ابتکار بنظراورسید ، رانندگان ارابه‌ها بکار خود ادامه دهند ومردان خصوصاً گرزداران پیاده شوند ازهمان گام وهنگام عدو را برانند. تااندازهٔ مدافعین بظفرامیدوار شده که دشمن در قبال هجوم کوروش و گردونه‌ها سخت شکست‌خورده پابفرار گذاشت ولی صفوف مصریان مانندیوار آهنین بجنگ ودفاع ادامه‌دادند،شترهاهم که‌کاررا انجام داده وپیروزی رابجانب ایران کشیده بودند از ادامه دویدن و دخول میان صفوف پراکنده خودداری نمودند،ساربانان بجمع‌ونگهداری آنان پرداختند ولی تیراندازان که برهراشتری دوسوار بودند ازهمان محل مرتفع که‌کوهان کوه مانند بود بتیراندازی ادامه دادند . شدت جنگ وتاریکی میدان وارتفاع گردوغبار وجریان خون ولغزیدن اسب وسوار وتصادف باگردونه‌های خرد شده دوست و دشمن وهیجان وعربده مستان ازحد گذشته بود که ناگاه آن کسی که میان همه شاخص و بخت پیروزمند ایرانیان بسته بوجود اوبود در معرکه افتاد . کوروش ازاسب سرنگون گردید. یکی ازمجروحین دشمن که زیردست‌وپای اسبها افتاده بود نگاه کرد کوروش را شناخت ، بخود نیروداد وباخنجرباسب حامل اوحمله کرده شکم اسب را درید ، کوروش افتاد وآن مجروح جسور خنجر را ازشکم اسب کشیده خواست بدل کوروش فروبرد که ناگاه دلیران پیاده وسواره باوحمله کرده مجال‌انجام‌کار را ندادند.اسب یدکی‌فوراً کشیده کوروش دوباره سوارشد.یاران خواستند زندگانی مجروح را بپایان برسانند کوروش دست بر سراو کشید و گفت : زنده گرفتارش کنید ، خون ازتن‌او وخنجری که در دست داشت می‌چکید ، او را براسب سوار کرده پشت جبهه نزد پزشکان وجراحان بردند . این‌یکی از عجایب یا مکارم

اخلاق کوروش بود که در آن حال مجال رافت هم داشت . (گوینـد آن ضارب مصری بوده) .

درهمان هنگام که کوروش دوباره براسب سوارشده پیش می‌رفت خبررسید که کرزوس تن بفرار وعارداده باشتاب سوی سارد پایتخت عظیم می‌رود . سپاهیان همه پراکنده وپریشان شده راه شهر یا بیابان و کوه را گرفتند خصوصاً مزدوران خبر ازعقب جبهه رسید که سواران داخل میدان مابین کشته و گرفتارو گریخته نابودشدند ، اسبهای بسیار بدون سوار دردشت و کوهسار تاخت می‌نمودند . چون سپاه مصر بدلیری خود ادامه‌داده سخت پایداری می کرد. کوروش فرمودمترجمین باصدای رسا بفرماندهان مصری ابلاغ کنند که جنك بعد از کرزوس وفنای سپاه او سودی ندارد وشماهمه کشته خواهید شد بهتراین است که تسلیم شوید وباشما معامله اسیر نخواهیم کرد بلکه مهمان خواهیدبود تازمـان مراجعت بوطن . آنها پذیرفتند ولی تعهد وشرط خواستند که مترجمین همه بیك لحن گفتند : بهترین شرط جوانمردی وبزرگواری کوروش است .

خواستند باداشتن اسلحه تسلیم‌شوند، کوروش قبول نکرد و گفت: نگهداری سلاح دوام دشمنی را ثابت می کند . هر که نجات بخواهد پیش بیاید واسلحه را برزمین اندازد . فوراً صفوف مصر که از حیث نظم واستواری و پایداری موجب شگفت بود پراکنده شده ، خود را پناهنده جوانمردی کوروش دانسته ، اسلحه را دریك محل انداختند که یك تپه یا کوه تشکیل دادند ، کوروش چند نوع از اسلحه آنهارا بدست گرفت وازشمشیرهای کج وتیزوبلندونیزه‌های درازوسپرهای عجیب آنان تعجب نمود . فرمود برای همه آنها چادرها نصب کنند وآنهارا بعنوان مهمان بپذیرند وهرچه بخواهند فراهم کنند .

یکی‌ازعجایب اتفاقاتی که مؤرخین بدان‌تصریح‌وبدون اهتمام رها کرده ،

شرکت زنان لیدی درجنك بود ، باین معنی همانطور که هنگام شکست وتزلزل ایرانیان زنان ایرانی وبالاخص پارسیان بمیدان رفته‌مردان را تشجیع می کردند زنان لیدی هم بهمان منظور بمیدان رفته جنگجویان را تهییج می کردند ولی هنگام فرار زنان عقب مانده و گرفتار شدند . کوروش فرمود زنان در یکجا جمع شوند .

این جنگ بزرگترین واقعه تاریخی کوروش بود که باید گفت جنگ اول وآخراو همان بود وقبل‌ازآن جنگهای کوچك رخ داده یااگر بزرگ بودباندازهٔ آن جنگ وحشتناك نبود ! مگراینکه جنگ سکاها را یك تاریخ حقیقی بدانیم. بعدازآن‌هم فتح بابل بدون جنك مهم میسر گردید .

عصر شد که‌دیگر ازمقاومت‌فردی وجمعی‌لیدی هیچ‌اثری‌نماند. چون کوروش تا اندازه‌ازمیدان فراغت‌یافت سران سپاه‌را تفقد نموده یکان‌یکان بنام ونشان حال ووضع وحیات آنهارا پرسید. گفته‌شد دوسردار نام‌داریکی« گرسان تاس»ودیگری «ویشتاسب» (پسرعم کوروش وپدرداریـوش) دردو طرف میدان غارت کنان بجمع گرفتاران وحیازت‌ذخائر پرداخته‌اند. فرمود آنهاازتعقیب گریختگان خودداری کرده‌بر گردند. ذخایرهم بالطبع بدست خواهد آمدسپس‌از وضع « ابراداتس » سؤال کرد، گفتند کشته‌شده وزن او«پان‌ته‌آ» بحمل‌نعش اومبادرت‌نموده وبکنار رود«پاکتون» برده . بسیار افسوس خورد وجزع نمود خصوصاً وقتیکه گردونه شاهانه اوراواژ گون وخرددید، درکنارآن‌هم خون‌اوریخته وآثار افتادن او بر خاك معلوم‌بود. درآنجاایستاد وسخنی که ازیك گلوی گرفته می‌آمد بجاآورد و آفرین گفت بعدبرای تشییع‌وتجهیز اورفت که‌پیش ازاین‌مفصلا ذکرشد.

این نکته‌هم ذکر میشود. مورخین‌وبالاخص گزنفون افتادن کوروش را در میدان‌جنگ خوب‌وصف کرده‌اند . گزنفون علاوه برشرح یك نتیجهٔ اخلاقی و

سپاهی از آن گرفته می گوید :

عظمت کوروش در عالم مودت و محبت سپاهیان در آن هنگام خوب نمایان گردید زیرا یاران بنجات او بحدی شتاب کردند و جانبازی نمودند که برای هر شخص بزرگی میسر نمی‌شد، همه جان خود را سپر سالار بزرگوار خود نمودند و زود اسب یدکی را پیش کشیدند مثل اینکه هیچ حادثه رخ نداده بود زیرا در آن هنگام اگر کوروش می‌افتاد تمام سپاه بباد تباهی می‌رفت. بالعکس گرزوس با آن همه بذل وعطا کسی بیاری او شتاب نکرد نا گزیر بشهر عظیم وحصن منیع سارد پناه برد.

کوروش ازمیدان کناررفته بفرماندهان گفت. سپاهیان را بمحل اقامت تازه که معین شده بود منتقل کنند که میدان بخون آلوده و کشتگان طرفین باعث رنج خواهد شد. ونیز دستور حمل مجروحین را داد که بدون تبعیض دوست ودشمن یکسان معالجه شوند. زنان و کارگران بحمل زخمیان پرداختند و پزشکان بعلاج آنان مشغول شدند. گرفتاران لیدی نیز دریك جا جمع شده تا تکلیف آنان معلوم شود. کارگران بجمع سلاح ازمیدان و کشیدن گردونه‌های شکسته و اسبهای مجروح مشغول شدند. اسبهای زخمی را سر بریده آماده کباب نمودند.

غنایم بی‌حدوحصر وذخایر فزونتر ازتصور ونعم واطعمه واموال بسیار بود. هیزم هم درمحل ذخایر متراکم و آماده که فوراً بمحل اقامت همه چیز حمل شد. شب شدو سپاهیان دسته‌دسته گردهم نشسته بتناول کباب ونوشیدن شراب که تازه بدست آمده بود سرگرم بودند. آن روز هیچ نوع طعام نخورده بودند و برحسب دستور کوروش تاپایان جنگ باید گرسنه بمانند فقط ازطعام وشراب ونعمت بی‌حساب دشمن کامیاب شوند که چنین شدوهمه آن شب آسوده غنودند ولی نگهبانان بنوبت در همه جا مشغول حراست بودندوازاین حیث احتیاط کامل و مراقبت شدید بعمل آمده بود مبادا دشمن تجدید حیات کرده شبیخون بزند خصوصاً بعد ازاطلاع بررسیدن

دسته‌های امدادی جدید که همه درشهرسارد مرکز گرفته بودند. آتشها در آن شب افروخته شد که‌هم نشانه جشن‌پیروزی‌وهم‌برای پختن گوشت‌بود. مسرت‌زنان هم پیش‌ازمردان بود که همه‌درحال‌رقص وسرور وسرود بودند. تنها چیزیکه موجب اندوه‌زن ومردبودسوگواری «پان‌ته‌آ» برای شوهر مقتول‌بود که‌همه برحال وی آگاه شده‌بودندولی اودراقامت گاه‌خود نبود، خرگاه‌وخیمه‌های ملازمین تهی بود و آتشی هم در پیرامون آن روشن نمی‌شد. بعد که‌خبر خودکشی اورسید برجزع وافسوس آنها افزوده‌شد. بسیاری‌ازخانواده‌ها هـم برای مقتولین خـود ماتم‌زده بودند و عده از فرماندهان نامی هـم کشته شده ولی شادی پیروزی بر اندوه غلبه داشت.

یکی ازمفقودین که ماتم‌وی‌هم گرفته شده وفقدان اوموجب تأثر کوروش شده‌بود «ارتاگرساس» سرداردلیر وفرمانده شتر سواران بود. کوروش فرمود میان افتادگان نعش‌اورا جستجو کنند ولی پیدانشد، چون احصائیه شترها بعمل آمد معلوم‌شد بسیاری‌ازآنهامفقود شده‌وعده ازفرماندهان هم بی‌اثربودند. ناگاه پیکی از طرف سردار مفقود رسید که مژده سلامت «ارتاگرسـاس» وحمل غنایم بسیارداد. سردار مذکور پس ازفتح چون تا اندازه پیش رفته‌بود اسراء باوخبر دادند که‌ذخایر واسلحه وانواع‌خواربار درمحلی جمع شده که باید متدرجاً بسپاه گرزوس برسد، او بدون‌اطلاع کوروش بدان‌محل شتاب وتمام مـواد موجوده‌را غنیمت وحمل‌نمود. مقدارغیر قابل‌شمار زرمسکوك گرزوس‌بود گله‌های حیوانات را هم‌دستور داده بوداز عقب برانند وبرسانند. ازحصول آن‌نعمت وثروت بی‌حد و حصر برشادی عموم سپاهیان افزوده‌شد. مشکهای‌شراب وبسیاری ازسبوها و حتی خمره‌ها حمل شده بسپاهیان برحسب‌عده آنها تقسیم شدومقداری که‌برای مدتها کافی‌بود اندوخته وبخوان‌سالار سپرده‌شد. درمیان غنایم دارو هم بود که اول از

پزشکان تحقیق شد مبادا سم کشنده باشد وپس ازتجزیه و تحلیل بکاررفت واین هم‌دلیل اهتمام باموره‌حیات و کمال‌تمدن می‌باشد. و نیز چیزی که موجب استهزاء شده‌بود طلسمهای گونا گون وحرزودعا که برفلزحك شده بودبدست آمد ، آنچه قابل‌زیور بودبزنان بخشیده‌شده گرچه‌برای مردان‌ساخته بودندآن‌شب باخستگی مقرون‌بنشاط فتح‌ولذت ظفر گذشت‌روز بعدفرمان بسیج‌عمومی داده‌شد که روبه‌سارد رهسپارشدند. کوروش بر گردونه سوار شد از قتلگاه گذشت وبسیار متأثر و محزون گردید .

بااینکه ازتکراراحترازمی کنیم وباخاتمه‌دادن جنگ بزرگ لیدی قبل از فتح‌سارد نباید بوقایع کوچك بپردازیم دراینجا برای تکمیل فایده تاریخ و حفظ امانت ناگزیر بچندجمله از گزنفون بپردازیم که‌خودبهترین وصف‌یکی ازحوادث همان‌جنگ می‌باشد:

(کتاب ۷ـ فصل۱) پس‌ازحمله «ارتاگرساس» باسپاه‌مرتب شتر سواران و فرار اسبهای دشمن و ازدحام و اضطراب شدید سواران یك شکاف وسیع ایجاد شد .

«ابراداتاس» منتظرفرمان نشده‌فریادزد «دوستان! ازعقب‌برانید » ارابه‌های جنگی بغرش‌وگردش درآمدند. دوستان‌ابراداتاس وهمسفره‌های اوسخت دلیری کرده کوشیدند که گردونه‌های دشمن‌را تباه کنند، ناگاه بیك صف محکم مانند دیوارآهنین رسیدند که‌مانع ادامه‌سیر وظفرآنها گردید. صف‌استوار مصریان بود که شکافتن آن‌امکان‌نداشت . اگرچه باحمله وتهور گردونه را نان بسیاری از مصریان زیرسم اسب وچرخ ارابه‌ها خرد وریزریزشده بودند ولی بقیه‌تن بگریز ندادند. داسهای ارابه‌های ابراداتاس هم‌صفوف‌رادرومیکرد ولی از شدت پایداری وسرسختی جنگیان مصری خود سرنگون وخرد می گردید. درآن هنگام بود که

ارابه ابراداتاس باتوده‌چرخهای‌خردشده تصادف کرده واژگون گردید.اودلیری کرده‌بایاری دلیران‌خودتوانست اسبهارا بسوی‌دیگر براندو بضرب شمشیر گروهی رابخاك‌وخون اندازد ولی دلاوران مصری ازشکاف صف خارج و براو و دوستانش حمله برده بحیات و شجاعت آنها خاتمه دادند. بعد پارسیان بفرماندهی شخص کوروش رسیدند وبامصریان بهم‌آویختند.

جنگی‌عجیب ومهیب‌رخ‌داد . مصریها ازحیث عده و اسلحه امتیاز داشتند نیزه‌ها شان‌مانند نیزه‌های کنونی (زمان گزنفون) محکم ودرازبود. سپرهای‌آنها برای پوشانیدن تن ودفع‌دشمن بهترازسلاح دیگران بود که‌آنهارا برشانه حمل میکردند . مصریان بقاعده جنگی خودسپرهارا بهم‌پیوسته وسخت‌فشرده بپارسیان حمله‌نمودند، آنهاهم نتوانستندحملات دشمن‌رادفع کنند ناگزیر درحال دفاع و ستیز پس‌رفته رویاروی عدوعقب می نشستند. درآن هنگام کمانداران از برجهای متحرك ارابه‌ها آغاز تیراندازی وزوبین افکنی رانمودند . یك کشتار هول‌انگیز رخ داد . چکاچك‌شمشیر و صفیرتیر ونعره دلیران و غریو جنگجویان و اختلاط اصوات و گرد وغبار بفضاصعود کرده‌و سیل خون‌ازهرطرف روان گردید. کوروش که درآن حال پیش‌می‌رفت چون‌عقب نشینی پارسیان و حال زار آنان را دشمن را از عقب دنبال کرده سواره‌وپیاده‌درهم‌وبرهم‌ریختند ،مصریان که‌دیدند از پشت محاصره‌شده، عده‌ازآنهانعره زنان بر گشته مهاجمین‌را بضرب شمشیربی‌پا نمودند درآن هنگام یکی‌ازمجروحین مصری‌شمشیرخود رابشکم اسب کوروش فروبرد و کوروش ازاسب افتاد» چون قبل ازاین اشاره شده بود بهمین اکتفامی کنیم ونقل این‌شرح باجمال واختصارفقط برای نمونه کارزاراست که‌بانواع اقوال و شروح نقل شده‌است .

شهر سارد پایتخت لیدی

سارد شهر بزرگ آسیای‌صغری بود که امروز اثری از آن نمانده در آن زمان عنوان تمدن یونان در لیدی وجامع تمدن اروپا و آسیا وافریقا بودوخود بمنزله یك نقطه محور خطوط ارتباط ومرکز کاروانهای عظیم شرق وغرب بلکه چهارجهت بود تمدن سامی مانند تمدن بابل و شهرهای بزرگ دیگر بحد اکمل باتمام فواید و مفاسدی که در آن بود همچنین هنر اریائی وبالاخص فلسفه‌وشعروتاریخ وادب در آن نمایان بود وبالاخره درقبال تمام مظاهر علم وهنر یك مظهر دیگر وجود داشت که بر تمدن آریائی وسامی وتمام فنون ومزایا غالب بود وآن دین آن قوم با اقوام دیگر درجهات مختلفه آن سامان بود . بهمان اندازه که‌دیانت در بابل برهمه‌چیز چیره ومدار کلیه امور شده بوددرسارد هم‌فایق وغالب وموثر بلکه یگانه عامل زندگانی بود ودرعین حال خود مخرب همان زندگانی ومفسد کلیه‌شئون حیات بودوجای تعجب است که چگونه اهالی‌سارد ومردم بابل قادر برزندگانی‌وادامه حیات بودند وحال‌اینکه دین‌ورسم وآئین‌همان دین بزرگترین عامل موثر تخریب وفنا بود . یکی ازهمان عوامل‌شدت فساد اجتماع که بصورت صلاح واصلاح یا عبادت‌وتقوی

درآمده و آن عبارت از فحشاء مقدس بود که در آن شهر مانند بابل بحد اکمل رسوائی وفساد رسیده بود . ابتذال زنان وتمتع بزیبائی آنان آنهم بصورت عبادت وتقرب به درگاه خدایان یکی ازبزرگترین ارکان حیات بود هرچه در آن شهر بود بیك خوشگذرانی ولذت وشهوت وهوس وافراط در تمتع بجمال منتهی می گردید. ثروت مردم آن کشور هم یکی ازعلل استغراق آنها درشهوات بود .

این شهرعظیم که قلم عاجز ازوصف آن می باشد در سایه معابد بزرك و بلند و کاخهای ارجمند وقلاع و حصارهای محکم ومتین قرار گرفته که از مجموع بنیادهای گوناگون و مرتفع یك کوه بلند پدید آمده بود وباغها و گلزارها و میخانه‌ها ومیدانهای لهوولعب وطرب ازهر طرف بدان احاطه می کرد و خود یك دستگاه طربناك ونشاط پرور بود . معابدان با بودن زنان پارسا که مواهب خود را درراه خدایان قربان می کردند یك جلوه دیگرداشت که هرمردی را بادامه و تکرارعبادت در اطفاء شهوت وکسب لذت وادارمی کرد . خودشهر بشکل یك کشتی درآمده واز چند طرف راههای درازبدان منتهی می‌شد و کاروانهای بزرگ دنیا از اقصی نقاط بلاد در آنجا رحل افکنده وبار کالاهای مختلف را می‌انداختند و بازرگانان وسوداگران ازهرسو بدان شهر درحال رفت وآمد وتکاپو بودند .

میان مرد وزن ومابین مرده وزنده یك نحومباهات وتفاخر بود . مقابر مردگان برقصور زندگان برتری داشت. هرمرده بیش ازایام حیات از گورخود نصیب می برد بالاخص بزرگان وپادشاهان . یك شهر بزرك یا بزرگتر از خود سارد در جنب آن قرارداشت و آن گورستان مدهش وشگفت انگیز بودودر آن مقبره «الیات» پدر گرزوس همان پادشاهی که بایران هم بعنوان مهمان دعوت شده و کوروش زمان اورا ادراك کرده برسایر مقابر ارتفاع وامتیاز داشت که بلندی آن هفتادمتر بود برای خواننده یك جمله ازهرودت دروصف آن اقتباس می کنیم که او مقابر

واهرام مصررا هم‌دیده ومابین آنها واین مقابر مقایسه کرده می گوید : درلیدی بنیادی بزرگتر ازسایر نقاط جهان‌دیده که موردشگفت وموجب تحسین می‌باشد. این بنامقبره « الیات » پدر« گرزوس» است که باسنگهای عظیم مرمر برپاشده و و گرداگرد آن‌هم دیوار بلنداز قطعات بزرگ‌سنگ احاطه داشت . هزینه این گور عجیب‌راسه طبقه ازمردم‌پرداخته‌اند نام‌هریك‌طبقه از آنها بریك ستون‌حك‌وحجاری شده است .

بازرگانان ، پیشه وران وهنرمندان وطبقه‌سیم که بزرگتراست روسپی ها (فواحش) بود . آنها بیشتر ازآن دوطبقه مخارج بنارا پرداخته بودندزیراعایدات آنان فزونتروبهتربود ! بعد هرودت توضیح می‌دهد : علت این است که در لیدی دختران برای‌تحصیل‌ثروت بفحشاء مشغول‌شده که برای ازدواج وتهیه‌جهازثروتی بدست آرند و این نحو کسب را (البته‌مشروع!) تازمان زناشوئی آشکارا ادامه می‌دهند » .

مقصود ازنقل‌عین جمله این‌نکته میباشد که‌علاوه برفحشاء مقدس‌زندگانی اجتماعی‌عمومی اقتضا داشت که تمام دختران و زنان بکسب مشروع فسق و فجور و بعبارت دیگر زنای مقدس مشغول میشدند ! اگر عروسی هم بخانه شوهر برود ودوشیزه باشد آن مردغیور اورا بخانه پدربر گردانیده بدین نحو اعتراض‌میکرد که او قابل توجه ودرخور تمتع نبوده وراه زندگانی اوبسته است ! از این حیث‌هردو دچار رنج‌وعنا میشدند !

درمحلی که‌نیم‌دایره ازآن‌شهرتشکیل می‌داد مرکزسوداگران ، کاروانسرا ها ، مهمانخانه‌ها ، گرمابه‌ها ، بازارها وبالاخره درهمه جاوهرنقطه مرکزقدس وتقوی‌هم نمایان‌بود که‌پرازمتاع‌متحرك زنان ودوشیزگانیکه بمبادله لذات‌معامله میکردند . ورسیدن باین نقاط آسانتر ازسایراحتیاجات بود . بازار دایروعامر

بود . در آن انواع منسوجات ، اسلحه ، فرش ، اثاث ، چرم ، حبوب ، جواهرات زیور آلات ، عاج ، سنگ ، شیشه ، آینه و بالاخره دعا و طلسم و جادو که بر هر چیزی مقدم بود حتی دارو . و یك نوع متاع دیگر که باید گفت مال متحرك وذی روح است نه کالای جامد و آن هم دو نوع بود . یکی چهارپایان و انواع حیوانات بالاخص اسبها و دیگری باز در حکم حیوان و مال بود اگر چه انسان محسوب می شد و آن برده و بنده و کنیز و ازهمه شگفت آورتر این بود که بازار خواجه (اخته) رواج داشت واز همانجا بکشور دور و نزدیك آن انسان بحالت حیوان مانند بهترین متاع حمل وار سال میشد و تجارت برده و بالاخص خواجه رواج داشت بدین سبب کودکان اسیر یا فقیر را از هنگام کودکی عمداً اخته کرده و برای احتیاج بزرگان عالم تربیت میکردند ![1] در اینجا یك اشکال بصورت سئوال پیش می آید که اتلاف یك عضو از جسم علاوه بر نقص در بدن شخص آیا موجب نقصی در جامعه نخواهد بود که زنان برای خود یا مردان برای آنها فراهم کرده از آن متاع مطلوب که یك سودای مقدس محسوب شده کم نخواهد کرد و آن ولعی که ناشی از حرمان باشد شدت نخواهد کرد درهر حال وضع زنان آن زمان یا اندازه شرف و غیرت مردان چنین بود که در وصف آن اختصار بعمل آمده و بقیه درصورت امکان در شرح مرکز حقیقی و معدن قدس ناموسی که بابل باشد خواهد آمد .

گاهی بازارهای فوق العاده درروزهای معین دایر میشد در آن روزها ازدحام عظیم وعجب وهیاهو و اصطکاك و حرارت بی مانندی در بازار گرمی وداد و ستد

---

۱ ـ این چند جمله هر چند که اغلب مورخین درشرح آنها مبالغه کرده اند واختصاص بیکی دون دیگری ندارد ولی برای ذکر منبع و ماخذ نام چندتن را ذکر می کنیم : «هیپوناکسی» (Hipponax) و «سیمونید» (Simonide) «اشیل» (Eschyle) «سوفوکل» (Sophocl) . «یون» (Ion) . «اریستوفان» (Aristopnan)

وترویج کالا و تعریف‌متاع ومعاوضه جنس‌حادث میشد . از هر کشوری یا محلی یك نوع کالای مخصوص آن‌جلب ودرمعرض فروش گذاشته میشد . مثلا از«پتریا» غله‌وپشم ، از «فریژی» چهار پایان ازیونان ظروف سفالی از « کاری»سلاح‌وکلاه‌خود یا کلاههای پردار وسپرهای منقوش وباز دراینجا یکی ازعجایب متاع نفیس ومهم وبعقیده‌مردم مفید درمعرض خرید گذاشته میشد وآن عبارت ازانواع‌طلسمها که‌هریك نوع برای یك‌مرض‌یادرد یاخطر وبالاخره نوعاً برای دفع‌شیاطین بکار میرفت واین نحومتاع از کلده و گاهی هم از مصروارد میشد . بازرگانان یابهتر گفته‌شود جادوگران باتظاهرات وعبارات فریبنده محصولات و مصنوعات خود را می‌فروختند وفریاد میزدند و مرض وعلاج آنرا وصف میکردند . عطر ، عود ، بخور ، روغنهای معطر ، اسباب آرایش ، و زینت و غازه بی‌اندازه مصرف داشت زیرامردان‌هم‌خودرا مانندزنان زیب میدادند وزیور و گوهر حمل‌ورخسارهاراغازه میکردند . بازرگانان یا سمساران لباس بلند ورنگارنگ می‌پوشیدندو گوشواره درگوش و گردن بند وبازوبند وعطر خوشبو داشتند و هموارە درحرکت و خود آرائی یاعرض کالا بودند .

هرودت معتقداست که نرد وبازی پاره های استخوانی از اختراعات مردم سارد است (دیگران خلاف این‌عقیده رادارند) .

قصر گرزوس درمحله اشراف‌شهر واقع شده وگرداگرد آن سواران‌اقامت داشته و گردونه ها همیشه در حرکت بود . اهالی سارد همواره جشنها و سورها وبزمها و مهمانیها ایجاد و انواع اطعمه و اشربه و رقصها و سرود ها و طربها را برپا می کردند .

در وسط شهر میتوان گفت یك شهر کوچك دیگری بود که « کلنارك » (Clearque) آنرا چنین وصف نمود : «این‌شهر ظریف یامحل لطیف دارای‌یك

پارك وسیع وخرم بود که درختهای انبوه ازهر طرف بدان احاطه کرده و کمتر نور آفتاب ازخلال شاخ وبرك می تابید این محله شهرعشق بود که آزادی عشاق در آن غیر محدود وبلانهایه بود . در آن شهر مغازه و مغاره یکسان پر از انسان بدتر ازحیوان بود . تمتع بلذت واطفاء شهوت یك امر عادی بلکه ضروری بود و باندازه فسق وفجور آشکار وآزاد وطبیعی بود که هیچ کس تصور ننك یا شرم یا سستی در افراط نمیکرد . شریف و وضیع وپست و رفیع همه یکسان و مستغرق شهوات بلکه عبادات بودند زیرا فحشاء یك نحوعبادت وقدس و بلوغ بحد تفانی در خدا پرستی بود البته خدای لذات وشهوات که خودنیز زن بود . آن خدای مؤنث «سی بل» نام داشت ، اومادر خدایان ویك زن نیرومند زادهٔ آسمان بود . عاشق یك چوپان جوان فریژی موسوم به «آتیس» (Atys) شده بود . آن چوپان ساده که سر گرم نوای نی دل انگیزخود بود ازعشق اوپرهیز نمود ونی خودرا برزیبائی ودلربائی وی ترجیح داد . الهه بزرگ وربة النوع شهوت از عشق خود سودی نبرد پس برای عبادت واداء حق وی باید زنان ودوشیز گان جمال وعفت خودرا قربان کنند و نیز خود بجای وی بعشق ولذت وطرب تمتع نمایند وخیرات شهوترانی را تقدیم در گاه او کنند . دوشیز گان لیدی قبل ازازدواج مجبور بودند که لااقل یکبارهم شده با تشریفات خاصه بمعبد «سی بل» (Cebyle) رفته منتظر جوانان یانوع مردان بشنوند تاپرستش خداوندعشق ولذت را بجاآورند وبسیاری از آنها باین کار ادامه داده از ازدواج خودداری می کردند یالااقل برای مدتی کسب کرده بایك مال مشروع که از منبع فیض ومعدن قدس رسیده بزندگانی شریف بپردازند ! این جمله باختصار از «پولیکرات» (Polycrate) ترجمه و نقل شده برای تکمیل آن هم باز مجملا یك دو بیت از شعر « ژان » (Jean) که خود شاعر بزرگ و مشهور لیدی بود نقل می کنیم .

«این دختران زیبا ، پیراهن سرخ از شفق بتن کرده ، رنگ جامه با پیکر گلگون آنان آمیخته یك نوع میوهٔ رسیده و گوارا پدید آورده زیبائی را با تمام مراتب ومواهب خوددر اندام لطیف آنان مجسم وسهل التناول می کرد» .

این وصف را اعم از اینکه مختصر یا مفصل باشد برای این آورده ایم که عظمت کوروش وبزرگواری اورا یادآوری می کنیم که چگونه این مفاسد و این ننگها را با سم ستور و چرخ گردونه ها دلیرانه پامال نمود . چون بدین نکته رسیدیم که اثری از مردانگی وجهانگیری کوروش باشد بی فایده نیست اگر برخی از اشعار شعرا را نقل و با حماسه ایرانیان که در آن هنگام با سرود گرم شهر سارد را محصور نموده مقایسه کنیم .

« یون دو کیو » (Ion de Chio) و « دیوپوژن محزون » (Diogene le Tragique) و «اتوکراتس» (Autocrates) . آنها شعراء نغز گو و مغزجوی سارد بودند. آنها اشعار خودرا میان جمع دختران بایك حماسه و هیجان می سرودند البته حماسه عشق بود نه غرور جوانمردی و دلیری .

آنها سخنان مهیج وطرب انگیز بلکه جنون آوررا درحال مستی و بی خودی می سرودند وخود مستانه درحال رقص وتمایل بهرطرف روآورده داد سخن میدادند و بعد خود ومستمعین یا عموم مجتمعین مردوزن درآغوش یکدیگر می افتادند و ازعالم بی خبر میشدند خصوصاً ازمحاصرهٔ کوروش !

درهمان هنگام سپاهیان ایران هم درحال جنبش وطرب بودند ولی برای جنگ و ستیز و تسخیر همان شهر که مرکز عشق وخداپرستی یعنی خدای لذت و شهوت بود . این مقایسه برای اطلاع بر اوضاع مهاجم و مدافع ذکر شده و فایده تاریخ این است که عبرت روزگار درتمام ادوار باشد و بازهم یك نمونه از فسق مقدس آن دیار ذکر می شود :

جشنهای دینی (مذهبی) بسیار بود و یکی از آنها که بزرگترین جشن مقدس برای همان زن آسمانی که عشق را ازعالم اعلی بعالم اسفل و ادنی تنزل داده گرفته می‌شود. ولی نه بنام او بلکه کسی که اورا محروم کرده بود و او همـان جوان چوپان نی‌زن است که تن بعشق «سی بل» نداد و تحت تأثیر سحر ملکوتی او واقع نشد. او نه تنها تسلیم نشد بلکه با وضع فجیع و اسف انگیز خودرا مجروح نموده و تمام جهانیان را سوگوار نمود. در اینجا باز بنام حزن و اندوه بانواع لذات تمتع میکردند.

مردم عموما چندروز دست از کار کشیده بتهیه جشن عجیب می‌پرداختند نام آن جشن بود ولی معلوم نبود چرا حزن وماتم را بدان آمیخته بیك وضع عجیب و غریب نمایش می‌دادند و درهر حال خواه جشن باشد وخواه عزا نتیجه یکی بود که آزادی در شهوترانی و افراط در تمتع بلذات و روا داشتن هر نحو تجاوز بناموس بود.

در آن چندروز مردم ازشهرهای دور ونزدیك و سیاحان و حتی کسانیکـه «سی بل» را نمی‌پرستیدند بدان شهر هجوم برده لذت را می‌ربودند و از همان دوشیزگان یا بعبارت دیگر بطور مطلق زنان زیبا کام می‌گرفتند. سکنه شهر مضاعف میشدند وهیجان هم بالطبع چندین برابر می‌شد. روحانیون و کاهنان بالباس گرانبها و رنگارنگ از ارك خارج شده، صفوف نوازندگان پیش وپس حرکت کرده، حاملین مشعلها درپیرامون آنها جولان داده باشکوه بی‌مانند سوی گردنه‌های «تمولوس» رهسپار می‌شدند، مردم هم زن ومرد دست بگردن یکدیگر برای ادای فریضه دین در مرگ آن جوان چوپان نالان وحزین بودند.

برای مرگ «آتیس» جـوان معشوق خداوند بزرگ ربة النوع شهوت اشك میریختند، رخت میدریدند، مست می‌شدند و در آغوش یکدیگر افتاده کام میگرفتند

و آنرا خداپرستی نام‌می گذاشتند! در تمام مدتی که آنها سر گرم باده گساری و
بوس‌و کنار وپرده‌دری بودند، سنجها و آلات‌موسیقی بصدا درآمده، الحان مهیج‌و
محرك شهوت‌را از کوه بکوه میرسانیدند و نغمات طرب آور در دره‌های عمیق
پیچیده صدای آنها دراعماق روح مستان نفوذیافته آنها را بساداء واجب تشویق
میکردند. یك‌شب بدان حال ومنوال تاصبح می گذشت، چون آفتاب پرده افق را
دریده سر از کوه درمی‌آورد، حجاب ازهمه برداشته باهمان‌رسوائی‌لخت‌و بی‌برگ
بشهر بر میگشتند ویکسره بارك ومعبد میرفتند و باز «آتیس» را زنده میکردند
و باز بنام‌او یا بعنوان پرستش خدای‌شهوت تمتع بلذت‌را زنده وتکرارمی‌نمودند و
البته درتمام‌احوال بهر بهانه‌وعنوان مقصودشهوترانی وآزادی درکام‌ستانی و اختلاط
مردوزن و هرج‌ومرج بحد اتم بود. زن هر که وهرچه‌باشد، مرد هر که وهرچه
باشد، همه برای‌همه و همه‌باهم «قربان خدا».

شهر سارد پر نعمت‌وثروت وباشکوه‌وعظمت‌بود. شهرسارد مرکزشهوت‌وفساد
ومعبد زیباپرستان که خدای آنان زن‌زیبا ازآسمان فرودآمده بود که فسق‌آسمانی
و فجورملکوتی وفحشاء مقدس‌را بآنها بیاموزد ومردم‌را درحال حزن وسروز بکام
ستانی عمومی وپرده‌دری وشهوترانی وهرج‌ومرج دعوت کند! آن‌شهر با آن‌وضع
که غریق لجهٔ ننگ‌بود بچه‌نحو یا وسیله‌باید از گرداب رذائل نجات یابد یا آن
مفاسد، چگونه زایل و آن ننگ تطهیرشود آیا جز خون ماده دیگری برای پاك
کردن یافت می‌شد؟

آری وسیله دیگری بکارمی‌آمد که بهتر وپاکتر ازخون‌است وآن آتش و
حریق مدهش‌بود. صاعقه‌نبود که مانند خدای‌شهوت ازآسمان نازل شود بلکه یك
پیکر عادی انسان‌است و آن کوروش انسان‌کامل روزگار بود.

شاید گفته‌شود که شهری باآن تمدن وباآن‌همه قصور پر از قصور وتقصیر

با آن معابد و مخازن وعمارات و مراکز چرا بایدبسوزد وچرا باید مرد تاریخ که راضی بکندن یك گیاه نبود مرتکب آن گناه گردد ، باید گفت: شهر بفرمان گرزوس سوخت که کوروش هم مانع شد ولی کار از کار گذشته بود.

خداوندشهوت از آسمان فرودآمد که نوع انسان‌را بمفاسد اجتماع و انواع ننگها دچار کند ، خداوند رأفت هم از زمین برخاست که عالم انسانیت را از رذائل تطهیر کند: کوروش بود که آتش خشم خداوند را بدست خصم خود برافروخت که نیروی شهوت در آن سوخت و همان کوروش بود که آتش شهوت و خودپرستی را با رأفت خاموش نمود ، آن‌همه شرح که رسوائی خلق آن کشور را وصف نموده فقط برای این است که گفته شود . روزگاریکه خداوند فساد را بصورت یك زن معبود شهوت پرستان بوجود آورد و او را بهانه تمتع بلذات و افراط در توحش نمود خداوند حقیقی جوانمردی و عدالت را بصورت یك مرد که مورد ستایش حق پرستان و آزادی خواهان جهان است ، برای رفع و دفع آن بهانهٔ ننگین فرستاد و او یگانه مرد تاریخ و بنیادگذار شاهنشاهی ایران‌است که‌نام‌نیك او جاویدخواهد بود.

بشربرای حرص‌وآز وشهوت وطمع‌وسایل‌را می‌تراشد ومی‌سازد وبسود خود بکار می‌برد ، خدائیکه بایدخلق رابوجودآردو براه‌راست هدایت کندخودمخلوق همان بشرشده ازسنگ‌تراشیده یاازفلز ساخته‌شده در حال جمود امرونهی‌میکند ، تمام اوامراو بر آرزوی‌بشرتطبیق‌می‌شود، هرچه‌مردم بخواهند بدست‌بتهای‌بی‌اراده انجام می‌دهند ، کاهنان هم‌برای مصلحت خود بترویج اوهام می‌پردازند ، هرچه بسودخود وموافق طبع‌پست باشدازقول بت‌بی‌زبان نقل میکنند و خرافات رابصور الهامات می‌سازند ، زنی از سماوات فرود می‌آورند و چوپانی‌زن معشوق او قرار

می‌دهند ، بعد چوپان را میکشند و برای‌اوسوگواری‌میکنند و باهمان‌اعمال‌عالم انسانیت را میکشند ، کسانی ایجادمی نمایند که بر کشته چوپان بگریندوندبه کنند ولی بر کشته‌انسانیت وفضیلت کسی‌دریغ نمی گوید . کوروش بود که دریغ گفت و خداوندگاران باطل راطعمه آتش نمود. سیل‌خون برای پاك کردن شهر سارد و مرکز فسادکافی نبود، آتش بدست‌پادشاه خودپرست آن‌شهرافروخت وسراسر مفاسد را بسوخت . بیهوده‌نیست که تاریخ‌عالم نام‌نیك آن‌بزرگواررا برای‌مابلکه‌برای جهانیان‌حفظ کرده که امروزبزرگترین‌مایه‌مباهات بشرمحسوب می‌شود.

کوروش شهر سارد را محاصره نمود

اگر کشور لیدی بدست کوروش افتاد، شهر سارد که تا آن‌زمان فتح آن‌میسر نمی‌شد بآسانی نمی‌افتاد. ازیك‌طرف کوه بلند مانندیك‌دیوار بدان‌پیوسته‌وسنگرهای طبیعی‌و مصنوع مشرف بر آن‌بود، ازسه‌جهت‌دیگر دیوارعظیم با برجهای بلندوحصار متین احاطه‌میکرد. وازهمه‌سختتر بودن طلسم برای حراست پایتخت که شکستن آن آسان نبود. خدایانیکه‌شهوات رابرای‌مردم بهترین مواهب‌وعطایا نموده خود ضامن حفظ آنها بودند! ولی‌خدای‌یگانه که معبودحقیقی کوروش بود اورا بتسخیر آن شهروادار نمود. مورخین گویند: گرزوس سربازانی از چوب تراشیده برای اینکه ایرانیان مرعوب شوند و ازفزونی وپایداری مدافعین بترسند آن سربازان چوبین‌را بر کنگره‌های دیوار قرار داده‌بودند بعضی‌هم آن‌راافسانه دانستندواگر حقیقت داشت بایدهمان بتهاطلسم‌حفظ و حراست شهر باشد. کاهنان گویا گوشت انسان‌را برای تنازع درلذت وشهوت اختصاص داده وچوب‌رابرای دفاع تراشیده بودند! برحسب‌روایت «کتزیاس» که عاری از اعتبار است «اوبارس» بکوروش پیشنهاد کرد که مجسمه‌های چوبین بشکل سرباز بسازد ودرطول‌و گردا گرد شهر

محصور قرار دهد تادشمن از آنها بترسدو نیز برای تکمیل روایت «گتزیاس» این جمله‌را نقل میکنیم : گرزوس بتوصیه شبحی مرموز فرزندخودرا بعنوان گ‌روگان نزد کوروش فرستاد وچون آن فرزند جان کوروش را قصدنموداورا برابر چشم پدر کشت » این‌روایت مردود وغیرقابل‌قبول‌و تصدیق است .

بالاخره سیل‌سپاه سرسخت کوروش‌شهر سارد را ازهر طرف محاصره نمود . هنگامیکه شعراء لیدی میان‌زنان‌لخت مستانه اشعار هوس‌انگیز را می‌سرودند و بمستمعین بی‌هوش تعالیم‌نشاط آور وکام‌ستان را تلقین و باترجیع‌بند، مصراعی را که موجب صرع ودهشت بود تکرار میکردند وزن‌ومرد برای نبردشهوت آغوش خودرا برای یکدیگر باز کرده شاه‌بیت غزل را بازبزبان آورده ، شعله هوس را با حماسه طرب خاموش میکردند . درهمان‌وقت فرماندهان سپاه کوروش‌باهیجان ناشی ازپیروزی وغرور فرمان‌پیش‌رو می‌دادند. سپاهیان‌هم باسرودفتح وظفرترنم میکردند . کوروش‌بر گردونه سوارشده ازصفوف مهاجمین که برای محاصره شهر شتاب میکردندعبور می‌نمود وبهریك از فرماندهان کلمه امیدبخش و روان پرور می گفت . مستان شهرعشق‌ولذت پای کوبان سر گرم رقص‌وطرب بودند وسپاهیان ایران پای کوبان درپای حصار احاطه میکردند .

گرزوس منتظر ورود متحدین بود. بطوریکه پیش‌اشاره‌شد بابلیها برحسب تعهد یاتسلیم باراده کوروش ازارسال‌سپاه خودداری نمودند . اهالی می‌لت (ملط) که کینه غارت«آژیس» رادردل‌داشتند عهدراشکسته یك‌سپاهی‌هم‌نفرستادندشهرهای «یونی» ازیاری آن پادشاه مغرورو متکبر باز نشستند و از غلبه کوروش هراسناك بودند . مصریان‌هم‌چون ازشکست و گرفتاری‌هم‌میهنان خودآگاه‌شدندبازبردوش امواج‌سوار شده بدیار خود بر گشته خبر خواری و زاری گرزوس و پیروزی کوروش را دادند . مزدوران یونان‌بهای‌جان‌را نقداً گرفته‌صلاح درحفظ آن‌دیدند

وسلامت را بر گزیدند.

سواران لیدی که شهرت جهانی داشتند درشهر تنها ماندند که بجای اسبهای سر کش که ازبو یا هیکل شتر رمیده بودند بر کنگره های دیوار سوار شده بتیر اندازی و سنگ افکنی مشغول شدند. آلات و اسباب حصار که برای نخستین بار آشوریان برای کوروش آماده کرده بودند در آن دیوار کار گر نبود بهیچ حیله ووسیله قادر بر فتح آن شهر نبودند. مدت چهارده روز گذشت، استظهار واعتماد گرزوس بجادو-گران وطلسم نگاران بیشتر شد، سپاهیان ایران بنعمت بی پایان رسیده و از هجوم دشمن محصور آسوده شده خوب می خوردند و می خوابیدند و بهمه چیز تمتع میکردند و بنیل ثروت و کسب غنیمت امیدوار و دلگرم بودند وفقط عده محافظین و دیده بانان هشیار ومواظب بودند مبادا دشمن شبیخون بزند ولی دشمن بر زنان مست شبیخون می زد و گرزوس بتدبیر روحانیون و تسخیر ارواح مشغول بود و در عالم دیانت منتظر وعده غیب گوی معبد «دلف» بود که گفته بود یکی از دو پادشاه مغلوب میشود. حتماً کوروش منکوب وسر نگون خواهد شد!

مژده هم بگرزوس رسید، که گنجهای زر در اسپارت کار گر شده، با اینکه اهالی دچار جنگ جزیره «آر گوس» بودند سپاهی عظیم با ناوگان بزرگ تجهیز کرده که بدفاع از شهر سارد و نجات پادشاه بپردازند که در نیمه راه خبر سقوط پایتخت رسید. این روایت را از قول «پولین» (Polyen) نقل میکنیم.

«چون مددی از یونان برای گرزوس نرسید ناگزیر چنین حیلهٔ بکار برد. دسته از لشکریان خودرا لباس یونانی پوشانیده، اسلحه یونانی داده و برای فریب دشمن آنهارا بیرون از شهر فرستاد که نیزه و سپرهای درخشان و تیغهای آبدار که برق آن چشم محاصرین را خیره می نمود آنهارا مرعوب کند. اتفاقاً این حیله مؤثر واقع شد و نزدیک بود کوروش متار که جنگ را برای سه ماه قبول کند که

ناگاه بفتح موفق و ازمدا کره بی‌نیاز گردید » هرچندموقع تتمه این‌روایت‌درشرح فتح شهر نرسیده ولی برای اینکه دچاراهمال نشود و بااینکه قبول آن‌امکان‌ندارد بذکر بقیه می‌پردازیم که همان مورخ گوید : « پس‌از فتح شهر چون محصورین ارك مقاومت کردند، کوروش اسراء لیدی را بزنجیر بسته بپای حصار انداخته ، مدافعین‌را تهدید کرد که اگر تسلیم نشوند خویشان گرفتار آنهارا در آتش غضب بسوزانند» (ازرافت کوروش دور است)

مجسمه‌های چوبی که برای طرفین متحارب روایت شده از افسانه تجاوز نمیکند . امااینکه درسپاه ایران چنین مجسمه‌ها بوده بالمره مردود وقابل ذکر هم نبودو امااینکه بر کنگره‌های دیوار وحصار شهر بود هم ممکن است یك نحو تزیین بوده‌و هم‌طلسم ودرعدادخرافات محسوب شده که بیش‌از این درخور بحث نمی‌باشد و بالاخره آنراهم باید افسانه گفت :

کوروش در شهر سارد

پس از دوهفته که پایتخت محاصره شده بود ، در تاریخ ۱۵ نوامبر سنه ۵۴۶ قبل ازمیلاد ، برحسب‌روایت «پولین» سابق‌الذکر سپاهیان‌قلعه گشا نیمه‌شب نردبانهارا در نقطهٔ که خوب محافظت نمی‌شد بردیوار و بارو نصب و با طناب و وسایل دیگر ازحصار گذشته باندرون‌شهر واردشدند . مورخین دیگر در گشودن شهر مختلف و گزنفون و هرودت در چگونگی فتح‌آن تقریباً متفق وهمداستان می‌باشند گزنفون بودن دستگاههای قلعه‌گیری‌را که ماشین مانند(منجنیق) باشد تصریح کرده وچون روایت‌هردومتقارب است، مجملی ازشرح هرودت نقل‌میکنیم:

«هیروئیادس» (Hyroiades) نامی که پارسی و بنده یك سالار لیدی بود باوضاع‌شهر وحصار آشنا بوده . از کنار رودخانه گذشته بکوه صعود نمود و راه مهاجمین‌را گشود . طریق دیگری هم برای کشف راه هجوم ذکر کرده‌اند که همان برده پارسی‌دید کلاه سربازی ازکوه افتادو او بدنبال آن از یك راه آسان داخل شهر گردید وآن‌غلام پارسی سپاه کوروش را از همان طریق‌وارد شهر نمود ! درحقیقت فتح‌آن شهر بدین نحوانجام گرفت. کوروش چون آلات قلعه کوب‌وبارو

گشارا بکار برد واثری ازغریب وایجادرخنه وشکاف ندید ازدوام محاصره وامکان رسیدن مدد ازخارج در اندیشه بود . اعلان نمود دلیرانی که بتوانند از دیوار بالارفته راهی برای هجوم سپاهیان بگشایند مستوجب پاداش خوب خواهندبود. گروهی ازپارسیان دلیر باتفاق خالدیها که بومیان اصلی ارمنستان بودندو گزنفون آنهارا کلدانی دانسته متفقاًو برقابت وهمچشمی یکدیگرطناب واسباب ونردبانهای مختلف همراه خود برده ، ازناحیه کوه «تلمس» که نگهبانان باستحکام آن اطمینان داشتند بسختی و جانبازی صعود و محافظین را نیمه شب غافلگیر کرده باندرون شهروارد شدند وازهمان نقطه نردبانها وطناب‌ها را بکاربرده عده بسیاری از سپاهیان‌را فرودآوردند وازدوجانب کلنگ داران شروع بنقب وایجاد رخنه وراه نمودند وتاسربازان مدافع حصار بیدار شده بجنگ پرداختند سربازان وارد شهر درتنگنا باآنها درآویخته مانع وصول براه هجوم شدند . از یك طرف دلیران از کوه ودیوار پیاپی سرازیرشده وازطرف دیگر نقب انجام یافت ویك یك سپاهیان داخل شدند وبازکارگران نقب دیگر ودیگرزدند وچون برعده افزوده شدبیکی ازدرهای فلزی عظیم هجوم برده ازدرون شهرآنرا گشودند وراه سوار وپیاده باز شد که دسته دسته حمله کرده ، بخیابانها و کوچه‌ها پرداختند و مدافعین دست از ستیز کشیده پابگزیر برداشتند ، ناگاه گرزوس‌ازغلبه دشمن وفتح شهرآگاه شده ناگزیر بارك که محل اشراف و دارای سنگرهای محکم ومرتفع بود پناه برد . کوروش هم براسب سوارشده وارد شهر عجیب سارد گردیده وخود در اطراف ارك گردش کرده بیك فتح دیگری پرداخت .

کوروش باسواران‌ممتازخودبدرون‌شهرساردا ندرشد وجولان داد.دیدخالدها (گزنفون- کلدانیها) که دوش بدوش پارسیان جانبازی کرده وبفیروزی‌و گشودن شهررستگارشده وسرگرم یغما هستند ، برآنها خشم گرفت وفرمان داد از سپاه

اخراج شوند ، زیرا غارت در دین و آئین کوروش بدترین گناهها بود . آنها تضرع وزاری کرده که کوروش بزه آنهارا نادیده انگارد ، خضوع آنان را پذیرفته بشرط اینکه اموال غارت را بسپاهیان محافظ که دست بیغما نیالوده بسپارند ، آنها چنین کردند ، کوروش مفصلا بآنها پند داد و سخنرانی کرد و مضمون سخن او را منادیان بعموم سپاهیان ابلاغ نمودند. مردم شهرنشین که سخت پریشان وهراسناک بودند آرام گرفتند . از بتها و معابد رخ تابیده بکوروش توجه و توسل نمودند . سیل سوار وپیاده بشهر سرازیر شد ، سربازان گرزوس اسلحه را افکنده کوهی در میان شهر از آنها انبوه شد، اسبها لگام گسیخته در کوچه وخیابان جولان می‌دادند. کوروش فرمود میراخور واسب سالار بگرفتن وجمع چهارپایان بپردازند و بخارج شهر ببرند . غیر از اسلحه وغنایم دولت کسی حق ندارد اندك چیزی برباید .

کوروش درپیرامون ارك گردید وحصاررا عظیم دید ، پرسید محل اقامت کرزوس کجاست ؟ کاخ ارجمند را نشان دادند، نزدیك درفلزی آن رفت وبمنادی ومترجم گفت : پادشاه را بخوانند که بااو گفتگو کند ، هر چه منادیان فریاد زدند جز صفیر تیر پاسخی نشنیدند . بامداد بود که آفتاب معبود طبیعی سر از کوه درآورده اشعه زرین بر آن شهر که خود معدن زر بود پخش نمود . گرزوس نگاه کرد دید همه جا سپاه کوروش بارك احاطه کرده ، شهر بتصرف دشمن افتاده ، او مانده وجمعی از بزرگان تن پرور ونگهبانان پریشان. دست بآسمان برد ونفرین برخدایان فرستاد که اورا فریب دادند . یك نعره دلخراش زد که ، «آپولون» دروغ گفت ! ای خداوند دروغگو ! تو مرا فریب دادی ، تو سزاوار پرستش و تقدیس نمی‌باشی ، بیهوده ترا پرستیدم و پیکر ترا بزرگرفتم ، تو ای بت فلزی درخور سوختن و گداختن وسرنگون شدن هستی ! ویران شود معبد «دلف» و نابود شوند کاهنان کاذب خود پرست !

یکی ازملازمین گفت : آنها دروغ نگفتند ، تواشتباه کردی ، آنهـا گفته بودند ، یك پادشاه مغلوب ویك مملکت مفتوح می‌شوند ، مقصود آنها گرزوس و لیدی بود . مخصوصاً ازپادشاهی استر (قاطر) همان کوروش است (لیدیها مرد دو نژاد ودوخون ودورگه را بدمی‌دانستند وقاطرمی‌خواندند)

سپس گرزوس گفت : خوب نگاه کنید، کاخ الیات کجاست ؟ (پدر گرزوس که کاخ او بدست ایرانیان افتاد) قلعه کهن ساردبدست دشمن افتاد ! رودپا کتول که امواج طلا درآن متلاطم است ازخون، گلگون کشته، بخت من واژ گون‌شده، مرگ گریبان مرا گرفته سوی ننگ می کشد وبخواری می کشد !)

کوروش ، ارك راهم گشود ، بقصر گرزوس‌احاطه نمود ، نگهبانان گروها گروه ویکان‌یکان اسلحه را انداخته تسلیم می‌شدند . کوروش می کوشید که گرزوس را نزدخود بخواند ولی اوازحیات‌ناامید شده سوی مرگ‌شتاب می کرد.

آتش در شهر سارد

آفتاب برشهرسارد طلوع کرد ، همه‌جا روشن شد ، جنبش سپاهیان وسرود فاتحین بسی‌هول‌انگیز بود ، گروهی وفادار گرد گرزوس تجمع کرده ، جان‌خود را قربان او می‌نمودند ، او که انگشت راازحیرت وندامت می گزید چارهٔ برای نجات اندیشیده فرمودآتش روشن کنند ، هیزم بسیار وهرنوع موادی که درخور سوخت بود درآن بیندازند ناگاه شعله‌های آتش ودود بفضا صعودنمود ، گرزوس باملازمین خودسوی آتش‌رفت ، زنان همه بدنبال اوشتاب کرده ، زیور ورخت و زر و گوهر را جمع کرده کنار آتش یك تل ازاموال برپانموده که همه را طعمه حریق سازند وخودرا درهمان کوه آتش بیندازند ، گرزوس باخشمی که نسبت بخدایان وبالاخص رب الارباب «آپولن» داشت سوی آتش قدم برداشت ، از یك طرف او پیش‌می‌رفت وازطرف دیگر کوروش اورا دنبال می کرد ، چون نزدیك شد دید ، پادشاه لیدی میخواهد خودرا درآتش اندازد ؛ فریاد زد اورا دریابید، مگذارید خودرا هلاك کند،سپاهیان دویدند واورا گرفته نزد کوروش برده خود کنارایستادند ، آتش برشعله خود می‌افـزود ، دود فضارا تاریك کـرده بود ، عمارات واماکن ومخازن طعمه‌حریق گردید، کوروش‌فرمودآتش‌را فروبنشانند،

آب وخاك برسر آن بلای خشمناك ریختند وسودی نبخشید ؛ هردم بیم آن می‌رفت که همه چیز وهمه کس بسوزد ، (مؤرخین گویند رعد وبرق وباران شروع شد و آتش‌راخاموش نمود البته افسانه است). کوروش‌فرمود : تمام وسایل قلعه گیری وسنگ‌اندازی وکارگران وبیل‌وکلنگ داران بلکه تمام سپاهیان هر که باندازه نیروی خود سنگ یاخاك یا آب برسر آن‌شعله سرکش بریزند ،آتش خاموش‌شد، ولی بسی متاع گرانبها وکاخ بلنددرآن سوخت .

مردم همه بخدای خدایان که «آپولون» بزرگترین معبود لیدی بودتوسل می‌نمودند ، مدعی بودند که همان خداوند جامد خامد مخلوق ومصنوع بشرامر داد که‌آسمان بارید وآتش را فرونشاند ولی بندهٔ خدای حقیقی که کوروش بود برآن خدای موهوم فریبندهٔ کاذب‌غالب شد وبدست سپاهیان آتش را خاموش‌نمود.

گویند گرزوس را باغل وزنجیر نزد کوروش آوردند ، ولی بند و زنجیر ذرکارنبود ، گرزوس ، باهیجان فریاد زد ، « هیچ موجود زنده خوشبخت نیست » کوروش ازمترجمین پرسید چه می گوید ! آنها جمله را ترجمه کرده و این نکته را افزودند ، او سخن « سلن » قانون گذار آتنی را بیاد آورد و عبارت اورا بر زبان راند . گرزوس را نزدیك کردو او داستان را شرح داد (تکرار آن ضرورت ندارد)

کزنفون گوید :هنگامیکه گرزوس درپیشگاه کوروش ایستادچنین گفت : درود برتوای سرور پیروز و ای‌سالار من ! سپس‌دست سوی‌آسمان برداشت‌وگفت سرنوشت چنین‌پیش‌آورده که من‌زیردست‌وتوزبردست باشی»، کوروش‌باخوشروئی وفروتنی پاسخ داد . باکی‌نیست ، توهم‌ماننده‌من‌هستی ؟ می‌خواهم با تو مشورت کنم ، سپاهیان‌من که باجانبازی‌و خستگی‌تن‌کاه بگشودن این‌شهر رستگاروپیروز شده میخواهند دست بیغما برند که‌غارت راپاداش رنج‌و فداکاری‌خودسازند . آیا

چنین حقی را می توان بآنهاداد ؟

گرزوس از شنیدن این جمله بخود پیچیدو گفت : چنین حقی دارند ، اما کوروش یك حق دیگری دارد که بزرگتراز خواستن آنهاست . تو می توانی منع کنی و از خزائن من بآنها پاداش دهی ، آنگاه هرچه در این شهر بماند چندبرابر شده در سال آینده سود وباج آن بتو اختصاص خواهد یافت . اگر شهر غارت شود هنرها و زیبائی‌ها و منابع ثروت و موارد نعمت از بین می‌رود . من آنهارا ازدست دادم باشد که بدست تو سپرده‌شود ، من بگفته خدایان اعتماد کردم و بهره از آنها ندیدم ، برسردر معبد «دلف» این جمله نگاشته شده «خود را بشناس» من خود را نشناخته وجودرا باختم · توخودرا بشناس و همه‌چیز را مغتنم بدار. من فرماندهی را قبول کردم ونابود شدم ، توفرماندهی‌را برعهده گرفتی‌وبهستی‌پیوستی ،خدایان ترا دوست می‌دارند ،کوروش سخن اورا بریده گفت . خدایانی که تو آنها را پرستیدی و بنده آنها بودی ترادوست نداشتند هرگز کسی‌رادوست نمی‌دارند که آنهارادوست ندارد .

(این‌شرح بسیار مفصل و نقل آن‌موجب تطویل می باشد).

سپس گرزوس سخت تضرع کرد که کوروش مردم لیدی را بنده و بـرده نکند ونفروشد ، حتی‌اگر اموال آنها را بیغما برد یاخود آنها را پیش بکشد از فروش آنها بعنوان برده صرف‌نظر کند ، کوروش خندیدو گفت : بشرهمه‌آزادند، کسی بنده دیگری نیست. آنها همه‌رعیت من و با مردم ایران یکسان و تو هم برادر من و جاه‌و جلال تو محفوظ خواهد بود ، همیشه مانند یك‌پادشاه ملازم و مشاور من باش ، شکوه برای تو باشدوجوانمردی‌وعفو برای من.

بعد از آن یکی از بهترین سرزمینها را باو بخشید ، خدم و حشم و متاع و اثاث و نعمت اورا باو واگذار کرد ، عده‌پنج هزار سپاهی ایرانی تحت امر و

برای مراقبت او اختصاص داد ولی اورا همیشه ودر همه‌جا ملازم‌ودوست‌ومشاورو ناصح خودقرارداد تادم مرگ که‌بعد خواهدآمد .

آتش خاموش شد ، کوروش اجازه داداز میان خاکستر پاره‌های فلزو زر و گوهر بعنوان پاداش بکارگران اختصاص یابد . شهر از غارت مصون ماند . مردم همه آسوده‌شده آرام گرفتند ، نگهبانان باعفت و نظم وشرف مراقب‌وحارس شهر ومردم بودند ، سپاهیان بمحل اقامت خود در خارج شهر رفتند ولی بسیاری از آنها در اماکن عامه سکنی گزیدند و بعد متدرجاً خارج شدند ، کسی بکسی تعدی نکرد ، اسیرو برده‌هم گرفته نشد .

اسلحه والات وادوات جنگ‌وذخایر وانبارهای دولت بسپاه اختصاص یافت خزائن گرزوس بدست محاسبین و مراقبین افتاد ، آنچه برای حفظ و نظم وتعمیر شهر ضرورت داشت درمحل خود گذاشته شد و آنچه غنیمت محسوب میشدحمل گردید. زنان‌حرم ودرباریان از تعرض مصون مانده همه‌بپادشاه لیدی آزادانه بازروزیور کالای‌دیگرملحق شدند . چهار تن از نجبای لیدی که میخواستند خود را قربان گرزوس کنند ودرآتش‌بسوزند از مرگ نجات یافته مناصب ومراتب آنهابرقرار گردید .

دراینجاچندمورخ‌مانند « گزانتون« (Xanthos) و«پتولمه« (Ptolemee) و«هستیون» (Hepestion) حقایق راد گر گون کرده ادعانموده که‌خود کوروش آتش افروخته میخواست گرزوس را بسوزاند باضافه خرافات دیگر مانند خشم خدایان ونزول باران که نقل‌حتی یك‌جمله آن‌ضرورت ندارد .

یکی ازاسناد مکشوفه که بدست باستان‌شناسان‌این عصر افتاد این‌است :
در مقبره «اتروسك» و«ولسی» (Vulci) ظرفی‌ظریف کشف‌شده که شبیه ظرف «دوران» (Durand) است. برآن‌واقعه حزن آور وشگفت انگیز گرزوس

نقش شده واین کلمه یونانی در آن نمایان است (**Kpoeoe**) . آن نقش چنین است : گرزوس بریك تل هیزم تخت مانند نشسته . عصای پادشاهی را در دست گرفته . آماده سوختن بود ولی دردست دیگریك جام هم ازآب مقدس داشت که آب را برآتش میریخت تا آنرا فرو بنشاند !

کوروش آتش ستم را فرونشاند

درپیرامون آتشی که درزیبا ترین شهرجهان گرفته بود سخنها بسیار بوده وهست ، در اطراف خاموشی آن هم افسانه بصورت وحی آسمانی گفته شده . فقط یك جمله برای وصف آن حادثه کافی میباشد ، آن حریق مدهش بایك جام آب مقدس منطفی نشد ؛ خدایان هم که خشم گرفته یا ترحم نموده ابرو باران را برای اطفاء آن تسخیر کرده جزیك وهم وسراب فریبنده چیز دیگری نبود . افسانه وخیال مورخین مانند همان‌سراب بباد تباهی میرود فقط یك‌حقیقت‌میماند و آن بزر گواری مرد تاریخ است . کوروش فرمود که آتش را خاموش کنند و گرزوس ویاران اورا از سوختن نجات‌دهند . اونه تنها برحیات پادشاه وملازمین اوابقا کرد بلکه زندگانی مردم لیدی را باتمام مظاهر خوب وبد حفظ نمود . برخلاف پادشاهان فاتح که مملکت‌را ویران وخلق‌را برده و ناتوان میکردند او از کشتن‌پادشاه وحتی از خواری وزاری‌اوخودداری نمود . پادشاهان بابل‌وآشور وایلام وحتی ماد بقتل خلق وتخریب بلاد مباهات میکردند ، خشم و کین‌وتعذیب بشر را مبادی عظمت و سطوت خود میدانستند ، میکشتند وپوست میکندند و بر

آتش بریان مینمودند . اعضاء راقطع و چشمها را قلع میکردند .

از هر شهر و دهکده که میگذشتند دود از نهاد مردم برآورده آتش بجان خلق می‌افروختند . کوروش درتمام راههای لشکر کشی ازقتل‌وغارت وتخریب وتعذیب پرهیز نمود . باپادشاه اسیر معامله برادر و دوست نمود . اسراء راآزاد وشهرسوخته راآباد کرد . آنچه زاید براحتیاج اهالی بود گرفت و آنچه برای زندگانی و عمران ضرورت داشت بجای خود گذاشت و بجانشین خویش سپرد که گنجهای اضافه کرزوس را بمصرف آسایش ورفاه مردم برساند .

در کشور لیدی و با رفتار کوروش نسبت بخاندان مغلوب وعفو عمومی از متحدین و جنگجویانی که بیاری شاه کمر بسته بودند و با آن عدالت وعلو همت وجوانمردی ومروت برای‌خود نام‌نیك و برای ایرانیان‌یك گنج شایگان باافتخار ابدی گذاشت که امروز پس از بیست و پنج قرن نام اورا زنده می کند ، البته نام کوروش نمرده بود که احیا شود . اودرهمه‌جا ودرهرزمان مثال عدالت ورافت بوده وهست . اوقبل از بابل درهمین کشور که نام‌آن لیدی باشد انسانیت‌وحقوق انسان وعدالت‌وتساوی را بکاربرد . مردم‌آن زمان ازسیاست بلکه مروت اوتعجب وبرافت او تمتع می کردند . بیهوده نیست که از آن تاریخ تاکنون نام او در کتب ومجموعه‌ها مانده وروز بروزتجدیدمی‌شود، هرچند زمانی مورخی‌یاحکیمی نام‌کوروش را عنوان کتاب یامایه مقالات خود می‌نماید . مثل اینکه نویسندگان وفلاسفه دراحیاء ذکراومسابقه ومباهات می کنند . نخستین مرحله‌عظمت کوروش درفتح لیدی وعفوعمومی طی‌شد ، اوباگشودن شهرسارد که قبل ازاو میسر نمی‌شد پایه امپراطوری رانهاد ازهمان زمان اساس شاهنشاهی رامحکم وبنای‌جهانگیری ومردم داری وتسلط ایرانیان برملل دیگررا برپانمود .

کوروش برلیدی‌واغلب نقاط‌آسیای صغری‌مسلط وغالب‌شد. بعضی کشورها

وبنادر وجزایر که از تسلیم فوری مسامحه کردند بهارپاك سپهسالار مادی و مـرد مجرب دانا واگذارشد که اوباسپاه پارسی بگشودن آنها بصلح یاجنگ اقدام کند، دراین زمان نام پارسیان برمادیها ومتحدین غلبه یافت دیگـر هرچه میشد بنام پارس بود ، رجال پارس‌هم بفرماندهی وفرمانروائی منصوب شدند . لیدی‌یاقسمت عمده آسیای صغری که بدست کوروش تسخیر شد بدوقسمت منقسم گردید ، یك قسمت‌شامل‌ایالات کاپادوکیه‌وفرثریه که‌پایتخت آن(داسکیلیون)(**Daskylion**) بود تابغازدردانل.قسمت دوم‌لیدی وملحقات آن که‌پایتخت آن‌سارد بود.فرمانروای این قسمت یکی از بزرگان پارس بنام « تابال » (**Tabale**) از طرف کوروش معین ومنصوب گـردید . کوروش مایل بود که گرزوس رادوبـاره بپادشاهـی لیدی‌منصوب کندواو قبول‌نکرد وملازم کوروش وبعدازاو کمبوجیه گردیدودرفتح مصریکی ازبزرگان‌فاتح بهمراهی پارسیان محسوب‌شد. برحسب روایت «تاسیت» (**T acite**) که‌از مورخین‌دیگر تاییدنشده کوروش برای پارسیان بعنوان‌یادگار فتح‌لیدی معبدی بنانمود .همین مورخ گوید: آنگاه‌ثروت و ذخایر گرزوس را برداشت وراه‌اکباتان راپیش گرفت.

بعضی مورخین که‌شایدروایت آنهارجحان داشته باشد محلی‌رانزدیك‌اکباتان نامبرده که بگرزوس واگذار شده بود او همیشه در رکاب کوروش بود و مورخین گویند او دومین‌پادشاهی بود که‌ملازم کوروش گردید ومعلوم‌نیست مقصودازپادشاه اول کدام‌شخصی‌بوده آیا کیاکسار بود یا«امرگس» که‌برحسب روایت« کتزیاس» درجنگ سکاها اسیر و ملازم کوروش گردید .

کوروش قسمتی ازلیدی را بیکی ازامراء ونجباء لیدی بنام « پاك‌تیاس » واگذار نمود . او تمرد کرد و چون کوروش قسمتی از گنجهای گرزوس را بهمان‌شخص سپرده بود اوباثروتی که امانت کوروش بود سپاهی تجهیز کـرده

وفرمانروای پارس‌را که «تابان» بود محاصره نمود. کوروش در راه ایران بر آن طغیان آگاه‌شدو با گرزوس درباره‌مردم عاصی لیدی مشورت کرد ودرضمن گفت اهالی‌لیدی ازرأفت من‌سوءِاستفاده نمودند آنگاه یك‌سردار مادی بنام« مازارس » برای‌سر کوبی شورشیان فرستاد. «پاك‌تیاك» تاب‌پایداری‌نیاورده گریخت‌و باهالی «کوم»پناه‌برد، دراینجاداستانهائی ازمورخین مملواز‌خرافات نقل شده که ازذکر آنهاحتی باجمال خودداری میشودو بالاخره اهالی مذکور باتوسل‌بمعاذیر و گفتگوی بسیار وارسال نمایندگان ناگزیر‌پناهنده‌خودرا بسردار ایرانی تسلیم نمودند، اوهم‌برای تسخیرممالك‌وشهرهای دیگرباطراف‌لیدی رهسپاروپس‌ازفتوح بسیاردرگذشت و انجام کارهای او بهارپاك سابق‌الذکر واگذار شد که بتکمیل جهانگشائی پرداخت. درآن زمان یونان از سطوت کوروش بیمناك شده بود. فرمانروایان اسپارت هم نامه بکوروش نوشته خواستند اورااز‌تسخیر بنادر یونانی نشین‌مانند«یونی» منع کنند که اوآنهاراسخت تحقیر کرده وبنادریونانی نشین را تسخیر نمود.

این‌فتح وظفر شامل‌تمام سواحل‌آسیای‌صغری‌ازدوطرف دریا گردید، اهالی بنادر ناگزیرتن باطاعت داده وازهمان زمان بساختن کشتی های بزرگ برای عبور سپاهیان‌ایران ازدریا شروع کردندولی عمر کوروش وفانکرد ونوبت‌فرزند او کمبوجیه رسیدوبعد این‌نحو اطاعت و کشتی‌سازی و تجهیز تازمان داریوش و خشایارشا کشید که‌اکنون خارج‌ازموضوع ماست.

چون درغیاب کوروش‌ممکن بود حوادثی دراطراف ایران ازناحیه خاور زمین‌رخ‌دهد کوروش ازعودت بلیدی خودداری کردوپس‌از«مازارس»امور آسیای صغری‌را بهارپاك واگذارنمود که او بفتوح خودوتوسعه امپراطوری ایران ادامه داد وهیبت‌ورعبی که ازپارسیان بودپیشاپیش بتسخیر بلادمی‌پرداخت.

کوروش برمردم‌لیدی خشم گرفت که ازرأفت و عفواو سوءاستفاده نمودند. خصوصاً بعد ازانتخاب یك فرمانروا از خود آنها و سپردن گنجها باو. استغناء کوروش از گنجهاوذخایر گرزوس وسپردن آنها برای آبادی کشور ورفاه مردم آن سرزمین یکی از بزرگترین مواهب و فضایل او بود و همین واقعه آنرا تایید می کند.

کوروش با گرزوس درباره تمردمردم آن سرزمین گفتگو نمود. گرزوس از خشم کوروش نسبت باهالی‌لیدی سخت بیمناك بود، می‌ترسیدشهرساردراویران و مردم آن‌سامان را برده کند، گفت: «ای‌پادشاه. خشم ازتودور باد، ساردومردم آن بی گناهند، شهررا ویران ومردم‌را برده‌مکن. گناهکار یکیست که «پاك‌تیاس» باشد. برای مجازات لیدیها یك کیفر کافی میباشد، بگو اسلحه را کنار بگذارند و قبا زیر جامه‌روئین بپوشند و بفرزندان خود موسیقی‌را بیاموزند که همه مرد طرب باشندنه مرد حرب! چنین کنند که مردان همه خوی‌زنان گیرند وبخواری بمیرند و دیگر اندیشه شورش‌نکنند. یاآنکه بگوهمه دوك دردست گیرندومانند زنان ریسمان بریسند و جامه‌ببافندیاپیشه‌ور شوند تادیگرچنین گستاخی‌ونامردی ازآنها سرنزند» گرزوس در این موضوع بسیار مذاکره کرده وعجز وتضرع اواز حدگذشته بوداو فکرمیکرد که اگرمردم لیدی از کشتن یابردگی نجات یابند ممکن است روزی آید که یکی‌ازخانواده‌ها «مرمناد» (خاندان پادشاهی) بپادشاهی برسد ولی‌عدالت کوروش تاچندقرن یاتاابدآنهارا محروم کرد.

کوروش درقبال سخن‌وزاری او باوقار وبردباری بسیار سکوت را اختیار کرد و گفت: باکی‌نیست!

در اینجا نیزعظمت وجوانمردی و عدالت کوروش بحداکمل رسیده بود که مؤرخین نتوانستند ازذکر این‌حقیقت خودداری کنند. همه‌این‌سئوال‌رامیکردند:

اگر بجای او نبوخذنصر (بخت‌النصر) یا «سارگن» یا امثال آنها پادشاهان دیگر بودند و با چنین شورش وطغیانی که دلیل کفران نعمت بود تصادف می‌نمودند چه میکردند؟ علاوه براینکه مردم برده و بنده میشدند آیا کسی را زنده میگذاشتند و یك دیوار برقرار می‌ماند یا با زمین یکسان می‌شد وحتی خاك هم بردوش گرفتاران کشیده و بعد پوست آنهارا کنده بر آتش کین بریان میکردند.

کوروش نه‌تنها آنهارا نکشت و گرفتار نکرد، بلکه گنجهای آنها را بخود آنها بخشید و همان بخشش ورأفت باعث عصیان گردید که آن ثروت راصرف تجهیز جنگجویان کنند و برای کوروش بقول خود اوزحمتی فراهم نمایند.

کوروش بود که عفو نمود و کوروش باسپاه رافت و عدالت ممالك را گشود.

آنچه مسلم است کوروش بهمدان مراجعت نمود و اشتباه بعضی از مورخین بذکر شوش با تصریح مطلعین دفع میشود که گویند گنجهارا بشوش برد یا همراه خود بپارس کشید. ولی میتوان گفت بسیاری ازغنایم و گنجهای زاید براحتیاج ممالك مفتوحه را بپارس یاانشان فرستاد و آبادی شوش هم بعدازویرانی آشور از آغاز عظمت کوروش تجدید گردید.

بزرگترین جنگ کوروش همان جنگ بودو بزرگترین فتح هم که در توسعهٔ امپراطوری ایران تأثیر مهم داشت تسخیرو تصرف لیدی و آسیای صغری و امتداد جهانگیری ولشکرکشی تااروپا وسواحل دریا بود اگرچه فتح بابل و تملك بزرگترین مرکز تمدن بشر بسیار مهم و دارای تاریخ عجیب بودولی تسلط بر لیدی سبب تصرف بابل گردید که بآسانی انجام گرفت. درتاریخ کشورستانی کوروش و تملك لیدی و گشودن ساردو گرفتاری گرزوس داستانهای لذت بخش و حوادث گوناگون قابل نقل وشرح بسیار است که ما ناگزیر باختصار و بعضی فهرست مانند آنهارا آورده و اغلب حکایات وحتی وقایع مشروحه را که معرف عظمت کوروش بود

اهمال وازاشاره بآنهاهم خودداری نمودیم و ممکن است در فرصت دیگری بشرح بعضی ازآنها بپردازیم . دراینجافقط بطورمثال یك نکته رانقل میکنیم که اگرخود مفید نباشد چون بشخص کوروش نسبت داده‌شده خالی از فایده نخواهد بود و آن این است: الیانها از مهاجرین یونان که درسواحل آسیای صغری اقامت داشتند وهنوز هم همان نژاددر همان سواحل وجوددارد خصوصاً ازمیر که پیش مشهور بود وامروز هم معروف ویکی ازشهرهای ترکیه است . آن اقوام یك اتحادیه دوازده بندری و شهری ایجاد کرده که بعدچون ازمیر بطرف «یونی» رفت یازده شهر ماند. پیش از تصرف سارد کوروش خواست آنهارا بطرف خودجلب کند وآنهاامتناع کردند ، بعد از فتح سارد که رعب در همه‌جا و خصوصاً یونان ویونانیان مقیم آسیا افتاد الیانها و ینیانها سفرائی نزد کوروش فرستادند که باآنهامعامله‌دوستانه کندو امتیازی هم بآنها بدهد. کوروش این مثل را آورد: «نی زنی کنار دریانشست ، باخود گفت : ترانه من درهر ذی‌حیاتی تأثیردارد ، من باناله نی خودماهی‌ها رامجذوب کرده بصیدآنها بپردازم، هرچه نی زدسودی ندید، توری انداخت وبسیاری ازآنهارا بدام آورد وبرزمین افکند؛ آنها بتب‌وتاب افتاده، جست‌وخیز میکردند ، نی‌زن گفت : وقت رقص شما گذشته، خوب بود آن‌وقتی که من نغمات دلکش رامی نواختم شما برقص می‌پرداختید! اکنون هنگام رقص متحدین یونان گذشته ووقت دام رسیده است !» این مثل اعم از صحت و سقم که مؤرخین بطوریقین بتدوین آن اقدام کرده‌اند دارای یك نکته میباشد و آن سیاست کوروش است که برای هروقتی یك نحو اقدام ضرورت داشت گاهی باتیغ و زمانی باپیغام وبالاخره نی یادام !

اکنون عظمت و ثروت وتمدن و هنرو ادب و بالاخره تاریخ مهم و عجیب لیدی را می گذاریم ومی گذریم واین فصل را بیك جمله شیرین که درتاریخ ادب مفید آمده بپایان می‌رسانیم .

«ژوستن» (Justin) گوید : تسخیر لیدی و گرفتاری گرزوس آن‌مرد دانشمند حکمت‌دوست مهمان‌نواز در یونان و پیرامون آسیای صغری تأثیر حزن آوری داشت . علاوه برخوف‌وهراس که برآنها چیره‌شده یک‌ماتم‌عمومی(تراژدی تاریخی) درعالم‌مشرق زمین عواطف واحساسات مردم‌را برانگیخته حزن و اسف وجزع برآنها غالب‌بود. گرزوس با بذل‌وعطاو نگهداری از فلاسفه وادباو بالاخره انفاق ثروت غیر محدود خوددرراه خدایان وریختن مجسمه آنان از زر ناب و پرورانیدن روحانیون وکاهنان و ایجاد تمدن‌وعمران محبوب خواص و عوام بود ادباء وشعراء در سقوط و گرفتاری او آثار گرانبهائی درعالم شعروادب وفن ازخود گذاشته‌اند . الحق مرثیه‌وقصاید دردناك وتخیلات و عواطف گویندگان یك زیب ورونق وهنرغیر قابل‌زوال بعالم دانش وهنر بخشیده ، «پندار» Pindare در یـك شاه‌بیت که باید گفت بیت‌القصیدشعراء است این‌جمله‌را گفته است . « نبوغ و هنر پروری گرزوس‌درآن‌سوی مرزفراموشی افتاده است »باذکر این‌اثر باین‌موضوع خاتمه میدهیم : هنرمندان این‌یادگارنمایان رارسم‌ونقش کرده‌اند :

« گرزوس در کنارقتلگاهی بریك‌توده‌انبوه ازهیزم که‌آماده سوختن است‌با وقاروهیبت مانند یك‌فیلسوف متفکر نشسته بشعله آتشی که خودافروخته با لبخند دلنشین وعدم قیدواعتنا بعاقبت دنیانگاه میکرد . بسرنوشت امپراطوری عظیم‌خود وروزگار غدار وزوال عزت تأمل و تفکرمیکرد . امپراطوری بزرگی که مانند دودهمان آتش بباد تباهی رفت » . مردم آن زمان گرزوس را با اینکه زنده‌ونزد کوروش گرامی بود شهید میگفتند . این‌شهید هرکه و هرچه بودبدان سرنوشت دچار گردید .

فلاسفه و ادباء و شعراء اورا می‌ستودند و بر زوال ثروت و نعمت او دریغ می گفتند غافل‌ازاین بودند که‌نابغه دیگری بود که اگراو نبود امروزنام گرزوس

هم نبود ، او کوروش بود که بیش ازهر پادشاهی مستوجب ستایش وپرستش بوده‌و هست . گرزوس زر دادوشهرتی در خور خود کسب نمود . کوروش بنوع انسان عدالت‌و آزادی داد . آشوریهادرزمان قدرت‌خودآرزوی معادن زر لیدی راداشتند که دستخوش امواج رودپاکتول بود، آن‌سیل‌زر وآن‌ثروت‌بی‌حد و مر نتوانست تمدن لیدی‌راحتی برای‌چندسال حفظ کند ولی‌عدالت ورافت و آزادی کوروش تمدن‌و آبادی رازیر لوای‌هخامنشیان چندین‌قرن نگهداری نمود .

دیروز نام گرزوس بود و امروز نام کوروش است ، این نام‌علی‌الدوام جاوید خواهد بود. ایران از بر کت بنیاد گذاران تاکنون مانده و نام ایران و نجابت وفطرت‌نیک ایرانیان تاابدخواهد ماند .

کوروش و مقدمات شاهنشاهی

چنین معلوم میشود که کوروش ادامه جهانگیری را در آسیای صغری و بعد از آن در افریقا و اروپا سخت دیده بکشور ایران مراجعت نمود . علت تسریع عودت ذکر نشده ومؤرخین نتوانستند حوادث بین فتح سارد و بابل را که ازسنه ٥٤٦ تا ٥٣٩ قبل ازمیلاد بود شرح دهند وپیش هم اشاره شد که عدم علاقه یاعدم اطلاع آنها براوضاع شرق ایران بود. ازتسریع مراجعت کوروش بایران استنباط می‌شود که وقایعی دراطراف کشوررخ داده که بر گشت اورا ایجاب می‌نمود ولی برهمه مجهول‌است مگراینکه جسته و گریخته نام بعضی ازاماکن یا قبایل ذکر شود و رسیدن اورا بنقاط دور تایید می کند . بقیه کشورستانی ولشکر کشی را که بسبب هیبت او بآسانی جریان داشت بسرداران خود وا گذار نمود که هارپاك مادی مشهور درمقدمه آنان بود واواغلب شهرهای دور و نزدیك آسیای صغیر را تصرف نمود . مسلماً فتح بابل مطمح نظر کوروش بود وای عواملی درخود ایران پیش آمده که تأخیر آنرا اقتضاداشت وازبحران آن زمان مفهوم میشود که کوروش تارودسیحون رسیده ودر آنجا باقبایل سرسخت ونیرومند بجنگ پرداخته . لشکر کشی کوروش

بآن حدود دور برحسب استنباط واحتمال باید بین فتح سارد و بابل در مدت هفت سال بود زیرامدت تسلط کوروش برایران ازتسخیرماد تالیدی ازچهارسال تجاوز نمی کرد ودر آن زمان کوتاه قادر بر توسعهٔ ممالك شرق وتسویه آنها نبود. در کنار رودسیحون شهری بنانمود که بزرگترین اثرجهانگشائی ورسیدن او بماوراءالنهر بود. آن شهر «دورترین شهر کوروش» نام داشت ومدتی هم باقی ماند ونام کوروش قرنها بر آن بود و هنوز حفریات و اکتشافات بآن نرسیده که یك اثر یاسند واضحی بدست آید[1]. عموم مؤرخین فقط باین اشاره اکتفا کرده اند که: کوروش تمام آسیارا تملك کرد وبآخرین نقطه این قاره رسید زیرا آنها تصور نمی کردند که بعد ازرود سیحون یافلات غیرمسکون آبادی ومردمی باشند. ونیز بحدود سند وهندهم تصریح می کنند که کوروش تاآن مرزهم لشکر کشید.

این موضوع که آیا فتح وتسخیر ممالك شرق وشمال‌شرقی ایران قبل ازفتح لیدی بود یابعدازآن چندان سودی ندارد زیرا عاری ازغرائب اتفاقات بوده وما نمی‌توانیم برای اثبات عظمت آن‌فاتح بزرگ باوهام بپردازیم یاشاخ وبرگ برآن بگذاریم.

دراینجا فقط می‌توانیم ایالات وولایات یاممالکی را که کوروش تصرف و ضمیمه ایران نموده نام ببریم وتسخیر آنها بمنزله مقدمه شاهنشاهی ایران بود که بعد بافتح بابل تکمیل گردید.

نام آنها چنین‌است «پارت» که خراسان باشد وبهمین نام درآن زمان‌مکرراً ذکرشده. «زرنك» که سگستان یاسیستان باشد. «هرات» هنوز هم بهمین نام

---

(۱) شهرکوروش تازمان دارا بود و بدست اسکندر ویران شد. یونانیها آنرا (کورپلیس) (Cyropolis) می‌نامند یعنی شهرکوروش. محققین این عصرمحل آنرا با (اوراتپه) تطبیق کرده‌اند. بنابراین وجود آن و وصول کوروش بدان سامان مسلم می‌باشد.

معروف است . خوارزم . «باختر» ، «سغد» «گندار» «ثدت گوش» . «ارخوانیش»
واین شهراخیردرعصور متوسطه اسلامی وقبل‌از آن بنام « رخج » معروف بوده و
حوادث آن مذکورومشروح است واکنون قندهار نام دارد . این شهرها یا این
ولایات وممالك را کوروش تسخیر نمود وبرای پادشاهان هخامنشی ماندودر کتیبه
نقش رستم ذکرشده که ماازنقل ترجمه‌آن خودداری می کنیم زیرامربوط بتاریخ
بعدازکوروش می باشد .

مسلم است لشکر کشی بآن ممالك دور که اگر بنقشه مراجعه شودمسافت
بین سیحون یاشمال ایران تاسند ودریای هند معلوم میشود دارای یك تاریخ مهم
ومفید بوده که هیچ اثری جزنام‌ونشان ازآن‌نیست . دروقایع بعدازفتح بابل که
بازاز اشاره تجاوزنمی کند وبعضی ازمؤرخین پایان‌کاروعمر کوروش رادرآن‌دیار
می‌دانند فقط بطوراجمال ذکرشده ومانا گزیر این مبحث رابیکی‌ازبزرگترین
شروح تاریخ کوروش محول داشته هرچه راجع بعظمت وعلوهمت کوروش باشد
درفتح بابل آمده وهرقدر مفصل ومشروح ذکرشود حق‌آن ادا نخواهد شد و این
وقایع بعنوان مقدمات شاهنشاهی کوروش ذکر شده ودر آن زمان معلوم میشود
نامی‌ازکیاکسار نمانده‌وکمبوجیه‌پدر کوروش هم در آغاز کار در گذشته پس‌از
شاهنشاهی کوروش آن‌هم بعدازتسخیرممالك‌شرق‌وفتح آسیای‌صغری‌در حال تکوین
می باشدو با فتح بابل تکمیل واعلان گردید .

کوروش در کاخ گبریاس

درفصول گذشته بتسلیم گبریاس که یکی ازامراء یاپادشاهان بابل و آشور بود اشاره وتکمیل داستان اورا بوقت مناسب واگذار نمودیم . مقدرچنین بود که این سردار بزرگ یکی ازیاران ومستشاران جهاندیده کوروش گردد که فتح بابل هم بدست اوانجام گرفت ونام اودرتاریخ ایران حتی بعد از کوروش جاوید ماند .

اوقصری داشت بس عظیم وبلند که خود شهرمحکم وغیرقابل تسخیر بود . بکوروش گفته شد که این کاخ یااین شهر بندعجیب دارای مواد لازمه بسیارمی باشد که مدافعین آن قادر برمقاومت صدساله می باشند !

چون کوروش براستحکام و نیروی آن آگاه شد دراندیشه این بود که اگر مالك آن بخواهد تمرد وتحصن کند چه خواهد کرد زیراوضع وموقع آن قلعه مانع فتح بابل بود . گبریاس کوروش را بعنوان مهمانی بدان قلعه عجیب دعوت نمود . هنوز کوروش از دوستی ودرستی او درشك بوده واونیز این تردید رااحساس کرده بود . برای اطمینان کوروش تمام مردم قلعه و مدافعین‌را از شهراخراج کرده باو گفت : می‌توانی هر گونه احتیاط را برای حفظ خود بکارببری . کوروش شك‌را

بیقین تبدیل کرده سوی قلعه رهسپارشد . دوهزار سوار ودو هزار پیاده نیزه‌دار پیشاپیش اوحرکت کرده واردکاخ شدند منظرهٔ شگفت آور که نمونه تمدن بزرگ آن‌سامان یا آن زمان بود مشاهده کردند .

کوروش در تجمل وشکوه واثاث وفرش ومعلقات ونفایس آن قصر تامل و تفکر وتعجب نمود .

پس ازجلوس انواع هدایا وتحف واشیاء گرانبها درپیشگاه او بعنوان‌پیش کش و گام‌بها نهاده شد.منسوجات ،جامها ، تنگها، گلدانهای زرین و جواهرات خرد ودرشت‌وبالاخره مسکوکات زر درمعرض نظراو متراکم وانبوه گردید.سپس امر کرد که دخترزیبای او را حاضر کنند. این همان دختری که نامزد پادشاه آشوربود وازهمسری قاتل برادرپرهیزداشت . گبریاس گفت : این مال و منال و این دختر بشخص کوروش‌تعلق دارد. کوروش مانند همیشه سر بزیرافکندو گفت: این ثروت برای دخترت باشد که او دختر من است . من او را بمردی می‌دهم که لایق همسری او باشد . گبریاس گفت : من میخواهم انتقام پسر ناکام مرا بگیری ، کوروش پاسخ داد : چنین خواهم کرد . سپس گفت : من از توفقط بیك هدیه اکتفا میکنم که باخزاین عالم برابر است . گبریاس پرسیدآن‌تحفه که‌میگوئی چیست ؟ درحال‌حیرت وشگفت تصور کردمقصود کوروش دختراوست ولی کوروش بزرگتر از آن بود که بدختر او طمع کند وزود اورا از تحیررها نموده گفت :

«بسیاری ازمردم درجهان هستند که نمیخواهند ستم کنند یادروغ بگویند یاپیمان شکن باشند یا اگرثروتی بآنها سپرده یاقلعه وشهری بآنها واگذار شود یا حتی دختر زیبائی درپناه آنهاباشد خیانت‌نمیکنند ولی بدون امتحان ازاینجهان رخت‌بسته ، امانت وخوی نیك خودرا نیازموده همراه میبرند . مرد آن است که

اگر چنین ثروت ونعمت یا قلعه وشهر وبالاخره دختر جوان وزیبا باو سپرده شود بتواند از عهدهٔ حفظ امانت بر آید ، من این هدیه را از تو قبول میکنم و بتو بر میگردانم ویك هدیه دیگر بزرگتر و گرانبهاتر از تو میپذیرم که دوستی و وفا داری وراستی توباشد . من قدر این هدیه را میدانم ویقین دارم کمتر کسی بتواند ازقبول آن خود داری کند ولی برای خود گنجهای دیگری اندوخته ام که این ثروت واین قصر نزد آنها هیچ است وآن عبارت از عفت وعدالت است . من میخواهم دادگر بمانم تا برستایش مردم نسبت بمقام عدالت افزوده شود . من نمی خواهم باداشتن این ثروت ونعمت نام عدالت من محویا گم شود . دخترت را هم بکسی میدهم که دوست من باشد وبیش از همه هم‌مرد باشد وآن مردهم با این مال و جاه وجلال اعتنا نخواهد کرد» .

گبریاس گفت : «آن مرد کیست و کجاست ؟ بگو تا اورا بفرزندی بپذیرم»

کوروش گفت : «بامن بیا وببین ! خوانهای طعام که انواع واقسام خوراکهای گوارا بر آن چیده گسترده ، کوروش از تناول آن خود داری کرد . دست گبریاس را گرفت از قصر خارج شد وبمحل اقامت سپاه بخیمه وخرگاه رفت ، درآنجا طعام شام گسترده شده بود سفره او چمن وظروف ساده وکم بها وخوراك عادی بود .

گبریاس گفت : من ازطعام پارسیان وعدم تکلف آنان تعجب میکنم تفاوت بین ما و آنها بسیار است ما ثروت اندوخته بجمع مال وسیم وزر میپردازیم ، آنها بجای مال مردانگی اندوخته بتهذیب اخلاق وتحصیل ملکات فاضله میکوشند پس از صرف شام برخاست که برود کوروش دست اورا گرفت و گفت : هنگام بامداد لشکریان خودرا بمدد ما بفرست تا بیاری آنها از کشور تو گذشته بفتح بابل بپردازیم . با ارسال سپاه معلوم خواهدشد دوست ودشمن کدام است » .

(ازسر گذشت دختر گبریاس اطلاع نداریم) .

روز بعد سپاهیان گبریاس با اسلحه خوب ولباس بمتحدین کوروش ملحق شدند .

چهارروز بعد براهنمائی وپیش آهنگی لشکر گبریاس دسته های سپاه کوروش ازمملکت یاایالت او گذشته آمادهٔ جنگ شدند .

در آن هنگام مانند قلعه محکم گبر یاس قلاع دیگری بود که هر یکی بپادشاه کوچك یاسالاری سپرده شده وباید قبل از فتح بابل آنهارا بگشایندتامانع برداشته شده ازعقب خط مراجعت یا مواصلت قطع نشود .

گبریاس بکوروش گفت : یکی ازقلاعی که باید گشوده‌شود قلعه« گاداتاس» میباشد . صاحب قلعه که « گاداتاس » نام داشت نسبت بپادشاه آشور (این همـان پادشاه قاتل فرزند گبریاس است که درتاریخ مجهول است) مانند من کینه دارد زیرا او که‌مقرب‌بود روزی‌در بزم‌شاه حاضرشده یکی ازبانوان شاه جمال‌واعتدال اورا ستود شاه از روی رشك خشمناك شده اورا اخته نمود(خواجه) . میتوان قلعه اورا بدون‌جنگ گرفت واوراهمراه کرد ، گبریاس همراهی اورا برعهده گرفته نزد اورفت واو اطاعت کرد وتدبیری هم اتخاذ نمود که علاوه برتسلیم قلعه خود میتواند سالار قلعه دیگری را فریب دهد وقلعه اورا که مانع بزرگی‌بود بآسانی وخدعه بگیرد .

تسلیم « گاداتاس »برای حفظ‌مصلحت مکتوم مـاند واو برحسب وعده‌بهمان قلعه رفته قلعه بان را اغفال کرد که قصد دفاع از او دارد وباتظاهر بجنگ پس از یك واقعه قلعه را تسلیم سپاه کوروش نمود وقلاع بزرگ یکی بعد از دیگری بدون خونریزی گشوده شد . بعد گاداتاس با سپاهیان خود بکوروش پیوست . یکی از سالاران زیر دست او نزد پادشاه آشور تعهد کرد که او را ازبین ببرد .

توطئه برای قتل اوچید وچون او از ملاقات کوروش برگشت ناگاه دچار حمله گردید ومجروح شد ، قلعه اوهم بتصرف سپاهیان آشور در آمد ولی بعد دوباره گرفته شد وپادشاه آشور گریخت . ایالت وقلعه دوباره باو سپرده شد ، کوروش هم بعیادت او رفت‌واوبافتخار کوروش قربانیها کرد وسپاه کوروش رابضیافت خود دعوت نمود .

سپاهیان ایران بفرماندهی «کری سان تاس» پیشرفت خودراادامه‌می‌دادند پیش آهنگان (مقدمةالجیش) ومفتشین و جواسیس پیوسته اوضاع و احوال را کشف کرده بفرمانده مزبور می‌رساندند . کوروش همیشه درحال نقل و انتقال بود . یك واقعه برخلاف انتظار رخداد . کادوسیان درقسمت مؤخر سپاه بودموقع رامغتنم شمرده خواست خود سرانه کاری انجام دهد ، بدشمن نزدیك شد ، سپاه بابل چون عده او را کم دیدند بجنگ آغاز نمود و او در آنواقعه کشته شد ، لشکریان اوهم مجروحین رابرداشته گریختند . کوروش باستقبال آنهارفته‌بهمه دلداری و دستور علاج مجروحین را داد و عموم سپاهیان را بسخن خود دلگرم نمود .

پیش از فتح بابل حوادث کوچکی رخ داد که قابل شرح وذکر نمیباشد .

در اینجا یکی از وقایع که هنگام عزیمت کوروش ببابل ذکر شده نقل میشود . اگرچه این واقعه باید هنگام اقامت کوروش درسارد یا لااقل در حین عزیمت او بماد ذکر شود ولی چون اغلب حوادث بدون قید ودرغیر محل خود آمده مانیز آنرا درهمین بخش که‌مقدمه فتح بابل است ذکر میکنیم که‌مؤرخین تصریح کرده در وقت عزیمت کوروش ببابل رخ داده وآن‌چنین است :

چون‌اهالی فریکیه سفلی بتمرد خود ادامه داده بودند کوروش«ویشتاسب» را برای سرکوبی آنها فرستاد وپس از آن « ادوسیوس» را باسپاه دیگری بعنوان

مدد وتحت فرماندهی ویشتاسب روانه کرد . پادشاه فریکیه بیاری یونانیانی که در بنادر اقامت داشتند مستظهر بود ولی یاران او را تنها گذاشتند ناگزیر خود را بآغوش‌ویشتاسب‌انداخته بدون‌شرط تسلیم شد ، پس از تسخیر فریکیه کوروش دستور داد اهالی فریگیه که لیاقت نبرد را داشتند مسلح شده باو ملحق گشته درسپاه مهاجم بابل منتظم شوند و کسانیکه تمرد کرده فقط بافلاخن پشت سپاه ایران سوق‌داده شوند که برای آنها کیفر باشد .

گزنفون گوید هنگام عزیمت ببابل کوروش فرمان‌داد که‌اهالی فریگیه بزرگ وکاپادوکیه واعراب را که متمرد بودند خلع سلاح نموده اسلحه واسبهای آنهارا بپارسیان بدهند وتوانست باغنایم آنها چهل هزار پارسی تازه‌را مسلح‌وسوار کند . اسبهای اضافه را هم که بسیار بود بمتحدین خود داد و وقتیکه وارد بابل شد سواران اواز حدوعد فزونتر بودند . از ملل مختلفه دیگرهم تیراندازوفلاخن دار درعقب سپاه تجهیز وتسخیر نمود . پس ازفتح‌لیدی وبدست آوردن غنایم‌بسیار پارسیان از هر گوشه و کنار سوی کوروش رهسپار شده و از همان‌هنگام هم‌مقام آن قوم بلند شده اقوام دیگر وبالاخص ماد هارا تحت الشعاع قرار دادند . همه چیز بنام پارس درآمد وبرتمام سپاهیان مقدم شدند . سیل وثروت از منبع خود که لیدی بود بانشان وپارس روان گردید مردم آن سامان سربازی وسپاهیگری را پیشه خودنمودند ومانند آشوریان‌افتخارلشکری‌وانحصار سربازی‌رابر گزیدند مؤرخین بنقل بزرگترین گنجها ومجسمه ها تصریح کرده از جمله چندین‌مجسمه زرناب ازخدایان لیدی که«آپولون» یکی از آنهابود ذکرشده که‌تازمان‌اسکندر درهمدان بود واو آنهارا ربود .

تمدن عظیم بابل

میخواهیم بدانیم عظمت کوروش تاچه‌حدی رسیده وآن‌مرد بزرگ چگونه شاهنشاهی ایران‌را بوجود آورد یابرچه پایه نهاده که قرنها پایدار ماند ونام او وتاریخ پرافتخار ایران راجاوید نمود. باید دانست که اساس آن شهرعظیم وعجیب ومرکز تمدن‌بشر بابل قدیم بود که درقبال آن همه‌چیز خرد وحقیر می‌نمود. کوروش هم‌در آن شهر براورنگ‌شاهنشاهی نشست.

مردمی ازجزیرة‌العرب که برنج‌و گرسنگی وبیابان گردی‌عادت کرده‌بودند محیطی برای‌معیشت بدست‌آورده که طبیعت دوجوی سیم وزر گداخته‌در آن روان کرده محل‌اقامت وزندگانی آرام قراردادند. آن‌محیط‌بابل بود که‌میان دورود دجله‌وفرات واقع‌شده. نژادسامی دوقوم قوی‌بوجود‌آورد.

اکدیان وسومریان که بهم آمیخته بودندولی گاهی ازهم جدا شده بنبرد می‌پرداختند و درهرحال هردو براقوام دیگر غلبه نمودند ودر بین‌النهرین نژاد سامی مستقروفائق گردید ودردامان ایران هم‌پرورش یافت ودرایلام وشوش‌ظاهر وغالب گردید.

قوم سامی نخست «اور» را مرکز تمدن نمودند وبعد بابل که ازهمانجا تمدن بمراکز دیگر منتقل گردید، نینوا، یهودا، (Iudea) ، سارد، میلتوس (Miletus) مصر، کرت، یونان ازفیض آن بهره‌مندشدندو بالاخره ایران و بالاخص پارس وحتی بعداز کوروش پرس پولیس (تخت جمشید) تمدن را از بابل ربود یا اقتباس و تقلید نمود، پس بابل منبع تمدن عالم ومرکزعلم وهنروفن بود.

اکتشافات وحفریاتی که در بابل ونیپور (نفر کنونی ـ امروز نزدیك دیوانیه واقع شده ومولف آنرا دیده) بعمل آمده بتاریخ عالم خدمت شایان افتخار نموده و قسمتی از همین اکتشافات عظمت وعدالت و بزرگواری کوروش را تاییدمیکند که آثار واسنادوالواح زنده، ناطق وصادق بدست آمده، نابغه ایران یامرد جهان را باوج بزرگواری و بشردوستی وعدالت خواهی می‌رساند. کوروش دربابل بیش ازهـر محل ومکان بصورت يك انسان کامل نمایان شده که شاهنشاهی عالم مادون مقـام ارجمند انسانیت ورافت او بود.

بنا براین ما باید دروصف این شهر که مرکز تمدن گیتی ومظهر نبوغ کوروش است بیشتر بحث وقلم فرسائی کنیم ولی التزام باختصار مانع شرح عجایب آن دیار می‌باشد ناگزیر بوقت دیگروا گذار کنیم.

باذکر بابل نام شخصی می آید که آن شهر یا آن کشور را تمدن وعظمت و قانون وقدرت بخشیده واوحمورابی (Hammurabi) بود.

(۲۰۸۱ ـ ۲۱۲۳ ـ ق ـ م) که چهل وسه سال پادشاهی کرد ودول و ملل پیرامون بین النهرین را مغلوب ومطیع وآسایش وامن ایجاد وقوانین را وضـع نمود. الواح قانون حمورابی درشهر (سیپ پار) که یکی ازشهرهای بزرگ اکدبود کشف شده واکنون درموزه «لوور» نگهداری می‌شود. این قوانین برای زندگانی اجتماعی وانفرادی بشر در تمام احوال وضع شده ومبنای آن شرط وجواب شرط است

مثلا اگر چنین شود چنان باید کرد الی آخر. هرچند که شرح آن مفید ومقـرون بلذت اطلاع وا کتشاف است ولی موجب تطویل می باشد وهرچه با یران ارتباط دارد حتی الامکان باختصار ذکر می‌شود.

بعداز حمورابی فرزند او «ایلوماایلو» (lII MA-۱۱۷) بپادشاهی رسید وسلسله حمورابی (۲۰۶۸-۱۷۱۰ ق-م) دومین سلسله بود و بعد ایرانیان بر آن مردم و آن‌سامان غلبه کرده سلسله سیم‌را بوجود آوردند وآنها قومی بنام کاسوها یا کاسیها معروف‌وساکن جبال کردستان و کرمانشاهان (زاگرس) بودند. باصرف نظر ازنژاد این‌قوم که آیا آریائی‌بوده یانبوده ومعبودی بنام آریائی «سورپاشی» داشته ازحیث‌وضع جغرافی واقامت درایران باید آنهارا ایرانی حقیقی‌دانست پس ایران قبل‌از کوروش هم بر بابل مسلط‌شده‌وسلسله پادشاهی‌سیم‌را (۱۷۶۰-۱۱۸۵ ق-م) ایجادنموده.

بازایران بدست ایلام که آن هم مانند کاسو بابل‌را فتح وتسخیر نمود ودر زمان سلسله پنجم بابلی (۱۰۵۲-۱۰۳۲ ق-م) یکی‌ازپادشاهان‌ایلام بر تخت‌سلطنت بابل‌نشست وبالاخره کوروش‌بابل‌را گشود وایرانیان‌باستثناء فترت وغلبه‌اسکندر تازمان اسلام وغلبه‌اعراب بر بابل وتمام‌بین‌النهرین مسلط‌شده وپایتخت خودرا هم درهمان کشور بعداز بابل درمدائن (بغداد) قراردادند وباز بعداز اسلام با بودن‌خلیفه (یك‌عنوان بی‌اثر) ایرانیان‌ودیلمیان برهمان‌سامان پادشاهی وفرمانروائی می - کردندواین تسلط‌تاریخی وسیع وممتدومهم مدیون نبوغ کوروش‌بود.

مادیها قبل‌از کوروش قدرت وعظمت یافته که‌ممالك همجواررا مانند لیدی وآشور وبابل تهدیدنمودوبابیمی که بابلیهاازسطوت آنها داشتند سدی‌عظیم‌ودیواری محکم بنانموده وسیل‌نخوت آنهارا باسیاست واتحاد متوجه آشور نمودند وبدست آنها بزرگترین ونیرومندترین دشمن مخرب را نابود کردند وبازباهمان ترس و

اضطرابی که از آنها داشتند ملکه خودرا که دختر «هووخشتر» بود برای نبوخذنصر (بخت النصر) بر گزیدند و در زمان همین پادشاه آن سد و دیوار برقرار و بنام همین ملکه باغهای معلق بابل احداث شد که بغلط بنام سمیرامیس معروف شده. بالاخره آن دیوار و آن سد مانع سیل بنیان کن کوروش نگردید و با تسخیر قلاع یکی بعد ازدیگری و بر گردانیدن رود ها سپاه کوروش بدرون کشور بین النهرین در آمد و دیوار وسنگر را پشت خود گذاشت. ارتفاع دیوار صدپا و قطر آن بیست وطول و امتداد آن هفتادو پنج میل (میل رومی معادل پنج هزار پا) بود. خندقهای عمیقی نیز در پیرامون آن حفر کرده ومجاری انهارطوری بکار آمده که مانع عبور دشمن بودوا گر هم مهاجمین میخواستند وسایلی برای عبور ایجاد کنند حتماً مدتی برای انجام کار لازم بودو بالطبع مدافعین هشیار و آماده کارزار می شدند ولی در زمان کوروش دهشت وحیرت بر آنها چیره شد مثل اینکه همه درخواب عمیق فرورفته بودند بالاخص پادشاه آنها «نبونید» که سر گرم تاریخ قدیم و کشف آثار عتیقه بود!

سه پادشاه قوی و بزرگ آن زمان، لیدی. بابل، مصر از بیم کوروش متحد شده و بیاری یکدیگر کمر بسته بودند. نبونید پادشاه بابل ازشدت رعب وهول عهد خودرا نقض کرده کناررفت، گرزوس بدست کوروش گرفتارشد. پادشاه مصر هم بحال نگرانی ماند تا بدست کمبوجیه فرزند کوروش نابودشد. بعد ازلیدی نوبت بابل رسید و اگر گرزوس بجنگ ابتدا نمیکرد ممکن بود کوروص اول بابل را فتح میکرد ولی بعدازسارد مدت هفت سال بجنگهای داخلی یااطراف ایران مشغول شد ودرسنه (۵۳۹ ق.م) بتسخیر بابل قیام واقدام نمود وتمام وسایل کار بالاخص سپاهیان کامل السلاح و گردونه ها و برجهای متحرك وآلات قلعه گشائی بحداتم و اعم میسر شده و بالاخره بومیان آن کشور که گبریاس درمقدمه آنان بود بااوهمراهی کرده وهمه جا رهنما وپیش آهنگ بودند.

بابل مرکز تمدن عالم ورابط بین کشورها ومحل تجمع اقوام مختلفه و بالاخره مقر اسراء یهود بود . واسطهٔ ارتباط دریاها ازخلیج پارس وعمان ودریای هند گرفته تا دریای احمر و مدیترانه و محور مواصلات بیابانها وفلوات و جبال وممالك بود .

بین النهرین حاصل خیزوهرگز دچارقحط نمی‌شدزیرا دورود فرات ودجله از آن می گذشت وطبیعت بر آن بخل نمیکرد. علاوه بر آن دو نهر رودهای دیگر از جبال و کشورهای دیگر سرازیر می‌شد و مردم هم درطبیعت تصرف کرده انهار بسیار و جویهای بی‌شمار حفر کرده و یك رود هم بنام «نیل» (غیر از نیل مصر[1]) ما بین دو نهر دروسط جزیره حفرشده و بر آن پلها بسته وآبادیها بهم پیوسته بود .

احداث انهار و توجه بکشت‌وکار موجب فزونی نعمت‌وثروت شده و تمدن هم بمنتهی‌درجه رسیده‌بود. یکی ازافتخارات بابل علاوه بر نظم وقانون وعلوم ایجاد بانك و تسهیل معاملات بود که درتاریخ بشر نخستین بانکی که درعالم احداث وبنا شده بود بانك بابل بود. استقراض و اعتبار و سفته (آجر منقوش) هم متداول بود و ازحیث تمدن کنونی نقصی نداشت (بانك اجی بی وپسران).

مدارس و معاهد علوم آباد بود. طب؛ فلسفه، نجوم، ماوراءالطبیعه تدریس و مورد بحث و تحقیق‌وتعلیم‌وتعلم بود . ازهمان شهر هم علوم عالم سرچشمه گرفته‌و یونان قبل ازاشتهار بفلسفه و علم ازفیض آن سیراب‌می‌شدند . طالس ، فیثاغورس مبادی علم خودرا ازبابلیها آموختند یهودیان نیزاقتباس و براساس بابلیها اجتماع

۱ــ این نهر بعدازویرانی بین‌النهرین سالها و قرن‌ها خشك شده‌بود و درچند سال اخیر دولت عراق دوباره آنرا جاری و کشت و زرع درپیرامون‌آن دایرگردید مؤلف آنرا مشاهده‌کرده و هنگام خشکی و ویرانی از آن‌گذشته بودیم‌که وصف‌آن خارج ازموضوع ماست .

خودرا بنانمودند. علوم وحتی اوهام تا زمان اسلام هم شایع بود ودرقرآن هم بدان اشاره و سحر بابل هم ذکر بلکه بت بزرگ که باید بعل باشد نام برده‌شده.

پیروان عقاید مختلفه و فلاسفه وعلماء درهمه‌جا جمع‌شده بحث مینمودند. دربازار ، خیابان ، معبد و معهد وبالاخره علوم مانند دادوستد متداول بود. صنایع و هنرها و فنون و انواع ابتکارات و اختراعات وتصرفات در آبادی و عمران و تزئین و بنا بکارمیرفت.

مؤلف بعد از بیست و پنج قرن خرابه بابل را مشاهده کرده هنوز بعضی از دیوارها که دارای حیوانات بالدار برجسته و بامهارت ازآجر درآمده کاملا نمایان و ظریف و سالم‌میباشد مثل‌اینکه دیروز پرده ازآنها برداشته شده و عموم سیاحان ازدیدن آنها تعجب میکنند که در نزدیکی شهر حله واقع شده و خود شهر هم برهمان خرابه احداث گردیده وبسیاری ازمعابد زمان کوروش وچندقرن پیش از او هنوز برپاست مانند «برس» (نمرود) که پیش‌هم بدان اشاره نمودیم که قصر پادشاه ماد بتقلیدآن بنا شده‌بود.

رود فرات دروسط شهر بابل جاری بود و پلها هم دو طرف شهررا بهم متصل میکرد و امروزنیز چنین میباشد. شهر بدوقلعه محکم غیرقابل تصرف تقسیم‌شده و هرودت آنرا چنین وصف‌میکند (کتاب اول بند ۱۷۸ـ۱۸۸) دیواری بارتفاع سیصدپا و هفتاد وپنج پا قطر آن میباشد که مانند کوه بدان شهر پرشکوه احاطه می‌نمود. گرداگرد آن یك خندق عمیق حفرشده که خاك آنرا قالب زده آجر ازآن پخته و دیواررا ساخته‌بودند ، حجم هریك ازآجرها یك‌پا و نیم و قطر آن سه‌بند انگشت . برآن دیوار طلسم بسیار بکاربرده‌شده که مانع تجاوز دشمن‌باشد صد دروازه داشت که درهای آن ازمفرغ ریخته‌شده وپیرامون آنها باکاشی‌وسنگهای الوان تزئین‌شده وباز طلسم‌های گوناگون باخطوط و حروف میخی بر آن نقش

شده بود .

ساحل رود فرات هم با آجر بسته‌شده و کاملا محفوظ بود. داخل شهر خیابانها و کوچه‌های عریض بود که در پایان هریك کوچه یك در مفرغی بود. دریك قسمت شهر (قسمت شرقی که مورخ مشاهده کرده) کاخهای شاهانه ومعابد ومعاهد و مراکز دولت و قصور بزرگان و بالاخره باغهای معلق که بشاهدخت ایران زن نبوخذنصر تعلق داشت نمایان و بلند بود.

در قسمت دیگر شهر معبد بزرگ بل که بعل باشد برپا شده و البته آن بنـا باید شایان خدای خدایان (رب‌الارباب) باشد که بل بزرگترین رب‌النوع بابل بود (هرودت دراینجا ادعامیکند که آن بنا درزمان او برپاشده پس باید گفت بعد از کوروش ساخته یا تجدید شده بود و درهرحال هنگام فتح هم «بل» بود وهم‌خانه‌او) ناگزیر حتی از اختصار شرح هرودت خودداری کنم که معبدرا خوب وصف نموده ازحیث وسعت و ارتفاع و تعدد بروج و تزئین و بالاخره عظمتی که در دنیا مانند نداشت فقط این نکته را ذکرمیکنیم که در بلندترین مرتبه که محراب رب‌الاباب باشد بستری نرم بر تختی زرین گسترده شده که باید زیباترین زنان بابل شبی برای تمتع خداوند بر آن بخوابد. این جمله‌را خود اضافه میکنیم که چون بعل بت جامد است حتماً باید بکاهن متحرك ذی‌روح این خدمت ارجاع شود و این نحو تقرب بدرگاه خدا یا بآغوش نرم و گرم بعل بزرگترین افتخار و بهترین عبادت است (بعل بعربی شوهر است) . این رشته سر دراز دارد، باشد تا بوقت خود.

در شهر بابل ازهرملتی چندتن و ازهر قومی نماینده‌ای و ازهرصنفی صفی بسته ، در میدان و معبد و خیابان درحال اختلاط یا ازدحام و اصطکاك بودند ، اشکال مختلفه سیاه و سفید ، البسه گوناگون و السنه‌غیرمفهوم و اوضاع‌شگفت‌آور و اخلاق و مذاهب و ادیان و عقاید و بالاخره یك نحو اجتماع غیرقابل جمع

دیده می‌شد . فینیقیها ، مصریها ، حبشی‌ها ، یونانی ها ، کرسی‌ها ، هندیها ، ایرانیها ، اعراب ، اهالی ساردین و اسپانیا و بالاخره نژادهای مختلف بارختهای گوناگون و عقاید متباین و زبان های مخصوص در حال رفت و آمد و داد و ستد و بحث و معامله و عبادت و تعلم و بالاخره جادوگری وعلاج دردهای مادی ومعنوی بودند . علاوه برعلوم وفنون وهنروطرب وموسیقی وعشق وتمتع بجمال وشهوترانی که بسیار آسان است وسهل التناول یا تعامل بود یك احتیاج دیگری بآن شهربود که مردم باهردردی که داشتند برای معالجه‌آن بدان شهرازراههای دورونزدیك هجوم می‌بردند و آن‌سحروطلسم و غیب گوئی و چاره‌سازی وبالاخره دوای هردرد بی‌درمان بود . همه چیزآن شهراعم از امتعه و علوم یك طرف و جادو وخرافات یك طرف . این خرافات بیشتر از سپاه عظیم کوروش تظم واثر ونیروداشت وبالاخره کوروش برآنها غالب شد ولی نتوانست آنهارا ازمیان بردارد . در بابل هیچ نیروی مادی یامعنوی باندازه دین یا اوهام بصورت دین تسلط ونفوذ وتاثیر نداشت . کاهنان و خدام معابد بهرصورتی که میخواستند ظاهرمی‌شدند ، آنها تاجروعالم وزارع وبانگدار ومحتکر و بالاخره سیاستمداربودند ، خود شاه رابر گزیده وخود خلع نمودند . آنها نبونید پادشاه وقت را انتخاب کردند وچون ازاو خشنود نبودند فاتح جدید را بر گزیدند و و کوروش رابر گزیده مردوك و سایر خدایان دانستند . کوروش هم که پادشاه آنهابود رسم آنهارا ازبین نبرد .

جای تعجب‌است اگرمعابد را بیك صورت عجیب ومدهش وصف کنیم و بگوئیم خود معابد انبار کالاهای مختلف بود. تمام امتعه واطعمه واشربه وضروریات زندگانی برای سوداگری درآن انبارها جمع شده وکاهنان بنام خدایان معامله می کردند وازاین شگفت‌آورتر این است که مزارع و باغها وآنهارو آبها وقری

وقصات وپلها وسدها همه املاك خالصه خدایان بود که خدام آنها ازشاه گرفته تا جاروب کش معبد متولی آن بودند و کاهنان بنام خداوندگاران دارای بندگان بسیار بودند که ازاسراء ملل جمع شده یاازبومیان مملوك شده برزگر وسوداگر وبار بر آنهابودند . درهیچ شهر وکشوری ودر هیچ تاریخ و عصری مانند قدرت روحانیون بابل قدرتی نبود . وبازازاین دهشتناکتراین است که آنها قائل بروا بودن زنا (اباحه زنان) بودند وآزادی فسق وفجوررا بحداجبار رسانیده که هر زنی باید خودرادرمعرض استفاده عامه بگذارد ولوزن بزرگترین‌اشراف واعیان باشد . بنابراین هردوشیزه که البته نباید گفت دوشیزه زیرا مفهوم ندارد مگر قبل ازبلوغ که ازتمتع مصون یامحروم بوده باید بمعبد برود وخودآرائی کند و هربیگانه‌هر که وهرچه‌باشد که اورا بپسندد وبخواهدکام ببردیك پارهٔ سیم کوچك ناچیزهرچه باشد فقط برای مشروع نمودن فسق یاتبرك وتیمن برزانوی‌آن زن یادوشیزه بگذارد واو ناگزیر بدنبال آن مردخواه برناباشد وخواه پیرازهرملت وقومی وبهررنگی سیاه‌یاسفید باشدمتابعت کرده سوی بستری که برای‌ثواب‌آماده شده برود ومتاع طبیعی خودرا که جمال بلکه وجود نازنین باشد در اختیارتمتع وکام ستانی وبهره‌برداری اوبگذارد . زنان فقیردرمعبد می‌نشستند و بانوان حرم اعیان باگردونه‌های مزین ومرصع وملتزمین رکاب وموکب باشکوه بردر معبد یاصحن‌آن‌قرارمی گرفتند که‌کام ستان هر که‌باشد یك فلز بی ارج برزانوی‌بانوی زیبا که درحجله عفاف وشرف باشرم وحیانشسته می گذاشت ومنتظرتکلیف می‌شد که البته چنین مردی باید برمرکبی سوارشده وباآن مخدره‌بمحل انجام‌کاربرود وآن زن را باعلی‌درجه تقرب نزد رب‌الارباب برساند ،آنگاه اودرصف‌فرشتگان درملکوت اقدس قرارخواهد گرفت !

این نحوعبادت‌وپرهیزگاری حتماً مخلوق ومجعول روحانیون کاذب‌خادع

آن زمان بود که بنام اصنام مردم ابله نادان را تسخیر کرده که جگر گوشهٔ خود را بدست آلوده وخشن وبزه کار آنها بسپارند وتمتع آنها را یك نحو تقوی بدانند.

وبازشگفت اینجاست که چون پدری دختر زیبائی بپروراند وبدرگاه خدایان مصنوع بشر بفرستد ، بسی دعا می کند وثنا می گوید که خداوند اورا نیك بخت آفریده وباو چنین دختر نیك منظر داده که درخور هجوم وحشت انگیز کاهنان خشن واقع شده واگر عکس آن باشد محزون ودردناك می شد !

این نحو عجایب در آن شهر بیشتر از تمام عجایب جهان بود که گویند باغهای معلق یکی ازعجایب هفتگانه عالم بود واین باغها افتاده ومیوه‌های رایگان که از خاربیابان خوارتر بود بزرگترین عجایب عادات و اخلاق ودیانات بود که زنان زیبای مبتذل بودند .

اکنون خواننده دراحوال مردم آن شهر ودر اخلاق زشت وعادات شرم آور جانکاه که پیشانی انسانیت را بننگ ابدی داغ کرده تامل وتفکر کند که آن قوم مستوجب چه نحو کیفر وعذاب بودند آیا مانند اهالی سارد که باین عادات هم مبتلا بودند مستحق سوختن بودند که چون کوروش شهر آنها را گشود طبیعت بدست گرزوس آتشی افروخت وخشك وترا سوخت ! ولی کوروش درفتح بابل حتی یك آتش زنه را هم بکار نبرد. آیارود فرات که اختیار آن بدست کاهنان بود درخور تطهیر آن قوم ازفسق وفجور وشهوترانی وبالاخره زنای مقدس بود که چون سپاه کوروش از مجرای آن داخل شهر شده آنرا بر گردانیده متوجه مرکز فساد و منبع ننك کرده همه را باآب تطهیر کند ؟ خوب تامل کنید وفکر خودرا بچاره آن مردم ننگین رسواشده جهان بیندازید که چه عذابی باید بر آنها مسلط شود : آیاصاعقه وزلزله وطوفان وطاعون ووبا وحریق ضرورت داشت باسپاهی بنام پارس و بسالاری مردی پارسی بایدبر آنها مسلط شود ؟

افسوس که کوروش رسم و آئین پادشاهان فاتح را تغییرداد وگرنه مانند «آشور بانیبال» یا «سناخریب» باید پوست آنهارا کنده و بر آتش بریان کند. اما کوروش رسم‌ستم و انسان کشی وغارت وتخریب وتعذیب را از بین برد رسم دیگری نه تنها برای بابلیها آورد بلکه برای‌جهانیان در هرزمان و مکان مرسوم نمود که امروز هم باید آنرا مانند یك دین مبین و آئین متین بکاربست و بدان عمل‌نمود.

کوروش بود که ملت یهودرا از منجلاب ننگ وعذاب بابل نجات داد بـد ترین کیفری که بملت سومروا کدداده ها کردن بندگان آنها که قوم مظلوم‌یهود بود. اوخود کسی‌را اسیرنکرد بلکه اسیر دیگران را آزاد نمود ماهرچه‌راجع بشهر بابل وقوم‌آن بنویسیم کم نوشته ایم ولی ناگزیر همین تاریخ را که امروز شاغل افکار جهانیان است و درهر کشوری بهرزبانی ومیان هرمردمی تاریخ بابل منتشر وعجایب آن خصوصاً فسق مقدس و آزادی زنان شرح داده شده وبالاخره میان تمام‌شروح وتفاصیل‌وداستانها وافسانه‌ها یك وجود مقدس بلکه اقدس‌نمایان میشود که همه چیز را تحت الشعاع خود می گذارد و او کوروش بزرگ‌شاهنشاه ایران وبنیاد گذارشاهنشاهی این سامان آن هم دربزرگترین مرکز تمدن‌جهان وبرسربر خدایان بتفاوت اینکه خداوندگاران بت وسنگین ومخلوق و مصنوع بشربودند و او مربی بشرورهنمای نوع‌انسان ونمایندهٔ رحمت یزدان بود. اواز آن خدایـان فریبنده بی‌زبان بدان‌تخت احق واولی بود. عدالت از اووبرای‌او وبنام اوبکاررفت.

عالم تشنه عدالت یا مجری عدالت بود. کوروش از میان مللی که بقتل وغارت و تخریب وتعذیب و افروختن و سوختن و بالاخره بفسق و فجور وقربان کردن دختران خود برای شهوت برخاسته آن رسوم وعادات و اوهام و معتقدات

شرم‌آوررا منسوخ نمود.

راستی این نکته‌را می نویسیم وهرچه بادا باد زیرا این اندیشه در مغز این نویسنده کار گر است وتا نتیجه آن بیرون نیاید و بخواننده سپرده نشود آرام نخواهد گرفت وآن این است که درآن زمان بطوریکه دربخشهای پیش‌ذکرودر این فصل هم بفسق بشر تصریح و آن همه جنایات وفجایع واقع شده و مصائب و متاعب و بلیات گوناگون بدست بشر بخود بشر رسید ، قتل وغارت و حریق وپوست کندن وبریان نمودن وفرزند را روبروی پدرپاره پاره کردن وخلق راازپناهگاه‌خود آواره نمودن وبالاخره ویرانی و کشتار ننگ‌بار اقتضا داشت که در سراسر عالم وجودی مانند کوروش پدید آید ومرهم برزخم انسانیت بگذارد واز درد های بشر بکاهد وهمه چیزرا بذی‌حق بدهد و خلق را آزاد نماید و بالاخره وجود او بموقع ضروری ومطلوب بود که امروز نام نیك او در زبان خاص وعام می باشد .

آیا دراین‌عصر که ما خود آگاه بوده یادیده وشنیده ایم که فجایع جنگ از حد ننك گذشته انسانیت را تا ابد خواروردناك و رسوا نموده بوجود کوروش بزرك احتیاج ندارد ؟ هیچ شنیده اید که ستمگران این عصر هنگام جنگ عالم گیر اخیرچه کردند ؟ آیا از کوره های آدم گداز واز تعداد نوع بشر که زنده درآن کوره‌هاسوختند ودرمیان آنهازنان‌واطفال بی گناه بودند که پس‌از گرسنگی ورنج دسته دسته درحمام گازبرده پس‌از اینکه آنهارا خفه (خبه) میکردند و در کوره های مطابق آخرین فن واختراع می گداختند . هیچ‌شنیده یادیده اید که زندانهای هیتلر درتاریخ بشر چه فجایعی ببار آورده ؟ چگونه ملیونها انسان را طعمۀحریق نمودند . اقوام یهود را زن‌و مرد وخرد و سالخورد پس از گرسنگی ودربدری وبی بر گی حتی کودکان آنهارا که پس‌از مدتی شلغم درداما ن گرفته

نیزه پیچ میکردند وپس از آن همه رنج‌ودرد ومحنت وتعب که‌فرسنگها با ضرب تازیانه یا سر نیزه میراندند بعد ملیونها بآتش انداخته و جود نازنین انسان را بخاکستر مبدل میکردند ! این معامله او بایهود بود وآن معامله کوروش وقوم او با یهود بود که همه‌را آزاد کرد و مقدسات آنها را مصون داشت !

با همین فجایع که درعصرما مشهودشده وباجنگی که ازحیث توحش وظلم و انتقام ننگ‌آشور و ایلام‌وکلده‌راازیادبرده و بااختراعاتی که امروز بشر را باوج تمدن رسانیده و درقبال گردونه تانك‌وهواپیما وزیردریائی وبالاخره بمب‌اتم وهیدروژن ساخته که‌هنوز اثریك‌ذره آن‌ازژاپن زایل نشده : باچنین‌وسایل‌و اسباب واسلحه‌و آلات وادوات که بشررا ازحیث فکرو اختراع وابتکاروصنعت بالابرده و از حیث اخلاق وفضایل‌پست نموده . درچنین‌روزکاری ودرعصر تمدن‌وترقی زندانهای‌هیتلر یهودوغیر یهود رازنده‌زنده‌دردوزخ این‌عالم سوخته‌و ستم‌وتوحش و بربریت‌راازحد گذرانیده آیااحتیاج بوجود مقدسی‌مانند کوروش نمی‌باشد ؟ آیا در میان رجالی که امروز دم ازصلح می‌زنند وخودآتش‌جنگ رامی‌افروزندو در ساختن اسلحه مسابقه‌میکنند ودرآزمایش بمب اتم رقابت‌می‌نمایندیك‌مرد مانند کوروش یافت نمی‌شود ؟ آیااگرتمام رجال صلح‌دوست‌عالم‌را جمع کرده و در همان کوره هیتلر گداخته از خاکستر آنها پیکری‌بنام کوروش ساخته‌آن‌پیکرجامدسوخته‌سوختنی قادربراجرای عدالت واعطای‌آزادی خواهدبودو آیامی‌توان‌نام کوروش رابرآن پیکر گذاشت هرگز مادر گیتی‌عاجز است که‌مانند کوروش مردی بزاید که‌بیست وپنج قرن‌پیش ازهیتلر یهودرا بنوازدو رهاکندو آزاد نماید . آنها هم همه ساله حق اوراادا میکنندو بنام او که‌زیب تورات و کتب‌مقدسه آنهاست‌جشن میگیرند . ایرانیان از این حیث بیست وپنج قرن عقب مانده و امروز بنام همان مرد بزرگ که ناشر فضیلت و حامی انسانیت و نجات دهنده بشر است جشن میگیرند .

نه‌تنها ملت ایران بلکه تمام ملل جهان باید بنام همان انسان جشن بگیرند تا فجایع و جنایات جنگ تجدید نشود. باید در سازمان ملل و در هر محفل و محل مجسمه کوروش نصب شود که با دیدن آن از تخریب بلاد و تعذیب انسان بپرهیزند. همانطور که کاهنان مردم‌فریب برای دفع ارواح خبیثه طلسم و مجسمه می‌ساختند باید نمایندگان ملل مجسمه و طلسم کوروش را نصب کنند تا با دیدن نماینده عدالت و رافت از تجدید وقایع شرم‌آور بپرهیزند. نام کوروش برای حفظ صلح و احتراز از جنگ کافی می‌باشد این نام و این عنوان باید سرلوحه صلح جهان باشد.

آیا این ننگ نیست که پس از بیست و پنج قرن ترقی و تعالی و تمدن و افزایش علم و اختراع و صنعت باید اخلاق باین اندازه دچار انحطاط و پستی بشود که مظالم و فجایع از عهد آشور و بابل هم بگذرد؟ پس باید گفت این روزگار بیشتر از هر عصر تشنه ظهور و نبوغ کوروش می‌باشد فراموش نشود کوروش ایرانی و پارسی و آریائی می‌باشد. این مرد بزرگ ایرانی باید زنده بشود و عالم را زنده بدارد.

نام او زیب عالم و عنوان سعادت بنی آدم است.

اکنون که این اندیشه را ابراز و عقده را از دل خود باز نموده‌ایم باز بوصف شهر بابل و شرح وقایع آن می‌پردازیم که نمی‌توان بسیاری از اوضاع آن شهر را اهمال نمود و اگر تفصیل هم نباشد اجمال را از دست نمی‌دهیم زیرا نبوغ و عظمت کوروش با فتح همین شهر در تاریخ مشهور و معروف شده و باز آرزومندیم که در یك کتاب دیگر که تاریخ ایران را از آغاز شرح می‌دهد بتکمیل این بیان و اثبات مباهات ایرانیان رستگار شویم.

بابل عروس دنیا

و مرکز تمدن بشر

این گفته معروف و پسندیده است «مالایدرك كله لایترك جله»[1] «چیزیکه همه بدست نیاید ازخلاصه آن نمی‌توان چشم پوشید». اکنون اگر نتوانیم تاریخ کامل بابل را شرح بدهیم ازمجمل وزبده آن نمی‌توان چشم‌پوشید زیرا اولا خودبابل چنانکه اشاره‌شد عضوبلکه سروقلب ایران بوده که بعداز کودوش قرنها بدان حال ماند ثانیاً عظمت و بزرگواری تاریخی کوروش که نام‌هریك ازاین دوظرف و مظروف برده شود بدیگری توجه‌می‌شودپس باید دانست‌شهر یا کشوری که‌نبوغ یاشاهنشاهی کوروش در آن‌تکمیل شده چه بودواثرمردتاریخ در اخلاق‌وروحیات و عقایدمردم چیست ؟ همانطور که کوروش مجرای رودفرات ودجله‌راتغییردادمجرای اجتماع

۱ــ آنچه در افواه شایع می‌باشد : درهردوسجع «کله» گفته می‌شود و علت‌جهل کلمه اخیر است‌زیراکمتر کسی معنی جل رابداند مگرجل که زین باشد ولی درعربی‌جل بمعنی خلاصه‌و زبده است شاعرعرب گوید : لاتسئلی‌عن‌جل مالی‌وانظری کرمی‌و خیری . بنابراین جله‌صحیح است‌نه‌کله در سجع دوم

فاسد بابل را تغییرداد پس تاریخ حیات بشرمدیون همان اثر بزرگ می باشد که بدست آن مرد بزرگ پدید آمده است . دراین جا باشتاب از وصف تأثیرحمله کوروش دراوضاع و احوال بابل می گذریم که باذکر مقدمات می توان نتایج و فواید تسلط کوروش رابیان نمود ولی اکنون یك کلمه برای آن اثر کافی میباشد که باید گفت : بیشتراز جنگ وخونریزی پادشاهان دیگرحمله کوروش در محو فساد آن بلاد تأثیر داشت .

بابل در دوبار ویران ومردم آن نابودشدند . سنخریب پادشاه آشور برای نخستین بار اهالی آنراقتل عام کرده شهررا یکسره ویران نمود که سنگی برسنگ از آن نماند ولی بعد دوباره تجدید وبرعمارات و معابد آن افزوده شد تا زمان «آشور بانیپال» که او نیزمانندجد خود تمام اهل شهر را کشت چنانکه در تاریخ آشور گذشت . کوروش هم بابل را فتح نمودویك آجر از آن برنداشت وکسی را هم نکشت ولی روح فساد را در آن شهر کشت واجتماع فاسدرا اصلاح نمودو زندگانی ننگین آن قوم را تغییرداد .

وضع جغرافی و اقتصادی بابل اقتضاداشت که اگرسنگ وآجر که یك بنیاد را برپا میکرد قلع وویران شود خودمکان که مستعد آبادی بود ویران نشود و زود آبادی وعمران تجدید ومردم ازهر محل دورونزدیك در آن جمع شوند . این مکان که همیشه درخورعمران بوده وهست بسبب وضع جغرافی و جریان دو رود عظیم ثروت ورونق وسود خودرا ازدست نمی دهد .

فرات که یك واژه بابلی و اصل آن « پوراتا » بوده از مغرب در جبال « تاوروس » جاری و طول عراق عرب را سیراب و خرم و شاداب نموده تا بخلیج فارسی منتهی شود. دجله که نام اول آن بزبان سومر « ادکنه » وبعد بلغت سامی «دگلت» نامیده شد. ازنزدیك دیار بکر آغاز وباز درخلیج فارس جاری می شود .

این دورود که تورات منبع آنهارا بهشت دانسته باعث آبادی دائم بابل وسراسر بین‌النهرین شده که الحق باید گفت: از بهشت سرچشمه گرفته ولی برای اهل دوزخ وروح بخش بود. انهار کوچك وبزرگ هم ازایران وزاگروس بدان ملحق می‌شودو یك نهر عظیم قابل کشتی‌رانی بوجود آورده. چون مردم آرام بابل که ثروت پرست وراحت دوست بودند همیشه درمعرض خطر وهجوم ایرانیان ازایلام وزاگروس بوده بیشتر اهتمام وتدبیر آنها متوجه ایجادسد وحصار وبند بود بدین سبب دیوار عظیم فاصل بین مرزایران وبین النهرین بنا نمودند ولی آخرالامر سپاه کوروش باتدبیر بسیار توانست درمیان حصار قرار گیرد چنانکه گذشت.

اجتماع حتی اگر فاسد باشد بنظم وقانون احتیاج دارد. درجائیکه فساد اجتماع ازحد بگذرد وزندگانی عمومی مختل شود بالطبع قوانین که نتیجه افکار پلید و مخلوق مطامع واغراض وشهوات باشد فاسد بوده و تمام نظامات وقیود فقط برای ادامه وحفظ فساد بود ولی بازمی بینیم بعضی قوانین حمورابی درخور زندگانی حقیقی وحافظ حیات بشر بوده وبسیاری ازهمان قوانین ونظامات در اجتماع عمومی بشر تأثیر کرده وقابل تقلید ودوام بوده وهست که آثار آنها درمذاهب وادیان مشهود می باشد. مثلاقانون قصاص «السن بالسن والجروح قصاص» یا«نفس بنفس» که در قرآن آمده ولی خلاف آن دیده می شود که بنظر شگفت آورمی‌رسد وآن عبارت از این است که اگر کسی دختری را کشت دختر اورا باید کشت! آیا کسی که گناه نکرده است بکیفر می‌رسد یااگر قاتل دختر نداشته باشد چه باید کرد؟ بااینکه فسق مقدس شایع بود وبرهرزنی فرض واجب ومؤکد است که باید یکبارتن بیك بیگانه بدهد قوانینی برای مجازات زن شوهردار بوده که اگر مرتکب زنامی‌شد باید او ومرتکب را متفقاً درنهر فرات بیندازند. در عین حال اگرزن یامردیکه زنا کرده درآب افکنده شودوشناگر باشدو بتواند خودرا نجات دهد مورد تقدیس وتطهیر واقع

می‌شد که‌خدایان برائت‌اورا ثابت کرده‌اند. اگرشوهر بخواهد عفو کند یا بحال آن‌زن‌رقت آرد اورا لخت کرده وامیدارد که‌در خیابان و بازار باهمان حال نمایش دهدورسوا شود. اگرخانه ویران شود معماروبنای آنرا اعدام میکردند. اگر فرزند صاحب خانه درویرانی هلاك‌شود فرزند سازنده‌رامیکشتند. اگر کسی بپدر خوددست درازی کند دست اورا می‌بریدند. اگر کسی که‌تحت علاج‌جراح باشد وبمیرد یا کورشود انگشتهای پزشك معالج‌را قطع‌میکردند. دایه که ازدادن شیر بکودك خودداری میکرد پستانش‌را می‌بریدند وبالاخره علاج تمام دردهارا‌قتل و اعدام می‌دانستند. دزدی، راهزنی، تجاوز بناموس! پناه دادن بنده گریخته تقلب درشراب، فرارازجنگ، اهمال خانه‌داری وشوهر داری ازطرف زن کیفر آنها وامثال آنهامرگ‌بود:

اهالی بابل وتمام آن کشوردوقسمت بودند، مالك و مملوك یابنده وآزاد و بسبب‌فزونی اسراء ورواج معامله برده عده‌این قسمت بود وبندگان بکارهای سخت کشت‌وکار وباربری اشتغال داشتند، مالك می‌توانست غلام رابکشد و کسی ازاو بازخواست‌نمی کرد.

کنیزان که عده آنان کمتر ازبندگان نبود برای شهوترانی وتمتع عمومی وکارهای سخت‌آماده بودند ومی‌توانستند فرزند بزایند وبرثروت مالك بیفزایند.

هیچ قدرت وتسلطی بالاتراز اراده کاهنان و جادوگران نبود وهر شخصی مکلف بود مقداری ازاموال خود را بآنها بدهد و پادشاه نیز همین تکلیف را داشت پس آنها مالك مطلق زمین وبنده و مال وناموس و جان مردم بودند.

تمام این اوضاع علاوه برتواریخ مختلفه و مشاهدات مؤرخین و بالاخص هردوت در حفریات اخیر بابل بااسناد ومدارك معتبره کشف و در میان الواح نام کوروش بسیارذکرشده حتی سند ذخیره او بنام فرزندش کمبوجیه در بانگ باضافه

تاریخ تسخیر وفتح بابل باشرح اوضاع واحوال وچگونگی آن فتح و نام فاتحین بدست آمده است و بیشتر اعتماد مادراین کتاب برهمان اسناد والواح است که حتی برخی از آنهارا عیناً درموزه‌های بین‌النهرین واروپا مشاهده کرده‌ایم .

باتمام آن معایب ومفاسد می‌توان گفت یك نحو نظم بلکه عدالت بی‌مانند درآن زمان بوده که حتی امروزنظیرندارد وآن عبارت از التزام دولت یا حاکم وحامی شهربود بحفظ جان ومال مردم که اگر مالی سرقت می‌شد زیان دیده با سوگند بهای آنرا دریافت‌می کرد یااگرسارقی صاحب مال را می کشت خونبهای مقتول راحاکم بورثه می‌داد مجازات دزد وقاتل‌هم اعدام بود . زناشوئی هم‌نظامات خوبی‌داشت ، زنان قبل ازقید ازدواج آزادبوده وارتباط‌جنسی درهرمدتی که‌مایل باشند آزاد وهیچ حد وشرط نداشت ولی بعد از تعهد بزناشوئی تجاوز از حدود اجتماع نمی‌شد ومجازات متجاوز همان است که ذکرشد . کوروش بااینکه‌بسیار کوشید که اجتماع را اصلاح کند وتااندازه هم موفق گردید نتوانست عادت‌زنای مقدس را محوکند ولی قسطنطنین درحوالی سنه ۳۲۵ ق.م آنرا منع نمود ولی ولی فسق وفجوردیگری در میخانه‌ها آزاد ودرازدیاد بود اما نه بصورت فحشاء مقدس یاعبادت وتقرب بدرگاه خدایان . کوروش توانست عادت آرایش جوانان را که همه بصورت زنان ظاهرمیشدند از بین ببرد ومردانگی را بمردم مخنث‌صفت بابل بیاموزد وازاین حیث مردم بیدار وهشیارشده بودند که عیاناً دیده‌مردانگی پارسیان موجب تسلط آنان برآن سامان گردیده،زروزیور گردن بند و گوشواره وغازه را دور کردند . بنابراین اختلاط ایرانیان بابابلیان تا اندازهٔ اجتماع را اصلاح کرد وفساد بابل درروحیات وافکار پارسیان تاثیرنداشت بلکه سبب شد که عقاید ومبادی تربیت را حفظ کنند وازآن پستی وخودپرستی و شهوترانی عبرت گیرند .

تاریخ بابل پرازعجایب وغرایب می باشد ومادرشرح آن حزوقایع کوروش یاموضوعی که باو ارتباط دارد مقصودی نداریم واز تحقیقات «ویل دورانت» و سایرمؤرخین اقتباس نمودیم واگراضافه برمطلوب نقل شده فقط بعنوان مقدمه برای شاهنشاهی کوروش بوده که برچه مردمی که دارای چه اخلاق ومعتقداتی بوده مسلط شده وعدالت وآزادی خواهی او بچه‌اندازه رسیده که‌آنها را دراوهام خودآزاد گذاشته وگرنه بایدآن معابد که مرکزفساد بود منهدم واموال وثروت بی‌حدوعد خدایان باطل غارت وبانشان وپارس منتقل‌شود ولی کوروش بابل را گشودبلکه پایتخت ومردم رارعیت خود دانست وبحفظ‌تمام عمارات وآثارومنابع ثروت کوشید.

دراینجاباید مجملا بمعتقدات مردم‌وخدایان آنها اشاره کنیم که این‌موضوع هم باتاریخ کوروش ارتباط‌دارد وخودمقدمه‌بلکه‌سبب‌تسلط وفتح او گردید.

بت پرستی در تاریخ بابل بیشتر از هر کشوری بوده و برای خدایان بمراتب و مناصب و حالات مختلفه روحیه و احساسات و شهوات قائل بودند و هر خدائی هم وظیفه یا یك نحو قدرت و مشیئت داشته و بالاخره مردوك خداوندبزرگ آفریننده‌آسمان‌وزمین خون خودرا بزمین‌ریخت وزمین‌را باخون‌خود مخمرنمودوبنی آدم‌را برای‌عبادت خدایان درهمین زمین‌آفرید. چنین معلوم میشود که بابلیان قائل‌بحشرونشرومعاد نبودند وهرچه‌میخواستندفقط برای زندگانی‌مادی دنیابود[1] شمش‌نیزخدای خورشیداست واین‌همان شمس‌است‌درابتدا این مرتبه هم بمردوك‌اختصاص داشت و او که مردوك باشد رب‌الارباب وملقب به «بل‌مردوك» (بعل) بود. عشتار (استارته ـ Kstarte) یونان یاعشتورت یهودیا «ایزیس» مصریا «ونوس» روم‌هم الهه بابل بودوبرای هریکی ازخدایان هزار

۱ـ الواحی که درویرانه‌نینوا (قویون‌جیك) کشف‌شده مویداین‌عقیده می‌باشد.

داستان خرافی جعل و نقل میکردند وعشق وشهوت یاعفت وطهارت‌را که‌تبدیل بفسق مقدس‌شده بآنها منتسب کرده ودر تصویر وتراشیدن ونقش وتجسم آنها تفنن می‌کردند که‌یکی زن باشد ودیگری مرد وحتی خنثی که بین زن‌ومرد ویکی عریان و دیگری‌زن ریش‌دار الی آخر. تعدد خدایان باندازه تنوع فساد بود بحدی هم‌رسیده که‌هریك انسان یك بت مخصوص برای‌حمایت خود می‌تراشید و بتها درشهرها و خانه‌هاوهمه‌جا بود . تأثیر بت‌پرستی درهمه‌چیز بحدی رسید که تمام مظاهر حیات ناشی ازهمان گردید بالاخص سیاست وپادشاهی وعزل ونصب پادشار وهمین‌سیاست موجب تسلط کوروش گردید زیرا کاهنان که قدرت متحرك ومؤثر آنها ناشی از جمودخدایان‌بود خود فرزند یکی‌ازکاهنان‌را (نبونید) بپادشاهی برگزیده و تحت اختیار خویش‌قراردادند. قبل ازاوهم هر پادشاهی ولوبخت‌النصر باشد باید مطیع وتابع‌خدایان باشد وتاجگذاری یااعطای سلطنت بدین‌نحوبود.

کاهنان لباس‌مخصوص سلطنت‌را برتن پادشاه کرده اورا بصورت روحانی در آورده بعدازاینکه‌دست بل «بعل» را گرفته تبرك وتیمن وخضوع کند باید صورت «مردوك» راحمل وباموکب ازخیابانها و میدانها عبور کند، درپیرامون کاخ وتخت شاه‌هم مظاهر دیانت بحداکمل‌ظاهرشود. خروج‌برشاه کفر ومستوجب اعدام بود. بنابراین‌باید گفت سیاست‌ودیانت یکی‌بود یاسیاست‌خودآلت‌دست کاهنان وشاه‌بنده خدایان بوده و هر قدرتی که داشت مبدأ آن‌همان خداوندگاران جامد و سنگین‌بود .

نبونید درزمان کوروش بر تخت سلطنت نشست . (سنه۶۵۵ق‌ـ م) و تاریخ جلوس اوپنج‌سال قبل‌از تسخیر مادبود.[۱] اوازعظمت کوروش والحاق ماد بفارس وانشان سخت‌نگران بود . بطوریکه اشاره‌شده برای‌جلو گیری از جهانگیری او

۱ـ دراین‌تاریخ‌هم اختلاف است

بادوپادشاه لیدی ومصر متحد شد. این سه‌پادشاه در آن زمان بزرگترین پادشاهان عالم بشمار می رفتند البته درمحیط متمدن خود باصرف‌نظر ازاقصی نقاط آسیا واروپا خطر برای بابل بیشتر ازناحیه ماد بود که باانتساب نبوخذنصر باپادشاهان ماد رفع نشده وناگزیر دیوارمعروف‌ومذکور کشیده شد. باتسلط کوروش برایران خطر بنحو دیگری شدت‌یافت وبعدازفتح‌لیدی متوجه بابل گردید. نبونید که از بیم کوروش پیمان خودرا با کرزوس شکسته‌بود سخت پشیمان‌شده‌پی‌چاره می‌گشت. کاهنان‌هم ازاورو برگردانیده مساعدت نکردند. تبلیغات خوبی دربابل بنفع کوروش شده بود ویهود برحسب وعده انبیاء خود درانتظار کوروش و نجات خود بودند. شعراء ونوازندگان یهود درخیابانها بنغمهٔ آزادی‌وظهور نجات‌دهنده وآزادی‌بخش ترنم‌می کردند. برای دفاع ازشهر بابل بیشتر ازهرقوه بدعا وطلسم وجادو توسل‌می‌شد وکاهنان برحمت‌خداوندگاران‌امیدوار بودند. سپاه‌نبونید‌برای دفاع‌ازکشور جنبید وفرماندهی قسمت عمدهٔ آن بفرزند او واگذارشد. شهرها و قلاع یکی بعدازدیگری بتصرف کوروش درآمد و توانست سپاه عظیم خودرا از رود ودیواروسد وپل‌ودریاچه عبور دهد وبابل سخت دچار خطر گردید. کوروش نیروی خودرا باقوای‌دشمن خوب‌سنجید ومیل‌نداشت باخونریزی‌شهررا بگشاید وازطول مدت محاصره هم خشنودنبود اکنون بشرح فتح‌بابل می‌پردازیم.

فتح بابل مرکز تمدن جهان

بهمان اندازه که‌شهر تاریخی بابل عظمت داشت فتح آن بدست مرد تاریخ‌عظیم بود وبهمان اندازه که عناصر مختلفه در آن‌شهر درازدحام و اصطکاك بودندروایات مورخین مختلف ومتباین می باشد ودر پیرامون آن‌فتح‌بزرگ داستانها وافسانه‌ها نوشته شده‌وحتی بعداز کشف اسناد والواح بابل که بهترین گواه‌است اثر آن افسانه‌ها زایل‌نشده ومورخین عصر کنونی هنوزتاریخ خودرا دراغلب آن روایات بنا می کنند و کمتر کسی بتطبیق آنها برالواح‌مکشوفه‌پرداخته وحقیقت امررا از مباحث گوناگون مجردنموده وما نیز ناگزیر تااندازهٔ برخی ازهمان روایات را مجملا نقل کنیم ولی‌اعتمادما فقط براکتشاف عصر اخیراست که مسلماً معتبر و غیر قابل انکار وتردید می باشد.

چیزیکه‌موجب خرسندی واهتمام بروایات دیرین می باشد همانا تصریح‌بنام ونشان فاتحین وذکر اماکن‌وشرح احوال‌واوضاع است ازاین گذشته در کلیـات اتفاق‌کامل وجود دارد مثلا تسخیر بابل بدون‌خونریزی یا گرفتاری‌پادشاه یاقتل فرزند اووهرچه درالواح کشف شده مؤید کلیات مورخین یونان وسایرین‌می باشد

ولی اختلاف شدید درچگونگی فتح پدیدآمده و افسانه های قدیم را بباد داده که اکنون ما عین تاریخ فتح را ازهمان الواح نقل می کنیم. دراینجا ماخود و خوانندگان ذی‌علاقه فقط ازیك چیز محروم خواهیم‌شد و آن لذت افسانه که بصورت یك داستان حقیقی باورشدنی درآمده‌است. این افسانه‌ها هم دو نوع است. بعضی عظمت و قدرت واستعداد کوروش‌را شرح می‌دهد و برخی بالعکس درعالم‌خود وهن‌آور و مقـام تاریخ‌را تنزل‌می‌دهد مثلا درآنهاروایت خیانت یاخدعه وفریب واغفال‌بکار رفته که مادون‌مقام بزرگواری‌فاتح می‌باشد وجمعی هم باندازه این‌فتح را کوچك کرده که‌مثلا یك‌دختر خیانت نموده عاشق‌ومعشوق‌سبب‌شده‌یا یك زن‌درهای عظیم‌را بروی سپاه‌باز کرده یا یك‌جاسوس راهنمائی نموده و بالاخره غفلت عموم واشتغال مردم بجشن‌وعبادت ومستی‌وخواب وامثال آنها.

نمایشی‌هم که تقریباً نیم قرن پیش بنام کوروش وفتح‌بابل درسینماهای عالم داده‌شده واین‌مؤلف هم درهمان‌زمان آنرا مشاهده کرده وپیش‌هم بدان اشاره شده مبنی‌برهمین‌افسانه‌ها بودوهنوز اثر آن‌درمغزاین نویسنده باقی میباشد که برخود واجب‌دانسته حقایق‌راشرح وازمرد تاریخ که‌موجب افتخارابدی ایران است دفاع کنم وتاامروز فرصت بدست نیامده اکنون می‌توان گفت که‌حقیقت غیر از آن است که یك دختـر موجب تسخیر یك شهر و تسلط شاهنشاه ایـران بر مـرکز تمـدن جهان باشد پس بهتر این است که تـاریخ فتح بـابل را ازمدارك مکشوفه‌بابلی نقل کنیم ولی افسوس که این‌اسناد بسیار مختصر ودراغلب آنها بکنایه و اشاره اکتفا شده واگر واقعه هم ذکرشده مجملا نقش گردیده و مسلماً بیش ازاین نمی‌توانستند برآجر یا سنگ شرح مبسوط‌را نقش یاحفر کنند وبازما ناگزیر بروایات مؤرخین که‌جنگ‌را شرح داده وخط سیررا معلوم‌نموده ووقایع وفتح قلاع‌را یکی بعد ازدیگری وصف کرده بپردازیم وبالاخره می توان

ازتمام حکایات استنباط ونتیجه‌را ذکر نمود .

تسخیر بابل برحسب اسناد مذکوره چنین‌بود :

« هنگامیکه کوروش تصمیم برفتح بابل گرفت وسپاه خودرا تامرز کشید دید اگر بخواهد دیواررا بشکافدوازحدود بگذرد مدتی لازم خواهد داشت‌وتاخیر لشکر کشی هم بصلاح اونبود .

چنین چاره اندیشید که آب دجله ورود «دیاله» را بر گرداند که آن‌رود بدجله روان بود . هنگامیکه آب آن رود و کم‌بود (باصطلاح مردم بین النهرین صیهود که‌فصل کم شدن آب بود) دونهر حفر کرده آب را بر گردانید و سپاه بالطبع بآسانی ازآن مانع گذشت .

چون سپاه کوروش ازآن دیوار وسد و رود عبور نمود . برای نخستین بار باسپاه بابل‌درنزدیکی شهر « اپیس » (Oqis) رو برو شد وآن‌لشکر را شکست داد .

بعضی گویند سردار بابلی خیانت کرده بود که درپیرامون آن شهر توقف نمود وبرحی عقیده دارند بسبب عدم لیاقت وکفایت دچار شکست و گریز شد . سپاه کوروش درآن واقعه توانست ارتباط بابل را باهمان شهروجاهای دیگر قطع کند . سپس بسیرخود ادامه‌داد .

قوای کوروش درشمال بدوقسمت تقسیم شد ، يك قسمت بفرماندهی شخص کوروش درشمال وقسمت دیگر بفرماندهی گبریاس بصوب جنوب سوق داده‌شده گبریاس که نام حقیقی او « گئوبروو» می‌باشد (در تاریخ گبریاس معروف است زیرا یونانیان اورا بهمین نام شناخته وهمه جاهم بدین نام مشهور شده) . بطرف جنوب شتاب کرد وچون او یکی از سرداران یا پادشاهان آشوروبابل وقبل‌ازآن‌با نبونید بود براحوال‌واوضاع وطرق و سنگرهای شهر وطریق ورود و خروج وسد

و بند آگاه بود فتح و تصرف بابل را بر عهده گرفت و خوب توانست از عهده بر آید .

نبونید چنانکه اشاره شد سپاه خود را بدو قسمت تقسیم نمود ، یك قسمت بفرماندهی خود و قسمت دیگر بفرماندهی « بلتشر » « بلتزار » واگذار نمود و خود در «سیپ پار » بانتظار گبریاس صف آرائی نمود . گبریاس بایك حمله توانست بابلیها را پراکنده و شاه را گرفتار کند وخود بـا عجله بطرف دشمن لشکر کشید .

سپاه گبریاس برحسب تعلیم ودستور او از معبر رود فرات ومدخل سدوپل بآسانی وارد بابل گردید . چون عده از سپاه مخصوص گبریاس که ازاول باتفاق سردار خود بکوروش ملحق شده وخود بابلی بوده و بزبان بابلی سخن میگفتند با اهالی تکلم وتفاهم نمودند و لشکر ها یکی بعد از دیگری واردشهر بندشدند. «بلتزار» شاهزاده و جانشین نبونید در بابل کهنه پایداری کرد و پس از یك هفته درکارزار کشته شد وکار بپایان رسید . عزای عمومی هم برای قتل ولیعهد اعلان ودرسراسر کشور سوگواری برپاشد .

سپاهیان ایران از غـارت وقتل پرهیز کرده وامن ونظم مستقر گردید . بعد ازآن کوروش در حالیکه بر گردونه شاهانه سوار شده با نخبهٔ چابك سواران وارد شهر گردید واستقبال عظیمی بعمل آمد وشادی از هرطرف برپا شد خصوصاًاز اسراء یهود . فرمانروائی بابل‌هم بگبریاس واگذار شد و اوخوب‌مردم داری نمود .

برای تکمیل فایدهٔ تاریخ این روایت را مؤرخین معاصر از همان الواح استنباط وبرهمان استاد اعتماد کرده باندکی غیر مجسوس که بالطبع درترجمه پدید می آید .

از سالنامه نبونید پادشاه بابل نقل میکنیم و باید دانست یگانه سند این عصر همین اثر مهم تاریخی می باشد :

هنگامیکه در ماه «تیری» سال ۵۳۸ (ق.م) سپاهیان پارس بفرماندهی گوبارو (گبریاس) بدرون بابل وارد شدند ، گروهی از سپاهیان محل مقدر « ازاژپل » (آساهیل) را از یغما مصون داشتند «تا پایان ماه سپرهای کشور» گوتیوم (Gousioum) درهای «ازاژپل» و بارگاه «مردوك» را نگهداری وحراست نمود . هیچیك از آنها با سلاح داخل معابد نشد . درفش سپاهیان هم براماکن مقدسه برافراشته نشد»

در لوح دوم سالنامه «نبونید» هم این جمله آمده :

« بمردم شهر زینهار داده شد ، کوروش بهمه سکنه شهر بابل امان داد »

سند مهم دیگری که در حفریات بابل بدست آمده اوضاع فتح بابل را شرح می دهد . این سند معتبر عبارت از الواح کاهنان « مردوك » می باشد ولی افسوس که شکسته و ناقص و بسیاری از جمل وعبارات آن محوشده و از بقیه معلوم میشود که بدان تاریخ از هر حیث اهتمام شایان تدوین وضبط بعمل آمده که بعضی از نقوش نقل می شود :

«... نبونید پادشاهی ناتوان و تن پرور بود . در « ارخ » و سایر شهرها فرمانهای بدوزیان آور داد . او همیشه اندیشه های بدداشت ، قربانیها و نیازهای روزانه خدایان راتعطیل نموده بازداشت . پرستش «مردوك » خداوند خدایان را بسستی و خودپرستی تبدیل نمود . هر کاری انجام می داد بزیان مردم شهر خود بود . براهالی بارسنگین تحمیل کرد که آنها یارای حمل آنرا نداشته ناگزیر تن بهلاك و فنا دادند . خدای خدایان (مقصود مردوك) از ناله و زاری مردم بستوه آمد و خشمناك شد وشهررا بدرود گفت . خدایان دیگر که ملازم «بل مردوك» بوده (غارت شده و باهم عودت داده شده بودند) خشمگین شده بمتابعت او (رب الارباب) خانه های

خود راترك کرده خارج شدند . مردم پریشان شده ، بخداوند (مردوك) توسل و استغاثه‌نموده گفتند : سوی‌ما نظر کن ، برماترحم نما ، او بخانه‌های ویران و بمردم‌مرده و ناتوان سومر و اکد توجه‌و ترحم فرمود ، او بتمام اطراف کشور نظر افکند که‌یك‌پادشاه دادخواه انتخاب کند که بقلب او نزدیك باشد تادست اورا گرفته بلند نماید. درچنین هنگامی نام کوروش پادشاه انشان را برد و بـرای شاهنشاهی‌جهان بر گزید ؛« گونیها »و«اوما نماند»ها را زیرپای اوافکند. (اهالی مادبابلیهارا بدان نام‌میخواندند). مردوك، خدای بزرگ که مدافع ونگهبان‌امت خود می‌باشد باو(کوروش) با خرسندی نگریست ، بکارهای اووقلب‌پراز عدالت و رافت او برکات خودرا نازل کرد و فرمودسوی شهرمن(بابل‌شهرمردوك) برو . او مانندوست رهنما ورفیق او گردید ، اوو سپاه اورا یاری نمود . سپاه او(یعنی نیروی‌مردوك) مانند قطرات آب‌رودبشمار نمی‌آید بااو (یعنی کوروش) مسلح و روانه نمود . بدون جنگ‌و خونریزی اوراداخل بابل کردوشهر خود را از ستم و آزار نجات‌بخشید، نبونیدشاه‌را که‌نسبت‌بمردوك احترام‌نداشت بدست‌او(کوروش) سپرد . همه‌مردم بابل ، همه‌سومرواکد ، بزرگان وسالاران وفرمانروایان او را (کوروش) ستودند وپای‌وی‌را بوسیدند . همه‌ازپادشاهی او خشنودوخرسندشدند ، شادی وخرسندی ازچهره آنان‌نمایان‌بودهمه خداوندی‌را تقدیس وتسبیح کرده‌اند که مرده‌ها را زنده کرده مردم راازهلاك‌نجات‌داد »

ازاین‌الواح چنین‌معلوم میشود که یکی از کارهای مورد تنفر نبونید نقل خدایان سومرواکد ازمحل خود بشهربابل بودزیرا مردم آن زمان معتقد بودند که خداوندگانرا اسیر کرده وآنها براوخشم گرفته بودند . ونیزمعلوم میشود که نبونید مطامع کاهنان راخوب‌تأمین‌نکرده‌یاهدایا وقربانیهای روزانه‌را منع‌نموده که ازاوروبرگردانیدند . بدین‌سبب آنها از آمدن کوروش و گرفتاری نبونید

خرسند بودند . باتمام این احوال نمی‌توان گفت که توجه‌مردم بکوروش موجب تسخیر بابل گردید بلکه توجه‌خود کوروش بفتح آن شهر که مدت هفت سال بر آن تصمیم گرفته بود باعث تملك آن کشور گردید وکاهنان بعد از وقوع امر ناگزیر شادی نمودند وخواه وناخواه بدان تسلط تن داده و آن فتح را منتسب بمردوك و سپاه غیبی او دانستند که بزعم آنها باندازه عدد قطرات آب رودخانه که غیرقابل‌عدو حصر بود . و مقصود فرشتگان بود که الحق سپاه کوروش در عفت و خودداری از غارت مستوجب صفات‌فرشتگان و ستایش‌کاهنان بود مؤرخین معاصر از نظم و امن آن‌زمان هم‌تعجب میکنند .

کوروش وعظمت یهود

درخاطردارم روزی یکی ازیهودیان معتبر بریکی ازایرانیان اعتراض کرد که چرا درخطاب وتعبیرخود لفظ «یهودی» را بکار برده وحق این‌است که‌بگوید «کلیمی» نسبت بحضرت‌موسی که لقب کلیم‌الله‌یافته است . ممکن‌است این‌انتساب ازحیث دین صحیح‌باشد که قوم یهود دین کلیم رادارند ومعنی کلیم طرف خطاب وسؤال وجواب است از کلمه ومکالمه وتکلیم که بهمین عبارت هم درقرآن‌آمده ومؤید یامسبب این نسبت است . « و کلم‌الله موسی تکلیما » خداوند باموسی‌سخن گفت. سخن گفتنی فرمود . عقلاء وحکماء اسلام برای رعایت حال واحترام این قوم‌آنها را تکریم کرده بکلیم‌منتسب نموده که کلیمی بجای‌یهودی ملقب شده‌اند ولی مابدون مجامله همان لفظ یهودی حقیقی را که بعقیده ما هیچ نقص ووهن وتحقیر ندارد استعمال می کنیم ومبحث الفاظ راهرچند که ازحیث موضوع واجد یك نحوفایده‌است‌خاتمه می‌دهیم .

دراینجا وبا این اختصار که نقل‌آن بتاریخ شخص کوروش تعلق وانحصار دارد نمی‌خواهیم تاریخ یهودرا که بسیار تاریخ مهم ومفید ولذت‌بخش است شرح

بدهیم واگرهم بخواهیم نمی‌توانیم دراین وقت چنین کاری را انجام دهیم هرچند که آرزومندیم یك تاریخ مستقل برای این‌قوم تدوین کنیم وحتی خود یهود را از غفلت وجهل تاریخ خود هشیاروآگاه کنیم ولی اکنون در این بحث که بتاریخ کوروش اختصاص دارد باجمال می‌پردازیم. بطورمقدمه یا اشاره ناگزیریم علت اهتمام خودرا بتاریخ عجیب وعظیم این قوم ذکر کنیم هرچند که علت یا بهانه و وسیله ما تاریخ کوروش است که باتاریخ یهود مدغم شده است و شاید بزرگترین علل عظمت وشهرت وبزرگواری وعدالت کوروش آزادی وارفاق ومساعدت وتایید وحمایت قوم یهود بوده وماباید لااقل ازاین‌حیث بتاریخ یهود که کوروش بسبب آزادی آنها بمقام قدس رسید بپردازیم ولی‌باز باید اعتراف کرد که دراین فرصت عاجزهستیم وشاید ضرورت نداشته باشد که احوال یهود وانساب وتحولات آنها را شرح بدهیم زیرا تاریخ آنها درهمه‌جا ودراغلب زبانها بتفصیل آمده است. چون این‌تاریخ باتاریخ کوروش یك نحوالتزام غیرقابل تفکیك دارد ناچار بمجملی‌از این احوال‌واخبار وآثاراشاره کنیم.

دراینجا یك نکته بطورمقدمه ذکرمیشود که چگونه ما باین قوم برخلاف بسیاری ازمردم عادی معتقد شده‌ایم که تاریخ یاوصف آنهارا بایك نحو احترام و دفاع ازحق درقبال اوهام شرح می‌دهیم واین هم بیك اشاره یاشرح احتیاج‌دارد. در کودکی ودرهمان‌زمان که نویسنده مست تقدیس وتعظیم کوروش شده بمطالعه کتب‌دیگرهم می‌پرداخت یك رومان بدست آمد که بعربی نوشته شده وعنوان آن «التذکرة‌الصفراء» گذرنامه یاجواز زرد بود که مظالم بشررا نسبت بیهود مجسم می کرد. یا یهودی سرگردان که در فارسی هم معروف بود که اکنون هیچ خاطره ازآن دو کتاب عربی وفارسی نمانده‌آن‌هم بعداز بیشتر ازنیم قرن. یك موضوع مهیج دیگررا هم بااشتیاق مطالعه کردم وآن‌داستان دریفوس بقلم امیل‌زولا

بود که چگونه احساسات ضدیهودیك شخص بی گناه رامحکوم کرده و بعدازچندین سال (گویا بیست سال) براثرجهاد ودفاع وبیان امیل‌زولا آزاد شد وهمان‌داستان آن نویسنده رابدرجه عظمت رسانید . درعالم کودکی آرزوی آن شهرت راداشتم که یك نویسنده بزرگ چگونه ازیك فردیهودی دفاع کرد . باخیالات کودکانه بخود می گفتم اگر دفاع ازیك فرد یهودی موجب احراز مقام ارجمندی شود بالطبع مدافع یك ملت مظلوم ومحروم بیشتر بزرگ وعدالت دوست می‌شود. باشد که درقبال جهل وظلم وآزار عوام نسبت باین‌قوم دفاع کنم.شبی ازمحله کلیمیان باپسرعم روحانی خود می گذشتم.دختری مرا بخانه خود دعوت کرد که چراغ خانواده را هنگام خواب خاموش کنم.پسرعم من بایك نحوتعطف بمن گفت برو ومرا بایك نحوشوق رفتم.افراد یك خانواده حقیر دربستر کهنه دیدم وبایك فوت چراغ آنهارا کشتم .آنها خانواده یهودی بودند که ازروی تعصب درشب وروزشنبه بچنین کاری دست نمی‌زدند ومرا که احساس شردرمن نمی کردند برای خاموش کردن چراغ دعوت کردند . من‌ازاین تعصب وافراط درتعبد واستقامت در دین داری وحفظ قیود ورسوم تعجب کردم . باخود گفتم باشد که من دردین ونژاداین قوم بحث کنم وازعلل عداوت ملل دیگر نسبت باین قوم آرام وبی آزار آگاه‌شوم. نوع مردم درهر زمان ومکان بانواع وسایل وطرق باین مردم ظلم کرده وهنوز هم می کنند . بعدازآن وپس ازمطالعه آثارفلاسفه مانند تولستوی و اطلاع براوضاع دانستم که دشمنی مردم ازهرمذهبی نسبت باین‌قوم ناشی از جهل و ظلم وتعصب و بدنفسی‌می‌باشد . چون‌دراین کلمه وموضوع شرف فردی وقومی‌بحث کردم‌دانستم ملت یهودبرخلاف اعتقاد یاتبلیغ‌دشمنان‌یك ملت شریف بتمام معنی می‌باشد زیرا تاکنون شنیده ودیده نشده است که یك یهودی از دیوار کسی بالارفته یا راهزنی کرده یاباسلاح تعدی نموده یا کسی‌را کشته یابعنف چیزی ربوده باشد . این‌مثل

عوام‌هم مصداق پیدامی کند« جهود وقداره بند » پس شریف کسی یاملتی باشد که تعدی‌وتجاوز نکندوقدرت خودرا بکار نبرد . درحبشه که بودم مطلع شدم که بقیه قوم یهود که اقلیت‌محدود ومظلوم بودند درعین بدبینی مردم وبغض آنها نسبت‌بآن اقلیت اعتراف می کردند که آنها شریف‌وآرام هستند باضافه سخی‌وکریم‌برخلاف شهرتی که دربارهٔ یهود دیگرعالم شایع شده .

اینها بعنوان نمونه احساسات وتبدل وتحول عقایداست که چگونه بدبینی بلکه عداوت وبدخواهی بیك نحوخوشبینی بلکه محبت و ایمان تبدیل می شود ومن درطول مدتی که متجاوزازنیم‌قرن بااحساسات خود وعقاید واوهام مردم در نبردبوده تاآنکه باینجا رسیدم که این ملت آرام علاوه برتاریخ پر افتخار خود دارای شرف واستعداد ولیاقت وجهاد زندگی وبالاخره نبوغ کم‌نظیراست واگر بخواهیم نوابغ عالم رابشماریم بسیاری‌ازآنها یهودی بوده ودرعالم علم‌وانسانیت موجب افتخارقوم خود بلکه تمام‌ملل شده بودند و ذکرنام آنها موجب تفصیل است . درتمام هنرهاازفلسفه گرفته تاادب وموسیقی نوابغ وبزرگان قابل‌ستایش بلکه پرستش دارند . باصرف نظرازعالم‌مادی واقتصاد جهان که یك نحوتسلط و مهارت وقدرت ونبوغ درجمع ونظم ثروت داشته ودارند حتی درزمان کوروش که بانك بابل که شخص کوروش در آن حساب جاری برای فرزند وجانشین خود کمبوجیه باز کرده بود برحسب تحقیق متعلق بیك مرد یهودی بود ونیز باید باصرف نظرازتشکیل دولت اسرائیل‌وتفوق این‌قوم برتمام ملل زنده دنیابحدیکه یك دولت وملت نمونه شده ویکی ازعجایب ودلایل تعصب وحفظ تقلیدیاوفاداری وحق شناسی این قوم این‌است که عده بسیاری ازیهود ایران در کشور اسرائیل زندگانی می کنند وبااینکه بآرزوی خود وارض موعود رسیده‌اند حاضرنشده که ترك تابعیت ایران رابکنند وبحفظ عادات ورسوم حتی زبان فارسی می کوشند و

نسبت بتمام ایرانیان دارای عواطف ملی وهم‌میهنی می‌باشند . باید گفت اینها همه ازبرکت وجود کوروش بود و کوروش نزد ملت یهود بیشتر از ایرانیان مورد تقدیس وپرستش می‌باشد. کوروش که موجد عدالت و آزادی بخش ملل واقوام است و کوروش یك افتخار ابدی برای ایرانیان وقوم یهود گذاشته وامروز ما از برکت نام کوروش بذکر یهود واحترام این قوم می‌پردازیم .

ابراهیم جد محمد

تاریخ اسلام باتاریخ یهود بنحوی ممزوج ومختلط شده که غیر قابل تفکیک است زیرا توحید ودین اسلام مبنی بردین ابراهیم است . نص صریح قرآن در تبلیغ دین اسلام ودعوت محمد علیه‌الصلات والسلام بتجدید دین ابراهیم‌اعتراف وتصریح نموده که دین اسلام یك آئین مبتکروجدید وبدون سابقه نیست بلکه دین حنیف پدرمحمد ابراهیم است ودر بسیاری ازآیات که نقل عین‌آنها موجب تطویل است بدین ابراهیم تصریح ودردعوت بمتابعت دین محمدنام پدر وجد هم برده شده است باضافه شرح تاریخ عجیب یهود که نه تنها بتاریخ اسلام آمیخته بلکه دین محمد راهمان دین ابراهیم دانسته ، اندك اختلافی در تاریخ یهود و اسلام در موضوع قربان کردن یکی از فرزندان ابراهیم پیدا میشود و اسلام تصریح کرده که‌آن فرزنداسماعیل‌استواسماعیل بدون هیچ شك وریب‌جداعلای قریش وشخص‌محمدبن عبدالله‌می باشد. درصدراسلام تفاخر بلکه اختلاف ومشاجره شعربیه ومباهات عرب وادعای برتری‌آنها ایرانیان را وادار کرده بود که‌بگویند محمدوجدان بزرگوارایرانی واهل شوش‌بوده وازشوش مهاجرت کرده پس‌قریش

وفرزندان اسماعیل بن ابراهیم وحتی خاندان نبوت ایرانی بودند وعرب حق تفاخر ومباهات بترجیح خود بر پارسیان ندارد وماهمه ازیك قوم هستیم که جدیهود جد مسلمین است وهمان جد که ابراهیم باشد ایرانی بوده‌است . بنابراین مبحث می‌توانیم مختصراً باین انتساب اشاره کنیم و آن چنین است . حضرت ابراهیم بتصریح تاریخ یهود اهل «اور» بوده واوراز بلاد بین‌النهرین و بابـل بوده وچون در اسفل درود ودریك وادی وسیع بوده حایل ومرزمعلوم مابین آن وشوش نبوده است و چون مردم شوش که امروز مشمول وضع جغرافی ایران درجنگهای متناوب غالب ومغلوب بوده وبراور وحتی بابل مسلط می‌شدند پس شعوبیه که غالباً ایرانی بودند حق داشتند که ادعا کنند ابراهیم اهل شوش بوده یا اهل « اور» وتابع شوش بود. ازاین بحث می گذریم آنچه وارد شده . ابراهیم تقریباً هیجده قرن قبل از میلاد از « اور» وبابل باخانواده وبرادرزاده خود لوط وپدر خویش تارح مهاجرت کرده وعلت مهاجرت او قیام ضد بت‌پرستی بوده که داستان آن درقرآن بیك نحو بلیغ ومفید ذکرشده . اوبتهای بابل را باستثناء بت بزرگ خرد وتباه کرد وچون مردم بجستجوی بت‌شکن کوشیدند ودانستند که ابراهیم چنین کرده ازاو پرسیدند واو گفت : آن بت بزرگ آنهارا خرد وسرنگون کـرده ازاو بپرسید . گفتند : او نمی‌تواند سخن بگوید گفت : چگونه بتی را می‌پرستید که حتی سخن نمی‌تواند بگوید الی آخر. ابراهیم بحران رفت و بعد در کنعان که فلسطین وبلاد دولت اسرائیل کنونی است مستقر گردید وبعد فرزند خودرا در کودکی بصحرای حجاز ومکه برد واوهم درآن سرزمین بزرگ شد و قریش و خاندان نبوت ازنسل او می‌باشند .

درتاریخ یهود ظهور موسی بن عمران که تاریخ او درقرآن آمده بزرگترین حادثه نبوغ وحدوث دین وآئین منظم که دارای قواعد و قوانین ونظامات است

بشمار می آید موسی که امروز تمام یهود عالم پیرو دین و آئین او می باشند بایجاد تعالیم و تلقی دستورهای خداوند که بزرگترین قواعد فضیلت است قیام نمود .

مقصود توضیح واضحات نیست بلکه مقصود نوشتن یك مقدمه برای تاریخ این قوم است که نجات و آزادی آنها بتاریخ کوروش بزرگترین افتخار ایرانیان بلکه سایر ملل جهان است برکت داد و کوروش را نابغه حریت وعدالت وموجد منشور آزادی ملل نموده است .

ما از تاریخ یهود فقط بقسمتی که مشمول عنایت کوروش است اشاره می کنیم بخت النصر که نبوکد نصر باشد و او پادشاه بابلی بود نسبت بیهود مرتکب فجایعی شده بود که تاریخ از ذکر آنها شرم دارد . قبل از او پادشاهان آشور ملت یهود را مغلوب وپس ازقتل ونهب گرفتار کرده اسراء را بایران سوق دادند و بعضی هم سیر وسفر خودرا درایران ادامه داده تا بافغانستان رسیدند وقبایلی که از نسل آنها مانده وامروز مسلمان هستند حتی نام ونشان اجداد را حفظ کرده‌اند . مانند یعقوب زائی واسحق زائی واسامی امراء وحکام وبزرگان که مملکت افغانستان را اداره می کردند غالباً ازاین قبیل است که این بحث وتحقیق خارج ازموضوع ما می باشد ما فقط هجوم اخیر بخت النصر را باجمال ذکر می کنیم که پس از تخریب معابد ونهب مقدسات وقتل واسر مردان وربودن زنان بسیاری ازاسراء را بکارهای سخت در بابل وادار کرد و بسیاری از کارها و فنون بدست آنها انجام گرفت . یهودیان اسیر در بابل همیشه آرزوی برگشت بدیار خود داشتند وبسیاری ازانبیاء آنها وعده آزادی وخلاص را می‌دادند واینجاست که نبوغ کوروش عالم یهود را گرفته که اشعیا ظهور و مجاهده اورا تصریح کرده و دانیال وحزقیال که امروز مدفن مقدس او نزدیك حله وبابل قدیم است ومزار مسلمین ویهود می باشد باتلویح

واشاره قیام وجهانگیری وتسلط اورایاد کرده‌اند که‌شرح آن در این کتاب گذشت.

پس کار بزرگ کوروش درفتح بزرگ آزادی یهود بود اوبملل‌عالم حریت و عدالت ورافت را تعلیم داد .

عدل کوروش بعدازظلم بخت‌النصر

پس ازچهل‌سال سر گردانی یهود بعدازخروج ازمصر برهنمائی وفرماندهی
حضرت‌موسی کلیم‌الله وبعد ازتشکیل حکومت داوران . شاول بیست سال‌حکومت
کرد وبعدازاو داود درداستانی که بسیارمفصل‌ودرقرآن هم باختصارواحترام‌ذکر
شده مدت چهل سال سلطنت کرد و بعدازاو فرزندش سلیمان سلطنت را ربود وبا
سلطنت اوفلسطین آباد شد . معابد بازرناب وسیم برپاشد . در سلطنت ونظم وتسلط
او داستانها آمده ومبالغاتی ذکرشده وحتی افسانه‌ها غیرقابل تصدیق بصورت یك
تاریخ درآمده‌است.داستان ازدواج اوبا بلقیس ذکرشده وشهرسباهم درادب واشعار
فارسی‌وعربی بانام‌هدهد که‌خبرآورده‌بود بسیارآمده است‌وهمین‌داستان بانام‌هدهد
درقرآن دکرشده .

درحبشه تاریخ سلیمان وبلقیس‌چنین آمده که‌چون‌مؤلف بعنوان‌سفارت‌بدان
کشور رفته بر آن تاریخ که آثار بسیاری دارد واقف گردید ودرعالم تاریخ‌یهود
واسلام وحبشه یك‌علم تاریخی‌جدید کشف شده‌بود . مجملا چنین‌آمده . سلیمان
بلقیس ملکه‌حبشه ویمن‌را خواستگاری کردوباوی‌ازدواج نمود واورا بکشورخود

روانه کرد .

اوحامله بود فرزندی بنام منلیك زائید . منلیك لفظ عبری می باشد و درعربی هم ملیك آمده (درقرآن عند ملیك مقتدر) .

چون بزرگ شداورانزد سلیمان روانه کرد . سلیمان اوراتربیت وبدین یهود آشنانمود بعداورا نزد مادرش فرستاد مبادا مملکت ازدست آنها خارج شود . عدهٔ ازدانشمندان یهودرا هم با اوفرستاد چون آن جماعت وارد شدند بلقیس گفت :

«مردم این مملکت راتربیت کنید . تمدن ودین را بآنها بیاموزید »

این کلمه هنوزدرحبشه محفوظ است . حبشیان تمدن ودین یهودراپذیرفتند ولی در قرن چهارم مسیحی شدند که داستان آن مفصل و خارج از موضوع است منلیك بعد از مادرش پادشاهی کرد و امپراطور کنونی حبشه از نسل اوست . و باین نسب هم افتخارمی کند . نشان حضرت سلیمان هم در حبشه بزرگترین وبهترین نشان است که باین نویسنده اعطاشده ودرفرمان آن نشان ونشان دیگری نام ونشان ولقب وعنوان امپرطور چنین آمده « شیری که از نسل یهوداپدید آمده پس امپراطور وخانواده سلطنت ورجال وحاشیه مملکت وخانواده بزرگ هم ازنسل یهود هستندوهم بنژادواجداد خود که یهود بود تاکنون مباهات می کنند .

وضع جغرافی فلسطین و قوم ثروتمند وصنعتگرومکتشف معادن و متمدن یهود موردحسد وهجوم دول و ملل اطراف بوده . مصریان بآنها حمله می کردند وآشوریان چندین بار آنهارا تارومار کردند بطوریکه اشاره شددراغلب ممالك ومن جمله ایران پراکنده شدند و آشوریان طوایف بسیاری ازآنها بکشور ما وقبل ازاستقلال آن سوق دادند و آخر الامر پادشاه جبار بابل که درآن زمان ولیعهد پدر وداماد هوخشتر پادشاه ایران بود معابدآنها را ویران وغارت نمود درشهرهای آنها آتش افروخت وخشك وترا سوخت زنان ومردان پس از اینکه بسیاری ازمردم را از دم

تیغ گذرانید اسیر کرد و ببابل برد . شعراء وادباء یهود که‌زن وفرزندخود را اسیر می‌دیدند و بسی که زن‌ازشوهر جداشده یادختری ازپدر یاخواهری‌ازبرادوبالاخره معشوقه‌ازیارخودر بوده‌شده‌بود . آن‌شعراء در کنار رودفرات که‌ازبابل مرکز ظلم میگذشت‌می نشستند ونغمات‌مهیج وحزن آوررا می‌سرودند وبرتمدن ومجدوعظمت ازدست‌رفته نوحه‌وندبه می کردند وآرزوی برگشتن بدیارودیدن یاردرالحان‌خود می‌پرورانیدند ازاین‌حیث وازسخن‌انبیاء وتأسف ودریغ‌همه‌یك‌نحو ادب ارجمندی مانده است . ادب و شعر و فن موسیقی درتاریخ یهود یك ثروت معنوی محسوب می‌شود .

تمام‌آنها بانام‌بزرگ کوروش زنده وجاوید مانده است کوروش بابل‌را فتح وتصرف کرد ونخستین کاری که انجام‌داد آزادی یهودوبر گردانید ثروت معابد آنها‌بود .

هیچ پادشاهی وهیچ شخص فاتح مقتدری هر قدر که عفیف‌وشریف وپرهیز کار ونام‌جو باشدنمی‌تواندازآن‌همه‌سیم وزرودرو گوهرومال‌ومنال که بدست‌دیگری ربوده‌شده ودرعداداموال دولت مغلوبه درآمده‌چشم بپوشاند وآنها را نصیب وارث وحق‌خود نداند .

زیرا بخت‌النصر آنهاراربوده و باتحمل مشقات جنگ وتلفات لشکر بدست آورده واغلب آنها عمومی ومختص معابدبوده که‌تملك آنها بعدازاولطمه بکسی نمی‌زد ولی کوروش درقبال ظلم‌وتعدی بخت‌النصر جوانمردی وعفت‌و گذشت‌وبذل وعطاومروت وسخارا بحداعلی رسانید . هم‌یهود را آزاد نمود وهم اموال آنها وظروف وآلات واسباب زرین معابدرا بآنها بخشید . کاروان‌یهود سوی ارض‌موعود حرکت‌نمود . درعرض‌راه همه‌بنام مبارك و حکم مقدس و رافت بی‌مانند کوروش ترنم‌می کردند،

درآنجا بازانبیاء وشعراء وادباء یك ثروت معنوی وادبی ازخود گذاشتند بدین‌سبب جشنهای یهود برای‌احیاء نام کوروش بابهترین نحوی برپـا میشود که ایرانیان حتی‌یکی ازآنها ولوبطورنمونه ومباهات نگرفته بنابراین می‌توان گفت قوم‌وفادار وحق‌شناس یهود در بزرگترین موهبت و نعمت ایران که نبوغ کوروش باشد ازماایرانیان احق‌واولی هستند . واگر هیچ‌چیزجز این مزیت و قدر دانی نداشته باشند . همین فضیلت بس‌است که باید ایرانیان نسبت بنابغه‌عظیم‌الشان ومؤسس‌عدالت بشروموجد آزادی وناظم اجتماع ومؤسس تمدن که‌شخص کوروش باشد وبمعتقدین ومتعبدین حق‌شناس یهود شکر وسپاس کنند .

قومی که متجاوز ازبیست‌وپنج قرن یابادعای خودآنها قریب چهل قرن با ایرانیان زیست کرده ومواهب ومذاهب وتقالید وعادات ورسوم حتی‌نژادو اخلاق خودرا حفظ کرده حقاً که‌مردم مستقیم وشریف ومستوجب محبت‌واحترام می‌باشند واین‌احترام که‌بنام کوروش‌ایجادشده درخورتقدیس و دوام است . یهود هرجا که باشند حتی‌دردولت جدیدالتأسیس اسرائیل بتقدیس کوروش اقدام می کنند زیرا این‌تقدیس بحدی‌رسیده که‌مانند عبادت‌حق درنهاد آنها مانده واین عبادت یکی‌از رسوم‌دین‌حق است . هیچ‌دینی هم مانند دین‌یهوددارای قواعد ونظامات و قـوانین نمی‌باشد . ادیان دیگریاازآن اقتباس کرده یافقط بااخلاق اکتفاکرده و حال اینکه اجتماع بشربیك دین‌منظم وقانون ملزم و رسم اجتماعی برای زندگانی و آسایش وامن احتیاج داؤد . اسلام هم قواعد دین کلیم را حفظ وبر آنهـا بنـا کرده است .

عدالت کوروش باتمام مظاهر خود درقبال ظلم‌بخت‌النصر ظاهروشامل عالم آن‌روز گردید . استوانه کوروش که بعداز بیست‌وپنج قرن از ویرانه‌های بابل درآمده لوح‌مقدس آزادی‌یهود بوده‌است درآن لوح‌تصریح‌شده که‌خدای‌یهودخدای

یگانه کوروش وایرانیان است . همان یکتا پرستی شامل یهودومسلمین وایرانیان بوده . خدای ابراهیم‌خدای کوروش وخدای محمد صلی الله‌علیه و آله‌وسلم است که‌فرمود دین‌اسلام دین حنیف پدر ماابراهیم است .

ما دراین فصل نخواستیم تاریخ یهودرا ذکر کنیم بلکه‌بطور مثال و اجمال اشارهٔ بمرتبه قدس و عظمت تاریخی و حقیقی کوروش نمودیم که نجات آن قوم بدست آن‌مرد بزرك انجام گرفت .

آری کرروش بود که مانند یك‌پیغمبرعدالت ورافت ونظم‌وامن و سعادت را برای تمام بشر آورد . امروز منشور عدالت و آزادی وحقوق بشر نمونه عدالت واثری ازمنشور کوروش است :

این جمله را از کتاب ارجمند تاریخ« ایران باستان»تألیف دانشمندمرحوم حسن پیرنیامشیرالدوله مرد پاکدامان و بزرگوار ایران عیناً بطور مثال نقل می کنیم .

توجه کوروش بملت یهود

«اگرچه کوروش چنانکه‌ازاسناد بابلی وبیانیه اوبرمی آید نسبت بتمام‌ملل رؤف بود ولی‌درتوریة دیده میشود که‌او توجه خاصی‌نسبت بیهودیها داشته . این نکته دقت محققین را بخود جلب کرده و هر کدام جهتی برای آن پنداشته اند بعضی گفته اند که چون این قوم در موقع تسخیر بابل خدماتی کردند کوروش خواست قدر دانی خود را نشان دهد . برخی عقیده دارند که ملت‌یهود بحدودمصر نزدیك‌بود . کوروش‌از نظرسیاسی خواست ملت سپاسگذاری درقرب آن‌حدود داشته‌باشد . عده‌ای دارای این‌عقیده اند که ملاطفت کوروش رااز نزدیك‌بودن‌مذهب‌بنی‌اسرائیل بمذهب ایرانیهای قدیم‌باید دانست . چه‌مذهب هردو در عالم قدیم برسایر ادیان برتری داشته و یکی بدیگری از حیث‌پرستش خدای‌یگانه که‌مجردو لامکان‌است . جاویدان‌بودن‌روح‌واعتقاد برستاخیز بی‌شباهت نبود . ممکن‌است تمامی‌این‌نکات منظور کوروش بوده‌باشد . الی آخر . بعد هم می‌نویسد : « ولی‌رضایت ملت یهود وشعف آن درتوریة منعکس‌شده وتازمان ما باقی‌است »

مادراینجا نمی‌خواهیم‌وقایع‌اسف انگیز وفجایع جزع آوریهودرااز تورات

یا تاریخ دیگر نقل کنیم یا وضع قبل و بعد دولت و ملت یهود را شرح دهیم که خارج از موضوع این کتاب است ولی نا گزیر بعضی از آیات تورات را که بعظمت کوروش اشاره یا تصریح می کند مجملا نقل کنیم . در اینجا یك آیه از پیش بینهای اشعیا پیغمبر مصلح یهود عیناً ذکر می شود و آن چنین است : «خداوند سپاه خود را سان می بیند این لشکر از مملکت دور می آید و آلت خشم خداوند است . هر که در راه این لشکر باشد محو خواهد شد و هر که دستگیر شود از دم شمشیر میگذرد . من مادیها را بر آنها بر انگیخته ام . مادیهائی که قدر سیم (نقره) وزر (طلا) دوست ندارند . بابل عروس ممالك و مفخر کلدانیها دیگر آباد نخواهد شد .

تا ابد از سکنه تهی خواهد ماند ، دیگر اعراب خیمه‌های خود را در پیرامون آن نخواهند زد . چوپانها اطراف آن زیست نخواهند کرد شغالها در قصور ویران وخالی آن گردش کنند . مارها در عمارت آن بخزند . خداوند نسبت بیعقوب نظر بدارد . باز بنی اسرائیل را بر گزیند و در اراضی خود برقرار کند . اینها اسیر خواهند مردمی را که دیگران را گرفتار کردند . ودست خواهند یافت بر آنهائی که جور وستم را رواداشتند» (باب ١٣) (و نیز در کتاب اشعیا باب ١۴) چنین آمده «تسلی دهید بمردم من . بقلب بیت المقدس بگوئید ومژده دهید زیرا زمان مجازات بسر آمد واز گناهان آن در گذشتم . ای جزایر خاموش باشید وسخنان مرا بشنوید ، که از مشرق برانگیخت کسی را که همه اورا (یعنی کوروش را) مرد خدا می دانند کجاست که او قدم بنهد . او (یعنی خداوند) ملل را باطاعت وی در آورد وشاهان را بپای او افکند . او (خدا) شمشیرهای آنان را در قبال ، او خاك (تباه) و کمانهای آنان را کاه کرد او (کوروش) آنهارا تعقیب کند وراههارا می پیماید ، راههائی را که کسی طی نکرده . که وچه قدرتی باعث این کارها می شود . این کار هارا چه و جودی انجام می دهد . من (خداوند) این کار هارا از ابتدا تا انتها انجام میدهم . جزایر دیدند و

بوحشت افتادند. کسی را که ازشمال برانگیختم (مقصود کوروش که در آن زمان لیدیه‌را تسخیر کرده و برفتح بابل تصمیم گرفته بود) . ازطلوع آفتاب او (کوروش) اسم‌مرا می‌ستاید . او پادشاهان رالگدمال می کند . چنانکه‌خاك‌را برای ساختن آجر لگدمیزنندوچنانکه کوزه گر گل کوزه رامیمالد . این‌است بنده‌من (کوروش) که‌دست اورا گرفتم . اوبر گزیده من است که روح‌من‌نسبت باوعنایت‌دارد . من نفس‌خودرا باوبخشیدم . اوراستی را برای مردم‌آورد . اوداد آنها را براستی‌میستاند خسته نشود ونرود تاآنکه عدالت‌را روی‌زمین برقرار کند

پس از آن‌اشعیا گوید : خداوند که‌ولی‌تست‌وترا ازرحم سرشته چنین‌میگوید «من یهوه‌هستم وهمه‌چیزرا آفریده‌ام . درباره اورشلیم میگوید : معمورخواهدشد دوباره شهرهای یهود ابنا وآبادخواهد شد .

درباره کوروش می گوید : اوشبان من‌است وتمام مسرت مرا پیش خواهد آوردوباتمام‌خواهدرسانید . (کتاب‌اشعیا باب۴۴)

خداوند بمسیح‌خویش که‌کوروش باشد چنین گوید :

من‌دست اورا گرفتم (دست کوروش را) تابا حضور وی‌امتهارا مغلوب کنم. کمرهای پادشاهان‌را بگشایم تادرهارا بروی اوباز کنم . دروازه دیگری بر روی کوروش بسته‌نخواهدشد . من‌ای کوروش پیش‌روی‌توخواهم خرامید . جای‌های ناهموارررا هموار خواهم ساخت ، درهای برنجین‌را شکسته ، پشت‌بندهای آهنین راخواهم برید و گنجهای‌نهانی وتاریك را بتوخواهم بخشید تا بدانی که من یهوه خدای اسرائیل می‌باشم ومن‌ترا خوانده ام . ترا بانام ونشان کوروش یاد کرده‌ام واسم ترا صریحاً آورده‌ام تومرا نمی‌شناختی من‌ترابنام خواندم . من‌ترالقب داده ام‌من یهوه‌هستم وغیرازمن خدای‌دیگری نیست . من کمرترا بستم مراشناختی‌اهل مشرق‌ومغرب بدانند که‌جزمن خدای دیگری نیست . انبیاءدیگرمانند ارمیا ونا

حوم نیز آیاتی درباره کووش ذکر کرده‌اند وچون ذکروشرح آنهاموجب تطویل است ازنقل و بیان آنهاحتی باختصارخود داری می کنیم دراینجافقط فرمان کوروش رااز کتاب عزراباب اول نقل میکنیم:

«کوروش پادشاه پارس میفرمه‌ید یهوه خدای آسمانها جمیع ممالك زمین را بمن داد ومرا امر فرموده است که خانه برای اودراورشلیم که دریهوداست بنا کنم پس کیست ازشما ازتمام قوم او که خدایش باوی باشد باورشلیم که دریهود است برود و خانه یهوه که خدای اسرائیل است وخدای حقیقی است در اورشلیم بنا کندوهر که باقی مانده باشد درهرمکان ازمکانهائیکه درآنهاغریب (واسیر) می باشداهل آن مکان اورا بابار های سیم وزر اعانت واموال را برچهارپایان حمل کنند وهدایای تبرعی را برای بنای خانه خدا که وراورشلیم است بااوبفرستند.»

پس ازصدوراین فرمان اسرای یهود در بابل غریق شعف وشادی شده دسته دسته درخیابان ومیدان این بشارت را با مسرت بیکدیگرمیدادند واز این حیث خرسند شده بودند که کوروش تصریح کرده که خداوند باوامرداده که یهودرا آزادوخانه خدارا آباد کند. نکته بسیار مهم اینجاست که کورش با اینکه پادشاه بابل شده واز طرف روحانیون بامراسم وتشریفات دینی بسلطنت ومقام قدس روحانیت منصوب شده بود. بخدای بابلیها که مردوك وخدای بزرك آنهاست اعتراف نکرده واورا برای آن مردم خداداسته نه برای خود وملت خویش امادرباره یهود بااینکه اسیر زیردست ومغلوب وضعیف بودند باین عقیده تصریح نموده که خدای آنها خدای حقیقی میباشد که می گوید:

«خدای بنی اسرائیل وخدای حقیقی» بعکس مردوك که فقط خدای مجازی اهل بابل واهل باطل است. محققین وفلاسفه تاریخ دراین نقطه بحث وتصریح کرده اند که خدای بنی اسرائیل همان خدای یکتای کوروش وپارسیان است البته پارسیان

راذکر کرده‌و نامی‌ازمادیها نبرده اند . مخصوصاً دین ومذهب پارسیان که کوروش قائد وپیشوای آنهابود از دین کلدانیها جدا وتفکیك کرده اند وبعد از سلطنت کوروش وفرزند او کمبوجیه در بابل وپیرامون آن هرگزدین شرك وبت‌پرستی را قبول‌نکردند و جانشین آنها داریوش هم اقدامات کوروش را در بارهٔ عمران اورشلیم باکوشش بی‌مانندی تکمیل‌نمود .

کوروش فرمان دیگری برای عمران اورشلیم و تعمیر معابد ورد اموال صادر کرده واضافه برآن که یك اقدام بی مانند وقابل تقدیس وتمجید است خود کوروش از خزائن‌دولت بقوم یهودوآبادی معابد وشهرهای آنها اموالی‌بذل کرد بانهایت‌شرف وعفت و بزرگواری و مروت ظروف زرین وسیمین و آلات و ادوات واثاث واسباب‌و گنجهای گرانبها راکه بخت‌النصر بوده وببابل آورده ودرخزائن انباشته ونهفته‌بود که خودیك ثروت عظیم بود همه را بدون کم و کاست با استغناء بی‌مانندباورشلیم پس‌داد.

سرود شادی یهود

آن نوحه و ندبه که با حرکات و سکنات آلات موسیقی در کنار رود فرات از اسراء بی‌نوا دستخوش آب روان می‌شد بنغمات والحان جانفزا تبدیل شد.

آن مردی که یار خودرا در آغوش یك سپاهی خونخوار باخواری و زاری دیده که تضرع والتماس وتوسل می کرد وغیراز سلاح برنده وغضب مرد بغرور، ستمگر وفاتح ومتعدی پناه نداشت در کناررود نشسته آلت موسیقی خودرا بکار برده بریار گرفتار ومعشوقه زار که زیبائی وعاطفه واحساس وهمه چیزخود را بچنگال تیز یك‌مرد خشن وجبارسپرده ندبه می کرد، می گریست و اشك خود را ولو یك قطره ناچیز باموا‌ج خروشان‌فرات می‌سپرد. اودیگر آن ندبه را نمی کرد. نوحه را بسرود شادی تبدیل نمود اوبرای جستجوی یار گرفتار و گم گشته خودبانشاط وروان تازه که از برکت کوروش مدد گرفته کمربسته می کوشید که زن حقیقی یانامزدخویش‌را ازمیان دسته‌های پراکنده وافسرده وذلیل شده بابلیها پیدا کند.

آن دیگر بیادمادر ومهراو، بیاد آغوش وپستانی که ازاوشیر نوشیده، بیاد کانون خانواده و عواطف افراد آن نوحه‌می‌خواند، می گریست، زاری‌می کرد،

هرروز درخارج شهر عظیم بابل می‌رفت ، زیر دیوار غیرقابل تسخیر و نفوذ شهر می‌نشست ، آزادانه ندبه می کرد که درشهرازآن ممنوع وحتی ازناله محروم بود اودیگر نیروی مادی ومعنوی پیدا کرده ، برفرمان کوروش آگاه شده آزادی کامل ورهائی ازگرفتاری وخروج ازطاعت سپاهیان خشن بدست‌آورده ، دیگـر سربازی‌نیست که اورا باتازیانه بنوازدیامالکی‌نیست که اورا باضرب چوب بآوردن آب وهیزم وادار کند .

اومحیطی آزاد دیده ، فرمان کوروش را بگوش شنیده دسته دسته قوم‌خود را زن ومرد آزاد وخرسند دیده بانفراد یاباجتماع شروع برقص کرده بود . همه یگان‌یگان یا گروها گروه درمیدان و کوی و خیابان رقص کنان مردان و زنان پای کوبان‌ودست زنان برفرمان مردبزرگ تاریخ آفرین می گفتند . نوازندگان وآوازخوانان‌وشعراء واهل‌ذوق قریحه وهنرخودرا بکار می‌بردند . همه در ضمن شادی درود بر کوروش می گفتند .

درآنجا یك ثروت عظیم ادبی برای ملت یهود که همه گونه ثروت مـادی داشتند جاوید ماند . ادب وشعر یهود یکی از موارد بزرگ و منابع ذوق ولطف بشمارآمد .

شعراء ، خطباء ، هنرمندان ، همه‌آزادانه درشهر بابل بسرود و گفت وشنود مشغول بودند ،

لذت‌آزادی وسروررا ادراك کردند ، بنعمت‌کوروش تمتع نمودند . شعر و موسیقی که باجریان‌آب درخفا وبانهایت احتیاط هدر می‌رفت یك محیط وسیع و مستعد پیدانمود . فضا طنین اندازشد ، درود وسپاس بعرش رسید ، کوروش‌هم که برعرش پادشاهان بابل نشسته بود نغمات آنهارا می‌شنید ، برنشاط خودمی‌افزود ومی گفت : پادشاهی وجهانگیری و کشورستانی وتسلط برملل مختلفه عالم فقط

برای تعمیم عدالت وترمیم ویرانی وآزادی مردم وتجدید حیات مظلومین است .
چه لذتی ازاین بیشتر که ملت یهود راآزادی بخشیدم ودرعین حال ملت ظالم را
هم اسیر نکردم. همه رابراه راست سوق دادم هر گروهی راه زندگانی‌را گرفتند.
خدای‌یکتا ، خدای اسرائیل وپارس هم ازمن خشنوداست اینك باید خانه خدارا
آباد کنم . هان‌ای‌ملت یهود. ای گرفتارانی که بنعمت‌آزادی وعدالت تنعم‌می کنبد
بوطن خود بر گردید ، یاران ، زنان ، خواهران ، مادران یااطفال وخویشان
خودرا هرجا که هستند جستجو کنید. خانواده هارا ازنوتشکیل بدهید، کم گشتان
پیدا شوند ، افسردگان سربلند کنند ، تیره بختان خرسند شوند ، کوس رحیل
نواخته وبارهای کالا بسته شد . غنایمی که بخت‌النصر غارت کرده مستر گردید
خانواده‌ها راه فلسطین را گرفتند، کاروانها. قافله‌ها باترنم درازی راه را پیمودند.
درآن سیروسفر نیزیکی ازبزرگتوین مظاهر ادب وشعر وفن ظاهر گردید . باز
آلات موسیقی بکاررفت. این موسیقی‌از آن‌زمان وازروزگار حضرت داودتا کنون
میراث یهود شده . آنهادراین فن‌اعجازمی کردند واعجاز آنها مقرون‌بنام کوروش
بزرگ بود .

کوروش وحی کننده عدالت وآزادی وبالاخره الهام بخش موسیقی و شعر
وفن است .

همه چیزایران از کوروش بوده بالاخص عدالت که ذکرآن مایه مباهات ملل
عالم است . این عدالت شامل حال‌یهود شد . یهودهم درقبال آن سپاس وحق‌شناسی
ووفاداری بماداده‌اند . ملت شریف ونجیب یهود عظمت کوروش را برای خود و
برای ایرانیان حفظ نموده، همه‌ساله وهمه‌جابنام کوروش بزرگ موسس‌شاهنشاهی
ایران جشنها برپامی کنند . اکنون که دراسرائیل مستقل وآزاد هستند و بارض
موعود بر گشته‌اند نام کوروش را درهمان کشور مستقل باتقدیس وتعظیم بی‌مانند

ذکر می کنند زیرا کوروش برای نخستین بارآنهارا بارض موعود برگردانید . کوروش بآنهاآزادی بخشید وآزادی بزرگترین نعم ومواهب طبیعی است .

کاروان باشعر وموسیقی والحان طرب‌انگیز راه اورشلیم را گرفت . درهر نغمه سپاس کوروش بود . کوروش سزاوارتقدیس وتعظم وتکریم‌است .

شادی مردم

نه تنها ملت حق شناس یهود ازعدالت و بزرگواری کوروش برخوردار شده بود بلکه تمام مردم آن سرزمین اعم از بومی ومهاجر واسیر ، خواجه و بنده ، خرد و بزرگ همه غریق شادی وازتجدید زندگانی خرسند ودرحال طرب ورقص بودند . زیرا کوروش را مبعوث مردوك ونماینده خدای خدایان دانسته بودند . مردوك شاه خدایان و بزرگترین معبودمردم آن سامان برپادشاه سلف که نبونیدبود غضب کرده بودزیرا او بتهارا ازشهرخود بشهرهای دیگر منتقل کرده بود . درزمان کوروش وباراده او خدایان بمحل خداوندی خود باز گشتند . مردم بت پرست معتقد شدند که درقبال این موهبت مردوك که رب الارباب بود برکات خود را بر کوروش نازل کرده وآنها ازآن برکات بهره مند شده‌اند . پس کوروش فرستاده خدا و برگزیده رب الارباب است . خدایان اورا برای سعادت خلق برانگیخته‌اند.

یهود کوروش را نه تنها شاهنشاه عادل دانسته‌اند بلکـه اورا بمرتبه انبیا رسانیده‌اند . آری او پیغمبر طبیعت ومصلح عالم بود. عالم فاسد ، عالم غریق وحشت وظلم بدست مصلح اعظم نجات یافت . پس ازخونخواری آشوریان و کلدانیان و

بعداز سناخریب و بانیپال و بخت‌النصر عالم تشنه اصلاح بود . کوروش عالم را از عدل ومروت وحریت سیراب کرد . خدایان بابل ؟ همان پاره‌سنگهای غیرقادر بر دفاع ازخود وهمان آلات وادوات فلزی محلوق ومصنوع بشر که بنظر مردم خالق وصانع بودند برخلاف اراده مردوك جابجاشدند . آنها برنبوئید غضب کردند و همان غضب آن پادشاه راسرنگون کرد . خدایان همه وخدای خدایان که مردوك باشد . خدای زمین و آسمان بتمام کائنات وممکنات نگاه کرد وازمیان خلق کوروش را بر گزید . او برملت بابل منت نهاد که یك پادشاه بزرگ ، دادگر و مهربان برای آنها فرستاد . اوپادشاه ، انشان ، شاه پارس وماد بود . هیچ یك از مردم آن سامان منکراونشد ، کسی نگفت او بیگانه وفاتح بلاد است بلکه همه گفتند : اوبرگزیده خدای زمین و آسمان است . اوموافق میل ورغبت و برحسب رسم و عادت مردم که تحت قدرت روحانیون بودند براورنك شاهی نشست . برای پادشاهی کوروش جشنها گرفته شد وآن جشنها نه تنها درشهربابل بود بلکه شامل تمام شهرهای تحت قدرت کوروش شده بود ولی تفاوت ازاین حیث داشت که در غیربابل جشنهای سیاسی بود ودر بابل جشنهای دینی واجتماعی و سیاسی بود . ازهمان هنگام شاهنشاهی کوروش اعلام واعلان گردید پس او نخستین شاهنشاه ایران وموسس رمسبب شاهنشاهی بود . ازهمان تاریخ هم الواح باذکرممالك و تعداد کشورها نقش گردید .

چون مردم بابل معتقد شده که مردوك فرستنده کوروش است . همه یقین داشتند که کوروش ازخود و برای خود و نماینده خدای خود می باشد . کوروش هم چون برسم روحانیون وپرستاران بت کده وسایرمردم آن سرزمین برسریرشاهنشاهی نشست بزبان خود مردم وموافق اعتقاد ونهاد آنان سخن گفت اومردم داری و نگهداری عقاید واحساسات ورعایت عواطف را بحد اکمل رسانیده بود زیرا او

میخواست بر همان مردم سلطنت کند و ناگزیر مقدسات آنهارا برای خود آنها تقدیس کند و در عین حال خود بدین یکتاپرستی و عبادت خداوند حقیقی که بان تصریح کرده و سخن گفته ولوح نقش کرده و فرمان صادر نموده باقی بود . اینك یکی از الواح کوروش که کشف شده و استوانه کوروش نام دارد با ترجمه محققین نقل می‌شود :

« منم کوروش، پادشاه گردون . شاه بزرگ . شاه نیرومند ، شاه بابل ، شاه سومر واکد ، شاه چهار بخش جهان . تخمه شاهانه ازدیرزمان که فرمانروائیش را بیل (بل ـ بعل) و نبودوست دارند که بر پادشاهی آنها در دل خود شادمانی می کنند »

فتح بابل نه چنان آسان بود تساط بر بابل بمنزله تسلط بر عالم یالااقل عالم متمدن محسوب می‌شد بدین‌سبب کوروش عنوان پادشاه بابل را برسایر ممالك مقدم می‌داشت چنانکه ازاستوانه معلوم وثابت می‌شود .

کوروش هم خدایان دربدر واسیرشده رابمرا کزخداوندی خودبر گردانید وهم معابد را ساخت وعهد دیرین را تجدید نمود . اوهرچه کرد برای نوع مردم کرد . عقیده ودین وفکروحیات مردم را تقدیس می کرد . تامردم باحداث شرتن ندهند اوتن وروان آنها راباآسایش تمتع می‌داد . مردم کارخودرا می کردند معبود خویش را می‌پرستیدند . پادشاه فاتح‌را که بر گزیده معبودآنهابودمحترم ومقدس می‌دانستند . ازخودوبرای خود می‌داشتند . اورا خادم خداوند می‌پنداشتند این عقیده برای کوروش نه تنها زیان نداشت بلکه ازاین حیث سودمند بود که وجدان او با اعتقادمردم بسلطنت حقیقی او آسوده بود . او فقط بوجدان خویش در همه جا مراجعه می کرد . بامروجدان خود عمل می نمود .

کوروش پرستاران که خادم معابد وروحاییون زبردست آن زمان بودند

برای ساختن معابد فرستاد . در آنجا هم یك نوع شعف و شادی برمسرت تسلط کوروش افزوده شد . همه بنام مقدس کوروش ترنم می کردند . استاد ومعمار وبنا وکارگر سرودمردوك را میخواندند که کوروش بزرگ را برای بنای معابد برگزیده . پس کوروش محبوب خدایان بابل بود . برهر آجری که می‌زدند و می‌پختند نام کوروش طبع می‌نمودند . این آجرها درحفریات بابل و اور بدست آمده اینك نمونه از آن آجرها که درخرابه اروك پیدا شده است .

« کوروس سازنده اساکیلا ازبدا . پسر کمبوجی ، شاه بزرگ ،منم »

اهالی بابل برآن ستون عقاید خودرا افزوده برهمان آجرها چنین نقش کرده‌اند . « کوروش مردوك ونبورا ستایش کرد واورا شاه گردون ، شاه انشان نمود » باز کوروش موافق عقیده آنها برهمان آجرها چنین نقش کرده است :

« شاه گردون ، شاه انشان یادآوری می کند که چگونه بتان بزرگ همه کشورها رابدست من سپرده‌اند . بومی ساختدام که درخورزندگانیست »

« مردوك که برنبونید خشم گرفته ومردم که درقبال اعمال او آرام نشسته غضب کرده بود دوباره برسررحمت ورافت آمد ، سراسر همه زمینها ، همه‌جاها را جستجو کرد که یك پادشاه خوب ودوست بیابد ، او کوروش را برگزید ، کوروش شاه انشان را بنام خواند ، دستش را گرفت وبراورنك نشاند . او را فرمانفرما وپادشاه همه جهان کرد ،

زمین گوتو (ایلام) وهمه مادیان (کشورماد) زیرپای او افکند . مردمان سرسیاه (مقصود بابلیها که موی سیاه داشتند) . باعدل ومهربانی سرپرستی نمود . مردوك خاوند بزرگ نگهبان مردمش . بکارهای او (کوروش) ودل مهربانش و کردار درستش باشادی وخشنودی نظرافکند ،

« مردوك کوروش را بشهربابل فرستاد . باوفرمود که راه بابل را پیش

گیرد . مردوك با کوروش مانند دست همراه وهمکار ودر کناراوبود . سربازان بی شمار کوروش که شمار آنهارا چون قطرات آب دریاست وقابل عد وحد و حصر نمی باشد ، باسلاح خویش پیش می‌رفتند. بدون نبرد بدرون بابل در آمدند. کوروش شهر بابل را ازبدبختی وسختی رهانید ، نبونیدشاهی که ازمردوك نمی‌ترسید بدست کوروش گرفتار شد . همه مردم بابل ، همه سومروا کد . سروران و پایوران پیش کوروش برزمین افتادند ، پای اورا بوسیدند . از پادشاهی او خرسند شدند دیده آنها روشن شد . آنهافرمان خداوندی را که مرده را زنده می کند ومردم‌را ازتباهی وسیاهی نجات می دهد شنیدند وپذیرفتند ، باشادی پادشاهی کوروش را تلقی کردند این عقیده مردم سومروا کداست اینك اززبان کوروش چیزی بشنویم البته با گوش‌روان یااثری ببینم ازآثارمکشوفه که نقل آنها همه‌جامیسرشده‌است: کوروش خود گوید :

« چون مهرروشنائی خودرا گسترانید. من ببابل درآمدم . بشادی‌وخرسندی در کاخ شاهانه وبراورنك نشستم . مردوك خداوند بزرگ بابل مردم آزاده این کشوررا سوی من گردانید . من‌هم پرستش آنها را پذیرفتم . سپاهیان بی‌شمار من باآرامش بدرون، شهربابل درآمدند . در سراسر سومروا کد رفتار دوستانه را فرمان دادم . یوغ ننگ را از گردن مردم برداشتم ، خانه‌های ویران آنان را ازنوساختم . مملکت راازفساد پاك نمودم .

مردوك خاوند از کردار نیك من شادشد . ازروی مهربرمن آفرین گفت . مرا کوروش پرسنده خوددانست ؛ مراشاه‌خواند . کمبوجی پسرم ، همه‌سربازان وسالاران بی‌ریا خداوندگاری اورا ستودیم ، همه پادشاهان که در کاخهای خود زیست ودرچهارسوی‌زمین فرمانروائی می کنند، ازدریای بالا وپائین ، همه‌شاهان کشورها ومردمی که باچادر زندگانی‌می کنند(اعراب) بیشکشهای گرانبها آوردند

ودر بابل پای مرا بوسیدند .»

بعد کوروش چگونگی بنای معابد واعاده بتهای منتقل شده را وصف می کند وبرای پادشاهی خود وفرزندش کمبوجیه درخواست عنایت وبرکت می کند.

او برکت خواست وخود او برکت عالم بود . او عالم را ازلوث فساد و خونریزی وتوحش وانتقام وقتل وغارت وتخریب نجات داد . رسم و آئین کوروش چندقرن بعد ازاو هم ماند وافتخار او برای هخامنشیان وایرانیان بلکه عموم جهانیان جاویدان ماند .

سیاست و جهانداری کوروش

در آن هنگام که سپاه کوروش بشهرعظیم وعروس شهـرهای جهان احاطـه کرده بود. پادشاه بابل که نبونیدنام داشت ویگانه شاهی که با اینکه خودمنتسب بروحانیون وفرزندکاهنه بزرگ بود غضب خدایان را برانگیخت و بغان را از جای خود بشهرهای دیگر منتقل نمود سلطنت بابل وپیرامون آنرا بفرزند خود «بلشزر» که محبوب ومقبول مردم بود سپرد و خود سوی جزیرةالعرب لشکر کشید ودرقلب بلاد عرب پس ازتسخیراءراب کاخی ارجمند ساخت و تقریباً مدت چهارسال پادشاهی را بفرزند خویش واگذارنمود. درآن تسلط وتسخیر دین و تمدن بابلی ددجزیرةالعرب نفوذیافت وبت پرستی رونقی گرفت وحتی نام‌خدایان بابل مانند «بل» که بعل باشد ونام آنها درقرآن هم‌آمده مشهور گردید. براختلاط عرب که ازنژاد سامی بودند باکلدانیها که نیزسامی بوده افزوده شد وکاروانهای شتر درپیرامون بابل درحال نقل‌وارتحال بود. آن کاخ در «تمه» بود که شاید «تیماء» باشد وآن دین درهمه‌جا بود بالاخص درمکه که پیغمبراکرم اسلام‌آن بتهارا شکست وآن کیش را زایل کرد ودرقرآن عظمت بابل ورواج سحر وذکر

هاروت وماروت ونام خودشهر صریحاً آمده که خارج ازموضوع کتاب است .

اسناد آثاری که در بابل کشف شده تاریخ نبونید وفرزند او(«بلشزر») وحتی تاریخ کوروش وآغازعظمت او وفتح لیدی ونسب هخامنشی را نمایان می کند واز اسناد که غالباً سنگ وآجر منقوش یك تاریخ صریح با روز وماه و سال بدست آمده است .

تسخیر وفتح بابل بآسانی وبدون خونریزی انجام گرفت ولی بعد ازآن « بلشزر» جنگی برپا کرد وخود کشته شد بابلیها برای قتل او که برخلاف پدر محبوب بود سو گواری کردند . کوروش هم برای دلجوئی آنها عزاداری کرد وبر قتل او تاسف نمود که این هم یك نحو سیاست ومردم داری و یك نوع مروت و جوانمردی ورافت بوده . چند شورش دیگری هم برپاشد وحتی یکی ازشورشها نزدیك شخص کوروش واقع گردید وجان او درخطر بود ولی او با گرفتن زوبین دردست ازجای خویش حرکت نکرد .

«کاداتاس» سردار محافظ کوروش باسپاهیان خود حمله کرده شورشیان مهاجم را کشتند وچون فتنه را خاموش کردند کوروش از ادامه قتل وآغازغارت نهی کرد .

کوروش تمام سربازان خودرا ازتاراج منع ومعابدرا محترم نمود . اجازه نداد پرچم پیروزی برمعابد برافراشته شود . برای مراکز روحانی قائل بیك احترام وتقدیس بود. اوقاف واموال معابد وپرستاران بغان را بدون اندك تصرف ومداخله بآنهاوا گذار کرد . درآن زمان وضع بابل واطراف آن چنین بود که هیچ قدرتی بالاترازنیروی دینی وروحانی نبود . همه چیزمردم و کشور وحتی پادشاهی بدست روحانیون بود . املاك تماماً ملك بدون معارض رجال دین بود . اسراء وبندگان ازهر کشور وهرملتی که بدان سرزمین سوق داده شده همه بنده

و مملوك بت و پرستار بت بودند. خزائن بتخانه و کلیه ضروریات حتی روغن چراغ. هرچه ساخته می‌شد بنام خدایان جامه وهرچه بدست می‌آمدبروحانیون اختصاص داشت فلاحت وتجارت و صنعت وتمام لوازم و مراسم حیات درید قدرت آنها بود.

ناموس‌مردم هم‌تحت اختیاروتصرف آنها بود که فحشاء مقدس وفسق‌ضروری مشروع را حتی باجبار بمردم تحمیل می کردند چنانکه گذشت که هر زنی ولو یکبار باید ناموس وعفت خودرا درمعرض تمتع عام بگذارد.

کوروش هم پس ازفتح درقبال یك امرعجیب وقدرت ونفوذ وتصرف غریب واقع گردید. اونخواست بانیروی فاتح وتسلط غیرمحدود اختیار و اعتبار را از دست روحانیون بگیردبلکه باتمهید وسیاست وافت اندك‌اندك برروحانیون‌مسلط گردید. بنام دین آسایش‌مردم‌را تامین نمود. کوروش بعادات ورسوم‌روحانیون که قوه مؤثره ومطلقه‌بلاد بود تن داد. روحانیون‌خود نبونید را عزل و کوروش را بشاهنشاهی نصب نمودند. تشریفات تاج گـذاری ونشستن برتخت را بنـام رب‌الارباب انجام دادند. امادرحقیقت کوروش فقط خدای یگانه را رب‌الارباب می‌دانست وآن خداوند ایران واسرائیل وتمام موحدین بود.

درمراسم تاج گذاری شعف وسرور بابلیهای باشرکت ملل مغلوبه و اسراء یهود از حدتجاوز کرده بود. دراندك زمانی کوروش مالك قلوب مردم گردید.

گبریاس و گاداتاس‌را که هردو سردارفاتح بودند باعده خودفرمان داد که مراقبت ومواظبت کنند اندك چیزی ازمردم یااموال سلطنت ومعابد ربوده نشود.

سربازان همه نسبت بپادشاه شریف وعفیف وفادار بوده و همه شرف وعفت رابزرگترین‌سرمایه‌فتح وظفرمی‌دانستند: پس‌ازتسلط واستقرار کوروش‌روحانیون بامیل‌ورغبت درانبارهارا گشودند، بنام مردوك خدای خدایان که کوروش رابرای

نجات آنان برگزیده حبوب وروغن ومواد دیگررا بمن دادند . آنجا سیاست و مردم‌داری ورافت بود نه قوه وزور . کوروش بآزاد کردن بندگان حلقه‌ـه بگوش روحانیون شروع کرد . آنها برای معابد کار وبرزگری می کردند . خود با نهایت سختی ولختی زیست می کردند . حاصل رنج آنها باتازیانه گرفته ودر انبارهای معبد انباشته می‌شد . آنها درفلاحت وصنعت آزادشدند . هریکی بهره رنج خود را بخود اختصاص می‌دادند . باید دانست اکثرمردم بابل ازاسراء ملل مغلوبه بااختلاف نژاد وزبان ورنگ و دین درآن سرزمین جمع شده بودند . آنها از برکت سیاست ورافت کوروش آزاد شدند . فریادمسرت آنها درفضاطنین اندازبود

کوروش درتربیت پارسیان سعی بلیغ نمود مبادا تحت تاثیرعادات وافکار بابلیها واقع شوند.امتیازات‌خودرا درتمام‌رسوم وشئون واخلاق واطوارحفظ کنند. کوروش وقط یکی ازعادات‌آن قوم راپسندید وتقلیدنمود وآن عبارت ازاستخدام اخته (خواجه‌ـمصطلح امروز) بود اومعتقد شده بود که‌بندگان اخته چون‌فاقد شهوت هستند طمعی ندارند زیرا سرمایه تمام مفاسد شهوت‌است .

درآن زمان عده‌پرستاران اخته بسیاربود که نه‌تنهادرکاخهای سلطنتی‌بودند بلکه تمام اعیان واشراف بوجودآنان احتیاج واعتماد داشتند واین رسم تازمان خودما هم بوده که خود ناظر وشاهد آنها بودیم ودراین عصر منسوخ شده ،

سیاست کوروش درجهانداری‌این بود که‌تفاوت‌ما بین‌اقوام‌وافرادنمی گذاشت همه زیرلوای عدل واحسان یکسان زیست می کردند .

کوروش یک‌روش‌تازه برای‌فاتحین‌ایجاد کرد . قبل‌از اوپادشاهان سامی نژادبهر کشوری که حمله‌می کردند پس‌از قتل‌عام وتاراج‌اموال‌ناموس وعفت قوم مغلوب رادستخوش شهوات وتمام افراد را بنده وبرده یاباخواری درمحل خود گذاشته ، معابد وقصور وتمام مراکزتمدن‌را ویران‌فی نمودند . اگردرویرانی آنها هم‌زبان

یارنج تخریب راتحمل‌می کردند حتماً باید آن کار قتل ونهب وتخریب راانجام‌دهند وبااعمال زشت خود که روزگار ازآنها شرمسار می‌شد مباهات وافتخار میکردند که‌مثلا آشور بانیبال هرچند که این‌نکته تکرار شده‌برای‌اثبات عظمت‌خود که درآن اعمال بسیارحقیر وپست بودچنین گوید ! «من‌بعد ازویرانی شوش نمك بر زمین پاشیدم تاجانوری زندگانی‌نکند و گیاهی‌نروید » ولی کوروش تمام معابد وکاخهارا بحال‌خود گذاشت . اموال مردم راهم بخود مردم اختصاص داد . اسراء ملل‌مختلفه‌را توشه و خرج سفر داد . انبارهای معبدرا بدست پرستاران گشود و مابین مستمندان‌تقسیم نمود . مگرنه‌این است که خدای، خدایان عنایت ومهرخود رامتوجه کوروش کرده واورا بسلطنت بابل وباصطلاح آن زمان چهارقسمت جهان برگزیده ؟ پس‌امر کوروش‌امرمردوك است ومردوك‌خواسته بدست کوروش‌ذخایر حبس شده معابد بعنوان خیرات و برکات نازله از مرکز قدس مستحقین برسد و خدای خدایان برکات‌خودرا برشخص کوروش‌نازل کرده و شکی نمانده بود که اراده مردوك سرور خدایان وتمام بغان زیر دست او چنین اقتضا کرده که‌انتقام بتهای‌در بدر وازجای‌خود بجای‌دیگر منتقل‌شده‌بدست مبعوث‌خدای بزرگ کشیده شود . کوروش‌قبل ازاحرازمقام شاهنشاهی‌درعالم سیاست وحسن‌تدبیر ورافت‌مقام ارجمندقدس‌وروحانیت وجانشینی مردوك وبل‌را احرازنمود وباهمان مقام‌توانست عواطف ملل‌واقوام‌را بخودجلب کند . یهوداورا بمقام‌نبوت‌رسانیده ولی‌یك‌نبی‌مسلح ومقتدر که آنهارا بارض موعود برگرداند .

کلدانیها اورامبعوث وجانشین وولی امررب الارباب دانستند که انتقام خدایان راازنبونید کشید ، اورا تقدیس کردند وپرستیدند و فرمانش رااطاعت کردند و هرچه کردبسود آنهابود . آزادی باسراء وبندگان بخشود وثروت نهفته‌رامابین مستمندان‌تقسیم کرد . پرستاران وخدام معابدرا هم ازاوقاف ومنافع‌سرشار ومقام

واعتبار محروم نکرد . کشور بابل و سایر ممالك تحت تصرف را آباد نمود و آن آبادی قرنها بنام او وخاندان هخامنش ماند. پادشاهان وارث او بهمان سیاست عمل کردند وبقیه کارها را خصوصاً تشییدمعابد یهود را انجام دادندوسیاست وعدالت ورافت کوروش و پادشاهان هخامنشی باتصریح مؤرخین و منصفین مایه افتخار نوع بشر گردید که از نژاد آریائی قومی پدید آمده عالم فاسد را اصلاح وخراب را آباد واسیر را آزادوجهان را که تشنه رافت بود بعدالت ومروت آرایش داد . کوروش بود که پیش از بیست وپنج قرن سیاست مردم داری وعدالت پروری و نوع پرستی را آورد .

کوروش بر خلاف پادشاهان غالب و ظالم خواست جهانداری را بر محور محبت بگرداند . او رفتار جدیدی در عالم سیاست اتخاذ کرد که قبل از اومعروف ومعمول به نبود . اومحبت رامدار سیاست کرد وملل را بامحبت تسخیر نمود . این کلمه هم از آثار قدیمه نقل می شود .

« بمردم شهر امان داده شد . کوروش بتمام اهالی شهر بابل امان داد» در این کلمه هیچ استثنائی نبوده .

نعمت عدالت وحسن سیاست کوروش بیشتر درقبال سوء تدبیر نبونید ظاهر گردید . هنگامیکه کوروش اعلان کرد : قصد ندارد اختیارات رؤساء دینرا تقلیل و آنها را محدود کند و او هرگز در امور دیانت بابل مداخله نخواهد کرد .

پیروان مردوك ورؤساء دین وپرستاران بغشادی کردند وجشنها گرفتند واز فرط خرسندی خود بمیل واراده کوروش اموال اوقاف را بذل نمودند . آنها بعقیده خود بزرگترین موهبتی که خدای خدایان بآنها داده عزل پادشاه سبك مغز نبونید بود که بخدایان توهین کرده بود . پس درقبال آن موهبت ونعمت انتقام و تشفی تن بخضوع وخشوع داده وباميل وعشق ومسابقه درتعبد کوروش را پرستیدند کوروش

هم‌موافق عقیده آنها ازاین‌اعتراف خودداری‌نکرد که‌او بر گزیده مردوك است .
مردوك عمداً اراده کرد که کوروش ملت اورا (ملت‌مردوك) که مردم بابل است
مطابق‌میل واراده وتشخیص خودرهبری واداره کند . پس‌تمرد از امر کوروش
عصیان‌خدای خدایان‌است -

مؤرخین درعصرقدیم وجدیدچنین گویند :

بسیار شگفت اوراست که فاتحی‌باین سادگی بحیات یك‌امبراطوری عظیمی
خاتمه‌دهد . تاروزقبل ازفتح بابل‌نیرومندترین وبهترین کشورودولت‌جهان‌ودارای
وششصدبرج‌عظیم که هریك خود بزرگترین قلعه‌غیرقابل تسخیربود . باآن‌دیوار
بلندوعریض که دو گردونه بزان می گشت وهیچ‌قوه در آن‌نفوذنداشت · بادروازه
های بزرگ مفرغ و برنج که هردری راعدهٔ نیرومند می بستند و می گشودند ،
باآن همه‌سپاهی منظم واسلحه گوناگون وذخایر ومواد چگونه بآسانی فتح شد
خودمردم بابل‌تسخیر بابل‌رامعجزه واراده مردوك‌وبل می‌دانستند .

کوروش پس‌ازفتح بانهایت سرعت خواسته‌های مردم‌را اجابت کرد . بتهای
گرفتار وجابجاشده را که بزرگترین گناه نبونید را مسلم کرد فوراًبجـای خود
بر گردانید .

باین‌سبب درنظر مردم مستوجب عنایت و برکت مردوك گردید . اسراء را
آزاد کرد ، عدالت رابرقرار ومعابد را گشود وآباد نمود . محبت خودرا بتمام
وسایل‌ممکنه درقلب‌مردم جای‌داد . آنهامعتقدشدند که فقط مردوك کوروش را
فرستاد و کوروش بر گزیده مردوك برای احیاء دین‌او مبعوث شده و مردوك سپاه
غیبی خودرا بحمایت و یاری سپاه کوروش فرستاد .

زیرامردوك دانست که کوروش بهترین پادشاه دادگر وآزادی بخش است
اونه‌تنها ملل‌اسیررا آزادنمود بلکه خدایان بابل را که بسبب تبعید برمردم غضب

کرده روبر گردانیده وقهر نموده بودند آزاد نمود . کدام قدرت بیش‌ازاین‌است که‌شخصی بنام کوروش در خداوندی خدایان تصرف کرده وآنهارا که گرفتار وزندانی بودند آزاد کند و بدیارخودبر گرداند !

بابلی‌ها باین استوانه که ویرانه‌های بابل بیست وپنج‌قرن آنراحفظ کرده درعهد خود نگاه میکردند . مضمون یاعین عبارت را یکی بدیگری می گفتند ، شادی‌میکردند ، جشنهامی گرفتند . نام کوروش نجات‌دهنده خدایان را وردزبان می کردند ، براو وسپاهیان بر کت‌یافته او درود میفرستادند .

عبارت آن استوانه که‌شاهد ناطق تاریخ است چنین‌می‌باشد

«مردوك سراسر کشورهای جهان‌را درنظر آورد .

او آنهارا (ممالك) نگریست وپادشاهی داد گرمانند خود(که‌مردوك باشد) جستجو کرد تادست اورابگیرد و ببابل‌ببرد . او (مردوك) نام‌اورا بر زبان آورد . مردوك گفت کوروش پادشاه انشان شایسته سلطنت بابل است . پس شاهنشاهی اورا درسراسرجهان برزبان راند وورو بآنها نمود ونیز جسته جسته آثار پیاپی از ویرانه‌های بابل ونیپوروا‌ور بیرون می آید وبرعظمت کوروش که‌اینگار اکنون زنده وبراو رنگ نشسته گواهی میدهد . یکی‌ازبزرگترین آثارتاریخ و سالنامه بلکه روزنامه شخص نبونیدنقش شده‌زیراخود علاوه براینکه‌پادشاه بوده مؤرخ‌بود اومراقب تمام حرکات وسکنات کوروش بود . آجرها وسنگهای دیگرهم‌نقش‌شده که‌بتصدی اونبوده ولی نام او درآنها آمده است . یکی از همان آثار که مؤلف بعضی ازآنهارا ولی نه باین‌نام درحفریات بابل‌دیده این‌است .

« ازماه کیسلوتاماه‌آزاد خدایان‌اکاد که نبونیدآنها را ببابل‌آورده بود بشهرهای خود بازگشتند » البته‌کوروش آنهارا بر گردانید . این نکته هم یادآوری‌میشود بابلیها که دردریای خرافات واوهام غریق‌بودند این عقیده را داشتند . هر که‌یك

بت را ازجای خود بجای دیگرمنتقل کند مستوجب غضب بتهـا و خدای بتهـا می‌شود وهر که آنهارا بجـای خود بر گـرداند درخوررحمت و عنایت وحمایت رب‌الارباب می‌شود . کوروش مشمول این عقیده گردید ، سیاست وتدبیر و هوش وخرد او چنین اندیشه را بکار برد اودانست که اگرموافق آرزوی آن قوم رفتار کند اوراخواهند پرستید چنانکه پرستیدند . علاوه بر آن معابدمترو که‌را تعمیر وباز نمود

این اثرهم کشف شده :

« در آرامگاه ابدی‌خود مسکن گزینند » یعنی خدایان بدستور کوروش بمحل خود بر گشتند وازهمه بهتر وروشنتر این اثر نمایان وخواناست .

« نزد خدای بزرگ مردوك ، برای او (کوروش) وفرزندش کامبیزوساطت واقدام کنند » البته لفظ اصطلاح مترجم کاشف است وقبل ازاینکه کمبوجیه متداول شود همان نام معروف بود واختلاف دولفظ ناشی از اختلاف زبانهای ملل متمدنه است که پس ازتسلط برخواندن صحیح کمبوجیه معروف گردید ونیز ازآن سند بهتر وروشن تر این‌است .

« مردوك اقدامات مقدسه مرا تایید کرد وفضل خـدا را برمن . کوروش پادشاه پرستنده خدا و فرزندم کامبیزایجاد کرده وسراسرسپاهیانم را حمایت کرد ومن بانهایت شعف برکت اوراتجلیل وتقدیس نمودم . خداوندانی که (درنواحی مفتوحه) مستقر بودند بمسکن اصلی واولی آنها منتقل وخانـه جاویـدان برای استقرارآنان بنانمودم . من مردم آنهارا گردآوردم . آنها رادرخانه‌های خود جا دادم ، خدایان سومر واکادرا که نبونید ببابل آورده بود بفرمان خداوندبزرگ مردوك بآرامگاه خود بردم وآنان را درمحل خود شاد نمودم . امیدوارم تمام خدایانی که من بشهرهای خود باز گردانیدم ازخداوند بل (بعل) درازی عمرمرا

بخواهند . برای جلب تفضل‌اوشفاعت کنند وبخدای بزرگ مردوك چنین گویند: کوروش پادشاهی که بتو احترام می گذارد وپسرش کامبیز . . .) بقیه زدوده و نابود شده وشاید عبارات دیگری که مفیدباشد محو گردیده وباز در کشف آثار ممکن است براین تحقیق واعتبار افزوده شود .

دراینجا بازاین نکته تکرارمیشود . کوروش خودیکتاپرست بوده وهر گز بعبادت اصنام‌وگمراهی‌آن اقوام‌تن نمی‌داد ولی برای دلداری‌آنها وجلب محبت واعتمادنا گزیرسیاست مردم داری و آزادی عقاید وادیان رابکار می‌نمود ودر عین حال پارسیان را بحفظ اعتقادات ورسوم وعادات خود وادارمی‌خرد زیرا معتقدبود اختلاط اقوام غالب بامغلوب‌موجب ضعف زبردستان وتباهی‌حکم پارسیان‌می‌شود چنانکه همان استقامت وحفظ خوی وعادت چند قرن دوام یافت که ملل زایل و نابود نمی‌شوند مگراینکه اخلاق نیك خودرا ازدست دهند . « ازسال ۳۴۶۶ بعد از خلقت زمین‌تاسال ۳۴۷۵ سلطنت کرد . این‌عقیده تورات است که مدت‌سلطنت کوروش معین ومعلوم کرده البته مقصود سلطنت بابل است .

« پادشاه هخامنشی . پادشاه پادشاهان ، پادشاه بزرگ ، پادشاه نیرومند ، پادشاه بابل ، پادشاه چهارقطعه زمین » اواین اوصاف را که قبل از این هم بآنها اشاره شد برای خودبر گزید وحقا چنین‌بود وشاهنشاهی اوبعد ازفتح بابل‌مر کز تمدن عالم مسلم گردید . کوروش بعد ازاعلان شاهنشاهی درشهر بابل فرزندخود راکمبوجیه بسلطنت‌بر گزیدودراداره‌امورشریك ومشاورخود قرارداد . کمبوجیه ازحیث‌مادر نیز شاهزاده بود که مادراو یك شاهدخت هخامنشی بود . کوروش مطابق عادات ورسوم بابلیها بالاخص طبقه روحانیون که خود زمام کلیه امور را دردست داشتند تاج را برسر نهاد وبتاجگذاری فرزندخود که جانشین پدردر بابل بود پرداخت . کوروش‌مطابق‌رسم پادشاهان سلف خصوصاً تیگلات وفازاروبسیاری

ازپادشاهان بزرگ برای اثبات تسلط روحی و دینی خودست مردوك خداوند بزرگ را گرفت. باتشریفات‌عظیم‌وعجیبی که بکاررفته وبانظارت وشهادت‌روحانیون وبزرگان قوم شاهنشاهی چهار قطعه زمین را گرفت . بشر آرزو داشتند که دست بدست مردوك بگذارند ، کوروش که بالاترازهمه بود باین دست رسید و پادشاهی را باراده خود گرفت . شاهنشاهی کوروش دربابل وسایر نقاط بتوسط روحانیون اعلان گردید .

نام اورا باسارگن وسایرپادشاهان بزرگ ذکر کردند . کوروش‌شاهنشاهی را ربود وتاج برسرخود نهاد وسلطنت خودرا که بانهایت شعف و شادی تلقی شده بود تعمیم نمود .

جشنها گرفته وشادیها کردند . پس مسرت و نجات از اسارت منحصر بیهود نبود . بلکه شامل‌عموم ملل گردید حتی‌بابلیهای بومی که خدایان را اسیرنبونید پادشاه غاصب می‌دانستند .

استوانه معروف کوروس که قبل‌ازاین متن آنرا نقل کرده بودیم امروز در موزه بریتانیا مانند بزرگترین اثرمحفوظ‌است وصورتی ازآن دراغلب کتب‌تاریخ رسم شده ودرایران‌نیز دربعضی کتب نقل شده واز تجدید عبارت و تکرار موضوع احترازمی کنیم .

تجدید حکومت یهود

کوروش در بابل بر گزیده مردوك شناخته شده ولی در اسرائیل مبعوث و مجری اراده خدای یهود بود . دراینجا حقیقت از مجـاز تفکیك و کاملا هویدا می‌شود . زیرا نص‌صریح شخص کوروش‌این حقیقت‌را نمایان‌می کند که‌می گوید: خدای یهود وخدای حقیقی در بابل مـوافق رسوم وعـادات ومبادی واعتقادات کلدانیها وسومری‌ها رفتار کرد زیرا خودپادشاه آنها شده بود وآن پادشاهی حقاً باید مبنی یرمیل واراده واحساس وعاطفه‌آن قوم بشود . در بیت‌المقدس الزام و اجباری نداشت که بخدای حقیقی اعتراف وتصدیق کند همان قدرکافی بود کـه ملت یهودرا آزاد کند اوباضافه‌آزادی وسایل مراجعت آنها را فراهم کرد و علاوه بر آن پس دادن اموال واسباب وآلات وادوات سیمین وزرین معابد کـه بموجب یك صورت عدد وقیمت آنها معلوم شده بود . اومی‌توانست تمام‌آنهارا تملك کند ولی بزرگواری ومروت وجوانمردی اومانع طمع گردید .

ملت‌یهود در تمام‌مدت اسارت‌واقامت‌دربابل احساسات میهن‌پرستی و عقـاید دینی‌ورسوم خودرا ازدست‌ندادند، همیشه بانتظار بر گشتن بارض موعود و پرستش معبودزیست می کردند . دربابل مراسم مذهبی وروزه‌را بااحتیاط درخفا انجـام

می‌دادند فرزندان خود را هم خسته میکردند ، اصالت نژادی را حفظ و از خلطه وآمیزش و زناشوئی پرهیز نمودند . این رسم نه تنها در بابل و در بیست و پنج قرن پیش بود بلکه در هر مکان و زمان بحفظ آن میکوشند . قریب سی قرن در ایران زیست کرده ومی کنند وهنوز شعارورسم و دین وعزت قوم خودرا حفظ کرده اند آن هم با تحمل انواع مصائب ومحن . یهود در سراسر عالم پخش شده ودرهر مملکتی باضعف ملازم وبدبینی عمومی مردم تفوق عجیبی ازخود ابراز کرده اند ، نبوغ آنها درهمه چیز ظاهرشد ، درعلم وادب وشعروموسیقی وفن وبالاخره اقتصاد که درعلم اقتصاد تفوق برتمام ملل داشته و دارند .

همین اقتصاد در بابل باتمام مظاهرخود ظاهر گردید و بااینکه مدتی بوددر آن کشور بومی‌شده واقتصادرا دردست گرفته بازوطن خود را بر کشور بیگانه ترجیح میدادند . روز آزادی بدست یگانه رادمرد وآزاده حقیقی رسید . کوروش فرمود خزانه‌دار « میتریدات » پنج‌هزار وچهار صدقطعه‌وظرف بزرك سیمین‌وزرین راباکاروان آزادی‌روانه کنند .

نخستین کاروان‌را که روانه کرد شامل عده ۴۲۳۰۰مردوسی‌هزار زن‌و۷۳۳۷ برده بود. این کاروان تحت قیادت وهدایت یك‌شاهزاده نجیب پارسی راه فلسطین‌را گرفت . آن‌شاهزاده «زوروبابل» نام‌داشت که بعد بحکومت فلسطین منصوب شد . نام‌شخص‌دیگری هم برده‌شده‌است .

کاروانهای دیگرپیاپی رسید . آسایش وآزادی یهود در وطن موعود تجدید وتامین گردید .

اینك فرمان کوروش بطوریکه « اسد راس » روایت کرده نقل‌می‌شود :

« نخستین‌سال کوروش(مقصودسلطنت‌بابل) پادشاه بابل ، خداوندجاویدان روان کوروش ، کوروش پادشاه پارس‌را که‌این«فرمان را با بانگ بلند و نقش

(خط) درسراسر کشورهای شاهنشاهی اعلام نمود برای گفته ارمیا بیدار کرد .

کوروش پادشاه‌پارسیهاچنین گوید : « خداوند جاویدان ، خدای آسمانها تمام کشورهای جهانرا بمن بخشیده وبمن امر کرده است‌خانه‌ای برای او در بیت المقدس سرزمین یهود بسازم ، ازمیان شماچه کسانی‌از قوم‌اوهستید ؟ خدای شما باشما باشد ، به‌بیت‌المقدس واقع در کشور اسرائیل بشتابید وخانه خداوندجاویدان خداوند اسرائیل رابنا کنید . درهرمحل که بقایای قوم جاویدان‌زندگانی‌میکنند اهالی محل طلاونقره ولباس وحیوانات باهدایائی برای‌خانه خدا دربیت‌المقدس بآنهابدهند »

رؤساء خانواده‌های یهود اوبنیامین وتمام کسانی که خداوند روان آنها را بیدار کرد برخاستند تابرای ساختن خانهٔ جاویدان به‌بیت المقدس بشتابند تمام ظروف واسباب وتحف گرانبهای بیت‌المقدس که بخت‌النصر غارت کرده و همراه خود ببابل‌آورده‌بود باصورتی که «میتریدات» (مهرداد) تنظیم کرده به«شش‌باتصار» شاهزاده فرمانده وحامی ومراقب‌کاروان یهود تسلیم نمود . در سال دوم سلطنت کوروش دربابل هرروز کاروانهائی سوی بیت‌المقدس می‌رفت وفرزندان و عقب ماندگان یهودرا بوطن موعود حمل‌می‌نمود .

پس‌از بیست وپنج‌قرن ازشاهنشاهی کوروش بازحکومت واستقلال یهوددر فلسطین وارض موعودتجدید گردید . امروز کشور اسرائیل باموهبتی که‌این‌نژاد مستقیم‌دارد دارای حکومتی قوی‌وثابت ومتمدن می‌باشد . یهودیان پراکنده عالم خصوصاً بعدازقتل‌عام هیتلر وفجایع ومصائبی که برآنهاوارد شده همه‌درفلسطین تجمع نموده ، بایك‌نحو لیاقت واستعداد ذاتی‌ومکتسب‌باکوشش کم‌نظیر یابی‌مانند بترقی مملکت‌وقوم خودمی کوشند . ثمره مجاهدات گوناگون این‌قوم عجب با نبوغ فطری وجهاددائم بهمه جارسیده . حتی دول متمدنه از تخصص و کار شناس

وفکر صائب متخصصین بهره مند می‌شوند : بهر کاری که دست می زنند آن کار را بحداعلی می‌رسانند ، اختراعات واکتشافات وعلوم وتحقیقات و امور فلاحت‌ومرغ داری ودرخت کاری وزمین شناسی وبهره‌برداری ازخاك بمنتهی‌درجه امکان بجائی رسیده که مورد غبطه دول بزرك و حسد دشمنان واقع شده . با اینکه ملل عرب دراطراف آنها بانواع تضییقات دست‌زده ودرتمام شئون باآنهاعداوت وستیز میکنند هیچ‌فترتی درجهاد آنها رخ نداده روزبروز برعظمت وقدرت ونبوغ و تفوق خود می‌افزایند .

هیچ‌فراموش نمی کنم هنگامیکه بسفارت حبشه‌ویمن رفته بودم‌درشهر صنعا پایتخت یمن‌محلهٔ یهودرا که‌بسیار محدودمشاهده کردم . سکنه‌آن با نواع حیل وبامجاهدات گوناگون باسرائیل مهاجرت کردند .

آن‌قوم نسبت‌بتمام‌ملل عقب افتاده ودرزندان دشمنان‌واقع‌شده‌بودند. ازهمه چیز بالاخص‌عدالت‌وفرهنگ‌محروم بودند . باتمام فشاریکه مردم جاهل‌ومتعصب یمن بآنها وارد میکردند اندك تزلزلی در عقیده آنهامشاهده نشد . آنها رسوم و آداب ومبادی‌خودرا حفظ نمودند تاآنکه باسرائیل بر گشتند وعجیب اینجاست که آن‌قوم بعدازسی‌قرن خودرافلسطینی می‌دانستند وممکن است درمیان آنهابومیان یمنی‌بوده که‌قبل ازاسلام کیش یهودرا قبول کرده ونژاد آنهااز یهودا یا بنیامین نبوده بازآنها خودرا فلسطینی واسرائیل می‌دانند زیرا آن وطن میهن‌ملی ودینی ورسمی‌می باشد . این‌وطن مصروعراق و شام نیست . همان مردم جاهل‌ومحروم یمن امروز بفرهنگ عمومی اسرائیلی‌تمتع می کنند زیرا وحدت قومی و مذهبی وفرهنگی شامل آنها می باشد . نسل‌جدید از آن‌مردم مظلوم‌پدید آمده‌است

اینکه اشاره‌شده که‌ممکن است یهود یمن ازحیث‌نژاد ازبنی اسرائیل یافرق دیگرنژادی یهودنباشند .

این است که یهود از حیث دین و مذهب در یمن دارای سلطنت بودند و آخرین پادشاه یهودی عرب یمانی ذونواس بوده حبشیان بحیات او خاتمه دادند و تاریخ او ووقایع مسیحیان در قرآن آمده است . یهود علاوه بر یمن بطوریکه قبل از این اشاره شد درحبشه امپراطوری داشتند و نجاشی یهودی در قرن چهارم دین مسیح را قبول کرد . بسیاری از رجال یهود در عالم اسلام بمقام ارجمند وزارت رسیده ودر ایران بزرگان آنها مشهور و بمقامات گوناگون رسیده اند . که اکنون خارج ازموضوع ماست .

بالاخره حکومت یهود باعنایت خاصه کوروش درارض موعود تشکیل یافت. مردم آن سرزمین پس از آن همه اضطراب وتشویش ودربدری و اسارت و غارت وتباهی آرام گرفتندو آسوده شدند . جانشینان کوروش خصوصاً داریوش همان مبادی راتکمیل ومعابدرا آبادنمودند .

کشوراسرائیل پل مصرومعبر آن مملکت بود .

نوبت فینیقیه هم رسید

پس از فتح بابل وتسخیر کلده وتسلط وتصرف شهرهای قدیم سومر واکد و کلیه مستعمرات دولت سابق بابل والحاق آن ممالك بایران ، کوروش بااستقرار یهود درفلسطین وحمایت آن سرزمین که پل مصر وسنگر کشور فراعنه بود بمملکت فینیقیه توجه نمود . فینیقیها درعالم قدیم اهمیت وعظمت داشتند . آنها سامی نژاد وتقریباً دوهزاروپانصد سال قبل ازمیلاد از بلادعرب مهاجرت وبین دریای مغرب وجبل لبنان سکنی نمودند . آنها ادعا می کنند از سواحل خلیج فارس مهاجرت کرده بودند . فینیقیه معرب یك واژه یونانی است که آن ملت را بدان ملقب نموده‌اند ومعنی آن « الهه آفتاب سرخ » واین بعل خدای آسمان بود که اعراب هم قبل ازاسلام آنرا می‌پرستیدندچنانکه گذشت. آنها بسبب اختلاف ونفاق موفق نشدند که استقلال خودرا حفظ کنند . آنها غالباً تحت تسلط دولت مصر قـرار می گرفتند ولی آشوریهاهم برآنهاغالب ومسلط می‌شدند . آنها دردریانوردی شهرت ومهارت وعظمت داشتند ، مستعمرات وتجارت بحری فینیقیها در تمام عالم قدیم وسعت وشهرت داشت . آنهاازیهود علم وتمدن والفباء عبری راآموختند وخودآنها

تمدن قدیم فینیقی‌را ازمشرق زمین گرفته در اروپا منتشر نمودند . پس آنها معلم اروپائیها بودند . کوروش کشور فینیقیه را بافلسطین توام نمود . درتسخیر آن بلاد یك نظردیگری داشت خواست بدست‌آن دریانوردان و کشتی‌سازان دریا را تسخیر کند . هرچند که قبل‌ازآنها بواسطهٔ فتح آسیای صغیر و تسلط بریونانیهای سواحل دارای نیروی عظیم دریائی شده بود ولی چون بیونانیها که باطناً خشمگین بودند اعتماد نداشت تصمیم گرفت بتوسط فینیقیها دریاهارا تسخیر کند زیراعده سفاین فینیقیها بیشتروبهتربود . فینیقیها هم بعدازتسلط کوروش تاآخر پادشاهی هخامنشی وفاداربودند . وتسلط هخامنشی بعد ازآن تاقرطاجنه رسید که خارج ازموضوع کنونی ماست مردم شهرصورهم در هجوم اسکندر بوفاداری خود نسبت بایران باقی مانده وامیرشهر یك سردارعرب بوده واهالی متحمل انواع صدمات ولطمات وزحمات شدند . جهانگیری کوروش شامل فینیقیه وفلسطین واطراف آن گردید • مقدمات فتح مصرهم فراهم شد که عمر کوروش وفانکرد و کمبوجیه بقیه فتوح را انجام داد و کوروش عظمت شاهنشاهی را باوج رسانید .

شکوه شاهنشاهی کوروش

شهر بابل مانند یك دریای طوفان زده بااحساس عجیب وشدیدمردم وملل مختلفه بالاخص اسراء بیگانه که نجات خودرا بدست کوروش محرز دانسته موج می‌زد . پرستاران وطبقات ممتازه روحانیون وخدام وخازنین معابـد ویاران و عمال آنان که بزرگترین وبیشترین طبقات‌را تشکیل می‌دادند میل واصرارداشتند که کوروش برگزیده مردوك‌رسماً مطابق آئین‌خدایان برسریرپادشاهی‌بنشیند وتا اورسوم‌دینی وتشریفات‌مذهبی را انجام ندهد پادشاه حقیقی بابل محسوب‌نمی‌شود. کسی قادر براین تکلیف نبود زیرا عظمت وهیبت کوروش چنان رسوخ ونفوذیافته بود که تسلط وقدرت و تصرف روحانیون فاعل مایشاء و مالك‌الرقاب را از میان برداشته وبجای‌آن نیروی مهیب فاتح کارگر شده بود . کوروش خود بزرگتر از آن بود که کسی باویادآوری کند. اوپیش ازفتح‌بابل هم برقدرت کاهنان‌وپرستاران آگاه بود وازخشم آنها نسبت بنبونید پادشاه سابق مدد گرفته بود اکنون باید از مهرانها نیروی ثابت بگیرد خصوصاً بعداز فرمان اعاده خدایان گرفتار و تبعید شده ازآن دیار.

دوستان وسران سپاه را نزد خود خواند و گفت : باید بمعابد رفت ومطابق آئین این‌قوم رسوم پادشاهی را بخودبست و برتخت نشست . « فرولاس » که‌مردی ازمردم عادی ترقی کرده وباهوش وخردودلیری بمرتبه سالاری رسیده بود. اغلب کارهای بزرگ وشئون کشورداری را خصوصاً نظم و تنسیق و خوانسالاری ولباس سرداری را برعهده‌داشت . اورادرحضور جمع احضار وفرمان داد نظم سپاه را بر عهده گیرد وتمام وسایل تاج گذاری و تخت‌نشینی را فراهم و البسه سرداران را آماده وقربانی‌هارا حاضر کند . چون قوم مادی در کشور داری و سالاری سابقه داشتند مقررفرمود لباس تمام سرداران برسم ورنگ کشورماد آماده شود. لباس آنها ارغوانی وسیاه وسرخ‌پررنگ‌بود. لباس هرطبقه دوخته شد . قباهای‌مخصوص نیزه‌داران هم که عبارت ازشنل بود داده شد که آنها بتوانند دستها را در آن‌روپوش نهان کنند .

همه‌چیز آماده ومنظم ومیسر گردید. روزمعین هم رسید . نامداران‌سربازان بالباس‌نو دردوطرف مسیروعبور شاهنشاه صف بسته بودند .

صفوف آنها محکم وبهم پیوسته کسی قادر برنفوذ وعبور ازمیان آنان نبود مگرسرداران‌ویاران. فراشها که گزنفون آنهارا « ماسنیسکوفور» خوانده باتازیانه مخصوصاً بنظم وحفظ صفوف پرداختند . چهار هزار نیزه دار مقابل در کاخ صف کشیدند . دستها را برای احترام باروپوش پنهان کرده بودند . پارسیها که در آن زمان برسایرین مقدم شده بودند درطرف راست ومتحدین درطرف چپ همه باخضوع‌وادب صف کشیده بودند .

گردونه‌ها دردوطرف قرارداده‌شده . مردم هم پشت صفوف ایستاده بودند. ازنظم صفوف سپاهیان‌و گردونه رانان که فراغت یافتند بانجام آئین کاهنان ونگهبانان دین پرداختند . چهار گاو نر باجل‌زرکش پیشاپیش سوق داده شده که

درمعبد قربان شود . بعداز گاوها اسبهای مزین که عده آنها معین نشده که باید قربان آفتاب شوند کشیده می‌شد . سپس گردونه سفید که مال بند آن زرناب و با گل آراسته رانده شد . آن گردونه بسیار ممتاز و بلند و نمایان بود . باز هم گردونه سفید دیگری که مادون آن بود و باز با مانند همان تزیینات آراسته شده بنام آفتاب بگردش افتاد . گردونه دیگر که سیم محسوب می‌شد واسبهای آن دارای جلهای ارغوانی بود و با گل آراسته شده بدنبال آن دودستگاه عظیم می گردید . بعد از آنها دسته‌های پرستار باللباس وهیبت خاصه مجمرهای بزرگ پر آتش که عود در آنها دود می کرد می‌خرامیدند .

سالاران وبزرگان هم پیشاپیش باللباس خاص وعلامات مناصب و مقامات سواره حرکت می کردند ولی گردونه کوروش بدون فاصله بدنبال خدام مردوك که حامل مجمر بودند حرکت می کرد .

آن گردونه ساده وخود کوروش هم باللباس ساده بود ولی از حیث قامت و اندام وحسن منظر وهیبت مقرون بنجابت ووقار ممتاز بود . کلاهی نوك تیز که مورخین آنرا « تیار » نامیده اند بر سر و قبائی بر تن داشت . نیمی ارغوانی و نیم دیگر سفید وروپوشی، ارغوانی وشلواری تیره رنگ داشت . بر آن کلاه افسر شاهنشاهی حلقه‌وار احاطه داشت (مانند حلقه گل ولی معلوم نشد که ماده آن گوهر یا گل بوده) . خویشان وافراد خاندان کوروش هم با همان لباس ممتاز و مفتخر بودند .

کوروش دستهارا ازروپوش بیرون آورده ودر کنار گردونه ران نشسته بود هرچند راننده دارای قدبلند وهیکل باوقار بود ولی نزد کوروش پست بوده زیرا کوروش نسبت باقران بلند قامت بود باضافه کلاه بلند واستقامت و اعتدال اندام بدون انحناء .

مردم بابل همینکه کوروش را دیدند برخاك افتاده سجده کردند ولی پارسیان تا آن روز عادت بسجده وخضوع نداشتند ومعلوم نشد که در آن روز بمردم تاسی کردند یا بعد آن رسم بکار رفت . چون گردونه کوروش جنبید چهارهزار نیزه‌دار که برای مشایعت شخص او آماده وایستاده بودند بدوقسمت منقسم شدند هرصفی دوهزار سرباز ازیمین وشمال اورا بدرقه می کردند . بدنبال او سیصدتن بالباس رسمی فاخر حامل عصای سلطنت بودند. آنها پیکان بدست بااسبهای یك رنگ سواره مشایعت می کردند . پس‌ازآن اسبهای شخص کوروش که دویست اسب ممتاز و برگزیده بادهانه زرین وجلهای زرکش بدون سوار کشیده می‌شدند . آن اسبها فقط باصطبل کوروش اختصاص داشتند . بعد ازموکب کوروش بازچهارهزارسرباز نیزه‌دارحرکت می کردند وبعدازآنها نوبت سواران پارسی رسید . ده هزارسوار ازبهترین سربازان قدیم پارسی که درآغازکار درركاب کوروش بودند و فداکار و وفادار بشمارمی آمدند حرکت می کردند : صفوف آنها صدصدبود که جبهه وعمق هردوصد بوده . فرمانده آن عده «کری‌سان تاس» بود . پس‌ازآنها باز ده هزار سوارپارسی دیگردردرجه دوم حرکت می کردند . فرمانده‌آنها ویشتاسب پسرعم کوروش بود . بازهم ده‌هزارسوار پارسی باهمان‌نظم وصفوف صدصد بفرماندهی داتاماس وبازده‌هزار سوار پارسی بفرماندهی گاداتاس بدنبال آنها روانه شدند. پس سواران پارسی چهل‌هزار درچهارطبقه مقدم وممتاز بودند . بعدازآنها سواران ماد وپس ازآنها ارامنه بفرماندهی تیگران دوست وفادار کوروش وبعدکادوسیان وسکاها باهمان نظم وترتیب حرکت می کردند . سپس نوبت بگردونه هارسید. که درهرصفی چهار گردونه حرکت می کرد وفرمانده گردونه دارها «ارته باز» بود . کوروش باهمان وضع وحال از کاخ پادشاهان بابل خارج و معبد بزرگ خدای خدایان‌راقصدنمود . مردم هم بدنبال اوبادعاوثنا وهیاهو حرکت‌می کردند.

بعضی‌هم عرایضی‌داشتند که چهارعصادار (بمنزله‌اجودان) بدنبال کوروش عرایض آنهارا گرفته به « هیپ‌پارك » که برای این کار برگزیده شده می‌سپردند . مردم چون‌دیدندتسلیم‌عرایضی‌بآسانی‌وبدون‌مانع‌ورادع انجام‌می گرفت‌همه‌هجوم بردند و کوروش متوجه ازدحام وهجوم آنها گردید چند سالاررا نزد خود خواند ودستور داد برعده حاملین عصا بیفزایند وتمام عرایض مردم را برای رسیدگی دریافت کنند . کوروش باتوجه بعرایض واحتیاجات مردم برهیبت وعظمت ومردم داری ومهرورافت خود افزود . با آن همه هیبت هیچ تصور نمی‌شد که آن پادشاه فاتح باین‌اندازه ساده ومتواضع ومهربان ودلسوز خاص وعام باشد .

همینکه بمحوطه‌معبد که وقف‌خدایان بود رسید فرمود گاوهای نررابرای رب‌الارباب قربان کنند .

همچنین‌اسبهای بسیار برای آفتاب وخدایان دیگر قربان کردند ونیزیکی از رسوم بابل این‌بود که‌برای پهلوانان مقیم کاپادوکیه ونگهبانان مرزومدافعین بایدقربانی کنند که‌همه انجام داده‌شد .

بعداز انجام تشریفات مذهبی جشن گرفته واسب دوانی شروع شد . خود کوروش شخصاً باپارسی‌ها مسابقه کرد وپیش‌افتاد . ارته بادازطرف مادهاوتیکران از طرف ارمنیان وسایر بزرگان وسالاران درآن مسابقه شرکت کردند کوروش جوائز بسیاری داد که اغلب جوائز اسبهای‌ممتاز بود .

جشنهاهم‌بعدازآن گرفته‌وشاهنشاهی کوروش باپادشاهی بزرگترین‌وبهترین کشور عالم که بابل‌باشد اعلان و مستقر گردید . او مؤسس شاهنشاهی و موجد سیاست جهانگیری وموجب سرفرازی و مباهات ایرانیان بلکه عموم ملل گردید

پایان کار

ما نتایج حاصله‌ازجهانگیری‌وجهانداری کوروش‌را می گذاریم ومی گذریم از اینگذشته درضمن همان تاریخی که با شتاب وبطور مشوش وپراکنده از آن گذشتیم نکات بسیار بوده که شرح آنرا درچند جلد مانند همین مجلد میسر نمیشود . بسیاری ازمطالب‌رامجملا ذکر نمودیم یا آنهارا اهمال کرده بعجزوضعف خود اعتراف کردیم . شکی‌نیست که‌تاریخ قدیم هم‌تاریك بوده وآنچه در اذهان یابطون کتب رسوخ یافته با کشف یك اجر منقوش ویك جمله مغشوش قابل زوال وتغییر یا درخور تفسیر وتعبیر نمی‌باشد .

اختلاف هم‌دریك تاریخ مهم که معرفت آن ضروری می‌باشد بسیار است . مثلا تاریخ و چگونه در گذشت کوروش هنوز مجهول است و کسی‌تاکنون‌ندانسته که چگونه و کجادر گذشته است دومؤرخ بزرگ ، هرودوت و گزنفون‌در کیفیت ومحل وفات مرد تاریخ باندازهٔ مختلف هستند که انسان ازتفاوت نوشته و عقیده آنهامبهوت می‌شود . یکی اورا درجنگ کشته شده آن هم درخاور وبرای قتل او

داستانهای عجیب نقل می کند که اوهرودت باشد. دیگری وفات اورا آن هم در دیار
خود ومیان فرزندان و خویشان و بزرگان قوم ذکر می کند که او گزنفون باشد
اگر واقعاً در بلاد دور کشته ومیان مقتولین افتاده بود چگونه جسد اورا حمل
ودر قبر معروف کنونی در پارس دفن کرده بودند. بازهم اینحمل ودفن درصورت
وقوع چندان مشکل نمی باشد. اگرهم بمرك طبیعی آن هم باوصیت وتدبیردر گذشته
پس آن همه تاریخ درلشکر کشی بخاور وشروع جنگهای عظیم وذکر وقایع آن
سرزمین چه بوده است. چگونه مردی باآن عظمت تاریخ وفات او مجهول شود.

اگرچه اطلاع بر اوضاع عهد قدیم آن هم با جهل نوع مردم آن زمان
وکم بودن دانشمند ومؤرخ و نویسنده ومطلع وافتادن تاریخ بدست بیگانگان آن
هم بعداز یك قرن کمتروبیشتر برابهام وقایع می افزاید خصوصاً اگرمؤرخ بشرح
افسانه‌ها بپرد ازدوانهارا وقایع مسلمه بداند یادیگری خود داستان بنویسدوآن
راتاریخ کوروش بداند. درهرحال ما درقبال اوهام مترا کمه واقع شده ایم که بر
عقل و فضل غلبه دارد. اگر گاهی سنگی یا اجری در یك ویرانه کشف شود
براساس آن چیزهائی بنا می کنیم درعین حال قادر برتخریب بنای اوهام گذشته
نمی باشیم. البته درحجاری ونقوش برسنگ آثاری هست که واضح ونمایان است
ولی آنها بسیار مجمل بلکه مبهم میباشد فقط می توان نام ونشان یاسال وحال یا
ملل واقوام را ازآن شناخت ولی بانهایت تأسف باید گفت که درزمان کوروش
کمترنقشی بر کوه وسنگ دیده شده واگر گاهی یك سنگ ازخرابه کشف شودآنرا
اساس تاریخ می دانیم وحقاً باید چنین باشد مانند استوانه کوروش که اکنون در
موزه بریتانی است والحق اینسند بزرگ ومهم و روشن بربسیاری از نقاط مجهوله
تاریخ نورافکنده ومحققین را بکشف مجهولات هدایت نموده است ولی بایك و صد

وهزار سنگ‌دیگر تاریخ عظیم مردعظیم تاریخ تدوین نمی‌شود وباز ماانتظارداریم که‌اکتشافات دیگر برعلم حقیقی تاریخی بیفزاید .

مادراین کتاب‌سعی کردیم که‌فلسفه تاریخ‌را بنویسیم ولی آن هم‌بآسانی‌میسر نشد زیرا جستجوی یك‌فلسفه سودمند که‌عبرت خوانندگان وسرمایه‌طلاب‌حقیقت باشد بدست‌نیامده . مانند گوهری که در یك‌دریای عمیق نهان گشته یا گنجی‌زیر خاك‌نهفته شناختن وپیدا کردن وبدست آوردن آن بسیارسخت است و شاید قابل امکان نباشد . چون‌نتوانستیم مغزرا ازپوست خارج کرده درمعرض استفاده عامه بگذاریم بقشرپرداختیم وهرچه پیش خوانندگان نهاده‌ایم پوست تهی‌ازمغز است واین‌کار که مقرون برنج بسیار است تابع تراکم اوهام و خرافات است زیرا از بدوتاریخ کوروش بایك‌افسانه غیرقابل تصدیق روبروشدیم وآن عبارت از دستور قتل‌او در کودکی‌واخفاء قتل وشیردادن ازماده سك وامثال آن که‌حتی اشاره‌بآنها موجب خجلت‌است‌این‌تاچه رسد بحیات و جنگهای گوناگون یا مرگ و افسانه های پیرامون او که یکی از آنها پس ازقتل فرو بردن سر کوروش بیك مشك پر خون است که قاتل فاتح بگوید :

ازخون سیراب نشدی اکنون بجزای‌خود رسیدی ؟

مردی باآن‌عظمت که آغازکار وانجام آن بدین‌خرافات احاطه و بروقایع او افسانه‌ها بافته‌اشده حق اوبایك وصدوهزار کتاب ادانمی‌شود . البته عظمت او موجب آن‌همه هیاهومیباشد . تنهاچیزی که ازآن همه کتب ومباحث و اکتشافات بدست آمده ومسلم‌ومشهور وغیرقابل‌انکار شده عدالت ورافت وجوانمردی‌وسیاست ومردم داری وعفوو گذشت و بالاخره تاسیس یك امپراطوری عظیم بر اساس عدل ونظم ومردم داری واحترام عقاید وادیان است که سالها‌بعد از اودوام‌یافت‌وهمان

سیاست عالم را از اغتشاش و توحش و خونخواری و قتل و نهب و تخریب حفظ نمود و چون بنای شاهنشاهی ایران بدست اسکندر ویران شد دوباره و بعد از چندین سال بدست دودمان پارس دیگری تجدید شد و عدالت کوروش با یك میراث پر افتخار با نوشیروان رسید و باز مؤسس او و بنام او و تمام افتخارات ایران بوجود آمده است. او نه تنها بزرگترین سرمایه افتخار ایرانیان است بلکه با اعتراف و تصدیق بزرگان و دانشمندان این زمان مایه مباهات نژاد آریائی می باشد و بالاخره باید گفت بزرگترین افتخار ملل مختلفه و معلم انسانیت و حامی عدل و حافظ حریت و موجد نظم و مؤسس عمران و بالاخره مصلح عالم و منجی بشر بوده و مبادی او امروز عنوان حیات ملل و مایه منشور آزادی بشر است.

هر چند که این مبحث مهم از هر جهت بسیار مفید است و هر قدر بیشتر در آن غور کنیم باز کمتر مطالعه کرده و کمتر چیزی در معرض استفاده نهاده‌ایم و بسیاری از وقایع کوروش را بطور اجمال یا استطراد ذکر کرده‌ایم و حتی بعضی را که شاید از هر حیث شرح آنها لازم بلکه الزم باشد بالمره ترك و اهمال نمودیم باز باهمین یادداشتها ولو غیر مرتب باشد بخوانندگان وعده تحقیق و نشر بقیه تاریخ را میدهیم.

اکنون که ما این کتاب را خاتمه و بقیه را بآینده وعده می دهیم سرگرم ترجمه کتاب کامل ابن الاثیر هستیم و با محیط پر درد و رنج و وضع روح کش و ملال بی حد و افسردگی بی مانند این تاریخ را پایان می دهیم و از خواننده در صورت مشاهده نقص و عیب اغماض را درخواست می کنیم.

از آقای علی اکبر علمی که موسسهٔ عظیم ومفید خودرا وقف طبع کتب سود مند و آثار نافعه نموده تشکر کرده و ازصمیم قلب افزایش توفیق و سعادت او را خواهانیم که اومشوق ومسبب تألیف ونشراین کتاب شده. همچنین کتاب کامل که تاریخ بزرك اسلام وایران است وبالغ بر بیست‌وپنج جلد خواهد بود که خود يك دائرةالععارف تاریخ می باشد .

پایان

فهرست ـ نامها ـ اقوام ـ اسامی بت‌ها و خدایان

حرف الف ـ (ا)

حرف (باء) ب

حرف (پ)

حرف دال-د

حرف ذال- (ذ)

حرف را - (ر)

حرف زا - (ز)

حرف صاد -(ص)

حرف ضاد (ض)

حرف طا(ط)

حرف عین (ع)

حرف‌غین (غ)

حرف فا(ف)

حرف قاف (ق)

حرف کاف ـ (ك)

حرف گاف (گ)

حرف نون (ن)

حرف واو (و)

حرف‌ها (ه)

فهرست شهرها، کشورها

حرف الف (ا)

حرف با (ب)

حرف (پ)

حرف تا (ت)

حرف ثا (ث)

حرف جیم (ج)

حرف (چ)

حرف حا (ح)

حرف شین-(ش)

حرف صاد - (ص)

حرف عین - (ع)

حرف فا - (ف)

حرف ـ لام ـ ل

حرف میم ـ (م)

ELMI

شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران

بها ۹۵/- ریال